نامه‌ها و منشآت جامی

نورالدین عبدالرحمن بن احمد جامی

(۸۱۷ - ۸۹۸ هـ.ق.)

مقدمه و تصحیح

عصام‌الدین اورون‌بایف - اسرار رحمانوف

زیر نظر

مرکز نشر میراث مکتوب

بسم الله الرحمن الرحیم

نامه‌ها و منشآت جامی

نورالدّین عبدالرّحمان بن احمد جامی

(۸۱۷-۸۹۸ ه‍.ق.)

مقدّمه و تصحیح

عصام‌الدّین اورونبایف و اسرار رحمانوف

زیر نظر

مرکز نشر میراث مکتوب

جامی، عبدالرحمن بن احمد، ۸۱۷ ـ ۸۹۸ ق.
نامه‌ها و منشآت جامی / تصحیح عصام‌الدین اورون‌بایف و اسرار رحمانوف؛ زیر نظر مرکز نشر میراث مکتوب.ـ تهران: مرکز نشر میراث مکتوب، میراث مکتوب، ۱۳۷۸.
[۴۵۳] ص. ـ (میراث مکتوب؛ ۷۰: زبان و ادبیات فارسی؛ ۱۶)

ISBN 964-6781-31-4

بها: ۱۸۰۰۰ ریال

Nāmehā va Monša'āt-e Jāmi

فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
کتابنامه به صورت زیرنویس.
۱. نامه‌های فارسی ـ قرن ۹ ق. ۲. نثر فارسی ـ قرن ۹ ق. الف. اورون‌بایف، عصام‌الدین، ۱۹۲۹ ـ ، .Urunbaev, A مصحح. ب. رحمانوف اسرار، مصحح. ج. مرکز نشر میراث مکتوب. د. عنوان. هـ. عنوان: منشآت جامی.

PIR ۵۶۹۱/آ۱۴ ۸فا۶/۲۳
ن ۱۷۹ ج
۱۳۷۸

کتابخانه ملی ایران ۱۵۵۰۲ ـ ۷۸ م

نامه‌ها و منشآت جامی

نورالدین عبدالرحمان بن احمد جامی (۸۱۷ ـ ۸۹۸ هـ. ق.)

تصحیح: عصام الدین اورون‌بایف و اسرار رحمانوف

زیر نظر مرکز نشر میراث مکتوب

ناشر: میراث مکتوب

چاپ اوّل: ۱۳۷۸

تعداد: ۲۰۰۰ نسخه

شابک ۴ ـ ۳۱ ـ ۶۷۸۱ ـ ۹۶۴

حروفچین و صفحه‌آرا: محمود خانی؛ نمونه خوان: عبدالحسین مهدوی

خطاطی روی جلد: احمد عبدالرضایی

لیتوگرافی: نقره آبی

چاپ و صحافی: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

نشانی ناشر: تهران، ص. پ: ۵۶۹ ـ ۱۳۱۸۵، تلفن: ۳ ـ ۶۴۹۰۶۱۲

E-mail: MirasMaktoob@apadana.com

بسم الله الرحمن الرحیم

دریایی از فرهنگ پرمایهٔ اسلام و ایران در نسخه‌های خطی موج می‌زند. این نسخه‌ها، در حقیقت، کارنامهٔ دانشمندان و نوابغ بزرگ و هویت‌نامهٔ ما ایرانیان است. بر عهدهٔ هر نسلی است که این میراث پرارج را پاس دارد و برای شناخت تاریخ و فرهنگ و ادب و سوابق علمی خود به احیا و بازسازی آن اهتمام ورزد.

با همهٔ کوششهایی که در سالهای اخیر برای شناسایی این ذخایر مکتوب و تحقیق و تتبع در آنها انجام گرفته و صدها کتاب و رساله ارزشمند انتشار یافته، هنوز کار ناکرده بسیار است و هزاران کتاب و رسالهٔ خطی موجود در کتابخانه‌های داخل و خارج کشور شناسانده و منتشر نشده است. بسیاری از متون نیز، اگرچه بارها به طبع رسیده، منطبق بر روش علمی نیست و به تحقیق و تصحیح مجدد نیاز دارد.

احیا و نشر کتابها و رساله‌های خطی وظیفه‌ای است بر دوش محققان و مؤسسات فرهنگی. مرکز نشر میراث مکتوب در راستای این هدف در سال ۱۳۷۴ بنیاد نهاده شد تا با حمایت از کوششهای محققان و مصححان، و با مشارکت ناشران، مؤسسات علمی، اشخاص فرهنگی و علاقه‌مندان به دانش و فرهنگ سهمی در نشر میراث مکتوب داشته باشد و مجموعه‌ای ارزشمند از متون و منابع تحقیق به جامعهٔ فرهنگی ایران اسلامی تقدیم دارد.

مرکز نشر میراث مکتوب

فهرست مطالب

گلدان خوشبوی دوستی

ادبیات کلاسیکی فارسی تاجیکی در دوام قرنهای پُرشمار غایه‌های بسیاری را بر نفع تمدن بشری گرد آورده است. زادگاه و پرورشگاه تاریخی این غایه(ایده)های انسان پرورانهٔ سرزمین پهناوری می‌باشد که امروز آسیای میانه، ایران، افغانستان، پاکستان و هند را شامل می‌شود.

ارزشمندترین دردانه‌های سنّتهای فرهنگی مردمان ایرانی عبارتند از صلح و همزیستی آسایشته، زنده‌دلی و مذهب‌پذیری، زحمت‌دوستی و کاردانی، مردانگی و شجاعت، فروتنی و عالی‌همتی همه برای تشکّل انسان کامل خدمت می‌کردند که آن محبوب و مرغوب همگان است. و اما دردانهٔ گرانبهاترین، میان آن‌همه غایه‌های ارزشمند، شاید روح حماسهٔ قهرمانی وی باشد.

رشتهٔ زرینی که از میان آثار بزرگمردان ادبیات کلاسیکی فارسی تاجیکی، مانند: ابوعبدالله رودکی (۳۲۹ - ۲۴۴ ه / ۹۴۱ - ۸۵۸م)، ابوالقاسم فردوسی (۴۱۱ - ۳۲۳ ه / ۱۰۲۰ - ۹۳۴م)، ناصر خسرو (۴۸۱ - ۳۹۴ ه / ۱۰۸۸ - ۱۰۰۳م)، عمر خیام (۵۱۷ - ۴۳۲ ه / ۱۱۲۳ - ۱۰۴۰م)، نظامی گنجوی (۶۱۴ - ۵۳۰ ه / ۱۲۰۹ - ۱۱۴۱م)، امیر خسرو دهلوی (۷۲۵ - ۶۵۱ ه / ۱۳۲۵ - ۱۲۵۳م) و بسیار دیگران می‌گذرد و مانعهٔ زمانی و مکانی را نمی‌داند، این همان عقیده است که انسانها همه از یک گوهرند و برابرند. نزدیکی روحی و فرهنگی تمام ملل و اقوام روی زمین، صرف‌نظر از تفاوتهای رنگ پوست، ملی و نژادی، اقلیمی و اجتماعی و اقتصادی و امثال اینها که مورد توجه ادیان و

دانشمندان جهانی نیز بودند، تنها در زمان ما که قرن سلاح هسته‌ای نامیده می‌شود، به تأیید رسید.

«همهٔ انسانها در روی زمین - برادرند!» این معنی بشر دوستانه را در بسیاری از سروده‌های سخنوران فارس و تاجیک می‌توان پیدا کرد. بی سبب نیست که این سخنان سعدی ابد زنده (۶۹۱-۶۰۶ه / ۱۲۹۲-۱۲۰۹ م) در پیشطاق تالار جلسه‌های سازمان ملل متحد ضبط شده و ترجمهٔ آن به چند زبان دیگر نیز نوشته شده است:

بنی آدم اعضای یکدیگرند | که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار | دگر عضوها را نماند قرار
تو کز محنت دیگران بی‌غمی | نشاید که نامت نهند آدمی

در طول قرنهای متمادی، اندیشهٔ فلسفی جهانی دربارهٔ خویشاوندی نوع بشر و تأثیربخشی و تأثیر پذیری فرهنگی مردمان، ضمن همه انواع ادبی فارسی تاجیکی، مانند: داستان، مثنوی، غزل، قصیده، قطعه، رباعی، و... بیان یافته‌اند.

متفکر کم نظیر، شاعر و دانشمند مولوی جلال الدین بلخی (۶۷۲-۶۰۴ه / ۱۲۷۳-۱۲۰۷ م) در آثارش و از جمله در مثنوی معنوی همیشه مردمان را به یکدیگر فهمی، آموختن از دیگران، تحمل ادیان و مذاهب دعوت به عمل آورده است، چنانکه در تمثیل مشهور همسفران که یکی ترک بود و دیگری ایرانی و سومی و چهارمی عرب و یونانی، توسط یک مثال عادی نشان داده که مطلبی یگانه و شکلی مختلف مشکل آفرین بوده است؛ وی دعوت به عمل آورده که از مشکلات شکلی باید صرف‌نظر کرد و برای مطلب یگانه باید کوشید.

مذهب پذیری و دوستی و رفاقت[1] میان ملل و اقوام مختلف که مغز اساسی افکار فلسفی و جهانشناسی مولوی بلخی را تشکیل داده است، از شناخت درست ماهیت واقعیت روییده است. در آن روزگار در آسیای مرکزی چند نوع قوم به سر می‌برد و سه

1. Ekumenism

دین توانمند جهانی: اسلام، بت‌پرستی و مسیحیت حکم می‌راند. انسان پروری اسلام[1] که در خاور، نسبت به انسان پروری مسیحیت در باختر، خیلی زودتر رشد کرده است، عامل اصلی رونق افکار جهانشناسی مولوی بلخی و پیشینیان وی، بزرگانی همچون: شیخ الرّئیس بوعلی سینا، ابوریحان بیرونی، ناصر خسرو، عمر خیام، نظامی گنجوی، و دیگران بوده است.

در روند رشد افکار انسان پروری اسلامی، نقش بزرگی را در دوره‌های بعدی، شاعر و متفکر بزرگ مولانا عبدالرحمان جامی (۸۹۸-۸۱۷هـ. ق/ ۱۴۹۲-۱۴۱۴م) بازی کرده است. در آثار منظوم و منثور جامی، در رساله‌های علمی و بویژه نامه‌هایش، اندیشه‌های مرکزی عبارتند از ضرورت تناسب اجتماعی، یگانگی روحی و برادری همهٔ ملل روی زمین.

به عنوان مثال، می‌توان به مثنوی فلسفی خردنامهٔ اسکندری اشاره کرد که مولانا جامی در آن بینش خویش را دربارهٔ «مدینهٔ فاضله» ـ جامعه‌ای که جنگ و کشتار و سوختار را نمی‌داند ـ به دست قلم داده است، چنانچه:

در اثنای رفتن به شهری رسید — در آن شهر قومی پسندیده دید
ز گفتار بیهوده لبها خموش — فرو بسته از ناسزا چشم و گوش
نجسته به بد هرگز آزار هم — به هر کار نیکو مددگار هم
نه زیشان توانگر کسی، نی فقیر — بر ایشان نه سلطان کسی، نی امیر
برابر به‌هم قسمت مالشان — موافق به‌هم صورت حالشان
نه از محنت قحطشان سال تنگ — نه بر صفحهٔ صلح‌شان حرف جنگ
ز یک خانه هر یک شده بهره‌مند — نه در بر درِ خانه‌هاشان نه بند...

اگر در شعر استاد رودکی ـ بنیانگذار ادبیات فارسی زبانان ـ مروزی و رازی و رومی و کُرد، با خوشی و خرسندی با هم مسافرت دارند، در شعر مولانا جامی، ترک و تاجیک،

1. Musulmanskiy ekumenism.

مسلمان و مسیحی همسفر می‌باشند.

جامی اطمینان قوی داشته که عامل اصلی همزیستی آسایشتهٔ همگان و شکوفایی جامعه در دوستی و همکاری میان اقوام و ملل مختلف می‌باشد.

جامی که دشمن همه گونه جنگها بود، به خاطر امنیت و آسودگی مردم، پیشگیری از ظلم و بیداد، با استفاده از آبرو و نفوذ خود که شاعر و دانشمند و پیر و مرشد بود، با رهبران دولتها و شخصیتهای مهم زمان رابطه برقرار می‌کرد، و زمینهٔ بهره‌برداری فرهنگها و تمدنها را از یکدیگر فراهم می‌نمود. مثال بی بحث این معنی که جامی سرحلقهٔ فرهنگ و تمدن زمان خود بود و برای آیندگان الگو ایجاد می‌کرد، دوستی شخصی و همکاریهای سودمند او با امیرعلیشیر نوایی (۹۰۷-۸۴۴هـ / ۱۵۰۲ - ۱۴۴۱م) بنیانگذار ادبیات مردمان ترکی زبان، می‌تواند محسوب شود. این مثال که رمز شایستهٔ دو ادبیات: فارسی تاجیکی و ترکی، به‌شمار می‌آید، برای پانصد سال بعدی هم ناتکرار ماند.

مکاتبات جامی و نوایی که امروز در دسترس هستند، حکایت از آن می‌کنند که این دو مرد بزرگ از زندگی یکدیگر آگاهی کامل داشته‌اند، از نیت تألیف اثر تازه خبردار بوده‌اند، به همدیگر مصلحت می‌داده‌اند، یکدیگر را دستگیری می‌کرده‌اند. قابل ذکر است، آنها زمانی دست به نامه‌نگاری زده‌اند که فرقت پیش آمده و امکان مصلحت و مشورت حضوری میسّر نبوده است.

جالب این است که در میان نامه‌های جامی به نوایی، پژوهشگران یکی هم پیدا نکرده‌اند که خواهش خصوصی را در بر کرده باشد. تمام درخواستهای جامی مربوطند به دفاع از منافع اقشار گوناگون جامعهٔ آن روزگار - از وزیر و فرمانده و روحانی و بازرگان و سر کرده تا یک زحمتکش عادی، از کار افتاده‌ای درمانده، همچون بیوهٔ کمنوا و یا شاگرد مدرسه.

جامی در لیلی و مجنون نوایی را پشتیبان شکستگان و بهترین دوست خود خوانده است، در مثنوی یوسف و زلیخا وی را در شمار سخنوران توانای ترکی زبان می‌آورد،

چنانکه گوید:

به ترکی زبان نقشی آمد عجب　　که جادو دمان را بود مهر لب

در ادامه، خطاباً به نوایی، جامی گفته است:

زهی طبع تو اوستاد سخن　　ز مفتاح کلکت کشاد سخن
سخن را که از رونق افتاده بود　　به کنج هوان رخت بنهاده بود...

در کتاب بهارستان جامی شعر ترکی نوایی را خیلی بلند ارزیابی کرده است. در نوبت خود، نوایی نیز که از شاگردان موفّق و ممتاز سخنور بزرگ عبدالرحمان جامی بود، سخنهای گرم و بلند در حق وی زیاد گفته است. نوایی تا پایان عمر خود از استاد و پیر خویش به شایستگی یاد کرده است. نوایی در بخش عمده از آثار خود از قبیل: لیلی و مجنون، فرهاد و شیرین، سبعهٔ سیّاره، سدّ اسکندری، حیرة الابرار، اربعین، مجالس النفایس، محبوب القلوب، نسایم المحبة ـ که یا با مصلحت جامی، یا به تأثیر آثار وی نوشته شده و یا ترجمه‌ایست از اثر وی ـ فصلها و بابها و بخشهای جداگانه را به استاد و پیر و دستگیر خود بخشیده است. اما خمسة المتحیرین که از جملهٔ آثار معروف و ارزشمند و خواندنی نوایی به‌شمار می‌آید، سراپا ستایش جامی را در بر کرده است. نوایی در حق جامی احترامی عمیق و صمیمانه می‌پرورید:

اول صفا اهلی پاک فرجامی　　پاک فرجام، پاک فر جامی
اول یقین ساری دستگیر منگا　　قبله و استاد و پیر منگا

در تذکرهٔ مجالس النفایس نوایی، جامی را به دریای ابرار مانند می‌کند، چنانکه:

یارب بو معانی دری نینگ عمانی　　بو دانش و فضل و گهری نینگ کانی
کیم ایلادنیک انی اهل عالم جانی　　عالم ایلیگا بو جانی توت ارزانی

(مجالس النفایس، تهران، ۱۳۶۳، ص ۵۶)

مناسبات دوستانه و همکاری ایجادی جامی و نوایی به اندازه‌ای رسیده بود که اثر تازه تألیف خود را به یکدیگر می‌رسانیدند و پس از تصحیح و تأیید، برای کتابت

می‌دادند و سپس به خدمت دیگران می‌گذاشتند.

و اما بلندترین حدّ مناسبتهای خصوصی جامی و نوایی را در نامه‌های آنها می‌توان یافت.

از یاد نباید بُرد که محض همین نوع آثار ـ نامه نگاری ـ که از پُربهاترین گنجینهٔ ادبیات فارسی تاجیکی است به طور شایسته مورد بررسی قرار نگرفته است. از آنجا که آگاهی داریم، تنها مکاتبهٔ ابوالمجد سنایی (۵۲۹ ـ ۴۶۷ هـ / ۱۱۴۰ ـ ۱۰۷۰م) و ابوحامد غزالی (۵۰۵ ـ ۴۵۰ هـ / ۱۱۱۱ ـ ۱۰۵۸م) در ایران چاپ و نشر شده و نامه‌های مولوی بلخی (۶۷۲ ـ ۶۰۴ هـ / ۱۲۷۳ ـ ۱۲۰۷) در ترکیه به طبع رسیده است. از این لحاظ نامه‌های مولانا جامی که نوایی در زمان خود گرد آورده بود و آن اکنون به عنوان مرقّع نوایی در گنجینهٔ نسخه‌های خطی پژوهشگاه خاورشناسی فرهنگستان علوم ازبکستان به شمارهٔ ۲۱۷۸ نگهداری می‌شود، دارای اهمیت بزرگ علمی و فرهنگی می‌باشد.

اما این نامه‌ها، بنابر منحصر به فرد بودن نسخهٔ خطی، دشوار خوان بودن متن و سببهای دیگر، تا چندی پیش ناشناخته بودند، تا اینکه پژوهشگر شناخته، دکتر عصام الدین اورونبایوف دست به این کار زد و موفق شد. وی در سال ۱۹۸۲م. چاپ عکسی نامه‌ها را همراه ترجمهٔ روسی، به عمل آورد؛ در زمینهٔ تحقیق ارزشهای تاریخی این نامه‌ها، در سال ۱۹۸۴م پایان نامهٔ فوق الدکترا دفاع نمود و سال ۱۹۸۷م در کابل به همکاری استاد [رضا] مایل هروی به چاپ رساند.

بررسی نامه‌های دسترس جامی به نوایی، اخبار نادر و معتمد از حادثات تاریخی آن روزگار، مناسبات خصوصی آن دو بزرگوار، تاریخ تألیف آثارشان، نامه‌های شخصیتهای سیاسی و فرهنگی، اوضاع زندگی مردمان آسیای میانه و خراسان، احوال اهل علم و فرهنگ و ... در اختیار قرار می‌دهد. این نامه‌ها باز از آن نگاه ارزشمند هستند که پرده از بسیار حادثات سیاسی برمی‌دارند، چهره‌های شخصیتهای مهم را روشنتر می‌کنند، حتی برای شناخت اوضاع روحی جامی، نوایی و افراد دیگر امکان می‌دهند.

بدین طریق، برای نخستین بار مجموعهٔ کامل نامه‌های مولانا جامی برای چاپ آماده شده است. این مجموعه ۴۳۲ نامهٔ دسترس شده را در بر می‌گیرد:

- ۳۳۷ نامهٔ اصل (یعنی به قلم خود جامی) از مرقع نوایی؛
- ۷۷ نامه از رسالهٔ منشآت؛
- ۱۸ نامه از منابع دیگر.

جز از اینها، به خاطر آشنایی بهتر و بیشتر با کار و زندگی جامی و بخصوص ویژگیهای نامه‌نگاری وی، تهیه‌گران لازم دانسته‌اند که باب دوم از خمسة المتحیرین نوایی و چند بخش از مقامات مولوی جامی عبدالواسع نظامی را ملحق نمایند که حایز اهمیت می‌باشد.

در تهیهٔ این کتاب ارزشمند[1] برای چاپ پژوهشگران تاجیکستان و افغانستان و ازبکستان سهم گرفته‌اند که ادامهٔ همان همکاریهای جامی و نوایی می‌توان دانست

آن نهال دوستی که جامی و نوایی در کهن‌زمین خراسان و فرارود نشانده بودند، امروز شکفته و بوی دلکش داده است. وظیفهٔ مقدّس همهٔ انسانهای متفکر است که این خاک پاک را پاک نگاه دارند، دوستی و محبّت و نیکی را عزیز و مکرم شمارند. درست همان‌طوری که سعدی بزرگوار گفته بود:

یک گل مقصود در این بوستان چیده نشد بی مدد دوستان

دکتر اعلاخان افصح زاد

دکتر یوری مالسیف

۱. عبدالرحمن جامی. نامه‌ها. ـ دوشنبه، انتشارات دانش، ۱۹۸۹.

توضیحات نامه‌ها

نامه‌های عبدالرحمان جامی را می‌توان به دو گروه بزرگ جدا کرد:

۱ـ نامه‌هایی که در مرکز، مسائل خصوصی و خانوادگی و جداگانه قرار دارند،

۲ـ نامه‌هایی که موضوعات اجتماعی و فرهنگی را در بر کرده‌اند.

میان گروه نخست نیز نامه‌هایی هستند که به حادثات مهم سیاسی و تاریخی و فرهنگی اشارت می‌کنند. بنابر همین، ضرور است که نامه‌های جامی، صرف‌نظر از منسوبیتشان به این یا آن گروه، به عنوان سند مهم تاریخ ارزیابی شوند.[1]

نامه‌های جامی، مانند هر منشآت دیگر، ویژگی‌هایی دارد، چنانچه ایجاز در اخبار، کنایاتی که تنها به نویسنده و گیرنده معلومند، پوشیده بیانی‌های انتقادی، معانی آرایی برای مخاطب، و امثال اینها. از سوی دیگر، بیشتر نامه‌های جامی «یک طرفه‌اند»، یعنی یا به عنوان «پاسخ» نوشته شده‌اند، و یا نامهٔ «نخست» است و اما پاسخ ندارد.

از همین سبب، برای روشن کردن نکته‌هایی از نامه‌های جامی، نیاز پیش می‌آید به مطالعهٔ دیگر آثار وی و معاصرانش و همچنین تألیفات پژوهشگران بعدی. گاهی پس از زحمات فراوان این یا آن نکتهٔ مبهم روشن می‌گردد. نتایج بررسی بعضی از نامه‌ها و منابع برای آنان، در زیر هنگام توضیح نامه‌ها اشاره خواهند شد.

بالاترین ارزش نامه‌های جامی، در نظرما، این است که پاره‌هایی از زندگی خود او را

---

1. Istočnikovedniye Istorii SSSR.-M., 1973, s.282.

روشن می‌نمایند، برای شناخت دقیق‌تر معاصرانش، مانند: علیشیر نوایی، خواجه عبیدالله، حسین بایقرا، علی قوشچی و دیگران کمک می‌رسانند.

نامه‌های جامی، بویژه آنهایی که به خط خود وی دسترس شده‌اند، نشان می‌دهند که وی چه شخصیت برجستهٔ ادبی و روحانی و سیاسی در زمان خود بوده است. روشن تصوّر می‌شود که وی بالاترین آبروی و نفوذ را داشته است؛ و او از این آبروی و نفوذ خود برای دفاع از داد و راستی، برای امنیت کشور و رفاه مردم استفاده می‌کرده است. وی تأثیر به حسین بایقرا می‌رساند تا پیش جنگ و جدال گرفته و هر گونه نزاع با راه مصالحت‌آمیز حل کرده شوند (نک: نامه‌های ۱۵، ۱۹، و ... از همین چاپ).

برای همگان روشن، و از نامه‌های جامی به طور قاطع ثابت می‌گردد که وی کوشیده تا علیشیر نوایی در منصب دولتی باشد. این تلاش وی، به‌طوری که از نامه‌ها معلوم می‌گردد، به خاطر بهبودی مردم و کشور بوده است. به عنوان نمونه، توجه شود به پاره‌ای از نامهٔ ۳۵:

«قرب سلطان صاحب قدرت (یعنی: حسین بایقرا) و مجال قبول سخن در آن حضرت نعمتی بزرگ است و شکر آن نعمت صرف انفاس و اوقات است به مصالح مسلمانان و دفع مفاسد ظالمان و عوانان. و اگر ناگاه از ممر این شغل عیاذاً باللّه طبع لطیف را گرانیی حاصل آید و خاطر شریف را پریشانیی روی نماید، تحمل آن گرانی را در کفهٔ حسنات وزنی عظیم خواهد بود و مصابرت بر آن پریشانی را در جمعیت اسباب سعادت دخلی تمام.

راحت و رنج چون بود گذران — رنج کش بهر راحت دگران
زانکه باشد به مزرع امید — رنج تو تخم راحت جاوید»

انسان‌پروری جامی خیلی روشن در نامه‌هایش، قبل از همه در رابطه با آدمان عادی جامعه، آشکار گردیده است. چنانکه وی از کشاورزی دفاع می‌کند که باغش را کشیده گرفته و فروخته‌اند و اما قیمتش را نپرداخته‌اند (نامهٔ ۲۲)؛ موزه‌دوزی را می‌خواهد از

زندان آزادش کنند، به خاطر زن و کودکش که بی‌پرستار مانده‌اند (نامهٔ ۹۲)، و ...

این موضوع هم جالب است که جامی از پادشاه درخواست می‌نماید، زمینداران خردی که با آموزش علم مشغول هستند، از انداز (مالیات) سنگین آزاد کرده شوند، و انداز پولی در شکل محصولات رویانده شود (نامه‌های ۷۱، ۱۲۱).

در نامهٔ دیگر، جامی به عاقبتهای بد اندازهای سنگین برای مردم و کشور، سخن به میان آورده است. وی به سلطان مصلحت می‌دهد که اگر چه بعضی از اندازها برای کشور ضروری هستند، اما به اوضاع مردم توجه هم باید کرد، چنانکه در نامهٔ ۴۱ گفته است:

«حال رعایاء شهر و بلوکات بواسطهٔ حوالاتی که نسبت به ایشان واقع می‌شود، به مقام اضطرار رسیده است و نزدیک است که سلسلهٔ زراعت و سایر احوال ایشان از انتظام بیفتد (...) از اردو حوالات بسیار واقع است و پیش رعایا چیزی باقی نیست هرچه بوده به اضعاف گرفته‌اند. التماس آنکه عنایت نموده اهتمام فرمایند که در حوالات تخفیفی واقع شود که اگر چه بعض آنها را ضروری اعتقاد دارند، ترک تعدّی بر مسلمانان از آن ضروری‌تر است».

جامی در نامه‌هایش می‌کوشد به سمع پادشاه رساند که احوال مردم بد است، بویژه مردمان کمنوا و بینوا زیر فشار ثروتمندان قرار دارند. از جمله در نامهٔ ۲۸، گفته شده که از فشار مردم در غرب هرات خبر داده بودم، اکنون این احوال بخشهای دیگر شهر را نیز فراگرفته است. در نامهٔ دیگر (۱۱۴) درخواست می‌شود که سربازان از ولایت جام بیرون کرده شوند، چراکه حضور آنها باعث بینوایی کامل مردم می‌شود. از این نامه برمی‌آید که جامی سال پیش با چنین موضوع مراجعت کرده و موفّق بوده است.

جامی تلاش فراوانی را در معارف مردمی به خرج می‌دهد، وی با هر راهی از جوانان دانش‌آموز پشتیبانی به عمل می‌آورد. چنانکه وی به میان می‌گزارد که از حساب وقف به دانشجویان کمک رسانده شود (نامهٔ ۸۶، و...)، به دانش آموزان نیازمند مدرسه پول داده شود (نامهٔ ۲۰).

وضع تجارت نیز از نظر شاعر دور نیست. وی ، از طریق نوایی، می‌کوشد به سمع کشوردار رساند که عملداران وی از بازرگانهای بیگانه انداز زیاد می‌ستانند و بدین سبب روابط بازرگانی ضعیف خواهد شد (نامهٔ ۵).

پژوهشگران زندگینامهٔ جامی معتقد هستند که وی زندگی عادی داشت و فروتن بود. این واقعیت از طریق نامه‌های ایشان تأیید می‌گردد. چنانکه در نامه‌ای به نام علیشیر نوایی نوشته است:

«این فقیر به رُفت و روب خانهٔ مدرسه مشغول بود، به قصد آنکه به سر درس پیشتر باز رود» (نامهٔ ۳۱۷). به گمان یقین، همین فروتنی و خاکساری به جامی امکان داده‌اند که وی پیش تمام افشار جامعه، حتی پادشاه، آبروی داشته باشد، و سرانجام نامه‌های فراوانی، بویژه در دفاع از افراد بی پناه، نوشته شوند.

بدین ترتیب، نامه‌های جامی از اسناد و ارقام بسیاری برخوردارند و چهرهٔ وی را به عنوان یک فرد فعال فرهنگی و سیاسی آن روزگار روشن نمودار می‌نمایند. جامی هیچ منصب رسمی دولتی و اجتماعی و یا دینی نداشت، اما شخصیتی فعال و مؤثّر بود، و تأثیر خود را با راههای گوناگون و وسائل مختلف چون نامه‌نگاری و با استفاده از نوایی، شاگرد و دوست خود، می‌گذاشت.

نامه‌های جامی بار دیگر و به طور قاطع ثابت می‌نمایند که میان وی و نوایی دوستی صمیمانه و همدیگر فهمی تام موجود بوده است. آنها همیشه از حال یکدیگر واقف بوده‌اند. هنگامی میان آنها دوری اتفاق می‌افتاد، از طریق نامه در سراغ همدیگر می‌شدند. چنانچه، در مرقع نوایی هفت نامه (۶، ۳۴، ۸۲، ۱۳۲، ۱۴۴، ۱۹۳، ۴۰۹) در شکل اصل موجود می‌باشد که از سفر حج جامی در سالهای ۱۴۷۴-۱۴۷۲ حکایت می‌کنند. معلوم می‌شود که در تمام مدّت مسافرت، جامی نوایی را همیشه از خود و سفرش مطلع می‌ساخته‌است. چنانکه در یکی آمده:

هر گه بر من ز هجرت آید دردی تحریر رباعیی کنم یا فردی

زان می‌ترسم کز دم چون من سردی بـر خـاطر عـاطرت نشیند گـردی
(مرقع نوایی، نامهٔ ۴۶)[۱]

مکاتبات جامی و نوایی، محدود و مخصوص مناسبتهای خصوصی آنها نمی‌باشد، بلکه بیانگر این نیز هست که جهانشناسی و ذوق ادبی آنها یکـی بـوده است. جـامی و نوایی از اندیشه‌های تازهٔ ادبی خود خبر می‌داده‌اند و اثر جدید را نخست منظور یکدیگر می‌کرده‌اند (نامه‌های ۲، ۲۵، ۷۴، و...).

اشاره شد که توسط نامه‌های جامی بعضی از نکات زندگینامهٔ شخصیتهای مهم آن روزگار را می‌توان روشن کرد. به عنوان مثال، علاءالدین عـلی قـوشچی ـ ریـاضیدان و ستاره‌شناس مشهور آن روزگار را می‌توان یادرس (یادآور) شد که وی (تولدش تـقریباً ۱۴۰۲ م، وفـاتش ۱۴۷۴م) در مـدرسهٔ اُلُغ بیـک در سـمرقند تـدریس مـی‌کرد، آثـار ارزشمندی در ریاضی و ستاره‌شناسی تألیف کـرده و در تـهیهٔ «زیـج جـدید کـورگانی» شرکت ورزیده است، و پس از درگذشت غیاث الدین جمشید (۱۴۲۹م)[2] و قاضی‌زادهٔ رومی (۱۴۳۶م)[3] رصدخانهٔ سمرقند را رهبری کرده است. از میانهٔ سدهٔ پانزدهم میلادی نزاعهای درباریان بدخواه و روحانیان متعصّب شـدت مـی‌کند، آنـها بسـیار کارهای سـیاه می‌کنند و یکی این است که میرزا اُلُغ بیک، امیر و دانشمند مـعروف، در سـال ۱۴۴۹م کشته می‌شود.[4]

در فرارود مشغول شدن با پژوهشهای علمی خطر آفرین گشت و دانشمندان ترک این

---

۱. در این چاپ: نامهٔ ۲۸. (ر. ق).

2. Kari - Niyazov T.N. Astronomičeskaya škola Ulugbeka, - Izbr. tr., t.6. - Taškent, 1967, s.139.

3. Voronovskiy D.G.Astronomi Sredney Azii ot Xarazmi Muxammada do Ulugbeka i ego školi (9-16 vv). _Sb. Iz istorii epoxi Ulugbeka. - Taškent, 1965, s. 127.

4. Istoriya Uzbekskoy SSR, t.1.--Taškent, 1967, s. 477-480; Bartold V.V Ulugbek i ego vremya. - Soč., t.2, kn.2.-M.,1964 s. 147 - 174; Axmedoy B.A. Ulugbek i političeskaya Žizn Maverannaxra v pervoy polovine 15v. - V sb.: Iz istorii epoxi Ulugbeka. - Taškent, 1965, s. 63-65.

سرزمین کردند. علی قوشچی سال ۱۴۷۱م، در پایان عمر خود به تبریز رفت و به دربار اوزون حسن آق‌قویونلو (۱۴۷۸ - ۱۴۵۳م) راه یافت. وی، علی قوشچی را سال ۱۴۷۲م به عنوان سفیر خود نزد سلطان ترکیه محمد دوم فاتح (۱۴۸۱ - ۱۴۵۱م) روانهٔ استانبول کرد. سلطان از علی قوشچی به اسلامبول دعوت به عمل آورد؛ وی موافقت کرد و از تبریز به اسلامبول رفت. سلطان علی قوشچی را در مدرسهٔ ایاصوفیه سر مدرّس تعیّن نمود، وی آنجا هم تدریس می‌کرد و هم با کار علمی مشغول می‌شد. در دسامبر سال ۱۴۷۴م علی قوشچی در اسلامبول درگذشت.[1]

همین اخبار را دربارهٔ علی قوشچی از سرچشمه‌های پیشین و پژوهشهای پسین می‌توان پیدا کرد. و اما در زندگینامهٔ علی قوشچی ناروشنیهایی هنوز هستند. چنانچه بعضی از مؤلفان در این عقیده‌اند که علی قوشچی، پس از مرگ اُلُغ بیک فوری سمرقند را ترک کرده است[2] (یعنی در سال ۱۴۴۹م)؛ دیگران گفته‌اند که پس از مرگ اُلُغ بیک از سمرقند رفته است؛[3] گروه سوم در این فکرند که وی در سال ۱۴۵۱م از سمرقند به خراسان رفت، از آنجا به کرمان رفت که در جوانی آنجا تحصیل می‌کرد. سال ۱۴۵۳م به تبریز به دربار اوزون حسن رفت و سال ۱۴۶۵م به استانبول، نزد سلطان محمد دوم فاتح

---

1. The Ensiklopaedia of islam, new edition, V.Leiden - London, 1956, p.393; A.Adnan. Ali Kusči. Islam Ansiklopedisi, Istanbul, 1955, s.321-323; A. Suheyl Unver. Ali Kusči. - Istanbul, 1948; I.U.KračKovskiy. Izbr.šocineniya, t.4. M.-L.,1957, s.117 s.513; A.Nosirov, I. Nizomiddinov. Urta osiyolik qirq olim.--Taškent, 1964,s.82-84; A. Ali Nosirov Qušči.-Taškent, 1964; Voronovskiy D.G. UK.soč., s.127; Sobirov G. Inkišofi Matematika dar Osiyoyi Miyona (asr -hoyi 15-17). - Dušanbe, 1968, s.28-38; Adbullaev I.A., Hikmatullaev X.Samarqandlik olimlar. - 1969, s.57-61 i sl.

2. Voronovskiy D.G. UK soč., s.128; A. Suheyl. Unver, hamon, s.16.

3. Bartold V.V. Ulugbek i ego vremya, s.138; Kračkovskiy I.U.Ukaz. soč., s.117; Šiškin V.A. Obsetvatoriya Ulugbeka i ego issledovaniye. - Tr.Instituta istorii i arxeologii AN Uzb.SSR, T.5-Taškent, 1953, s.8.

رفت[1]. و اما این عقیده نیز هست که وی سمرقند را در سال ۱۴۷۱م ترک کرده است.[2] این فکر آخرین، بدون ذکر منابع، بیشتر تکرار می‌شود[۳].

این عقیده که علی قوشچی سمرقند را پس از قتل اُلُغ بیک ترک کرده است از جانب خانم دکتر آ. د. چخوفیچ زیر شبهه قرار گرفت. وی ضمن بررسی اسناد وقفی مورّخ سال ۱۴۷۰م، خانهٔ علی قوشچی را پیدا کره است.[4]

در همین معنی، سه نامهٔ جامی (۱۹۹، ۲۵ و ۳۳۴) می‌تواند کمک رساند. از این نامه‌ها می‌توان دریافت که جامی علی قوشچی را از قدیم می‌دانسته است، ظاهراً در سمرقند همراه تحصیل کرده‌اند. برای علی قوشچی و اهل خانواده و نزدیکان وی که از سمرقند به هرات آمده‌اند، جامی «نشان راه» می‌خواهد تا بتوانند مرزهای قلمرو تیموریان را رد نمایند. این نامه‌ها تاریخ ندارند، اما آن را می‌توان توسط بعضی منابع دیگر، یک اندازه روشن نمود. به این معنی حبیب السیر غیاث الدین خواندمیر و مقامات مولوی جامی کمال الدین عبدالواسع نظامی کمک می‌رسانند.

در حبیب السیر آمده: «مولانا علی در اواخر ایام حیات به دیار روم افتاد و در آن مملکت به مرض موت گرفتار شده رخت بقا به باد فنا داد»[۵].

در مقامات مولوی جامی این خبر درج یافته که صحبتی میان جامی و علی قوشچی که تقریباً هفتاد سال داشت، در هرات اتفاق افتاد. معلوم می‌شود که علی قوشچی از نیّت خود دربارهٔ سفر به ترکیه به جامی گفته است، و اما جامی آن را با نظر داشت سنّ بزرگش، مصلحت ندانسته است. نظامی نوشته است که علی قوشچی مصلحت را

---

1. Sobirov G.hamon, s.31.

2. Nosirov A., hamon, s.116.

۳. مشاهیر اسلام، جزو اول، استانبول، ۱۳۰۱، ص ۶۱۷.

4. Čexovič O.D.Iz isťocnikov po istorii Samarkanda 15v.-V sb: Iz istorii epoxi Ulugbeka, - Taškent, 1965, s.350, 361.

۵. خواندمیر. حبیب‌السیر، جلد چهارم، تهران، ۱۳۳۳، ص ۳۸.

نپذیرفت، و عازم سفر شد، و اما چندی نگذشت که خبر درگذشتش به هرات رسید.[1] از نوشتهٔ نظامی برمی‌آید که علی قوشچی آن زمان تخمیناً هفتاد سال داشته است. با نظر داشت اینکه این سالشماری قمری است؛ با تبدیل آن به سال شماری خورشیدی، می‌توان گفت که سنّ علی قوشچی در حدود ۶۸ بوده است. سنهٔ تولّد وی معلوم است: ۱۴۰۲م می‌توان حدس زد که ملاقات جامی و علی قوشچی در هرات، در پایان سال ۱۴۷۰م یا ابتدای سال ۱۴۷۱م رخ داده است. خواندمیر نیز همین معنی را گفته که علی قوشچی پایان عمر خود را در ترکیه سپری نمود و همانجا درگذشت، (تاریخ درگذشت وی ۱۴۷۴م است) حدس ما تأیید می‌یابد.

بدین طریق، نامه‌های مولانا عبدالرحمان جامی منبع اخبار و ارقام وا سناد مهم تاریخی و سیاسی و فرهنگی به شمار می‌آیند.

۱. عبدالواسع نظامی. مقامات مولوی جامی، نسخهٔ خطی شمارهٔ ۱۳۵۴، برگ ۲۲ «ب» تا ۲۴ «الف» (محفوظ در پژوهشگاه خاورشناسی فرهنگستان علوم ازبکستان).

مرقع نوایی

نامهٔ شمارهٔ ۱: به عنوان سلطان حسین بایقرا (۱۵۰۶ـ۱۴۶۹م)، به مناسبت اقدام وی در سال ۱۴۷۳/۸۷۸م، برای بیرون راندن پسران ابوسعید (قتلش ۱۴۶۹م): سلطان احمد، حاکم ماوراءالنهر، و سلطان محمود حاکم حصار از خاک کشورش. نظامی، شاگرد جامی و نویسندهٔ زندگینامهٔ وی آغاز این نامه را نقل کرده و بقیه را مضموناً به دست قلم داده است. این نامه پاسخ با نامهٔ سلطان حسین بوده است: وی دربارهٔ مسئلهٔ پیش آمده مصلحت پرسیده است. پاسخ جامی بدین معنی است که نزاع از طریق مسالمت‌آمیز حل کرده شود (مقامات مولوی جامی نسخهٔ خطی ۱۳۵۴، برگ ۱۰۵ «ب» تا ۱۰۷ «ب»).

نامه پس از ۸ ژانویهٔ سال ۱۴۷۴م، بعد از بازگشت جامی از مکّه به هرات نگاشته شده است (نک: توضیح نامهٔ ۶).

علیشیر نوایی هم نوشته (خمسة المتحیرین، برگ ۲۹ «ب») هنگامی که جامی از حج برگشت، سلطان حسین در یورش بلخ بود. حادثات جنگی این یورش در حبیب‌السیر (جلد چهارم، صص ۱۶۶ـ ۱۶۴) بتفصیل آمده است.

نامهٔ شمارهٔ ۲: به نام علیشیر نوایی، بیانگر مناسبتهای صمیمانه میان آنها است.

کتاب مشهور جامی نفحات الانس (آغازش ۸۸۱ / ۱۴۷۷ و انجامش ۸۸۳ / ۱۴۷۹) بنابر خواهش نوایی نوشته شده است (نک: نوایی. خمسة المتحیرین. ـ:
Sb.: -" aAbdurrahmon Jomi va 'Ališer Navoyi".- Toškand, 1966, s.50 ؛
عبدالرحمان جامی. نفحات الانس من حضرات القدس، لکهنو، ۱۹۱۲، صص ۳، ۵۷۰؛
(Xondmir.Makorim-ul-axloq. - Toškand, 1967,s.62. از نامه‌های جامی (چنانچه: ۱۰۸/۷۴[1]، ۱۹۷/۱۶۳، ۳۵۹/۲۵۹) چنان برمی‌آید که هر پاره‌ای از کتاب که نوشته می‌شد، جامی آن را خدمت نوایی می‌فرستاده است، برای آشنایی. زمان انشای

---

۱. رقم یکم ترتیب نامه را در «مرقع نوایی» افاده می‌کند، رقم دوم ترتیب نامه را در این کتاب.

نامه‌ها از ۱۴۷۷/۸۸۱ تا ۱۴۷۹/۸۸۳، یعنی دورهٔ تالیف نفحات‌الانس بوده است.

پاره‌های شعری نامه‌ها در منشآت جامی درج یافته‌اند (نک: کلیات جامی، نسخهٔ خطی ۱۳۳۱، برگ ۵۴۶«ب»).

نامهٔ شمارهٔ ۳: پاسخی است به نامهٔ «شاه» که یقیناً سلطان حسین بایقرا می‌باشد. این نامه در منشآت جامی مندرج است (نسخهٔ خطی ۱۳۳۱، برگ ۵۳۸ «الف»).

نامهٔ شمارهٔ ۵: تخمیناً برای نوایی نوشته شده است، برای رسانیدن به سمع «حضرت پناهی» یعنی سلطان حسین بایقرا. در این نامه سخن از بیدادیهایی رفته که در شهر (هرات) پیوسته رخ می‌دهند و کسی هم دادرس نیست.

عبارهٔ عربی آغازین نامه و رباعی، در نامهٔ دیگری نیز درج یافته است (نک: نامهٔ ۳۸۰ از همین کتاب).

نامهٔ شمارهٔ ۶: از جملهٔ نامه‌های است که برای علیشیر نوایی نوشته شده‌اند، از راه سفر به حج در سالهای ۸۷۸ ـ ۸۷۷ هـ / ۱۴۷۴ ـ ۱۴۷۲م (همچنین نک به نامه‌های: ۱۳۲/۹۸،۱۹۳/۱۵۹،۳۹۹/۲۸۰،۴۰۹/۲۹۰). این نامه در منشآت جامی موجود است (نسخهٔ خطی ۱۳۳۱، برگ ۵۴۶ «الف»).

نوایی در خمسة المتحیرین خود شعر نخست این نامه را همراه با آغاز و انجام پاسخ خود درج نموده است. آن چهار مصراع شعر که جامی در نامه آورده است، دو بیت اول غزلی است که در مجموع هفت بیت می‌باشد و در بغداد سروده شده است. (این غزل را در شکل کامل، شادروان عبدالغنی میرزایف در کتاب خود: علیشیر نوایی و عبدالرحمان جامی. ـ دوشنبه ۱۹۶۸، ص ۱۱ درج کرده‌است). از این نامهٔ جامی برتلس نیز یادرس شده است (نک: E.E.Bertels.Navoyi i Džami - Izvbr. tr..-M., 1965, s.123 , 232). ازمضمون نامه برمی‌آید که جامی آن را در بغداد، هنگام سفر به مکّه نوشته است. وی در بغداد حدود چهار ماه، از میان نوامبر سال ۱۴۷۲م تا میان مارس سال ۱۴۷۳م اقامت داشته است. خط مسیر جامی را مولانا فخرالدین علی صفی در کتاب خود

رشحات (چاپ کانپور، ۱۹۱۱، ص ۱۵۱ ـ ۱۵۰) از زبان خود جامی بدین ترتیب آورده است:

مسافرت از هرات ـ ۱۶ ربیع الاول ۸۷۷ (۲۱ اوت ۱۴۷۲م)؛
رسیدن به بغداد ـ میانهٔ جمادی الثانی همان سال (نزدیک به ۱۷ نوامبر ۱۴۷۲م)؛
رسیدن به کنار دجله ـ میانهٔ شوّال همان سال (تقریباً ۱۵ مارس ۱۴۷۳م)؛
روانه شدن از کنار دجله ـ ۲۰ شوال همان سال (۲۰ مارس ۱۴۷۴م)؛
روانه شدن از نجف ـ اول ذی القعدهٔ همان سال (۳۰ مارس ۱۴۷۳م)؛
رسیدن به مدینهٔ منوّره ـ ۲۲ یا ۲۳ ذی القعدهٔ همان سال (۲۰ یا ۲۱ آوریل ۱۴۷۳م)؛
رسیدن به مکّهٔ مبارکه ـ ذیحجّهٔ همان سال (۴مه، ۱۴۷۳م)؛
بازگشت به هرات. عزیمت از مکّه ـ ۱۵ ذیحجهٔ همان سال (۱۳مه، ۱۴۷۳م)؛
رسیدن به مدینه ـ ۲۵ ذیحجهٔ همان سال (۲۳مه ۱۴۷۳م)؛
عزیمت از مدینه ـ ۲۷ ذیحجهٔ همان سال (۲۵مه ۱۴۷۳م)؛
رسیدن به دمشق ـ نزدیک به ۲۵ محرم سال ۸۷۸ (نزدیک به ۲۲ ژوئن ۱۴۷۳م)؛
رفتن از دمشق ـ ۴ ربیع الاول ۸۷۸ (۳۰ جولای ۱۴۷۳م)؛
رسیدن به حلب ـ نزدیک به ۱۶ ربیع الاول ۸۷۸ (نزدیک به ۱۰ اوت ۱۴۷۳م)؛
رفتن از حلب ـ ۲۰ ربیع الثانی ۸۷۸ (۱۴ اوت[1] ۱۴۷۳م)؛
رسیدن به تبریز ـ ۲۴ جمادی الثانی ۸۷۸ (۲۹ اکتابر ۱۴۷۳[2]م)؛
رفتن از تبریز ـ ۶ جمادی الثانی ۸۷۸ (۲۹ اکتابر ۱۴۷۳م)؛
رسیدن به ری ـ اوّل رجب ۸۷۸ (۲۲ نوامبر ۱۴۷۳م)؛

---

۱. ۱۴ سپتامبر صحیح است. (ر.ق).

۲. ۲۴ جمادی الثانی ۸۷۸ برابر است با ۱۶ نوامبر ۱۴۷۳. تاریخی که به دنبال می‌آید («۶ جمادی الثانی ۸۷۸»)نشان می‌دهد که این تاریخ («۲۴ جمادی الثانی») اشتباه است، و احتمال، آن ۲۴ جمادی الاول باشد، و آن مطابق خواهد بود با ۱۸ اکتابر از همان سال ۱۴۷۳. (ر.ق).

رسیدن به هرات ـ ۱۸ شعبان ۸۷۸ (۷ ژانویهٔ ۱۴۷۴م).

نامهٔ شمارهٔ ۷: به نام علیشیر نوایی؛ گواهی دیگر است از مناسبتهای دوستانهٔ جامی و نوایی. نامه در منشآت جامی (نسخهٔ خطی انستیتوی خاورشناسی ازبکستان، شمارهٔ ۲۸۴/۱، برگ ۷ «ب») و در مجموعهٔ مکتوبات تیموریان (نسخهٔ خطی انستیتوی خاور شناسی ازبکستان، شمارهٔ ۲۲۷۸، برگ ۸۵ «الف») مندرج می‌باشد.

نامهٔ شمارهٔ ۸: به نام نوایی؛ از مناسبتهای شاعرانهٔ این دو تن گواهی می‌دهد. در پاسخ، نوایی در همان وزن و قافیه نظیره سروده است. (نک: - Homidi. Navoyi va Jomi. Navoyitga armuyon", Toškand, 1968,s.98.). نامه تندنویسی شده، یعنی که نویسنده فوری پاسخ نوشته است.

نامهٔ شمارهٔ ۹: در پاسخ بوده است؛ از شعری که در پایان نامه آمده، می‌توان گفت که گیرنده سلطان حسین بایقرا بوده است (وی آن زمان در هرات حضور نداشت). نامه از طریق نوایی ارسال شده است (نک: به آغاز نامه). در منشات جامی در بخش «به ارکان دولت» آمده است (نسخهٔ خطی ۱۳۳۱، برگ ۵۴۲ «الف»).

نامهٔ شمارهٔ ۱۰: پاسخ است؛ همانند نامهٔ شمارهٔ ۱، برای سلطان حسین بایقرا که در مسافرت بود، نوشته شده است. اشاره به شخص روحانی (شیخ الاسلام) که به این نامه افزوده شده است، در نامهٔ دیگر جامی (شمارهٔ ۵۱۴/۳۱۱) نیز دیده می‌شود.

نامهٔ شمارهٔ ۱۱: به نام نوایی است، گواهی است از مناسبتهای نزدیک دو شاعر. این نامه پاسخی است به قطعهٔ نوایی. در منشآت جامی در بخش «به ارکان دولت» درج یافته (نسخهٔ ۱۳۳۱، برگ ۵۴۵ «ب»). از یادداشتی در حاشیه معلوم می‌گردد که نوایی با درخواست جامی، به دانش آموزان مدرسه کمک مادّی رسانده است.

نامهٔ شمارهٔ ۱۲: به نام سلطان حسین بایقرا، که در مسافرت بود، نوشته شده است؛ در منشآت جامی آمده (نسخهٔ ۱۳۳۱، برگ ۵۳۹ «الف»). معلوم می‌گردد که در این مورد تنها آغاز شعری نقل یافته، و اما متن بتمام دیگر است. این شعر، در منشآت در ترکیب نامهٔ

دیگری نیز ضبط شده است (نک: نامهٔ شمارهٔ ۳۸۴).

نامهٔ شمارهٔ ۱۳: گیرنده علیشیر نوایی است؛ در منشآت جامی موجود می‌باشد (نسخهٔ ۱۳۱۱، برگ ۵۴۲ «ب»)؛ در خمسة المتحیرین نیز آمده (ص ۴۶)، و اما بدون دو علاوه‌ای که در اصل موجود است؛ علاوه‌هایی که درخواست جامی را برای افرادی در بر کرده است. نوایی اشاره کرده است که نامه را در اندخوی دریافت نموده است.

نامهٔ شمارهٔ ۱۴: گیرنده‌اش ـ نوایی. در منشآت جامی در بخش «به ارکان دولت» آمده است (نسخهٔ ۱۳۳۱، برگ ۵۴۱ «ب»)؛ و خمسة المتحیرین (برگ ۳۸ «ب») نیز در برکرده است، با این توضیح که پاسخی است به نوایی از مرو (زمانی که سلطان حسین بایقرا جهت زمستان گذرانی به‌سر می‌برد).

در نقشه خط مسیر علیشیر نوایی که الف.الف. سیمیونوف ساخته و. الف. سلطانف تکمیل کرده است (نک: Navoyining "qalb daftari."-Toškand, 1969; ـ درون جلد کتاب)، سال بودن نوایی در مرو، تنها «۱۴۹۹م» ذکر یافته است. و اما از این نامه نمودار است که نوایی درمرو، قبل از این تاریخ هنگام حیات بودن جامی، (چنانچه در سال ۱۴۷۵/۸۸۰ نیز) بوده است (نک: توضیح نامهٔ ۱۶).

نامهٔ شمارهٔ ۱۵: گیرنده‌اش ـ سلطان حسین بایقراست در منشآت جامی در بخش «به نزدیکان جناب سلطان» مندرج است (نسخهٔ ۱۳۳۱، برگ ۵۳۶ «ب»). جامی از برقراری صلح درکدام نزاعی اظهار شادمانی کرده است که آن «موافق مرافق کافهٔ خواص و عوام» می‌باشد.

نامهٔ شمارهٔ ۱۶: به نام علیشیر نوایی. آغاز شعری این نامه را نوایی در خمسة المتحیرین نقل کرده است (برگ ۴۱ «ب») و شرایط نوشته شدن نامهٔ جامی را مفصل توضیح داده است، چنانکه: نوایی در حضور جامی قصیدهٔ امیر خسرو «لجّة الابرار» را ستوده است؛ پس ازگذشت زمانی، هنگامی وی، پیش از سفرش به مرو، با جامی دیدار داشت، جامی «لُجة الاسرار» خود را، در پاسخ به قصیدهٔ «لجّة الابرار»، داده است؛ و نوایی، هنگام سفر

به مرو «تحفة الافکار» را سروده است. و این نامه را جامی، پس از خواندن قصیدهٔ «تحفة الافکار» نوشته است و آن را خیلی بلند ارزیابی کرده است.

سنهٔ نامه را طبق تاریخ «تحفة الافکار» می‌توان معین کرد: یعنی ماه رجب سال ۸۸۰ (نوامبر ۱۴۷۵م). تاریخ شعرش را نوایی «یوم جامع شهر رجب» نشان داده است.

نامهٔ شمارهٔ ۱۷: گیرنده، شاید نوایی باشد به این دلیل که جامی بیشتر از وی کمک جهت بی‌نوایان می‌خواهد.

نام جلال‌الدین سید محمود در نامه‌های ۸۶/۲۰، ۱۴۷/۱۱۳، ۳۷۳/۲۷۳ نیز تکرار یافته است. جامی وی را چون بینوایی توصیف کرده که با علم مشغول می‌شود؛ گاهی برای وی کمک مادّی از حساب وقف خواسته، گاه دیگر نشان خروج از خاک خراسان. این حال گواه از آن است که آن روزگار خروج از کشور سلطان حسین بایقرا زیر نظارت بوده است (همچنین نک: نامه‌های ۲۶۶/۲۳۲، ۳۷۲/۲۷۲، ۵۳۷/۳۳۴ و...).

نامهٔ شمارهٔ ۱۸: گیرنده علیشیر نوایی می‌باشد. در پاسخ به نامهٔ نوایی نوشته شده است که وی به مناسبت بازگشت از حج،(۸ ژانویهٔ ۱۴۷۴م، نک: توضیح نامهٔ۶) تبریک گفته بود.

نوایی نامهٔ خود را از بلخ، که آنجا همراه با سلطان حسین بود، ارسال داشته است (نک: توضیح نامهٔ ۱). بدین طریق می‌توان تاریخ نامهٔ جامی را مشخص کرد: ماه رمضان سال ۸۷۸ (از ۲۰ ژانویهٔ تا ۱۸ فورویهٔ ۱۴۷۴م). این نامه در منشآت جامی جای دارد و اما اشتباهاً درگروه نامه‌هایی آمده که به نام سلطان نوشته شده‌اند (نسخهٔ ۱۳۳۱، برگ ۵۴۴ «ب»). ابتدای نامه را نوایی در خمسة المتحیرین خود (برگ ۴۲ «ب»)، همراه با توضیحاتی نقل نموده است.

عبدالواسع نظامی در مقامات مولوی جامی رباعی تبریکی نوایی را درج کرده است (نسخهٔ خطی ۱۳۵۴، برگ ۹۸ «الف»).

نامهٔ شمارهٔ ۱۹: گیرندهٔ ظاهراً نوایی می‌باشد. جامی از حل مسالمت‌آمیز نزاعی اظهار

شادمانی می‌نماید و آن را «مصلحت جمیع مسلمانان از هر دو جانب» (یعنی: خراسان و ماوراءالنهر) می‌داند. می‌توان حدس زد که سخن از لشکرکشی سلطان حسین بایقرا به کندز در ۱۴۹۱/۸۹۶، به مقابل سلطان محمود، حاکم حصار، و خسرو شاه، حاکم کندز، مـی‌رود (نک: Bartold V.V.Mir ʻAlišer političeskaya žizn. - Soč., t.2, kn. 2,-M., 1964, s.245-246.). نـوایی در خمسة المتحیرین نوشته کـه جامی مخالف لشکرکشی به کندز بود و از نوایی خواسته که مانع این کار شود (برگ ۴۵ «ب»). و اما یورش بر پا شد و نوایی ناچار شد در آن همراه با سلطان حسین بایقرا، شرکت کند. آنگاه جامی از نوایی خواست که او را از جریان کار پیوسته آگاه نماید. از آغاز تا پایان یورش میان آنها مراسلات برقرار بوده است.

نامهٔ شمارهٔ ۲۰: از جملهٔ آن نامه‌هاست که جامی به شخصیتهای مسئول نوشته و کمک از حساب وقف جهت بینوایان و دانش‌آموزان مدارس درخواست نموده است. گیرندهٔ چنین نامه می‌توانست «صدر» باشد که وقف در اختیار وی بود. این تخمین توسط نامهٔ ۱۲۲/۸۸ تأیید می‌گردد که در آن به گیرندهٔ نامه دربارهٔ از طرف صدر تعیین شدن حقوق خبر داده شده است.

نامهٔ شمارهٔ ۲۱: از مضمون آن برمی‌آید که به دربار سلطان حسین بایقرا روانه کـرده شده است. مانند این نامه‌ها گواهی می‌دهند که در دفتر دولتی کاغذ بازی (بوروکراسی) رونق داشته و جامی می‌کوشید به درماندگان در حلّ مشکل ایشان کمک رساند.

نامهٔ شمارهٔ ۲۵: مضموناً گیرنده‌اش نوایی می‌باشد و آن از گروه نامه‌هایی است که از روابط ایجادی این دو شاعر گواهی می‌دهند. در منشآت جامی در بخش «به ارکان دولت» درج است (نسخهٔ خطی ۱۳۳۱، برگ ۴۵۳ «الف»).

«قصیدهٔ بُرده» ـ عنوان معروف قصیدهٔ شاعر مصری ابوعبدالله شرف الدین محمد بن سعید البوصیری (فوت ۱۲۹۴/۶۹۴) «الكواكب الدرّيّة في مدح خير البريّة» می‌باشد که آن در پیروی از قصیدهٔ کعب بن زهیر (سدهٔ ۷م) سروده شده است.

تفسیرهای زیادی به این اثر در دوره‌های بعد تألیف شدند (از جمله نک: vostočSobra6niye nix rukopisey, t.2, s.85-105, N944-979.). از همین شمار است اثر جامی که وی فکر نوایی را دربارهٔ آن پرسیده است. و اما در فهرست آثار جامی (Bertels E.E. Navoyi i Džami, s.239-240) و نیز کلیات جامی (نسخهٔ ۱۳۳۱) شرح قصیدهٔ بردهٔ جامی ذکر نیافته است. ظاهراً در نامه سخن از ترجمهٔ قصیدهٔ برده که جامی به فارسی انجام داده است، می‌رود (نک: SVR,t.2,s.89-95,N947,950,959).

نامهٔ شمارهٔ ۲۶: پاسخی است به نامهٔ سلطان حسین بایقرا که وی از مرو فرستاده بود. نامه در منشآت جامی موجود است، در بخش «به نزدیکان جناب سلطان» (نسخهٔ ۱۳۳۱، برگ ۵۳۶ «الف»). این نامه گواه از آن است که میان جامی و سلطان، هنگام غیبت این دومی از هرات، مراسلات برقرار بوده است. نامه‌های ۴۷/۲۹، ۴۸/۳۰، ۱۲۵/۹۱ نیز از همین گروه می‌باشند.

نامهٔ شمارهٔ ۲۷: توضیحی است که جامی در شرایط خیریه جهت امر خیری نوشته است. این یادداشت، ظاهراً با درخواست منصبداری از درباریان، به عمل آمده است و از همین سبب در مرقع نوایی جای گرفته.

به‌طوری که خود جامی هم اشاره کرده است، این توضیح در زمینهٔ این کتابهای فقهی نوشته شده است:

۱ـ فتاوی الصغری، نوشتهٔ نجم الدین ابویعقوب یوسف بن احمد بن ابی‌بکر الخاصّی الخوارزمی (سدهٔ ۱۳م). ــ نک: SVR,t.4,s.194,N3061

۲ـ خلاصه، یعنی خلاصة الفتاوی، نوشتهٔ طاهربن احمد بن عبدالرشید افتخارالدین البخاری (فوت ۱۱۴۷/۵۴۲). ...نک: SVR,t.4.s.202, N3064.

۳ـ خزانة المفتین، نوشتهٔ امام حسین بن محمد السمعانی الحنفی (تاریخ انجام کتاب: ۱۳۴۰/۷۴۰). ــ نک: حاجی خلیفه. کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون، ج ۷ـ۱، لیپسیگ ـ لندن، ۱۸۳۵ـ۱۸۵۸، ج ۳، ۱۸۴۲، ص ۱۳۶، شمارهٔ ۴۷۰۲.

۴ـ المحیط، نوشتهٔ رضی الدین محمد بن محمد السرخسی (فوت ۱۱۴۹/۵۴۴). ...
نک.: فاصله حذف شود .SVR,t.4.s.206,N3074

نامهٔ شمارهٔ ۲۸: از مضمون برمی‌آید که گیرنده نوایی بوده است. جامی از این نامه به‌عنوان یک تلاشگر عدالت اجتماعی نمودار می‌گردد. چنانکه وی خطاب به گیرنده می‌نماید: «نوشته شده بود که در قبله رویهٔ هرات تعدّیها واقع است» و درخواست می‌نماید که «حقوق مستدعیان را گزارده از مدعیان دمار برآرد».

نامهٔ شمارهٔ ۲۹: گیرنده سلطان حسین بایقرا؛ آن در منشآت جامی نیز مندرج است (نسخهٔ ۱۳۳۱، برگ ۵۳۷ «ب») . ـ نک: توضیح نامهٔ ۲۶.

نامهٔ شمارهٔ ۳۰: نیز گیرنده‌اش سلطان حسین بایقراست. در منشآت جامی اصل نامه موجود نیست و اما پاره‌های شعری آن، در پایان منشآت، میان پاره‌های منظوم، نقل یافته‌اند (نسخهٔ ۱۳۳۱، برگ ۵۶۵ «ب»).

نامهٔ شمارهٔ ۳۲: پاسخی است ظاهراً به علیشیر نوایی؛ در منشآت جامی مندرج است، در بخش «به ارکان دولت» (نسخهٔ ۱۳۳۱، برگ ۵۴۵ «ب»). و اما آن علاوه‌ای که در اصل (مرقع نوایی) موجود می‌باشد، در منشآت دیده نمی‌شود.

در یادداشت اضافی درخواست شده که از میر خلیل‌الله دستگیری به عمل آید، به‌خاطر اینکه وی از بستگان مولانا کمال‌الدین حسین خوارزمی بوده است.

و اما این حسین خوارزمی صوفی و دانشمند مشهوری از خوارزم بوده و در زمان شاهرخ (۱۴۰۵ـ۱۴۴۷م) به سر برده است. وی در غایت صوفیگری شعر می‌سروده و در همین زمینه به کفر متهم گردیده و جهت محاکمه از خوارزم به هرات آورده شده است. وی با کمک دانش عمیق که از دین داشت، از خود دفاع نمود و نجات یافت. بجز از سرایش شعر، وی به تألیف نیز پرداخته است، چنانچه شرحی بر مثنوی معنوی مولوی، و شرحی بر «قصیدهٔ بُرده» نوشته است (نک: توضیح نامهٔ ۲۵). وی در خوارزم درگذشت (۱۴۲۷/۸۳۰). (نک: ‘Ališer Navoyi. Majolis-un-nafois.-Toškand, 1961,

s.9-10 ، خواندمیر، حبیب السیر، ج ۴، ص ۹).

نامهٔ شمارهٔ ۳۳: به آن دلیل که سلطان به عنوان شخص سوم («ایشان»)، ذکر یافته است، می‌توان گفت که نامه به نام یکی از نزدیکان وی، شاید هم نوایی، نوشته شده باشد. مانند همین، ذکر سلطان در شخص سوم («خدمت ایشان»)، در نامهٔ دیگری نیز (شمارهٔ ۲۲۹/۱۹۵) دیده شد.

نامه بازگو کنندهٔ این واقعیت می‌باشد که در آن روزگار شخصیتهای روحانی، طبق دستور کشوردار، در پرداخت مالیات امتیازهایی داشته‌اند. این معنی از نامه‌های دیگر (چنانچه: ۱۰۱/۶۷، ۱۴۵/۱۱۱، ۱۵۵/۱۲۱، ۱۹۸/۱۲۴) نیز برمی‌آید که جامی در آنها چنین امتیاز را برای قشرهای خواجگان، سیدها و شیخ‌ها درخواست نموده است.

نامهٔ شمارهٔ ۳۴: حاجی سیف الدین مظفر که در این نامه مذکور می‌باشد، یکی از وزیران سلطان حسین بایقراست ـ در آغاز جلوس خود (۱۴۶۹م)، وی را به وزارت تعیین کرده بود. وی در سوء استفادهٔ مالی متهم شد، زندان کردند و در ژانویهٔ سال ۱۴۸۶م کشتند (خواندمیر. حبیب السیّر، ج ۴، ص ۱۳۸، ۳۲۹، ۳۳).

این نامهٔ درخواستی را جامی در ۸ ژانویهٔ سال ۱۴۷۴م، پس از بازگشت از مکّه نوشته است (نک: توضیح نامهٔ ۶). خواجه سیف الدین را جامی سروری کوشا دانسته است. در نامه‌های دیگر (چنانچه: ۳۷ و ۱۰۸) وی از علیشیر نوایی و سلطان خواسته است که در حق این خواجه مهربان باشند.

نامهٔ شمارهٔ ۳۵: گیرنده علیشیر نوایی است. نامه در منشآت جامی، در گوشهٔ «به ارکان دولت» نقل یافته است (نسخهٔ ۱۳۳۱، برگ ۵۴۲ «ب»). وی از نوایی که از دربار و قربت با سلطان خسته شده بود، درخواست کرده که جهت «دفع مفاسد ظالمان و عوانان» صابر و شکیبا باشد، چنانچه «طبع لطیف را گرانیی حاصل آید و خاطر شریف را پریشانیی روی نماید، تحمّل آن گرانی را در کفّهٔ حسنات وزنی عظیم خواهد بود و مصابرت بر آن پریشانی را در جمعیت اسباب سعادات دخلی تمام». این معنی در مکاتبات جامی مکرر

آمده است و از جمله در خمسة المتحیرین نیز (برگ ۴۱ «ب»). در مرقع نوایی دو نامهٔ خواجه احرار نیز موجود است که مربوط به خدمت نوایی در دربار می‌باشد. در یکی از آنها (شمارهٔ ۵۴۴) خواجه احرار بی‌واسطه از نوایی خواهش می‌نماید که ترکِ دربار نکند و در نامهٔ دیگری (شمارهٔ ۳۱۰) از جامی درخواسته که به نوایی تأثیر رساند تا وی در دربار بماند.

این نامهٔ جامی در «مجموعهٔ رقعات و منشآت» (نسخهٔ خطی ۲۹۶، برگ ۱۴۴ «الف» و «ب») موجود می‌باشد. اینجا گفته شده که نامه به نام مجدالدین محمد (صاحب‌منصبی در دربار سلطان حسین بایقرا، مغضوب، مرگش ۱۴۹۴م) می‌باشد.

این سخن اشتباه است. در مرقع نامهٔ جامی (شمارهٔ۱۱۶/۸۲) موجود است که وی از سلطان حسین درخواسته که مجدالدین را به خدمت بپذیرد، نه اینکه از این خواسته باشد که خدمت را ادامه دهد (نک: توضیح نامهٔ ۸۲).

نامهٔ شمارهٔ ۳۶: برمی‌آید که گیرنده علیشیر نوایی است. معلوم می‌شود که آن روزگار در خراسان بخشی از وقف را بر نفع «حرم شریف» استفاده می‌کرده‌اند.

نامهٔ شمارهٔ ۳۷: نک.: شرح نامهٔ ۳۴.

نامهٔ شمارهٔ ۴۰: واژهٔ «مخدوم زادگان» متعلق به دو قشر است: فرزندان حاکمان دولت و روحانیان، و اما معلوم نیست که جامی در این نامه کدامی از آنها را در نظر دارد. در نامهٔ دیگر (۱۰۶) از دربار درخواست شده تا به «مخدوم زادگان» اجازهٔ خروج داده شود. روشن است که آن زمان در نزد جامی یا شاهزادگان ماوراءالنهری حضور داشتند و یا فرزندان خواجه احرار.

نامهٔ شمارهٔ ۴۱: گیرنده تخمیناً نوایی است. جامی از منافع مردم زحمتکش در مورد انداز (مالیات) سنگین دفاع کرده است. از اشارهٔ جامی برمی‌آید که وی در ابتدا به خدمت صاحب اعظم خواجه معین الدین مراجعت کرده و اما پاسخ عجز و ناتوانی دریافت نموده بعداً روی به نوایی آورده است.

نامهٔ شمارهٔ ۴۲: به نام نوایی و یا «صدری» نوشته شده است که مسئول وقف بوده است. نامه گواه از آن است که جامی غم احوال مالی شاگردان و استادان مدرسهٔ هرات را می‌خورده است (نک: شرح نامهٔ ۲۰).

نامهٔ شمارهٔ ۴۵: گیرنده ظاهراً نوایی است. جامی شادمانی خود را از بازگشت گیرندهٔ نامه از سفری، اظهار می‌دارد. شاید بازگشت نوایی از استرآباد در نظر باشد که سال ۱۴۸۹م اتفاق افتاده بود (نک: Bartold V.V. Mir ʻAlišer i političeskaya žizn, s.243). واژهٔ «واسطی» در شعر بیانگر نیی می‌باشد که در شهر «واسط» (واقع در میان بصره و کوفه) می‌روید و از آن قلم درست می‌کنند.

نامهٔ شمارهٔ ۴۶: به‌تخمین، گیرنده سلطان حسین بایقراست. این نامه در پاسخ نامهٔ تسلیتی گیرنده به مناسبت درگذشت خواجه عبیدالله احرار (۸۹۵/۱۴۹۰) انشا شده است. در مرقع نوایی تاریخی در فوت خواجه احرار موجود می‌باشد که جامی سروده است (نک: شرح نامهٔ ۲۳۷).

نامهٔ شمارهٔ ۴۸: در اساس مضمون نامهٔ بعدی (۴۹)، که جامی سخن از «سفر مبارک» می‌راند، می‌توان گفت که اینجا نیز مقصد سفر مکّه (در سالهای ۸۷۸ ـ ۸۷۷ هـ / ۱۴۷۴ ـ ۱۴۷۲م) می‌باشد (نک: توضیح نامهٔ ۶). بدین طریق، می‌توان گفت که گیرندهٔ این نامه علیشیر نوایی می‌باشد. نامه در اوایل بازگشت جامی از حج (ژانویهٔ ۱۴۷۴م) نوشته شده است.

نامهٔ شمارهٔ ۴۹: همانند نامهٔ پیشین، گیرنده نوایی است؛ در سال ۱۴۷۴م انشا شده است.

نامهٔ شمارهٔ ۵۲: خواندمیر دربارهٔ مدرسهٔ «بیگم» در هرات طرزی سخن رانده که آن در زمان جامی فعال بوده است. این مدرسه به عنوان «دارالایتام» شهرت داشته است. (خواندمیر. حبیب السیر، ج ۴، ص ۶۰۵).

نامهٔ شمارهٔ ۵۳: در نامه ظاهراً دربارهٔ دو تن با نام «خاوند شاه» می‌رود: یکمی، سید

برهان الدین خاوند شاه، یکی از شیخان معروف زمان جامی است که در بلخ زیسته و مدّتی در هرات نیز بوده و در سال ۱۴۵۳/۸۵۷ به بلخ بازگشته و همانجا درگذشته است. دومی محمدبن خاوند شاه، یکی از پسران سید برهان الدین خاوند شاه یعنی میرخواند (خواندمیر حبیب‌السیر، ج ۴، ص ۱۰۵؛ ".Ališer Navoyi.Mažolis-un-nafois, 145,,6) تاریخ نگار مشهور سدهٔ ۱۵م و نویسندهٔ روضة الصفا می‌باشد که در هرات در ۱۴۹۸/۹۰۳ درگذشته است (SVR,t.1,s.31,39).

نامهٔ شمارهٔ ۵۶: مزار متبرکهٔ حضرت خواجه، یقیناً آرامگاه خواجه عبداللّه انصاری ـ پیر هرات ـ می‌باشد که وی در ۱۰۸۸/۴۸۱ درگذشته بود. این مزار در بخش شمال شرقی هرات، در محلّ گازرگاه واقع می‌باشد.(Masson M.E. K istoričeskoy topografii Gera ta 15v. --V sb.: "Velikiy uzbekskiy poet".--Taškent, 1948, s.138.)

در ۱۴۲۶/۸۲۹ شاهرخ در سر مزار انصاری عمارت بنا کرد و برای خادمانش وقف اختصاص داد. (عبدالرزاق سمرقندی. مطلع السعدین و مجمع البحرین. ـ تاشکند، ۱۹۶۹، برگهای ۳۴۲ «ب» ـ ۳۴۱).

نامهٔ شمارهٔ ۵۹: نک: تفسیر نامهٔ ۲۰.

نامهٔ شمارهٔ ۶۳: این «مولانا لطفی» ـ شاعر مشهور آن روزگار است (تقریباً سال ۱۳۶۶ به دنیا آمده و در حدود ۱۴۶۳ درگذشته است). نوایی، هنگامی که او را در مجالس‌النفایس (برگ ۷۳ «ب» ـ ۷۲) معرفی می‌کند، به پسران وی اشاره ننموده است، اما شاعر «لطیفی» شاعر ترکی زبان کم شناخته‌ای بوده است که در سنّ جوانی درگذشته است (مجالس‌النفایس، برگ ۷۵ «ب»).

نامهٔ شمارهٔ ۶۵: در نیمهٔ دوم سدهٔ ۱۵م در گیلان حکومت سیدها (۱۳۷۰ تا ۱۵۹۲) برقرار بود و لاهیجان پایتخت آن به شمار می‌آمد. این دولت در نتیجهٔ جنبش درویشان مازندران و گیلان در میانهٔ سدهٔ ۱۴م تشکیل یافته بود. (Pigulevskaya N.,

Yakubovskiy A,Yu., Petruševskiy I.P. i dr. Istoriya Irana s drevneyšix vremyon do kontsa 18 veka. --L., 1928, s.229-330; Petrusevskiy I.P.Islam v Irane v 7-15 vekax. --L., 1966, s.359) و اما مشخص نیست که منظور جامی از «سلطان گیلان» حاکم گیلان باشد و یا دودمانی از یک خانوادهٔ کهن.

نامهٔ شمارهٔ ۶۶: از مضون نامه برمی‌آید که برای سلطان حسین بایقرا نوشته شده است. در آن ظاهراً سخن دربارهٔ امیر حیدر ـ عمو بچهٔ علیشیر نوایی ـ می‌رود که وی در لشکر سلطان خدمت می‌کرد. هنگامی که نوایی حاکم استرآباد بود (سالهای ۱۴۸۹ ـ ۱۴۸۷)، با سپارشی امیر حیدر را به هرات فرستاد. وی در هرات، بدون آگاهی نوایی، به سلطان از سوء قصدی به جان نوایی خبر داد. و این سبب شد که امیر حیدر گرفتار غضب و زندانی گردد. بعد از آزادی، خدمت نظامی را ترک و درویشی اختیار نمود و به بلخ رفت و از آنجا عازم کندز شد. هنگام نزاع سیاسی خسرو شاه، حاکم کندز، و سلطان حسین بایقرا (در ۱۴۹۹م)، امیر حیدر به عنوان سفیر خسرو شاه، به اردوی سلطان آمد، و اما دستگیر و با گناه خیانت کشته شد. (Semyonov A.A. Vzaimootnošeniya Ališera Navoyi i Sultana Xuseyna Mirzi. --"Issledovaniya po istorii narodov Vostoka". Sb .v čest ak. I.A.Orbeli. --M.-L., 1960,s.243-245؛ خواندمیر. حبیب السیر، ج ۴، ص ۱۶۹، ۱۸۳، ۲۴۴ ـ ۲۴۲). تاریخ نامه را می‌توان «۱۴۸۸م» معین کرد، چراکه «امارت مآبی»، یعنی نوایی، در استرآباد به سر می‌برد.

نامهٔ شمارهٔ ۶۷: نک: تفسیر نامهٔ ۳۳.

نامهٔ شمارهٔ ۷۱: از این نامه برمی‌آید که در زمان سلطان حسین انداز (مالیات) اساساً در شکل پولی رویانده می‌شده است، و اما گاه گاهی، به دستور خود سلطان و یا مسئول امور مالیاتی، در شکل مالیات جنسی نیز رویانده می‌شده است. همین معنی در یکی از نامه‌های دیگر جامی (شمارهٔ ۱۲۱) نیز آمده است.

نامهٔ شمارهٔ ۷۴: گیرنده علیشیر نوایی است. جامی، هر پاره‌ای از نفحات الانس را که به

پایان می‌رسیده، به نوایی می‌فرستاده، جهت نقد و نظر (نیز نک: شرح نامهٔ ۲). این نامه امکان می‌دهد که بعضی از لحظه‌های زندگی جامی دقیق روشن کرده شود. در آن تاریخ «ششم ذی الحجه» به تأخیر افتادن کدام مسافرتی اشاره شده است. با نظر داشت اینکه نفحات الانس در ۸۸۳ ه‍(۱۴۷۹ ـ ۱۴۷۸م) به پایان رسیده است (نک: شرح نامهٔ ۲)، و در همین هنگام، به نوشتهٔ فخرالدین علی صفی (رشحات، ص ۱۴۳ ـ ۱۴۲). سومین مسافرت جامی به ماوراءالنهر به وقوع پیوسته است (از ۱ ربیع الاول ۲۳/۸۸۴ مه ۱۴۷۹ تا جمادی الآخر ۸۸۴/اوت ۱۴۷۹).

۶ ذی‌الحجه که نامه در آن روز نوشته شده است، می‌توان گفت که متعلق به سال ۸۸۳ (۲۸ فوریهٔ ۱۴۷۹) می‌باشد. بدین ترتیب، سفر سوم جامی از فوریه تا ماه مه سال ۱۴۷۹م به تأخیر افتاده است. فخرالدین علی صفی تاریخ دو سفر پیشین جامی را نیز به قلم داده است: سفر یکم ـ ۸۴۰/ ۱۸۳۶ تا ۱۴۵۲/۸۵۶؛ سفر دوم ـ ۱۴۶۵/۸۷۰ (رشحات، ص ۱۴۲).

نامهٔ شمارهٔ ۷۶: پاسخی است به نوایی، از گروه نامه‌های خصوصی می‌باشد. در منشآت جامی در بخش «به ارکان دولت» جای دارد (نسخهٔ خطی ۱۳۳۱، برگ ۵۴۵ «الف»). و اما در چاپ تبریز به نظر نمی‌رسد.

نامهٔ شمارهٔ ۸۲: از مضمون برمی‌آید که برای سلطان حسین نوشته شده است. مجدالدین محمد که مذکور است، از اشخاص مشهور دربار سلطان حسین بایقرا می‌باشد. وی در سالهای ۱۴۷۸ ـ ۱۴۷۲م بلندترین منصب درباری: «پروانه» را داشت؛ وی را حتّی «نایب سلطان» هم می‌نامیدند. از سال ۱۴۷۸ تا ۱۴۸۷م وی گرفتار غضب بود، و اما در ۱۴۷۸م که نوایی برای حکومت استرآباد فرستاده شد، مجدالدین دوباره روی کار آمد و وزیر شد. و اما در ۱۴۹۰م با گناه تصرّف بیت المال، از کار بر کنار کرده شد. وی سال ۱۴۹۴م عازم حج شد، و اما به مکّه نارسیده درگذشت.

منظور از «وحشت مردم شهر»، شاید آشوب اهل هرات باشد که در ۱۴۷۰م به خاطر

انداز (مالیات) «دود پولی»، رخ داده بود. آن زمان حسین بایقرا در شهر حضور نداشت و علیشیر نوایی عاملان این ظلم را مجازات کرد. (Bartold V.V.Mir ʿAlišer i politič eskaya žizn, s.230). در همین زمینه می‌توان گفت که نامه در میان سالهای ۱۴۷۰ و ۱۴۷۲م، یعنی پس از آشوب مردم هرات و قبل از منصوب شدن مجدالدین در منصب پروانه، نوشته شده است.

نامهٔ شمارهٔ ۸۴: سید نصر اللّه کسکنی را، خواندمیر یکی از بزرگان سبزوار به قلم داده است. در مارس ۱۴۷۰ سلطان حسین بایقرا سبزوار را تصرّف نمود و بسیاری از جانبداران میرزا یادگار محمد را به‌قتل رسانید. میان آنهایی که فوری سلطان حسین را اعتراف کردند و مورد عفو قرار گرفتند، سید نصراللّه کسکنی نیز بود (خواندمیر. حیب‌السیر، ج ۵، ص ۱۴۳). اما به طوری که از نامهٔ جامی برمی‌آید، سید نصراللّه بعد از مدّت زمانی باز به جانب یادگار میرزا گذشته است. بعد از شکست قطعی یادگار محمد در ماه اوت سال ۱۴۷۰م (عبدالرزاق سمرقندی. مطلع السعدین، ج ۲، بخش ۳. ـ لاهور، ۱۳۱۸، ص ۱۴۲۷ ـ ۱۴۲۵) سلطان حسین بایقرا نصر اللّه را زندان کرد.

با نظر داشت تاریخ حادثات مذکور، می‌توان گفت که نامهٔ جامی در نیمهٔ دوم سال ۱۴۷۰م نوشته شده است و گیرنده‌اش نوایی می‌باشد.

نامهٔ شمارهٔ ۸۵: نک: تفسیر نامهٔ ۲۰

نامهٔ شمارهٔ ۸۶: نک: شرح نامهٔ ۲۰.

نامهٔ شمارهٔ ۸۷: ظاهراً برای نوایی عنوان شده است. نامه متعلق است به زمان مسافرت سوم جامی به ماوراءالنهر که در ۱۴۷۹/۸۸۴ اتفاق افتاده بود (نک.: تفسیر نامهٔ ۷۴). نامه در ۱۵ ربیع الثانی ۶/۸۸۴ جولای ۱۴۷۹، در فاراب نوشته شده است. (این جزئیات طبق اخبار فخرالدین علی صفی روشن کرده شد: وی نوشته که جامی در ۱۵ ربیع الثانی ۸۸۴ از طریق فاراب عازم تاشکند بود و بدانجا در ۲۲ ربیع الثانی ۱۳/۸۸۴ جولای ۱۴۷۹ رسید، ـ نک: رشحات، صص ۱۴۳-۱۴۲).

نامهٔ شمارهٔ ۸۸: نک.: تفسیر نامهٔ ۲۰.

نامهٔ شمارهٔ ۹۱: نک.: توضیح نامهٔ ۲۶.

نامهٔ شمارهٔ ۹۳: امیر مظفر مذکور از قوم «برلاس»، یکی از فرماندهان ارتش سلطان حسین بایقرا بود و نفوذ زیادی بر دربار داشت.

در آغاز سال ۱۴۷۲م، هنگامی که علیشیر نوایی به بلندترین منصب دیوانی منصوب شد، طبق حکم سلطان حسین بایقرا کسی نمی‌توانست بالاتر از وی امضاء گذارد، مگر همین امیر مظفر برلاس که در تصرّف تخت هرات برای سلطان خدمتی بزرگ کرده بود. (خواندمیر. حبیب السیر، ج ۴، صص ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۱، ۱۴۶، ۱۵۰، ۱۵۶-۱۵۲، ۱۶۶-۱۶۲، ۲۰۳).

نامهٔ شمارهٔ ۹۵: گیرنده- نوایی است. متن کامل این نامه و تاریخ نوشته شدن آن را نوایی در خمسة المتحیرین (برگ ۴۷ «ب») آورده است. باری سلطان حسین که در کنار رودخانهٔ مرغاب اردو زده بود، نوایی را با سپارشی به مشهد فرستاد. نوایی هنوز در راه بود که قاصد سلطان رسید و او را به اردو برگرداند. تأسف جامی که در نامه مندرج است و به دیدار دوست خود نرسیده است، شاید به همین مناسبت باشد.

نامهٔ شمارهٔ ۹۶: کشاورزان، مانند دیگر اقشار زحمتکش جامعه، اندازدهندگان اساسی به‌شمار می‌آمدند. (Mukminova R.G. K istorii agrarnix otnošeniy v Uzbekistane 16 v.--Taškent, 1966, s.57). جامی، در این نامه، به اندازهٔ مقرری رویاندن انداز را بر نفع خزینهٔ دولت، ظلم می‌داند؛ بدین دلیل که از خشکسالی در کاریزها آب کم بوده و کشاورزان نتوانسته‌اند که حاصل کافی به‌دست آورند.

نامهٔ شمارهٔ ۹۷: چنانکه از نامه برمی‌آید، آن به یکی از اشخاص عالی‌مرتبهٔ دربار تیموریان که دسترسی به سلطان دارد، ارسال شده است. «مخدوم زادهٔ عالمیان» باید یکی از فرزندان سلطان حسین باشد.

نامهٔ شمارهٔ ۹۸: برای نوایی نوشته شده است و اما با نظر داشت اینکه مضمون به

سلطان حسین بایقرا نیز معلوم خواهد شد. نامه در زمانی نوشته شده که جامی در سفر حج بود. نامه در ۱۶ ربیع الاول ۲۱/۸۷۷ اوت ۱۴۷۲، از جام نوشته شده است.

نامهٔ شمارهٔ ۹۹: مضمون این با کمک نامهٔ دیگر (۱۵۵) روشن می‌گردد: جامی با درخواست ساکنان قریهٔ کوسویه همراه می‌شود که دیهداری این محل با خواجه عبدالرحمان، که گذشتگانش نیز دیهدار بوده‌اند، باقی بماند.

نامهٔ شمارهٔ ۱۰۱: این «امیر مظفر» مذکور که با اجازهٔ وی، نوکرانش در حق زن بی‌گناهی بیدادی کرده‌اند، ظاهراً همان امیر مظفر برلاس صاحب نفوذ می‌باشد (نک: توضیح نامهٔ ۹۳).

نامهٔ شمارهٔ ۱۰۳: نک: شرح نامهٔ ۲۰.

نامهٔ شمارهٔ ۱۰۶: مضمون این نامه مربوط است با نامهٔ خواجه احرار که اصل آن در مرقع نوایی (به شمارهٔ ۵۹) موجود می‌باشد. خواجه احرار از گیرنده (شاید: جامی) درخواسته، پسر خرد سال او را، بنابر بد شدن مناسبتهای تیموریان ماوراءالنهر و خراسان، به ماوراءالنهر برگرداند (نک: شرح نامهٔ ۴۰).

نامهٔ شمارهٔ ۱۱۰: از آن گروه است که جامی در هنگام سفر حج به نام علیشیر نوایی نوشته است. به طوری که برمی‌آید، نامه در ابتدای مسافرت، در ۱۶ ربیع الاول ۲۱/۸۷۷ اوت ۱۴۷۲ نوشته شده است (نک: شرح نامهٔ ۶).

نامهٔ شمارهٔ ۱۱۱: معلوم می‌گردد که اموال و املاک وقف عموماً قابل پرداخت مالیات بوده و اما طبق دستور حاکمان می‌توانسته است از آن آزاد باشد. (Molčanov A.A K xarakteristike nalogovoy sistemi, s.164_165; Mukminova R.G K istorii agrarnix otnošeniy, s.73-75.

شیخ ابوالخیر که در نامه مذکور است، شاید مأمور وقف خانقاه ابوالغیث باشد که از حاکمان پیشین هرات نشان داشته است. اکنون وی، با پشتیبانی جامی، می‌کوشد نشان خود را در پیش سلطان حسین بایقرا تأیید کناند

نامهٔ شمارهٔ ۱۱۲: خواجه مظفر و خواجه شمس الدین در کتاب خواندمیر به عنوان مأموران مالی یاد شده‌اند (حبیب السیر، ج ۴، ص ۸۲). گیرندهٔ نامه ظاهراً نوایی می‌باشد. هنگامی که سلطان ابوسعید، حاکم خراسان و ماوراءالنهر، در ۱۴۶۲/۸۶۶ـ۱۴۶۱ به جنگ استرآباد در مقابل سلطان حسین بایقرا رفت؛ این مأموران همراه با وزیر خواجه معزالدین، اندازهای سنگین از مردم ستاندند. وقتی ابوسعید به هرات برگشت، وزیر را اعدام کرد و خواجه مظفر را از دیوان برکنار نمود.

از این نامهٔ جامی برمی‌آید که این مأموران مالی، در زمان سلطان حسین بایقرا، پس از تحت هرات را صاحب شدن وی در سال ۱۴۶۹م، مجدداً در وظیفهٔ خود منصوب شده‌اند.

نامهٔ شمارهٔ ۱۱۳: نک: شرح نامهٔ ۲۰.

نامهٔ شمارهٔ ۱۱۷: گیرنده‌اش ظاهراً نوایی است و در زمان سومین مسافرت جامی به سمرقند، در محدودهٔ زمانی از آغاز ربیع الاول ۲۳/۸۸۴ ماه مه ۱۴۷۹ تا ماه جمادی الآخر ۸۸۴/ اوت ـ سپتامبر ۱۴۷۹ نوشته شده است (نک: شرح نامهٔ ۷۴).

نامهٔ شمارهٔ ۱۲۱: نک: توضیح نامه‌های ۳۳ و ۷۱.

نامهٔ شمارهٔ ۱۲۳: میرزا محمد عمر که در نامه آمده است، یکی از شاهزادگان تیموری می‌باشد. پس از به تخت نشستن سلطان حسین بایقرا، وی خود را حاکم قندهار اعلان کرد. وی سال ۱۴۷۱م در جنگ سلطان حسین بایقرا کشته شد (خواندمیر. حبیب‌السیر، ج ۴، ص ۱۵۹ـ۱۵۸).

نامهٔ شمارهٔ ۱۲۴: نک: توضیح نامهٔ ۲۰.

نامهٔ شمارهٔ ۱۲۵: نک: توضیح نامهٔ ۲۰.

نامهٔ شمارهٔ ۱۲۸: نک: توضیح نامهٔ ۲۰.

نامهٔ شمارهٔ ۱۳۰: خواجه قطب الدین طاووس که در کافتن جوی فعالیت داشته و بدان مورد اشارهٔ جامی قرار گرفته است، وزیر سلطان ابوسعید (۱۴۶۹ـ۱۴۵۱م) بود. به

دستور سلطان ابوسعید، کندن نهری آغاز شد که آن از بخش شمالی هرات می‌گذشت. در این کار خواجه قطب الدین سرداری می‌کرد و آن نهر «جوی سلطانی» نام داشت. کار این جوی کمی زودتر از لشکرکشی سلطان به آذربایجان (۱۴۶۸م) به پایان رسید. در نامهٔ جامی سخن از پارهٔ جویی می‌رود که در سمت شمال و شرقی هرات، از میان باغ نظرگاه می‌گذرد. (قاسم بن یوسف ابونصر هروی. طریق قسمت آب قلب. ـ تهران، ۱۳۴۷، ص ۵۴).

نامهٔ شمارهٔ ۱۳۲: علی صانعی (که در این نامه مذکور است، در شکلهای «علاء الدین علی صانعی» و «صانعی» نیز یاد شده است (نک: نامه‌های ۱۸۴، ۲۴۵)، در ابتدای سلطنت حسین بایقرا، یکی از وزیران او بود. دیرتر او را با گناه فساد مالی زندان کردند و اموالش را مصادره نمودند و پس از شش سال، در ۱۴۸۶/۸۹۱، به قتل رساندند. (خواندمیر. حبیب السیر، ج ۴، ص ۳۳).

به نوشتهٔ نوایی، صانعی فردی طمع‌کار بوده و اما شعر خوب می‌سروده است (مجالس النفایس، ۷۸-۷۷). وی حتی هنگامی که زندانی بود، شعر می‌گفت و به نوایی می‌فرستاد، با امیدی که التفات او را به‌دست آورد و آزاد شود. (خواندمیر. حبیب السیر، ج ۴، ص ۳۳۰). از آن سبب که مدعی اساسی نوایی بود، جامی نامه را برای وی نوشته است ـ میان سالهای ۱۴۸۶ـ۱۴۸۰م، آن زمان که صانعی در زندان بود.

و اما شمس الدین محمد تبادکانی ـ یکی از نویسندگان نامه‌ها در مرقع نوایی می‌باشد، وی شاعر بود و چون شیخ نیز شهرت داشت (فوت ۱۴۸۶/۸۹۱).

نامهٔ شمارهٔ ۱۵۱: نک: شرح نامهٔ ۲۰.

نامهٔ شمارهٔ ۱۵۵: نک: شرح نامهٔ ۹۹.

نامهٔ شمارهٔ ۱۵۷: معنی و اهمیت واژهٔ «سمرقندی‌گری» بدرستی روشن نشد. اگر جامی کدام حرکت سیاسی زندانی را در نظر دارد، پس احتمال می‌رود که آن مربوط است به مناسبتهای سیاسی تیموریان سمرقند (سلطان محمود و سلطان احمد) و حسین

بایقرا که در طول چهار یک آخرینِ سدهٔ پانزدهم میلادی به همدیگر دشمنی داشتند.

نامهٔ شمارهٔ ۱۵۹: از مضمون نامه برمی‌آید که آن در ابتدای سفر حج (۸۷۸ـ۸۷۷ هـ / ۱۴۷۴ـ۱۴۷۲م) نوشته شده است. گیرنده نوایی می‌باشد که با وی در تمام مدّت سفر مکاتبه داشت (نک: نامه‌های ۶، ۹۸، ۱۱۰).

نامهٔ شمارهٔ ۱۶۰: نک: شرح نامهٔ ۲۰.

نامهٔ شمارهٔ ۱۶۳: به نام نوایی است؛ با خواهش وی نفحات الانس را در ۱۴۷۹ـ۱۴۷۶م نوشته است (نک: تفسیر نامهٔ ۲). مراد از «خواجه»، خواجه عبیداللّه احرار است که جامی به زیارت ایشان می‌شتافت و آن در ۱۴۷۹/۸۸۴ فراهم آمد (نک: شرح نامه‌های ۷۴، ۸۷).

نامهٔ شمارهٔ ۱۶۴: نک.: شرح نامهٔ ۳۳.

نامهٔ شمارهٔ ۱۷۱: نک.: شرح نامهٔ ۲۰.

نامهٔ شمارهٔ ۱۷۲: از مضمون معلوم می‌شود که پس از بازگشت جامی از حج به هرات (۸ ژانویهٔ ۱۴۷۴) نوشته شده است. (نک: تفسیر نامهٔ ۶).

نامهٔ شمارهٔ ۱۷۸: (نک: تفسیر نامهٔ ۲۰).

نامهٔ شمارهٔ ۱۷۹: (نک: تفسیر نامهٔ ۲۰).

نامهٔ شمارهٔ ۱۸۴: (نک: تفسیر نامهٔ ۱۳۲).

نامهٔ شمارهٔ ۱۸۵: (نک: تفسیر نامهٔ ۲۰).

نامهٔ شمارهٔ ۱۸۶: به عنوان «ظفر نامه»، راجع به تاریخ آسیای میانه و خاورمیانه در قرن ۱۴ و ابتدای ۱۵م، دو کتاب معلوم است: از نظام الدین شامی که در ۱۴۰۴م نوشته است (نک: Historie des conguetes de Tamerlan intituie Zafar-nama par Nizamiddin Šami. Edition critigue par Felix Tauer.--Praha, 1937.) از شرف الدین علی یزدی که در ۱۴۲۵م نوشته است (نک: Šarafiddin Ali Yazdi. Zafarnoma .__Toškand, 1972).

در منابع آمده که خوشنویس مشهور سلطانعلی مشهدی، به دستور سلطان حسین بایقرا، ظفرنامهٔ یزدی را خوشنویسی کرد و کمال الدین بهزاد آن را آرایش داد. (Usmonov O. Kamoliddin Behzod va uning naqqošlik maktabi,-- Toškand, 1977, s.67-68.) در نامهٔ جامی ظاهراً سخن دربارهٔ همین نسخه می‌رود که مولانا شیخ ابوسعید آن را صحافی کرده است.

نامهٔ شمارهٔ ۱۸۹: نامهٔ جامی تخمیناً با درخواست خواجه احرار نوشته شده است. خواجه احرار در دو نامهٔ خود که آنها نیز در مرقع نوایی هستند (۳۳۷ «الف» و «ب»، ۵۴۱) برای سید محمد قنّاد و فرزندان او کمک درخواسته بود. و اما در نامهٔ حاج علی (۵۹۱) از مرگ سید خبر داده و خواهش خواجه احرار دربارهٔ کمک به فرزندان سید تکرار یافته است.

نامهٔ شمارهٔ ۱۹۰: نک: شرح نامهٔ ۲۰

نامهٔ شمارهٔ ۱۹۲: قاری قرآن محمود مقری که در نامهٔ دیگری (۳۲۹) نیز از وی یاد شده است، مردی سالخورده و بیمار بوده و درخواست از گیرندهٔ نامه داشته است. و اما از این نامهٔ ۱۹۲ معلوم می‌شود که وی درگذشته است و جامی در مورد پسر وی درخواست داشته است. از اینجا برمی‌آید که نامه‌های مرقع نوایی از روی ترتیب زمانی خود جای نگرفته‌اند.

نامهٔ شمارهٔ ۱۹۳: نک: شرح نامهٔ ۲۰.

نامهٔ شمارهٔ ۱۹۴: نک: شرح نامهٔ ۲۰.

نامهٔ شمارهٔ ۱۹۵: اینجا چنانکه در نامهٔ ۳۳ بود، سلطان در شخص سوم («خدمت ایشان») ذکر یافته است و می‌توان گفت، گیرنده نوایی بوده است. در منابع آمده که هنگامی سلطان حسین بایقرا، شاهزادهٔ عاصی ابوبکر را تعقیب می‌کرد، پای‌درد داشت. شاهزاده در نزد استرآباد در ماه رجب ۸۸۴/سپتامبر و اکتابر ۱۴۷۹ دستگیر شد (خواندمیر. حبیب السیر، ج ۴، ص ۱۶۸). نامهٔ جامی تخمیناً در همین دوره نوشته شده است.

نامهٔ شمارهٔ ۱۹۹: این علاءالدین علی که مذکور است، دانشمند معروف علی قوشچی می‌باشد (ولادت ۱۴۰۲م، در سمرقند) از دوستان نزدیک اُلُغ بیک بود و در تصنیف «زیج جدید کورگانی» شرکت داشته است. پس از قتل اُلُغ بیک به دست پسرش عبداللطیف (در ۱۴۴۹م)، علی قوشچی در ۱۴۷۰م به تبریز رفت و از آنجا به استانبول رفت و همانجا در سال ۱۴۷۴م درگذشت.

این و دو نامهٔ دیگر جامی (۲۵۰و۳۳۴) گواهی می‌دهند که وی درخواسته تا برای علی قوشچی و متعلقان او نشان حاصل شود. نویسندهٔ زندگینامهٔ جامی، نظامی نیز از آن خبر داده و در این زمینه‌ها زمان خروج علی قوشچی از مرزهای تیموریان روشن می‌شود (نک: Urunbaev A. O vremeni viezda Ali Kušči iz Sredney Azii.--Obšestvennie nauki Uzbekistane,v 1971, Ng, s.51-56.). به نوشتهٔ نظامی، علی قوشچی که هفتاد سال داشت، باری در هرات با جامی دیدار کرد و از طرحهای تازهٔ علمی خود و نیّت مسافرتش به ترکیه خبر داد. (مقامات مولوی جامی، نسخهٔ ۱۳۵۴، برگهای ۲۴ «الف» - ۲۲ «ب»). از این برمی‌آید که نامه‌های جامی در ۱۴۷۰-۱۴۶۹م انشا شده‌اند. پس، خروج علی قوشچی از هرات در همین تاریخ صورت گرفته است.

نامهٔ شمارهٔ ۲۰۲: نک: توضیح نامهٔ ۲۰.

نامهٔ شمارهٔ ۲۰۵: مضمون این نامه با نامه‌های درخواستی جامی: ۲۵۲/۲۱۸ و ۲۵۴/۲۲۰ مربوط می‌باشد. در ضمن نامهٔ ۲۱۸ پیش از نامهٔ ۲۰۵ نوشته شده و اما در مرقّع بعد از آن آمده است. هر سه نامه برای یک مورد انشا شده و از آن گواهی می‌دهند که وظیفهٔ محتسب، با تأیید حکومت مرکزی، می‌توانسته ارثی باشد، حقوق از خزینهٔ دولت دریافت می‌کرده است.

نامهٔ شمارهٔ ۲۱۶: نک: شرح نامهٔ ۲۰.

نامهٔ شمارهٔ ۲۱۷: واژهٔ «بارک» که در نامه آمده، نام قومی از کوچیان افغان است که

اکنون «بارک زَی» گفته می‌شود.

نامهٔ شمارهٔ ۲۱۸: نک: شرح نامهٔ ۲۰۵.

نامهٔ شمارهٔ ۲۱۹: نک: شرح نامهٔ ۲۰.

نامهٔ شمارهٔ ۲۲۰: نک: شرح نامهٔ ۲۰۵.

نامهٔ شمارهٔ ۲۲۶: سلطان محمود یاد شده، پسر سلطان ابوسعید است، وی حاکم حصار بود. برادران شیرخوارهٔ وی، امکان دارد که در جنگ نزد بلخ که میان سلطان حسین و برادران سلطان احمد (حاکم سمرقند) و سلطان محمود، در ۱۴۷۴-۱۴۷۳م اتفاق افتاده بود، به دست سلطان حسین بایقرا اسیر شده باشند. با درخواست آزادی این اسیران، جامی به خواجه احرار مراجعت کرده است (اصل نامه در مرقع نوایی: ۲۷۴، ۳۲۲، ۴۹۷). معلوم می‌شود که در این موضوع میان جامی و خواجه احرار مکاتبات انجام شده بوده است.

نامهٔ شمارهٔ ۲۳۳: نامه‌ای در همین مضمون، در مرقع نوایی با امضای خواجه احرار نیز به چشم می‌خورد (شمارهٔ ۲۸۱). این از آن گواهی می‌دهد که خواجه عبیداللّه هرگاه برای مسئله‌ای به دربار هرات مراجعت می‌کرده، جامی را نیز در جریان می‌گذاشته است تا امکان جانبداری وی را داشته باشد. خواجه عبیداللّه با دعوت سلطان ابوسعید (۱۴۶۹-۱۴۵۱م) برای زمستان گذرانی (نوامبر ۱۴۶۷م - فوریهٔ ۱۴۶۸م)، قبل از لشکرکشی به آذربایجان، در مرو به سر می‌برد (اسفزاری. روضات الجنات، ج ۱.ــ تهران، ۱۳۳۸، ص ۲۸۰-۲۷۷).

نامهٔ شمارهٔ ۲۳۷: قطعهٔ تاریخ جامی در وفات خواجه عبیداللّه (نک: شرح نامهٔ ۲۳۳). قیمت «مقتول شهید» برابر با ۸۶۵ / ۱۴۹۰ - ۱۴۸۹ است. اگر روز آخرین ماه که پیامبر اکرم حضرت محمدﷺ درگذشته بود، یعنی ۳۰ ربیع الاول، به نظر گرفته شود، روز درگذشت خواجه عبیداللّه را دقیق می‌توان گفت: ۳۰ ربیع الاول ۸۹۵ (۲۱ فوریهٔ ۱۴۹۰).

نامهٔ شمارهٔ ۲۴۰: نک: تفسیر نامهٔ ۷۴.

نامهٔ شمارهٔ ۲۴۵: نک: تفسیر نامهٔ ۱۳۲.

نامهٔ شمارهٔ ۲۵۰: نک: تفسیر نامهٔ ۱۹۹.

نامهٔ شمارهٔ ۲۵۹: نک: تفسیر نامه‌های ۲، ۷۴، ۱۶۳.

نامهٔ شمارهٔ ۲۶۰: از علاوهٔ جامی به نامهٔ ۲۶۸ برمی‌آید که درخواست وی در مورد خواجه خضر پذیرفته شده است و خشتها خریداری شده و ساختمان حوض در جریان می‌باشد.

نامهٔ شمارهٔ ۲۷۰: نک: تفسیر نامهٔ ۲۰.

نامهٔ شمارهٔ ۲۷۵: نک: تفسیر نامهٔ ۲۰.

نامهٔ شمارهٔ ۲۷۹: این امیر مغول یکی از سرداران لشکر خراسان بود.

وی بارها در لشکرکشی‌های سلطان حسین بایقرا به بلخ، در مقابل تیموریان ماوراءالنهر سلطان احمد و سلطان محمود شرکت کرده است و بعد از تصرّف بلخ (۱۴۷۰ـ۱۴۷۱م) حاکم آن تعیین شد. قبل از منسوب شدن نوایی بر حکومت استرآباد (۱۴۸۷م) و پس از استعفای وی (۱۴۸۹م)، امیر مغول حاکم استرآباد بود. وی در ۱۴۹۰م از حکومت سلطان حسین سر پیچید و به آذربایجان فرار کرد، سلطان بایسنقر (۱۴۶۰ـ۱۴۹۱م) پسر سلطان یعقوب (۱۴۷۹ـ۱۴۹۰م) از او خوب پذیرایی نمود، و اما چندی نگذشت که سلطان او را در تبریز برای خیانت سر زد (۱۴۹۱م). (خواندمیر. حبیب السیر، ج ۴، صص، ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۵۳، ۱۷۹ـ۱۸۷، ۱۹۸).

نامهٔ جامی، به طوری که از مضمون آن برمی‌آید، برای سلطان حسین بایقرا، در اوایل حاکم بلخ تعیین شدن امیر مغول، نوشته شده است.

نامهٔ شمارهٔ ۲۸۰: از گروه آن نامه‌هاست که میان جامی و نوایی، در زمان مسافرت یکمی به حج (۱۴۷۲ـ۱۴۷۴) ردّ و بدل می‌شدند. دوم ماه رمضان که در نامه ذکر شده منسوب است به ۸۷۷ (۳۱ ژانویهٔ ۱۴۷۳م). (نک: شرح نامهٔ ۶).

نامهٔ شمارهٔ ۲۸۶: گیرنده‌اش نوایی است. نامه در منشآت جامی (نسخهٔ خطی ۱۳۳۱،

برگ ۵۴۱ «الف») و خمسة المتحیرین نوایی (ص ۴۴) همراه با شرح انشای آن، مندرج می‌باشد. نوایی نامه را هنگامی دریافت کرده است که سوی مرو روان بود؛ وی همراه با سلطان حسین بایقرا می‌رفت؛ آنها نیّت زمستان گذرانی داشتند؛ و نوایی، از آنجا می‌بایست به استرآباد می‌رفت، جهت حکومت بر آن. تفصیلات این سفر را خواندمیر به دست قلم داده است (حبیب السیر، ج ۴، ص ۱۷۹)؛ وی تاریخ زمستان گذرانی را ۱۴۸۷/۸۹۲ ذکر کرده است.

در نامهٔ جامی سخن از رساله‌ای در میان است که به نوایی ارسال شده. و نوایی در پاسخ خود که مندرج است در خمسة المتحیرین (صص ۴۴، ۴۵)، اطمینان خاطر داده که رساله به سلطان حسین رسانده خواهد شد.

نامهٔ شمارهٔ ۲۸۸: از جملهٔ مکاتبات دوستانهٔ جامی با نوایی می‌باشد. نه در خمسة المتحیرین نوایی و نه منشآت جامی دیده نشد.

نامهٔ شمارهٔ ۲۹۰: جامی از سفر حج به نوایی فرستاده است. بازگشت جامی از مدینه به هرات از طریق دمشق، تبریز و ری بود. خروج از مدینه: ۲۷ ذی الحجه ۲۵/۸۷۷ مه ۱۴۷۳ (نک: شرح نامهٔ ۶). تاریخ انشای این نامه نیز با همان تاریخ تعیین می‌گردد.

نامهٔ شمارهٔ ۳۱۲: نک.: شرح نامهٔ ۲۰.

نامهٔ شمارهٔ ۳۱۵: نامه ظاهراً پس از سرنگونی یادگار میرزا و قتل وی (۱۴۷۰م) و بر تخت هرات نشستن سلطان حسین بایقرا (۱۴۶۹م) نوشته شده است.

نامهٔ شمارهٔ ۳۱۷: ظاهراً برای نوایی بوده است و آن گواه است که جامی خردترین خبری را از روزگار خود به دوستش می‌رساند است. اینکه جامی حجره‌اش را خودش رُفت و روب می‌کرده است، نشانی از فروتنی و سادگی او در زندگی است.

نامهٔ شمارهٔ ۳۲۹: نک: شرح نامهٔ ۱۹۲.

نامهٔ شمارهٔ ۳۳۴: نک: شرح نامهٔ ۱۹۹.

نامهٔ شمارهٔ ۳۳۶: نک: شرح نامهٔ ۲۰:

«منشآت»

نامهٔ شمارهٔ ۳۴۱: جامی ناراحت است که گیرنده مدتها به وی پاسخ نداده است؛ وی از گیرندهٔ نامه که شاید یکی از مریدان نزدیک خواجه عبیداللّه باشد، خواسته از تندرستی «حضرت مخدومی ارشاد مآبی»، یعنی خواجه احرار، آگاهی دهد.

نامهٔ شمارهٔ ۳۴۲: از مضمون نامه برمی‌آید که پاسخی است به نامهٔ یکی از مریدان خواجه عبیداللّه، نه خود وی . حتی می‌توان تخمین کرد که نامه نه به فردی مشخّص، بلکه به عنوان یک نامهٔ نمونه نوشته شده باشد. ذکر «فلان فلان» به‌جای افراد مشخّص می‌تواند به همین دلیل باشد.

نامهٔ شمارهٔ ۳۴۴: از عنوانش برمی‌آید که گیرندهٔ نامه سلطان حسین بایقرا می‌باشد.

نامهٔ شمارهٔ ۳۴۵: درخواستی است برای فردی که در خدمت گیرندهٔ نامه (خواجه عبیداللّه) بوده و به مکّه رفته، مدّتی آنجا زیسته و اکنون برگشته است و می‌خواهد در جای پیشین خود پذیرفته شود. جامی می‌خواهد که مخاطب این مرد را دوباره استخدام نماید.

نامهٔ شمارهٔ ۳۴۶: پس از آغاز متعارف، معنی جالب اجتماعی در پردهٔ عباره آرایی آمده، چنانکه: «کشتی خراسان در گرداب است و اصحاب کشتی در غایت اضطراب،

گر شرطهٔ همت عزیزان بوزد   یمکن که به ساحل نجاتی برسد»

نامهٔ شمارهٔ ۳۴۷: سخن دربارهٔ کدام یک مولوی می‌رود که بدون رخصت مخاطب (یعنی خواجه عبیداللّه) نزد وی (جامی) آمده است و اکنون پشیمان می‌باشد. جامی می‌خواهد که او را مورد عفو قرار دهد.

نامهٔ شمارهٔ ۳۴۸: خبر داده که نامه رسیده، نویسنده اظهار تأسّف می‌کند که خدمت مخاطب نرسیده است و امید دارد اول بهار برسد. بر اساس «اوایل بهار» می‌توان حدس زد که سفر سوم جامی به ماوراءالنهر در نظر باشد (وی در ربیع الاول ۲۳/۸۸۴ مه ۱۴۷۹ از هرات بیرون رفت).

نامهٔ شمارهٔ ۳۴۹: پاسخی است به نامهٔ سلطان حسین بایقرا. مؤلّف پیشتر نامهٔ سلطان را دریافت کرده، وی که در یورش بود، خبر داده که بر بیباکان دست یافته.

نامهٔ شمارهٔ ۳۵۰: پاسخ است. در نامهٔ سلطان گفته شده که پیروزی به دست آمده است. (و اما روشن نشد که این پیروزی بر که، کی، و در کجا به دست آمده؟).

نامهٔ شمارهٔ ۳۵۲: پاسخ دیگری است بر نامهٔ سلطان که حاوی از خبر پیروزی بود.

نامهٔ شمارهٔ ۳۵۴: نامه به نام سلطان است، هنگامی که وی در یورش بود (معلوم نیست که آن کدام یورش بود).

نامهٔ شمارهٔ ۳۵۵: نیز پاسخ است، به نامهٔ سلطان که از مرو نوشته بود.

نامهٔ شمارهٔ ۳۵۶: پاسخ است، مخاطبش سلطان، دربارهٔ انجام مسالمت‌آمیز کدام عصیانی.

نامهٔ شمارهٔ ۳۵۷: پاسخ است به نامهٔ سلطان که به پایتخت برمی‌گردد.

نامهٔ شمارهٔ ۳۶۰: ظاهراً پاسخی است به یک نامهٔ مهرآمیز سلطان. جامی برای توجه اظهار تشکر می‌کند و اشارت می‌کند که چنین مهربانی در حق آدمان نیز ظاهر گردد.

نامهٔ شمارهٔ ۳۶۱: تسلیتی است به مناسبت درگذشت پسر خردسال سلطان.

نامهٔ شمارهٔ ۳۶۴: کیچیک میرزا لقب شاهزاده محمد سلطان پسر سلطان احمد پسر میرزا میرانشاه پسر تیمور می‌باشد. وی خواهر زادهٔ سلطان حسین بایقرا ـ فرزند ایابیگم بود و در هرات می‌زیست، به دربار نفوذ داشت، برای دانش می‌کوشید و با دانشمندان نزدیکی می‌جست. رفتار مستقلانهٔ وی پسند سلطان حسین نیامد و در زندان اختیارالدین محبوس کرد. پس از آزاد شدن به حج رفت و به هرات برگشت و درگذشت (۱۴۸۴/۸۸۹). (نک: حبیب السیر، ج ۴، صص ۱۳۸، ۱۷۷ ـ ۱۷۴).

نامهٔ شمارهٔ ۳۶۵: در نسخهٔ خطی ۲۲۷۸ (برگ ۸۳ «ب») این عنوان را دارد: «مولانا جامی به بدیع الزمان میرزا نوشته». بدیع الزمان میرزا فرزند ارشد سلطان حسین بایقراست. سلطان حسین وی را در ۱۴۹۰/۸۹۵ حاکم استرآباد تعیین نمود، و هنگامی

که در ۱۴۹۲م جامی درگذشت، وی حاکم استرآباد بود.(Bartold. Mir Ali-šir i politiČeskaya žizn, s. 244, 247). در سال ۱۴۹۷م بدیع الزمان در بلخ حکومت داشت، حکومت استرآباد را به پسرش محمد مؤمن میرزا داده بود.

نامهٔ شمارهٔ ۳۶۶: در نسخهٔ خطی ۲۲۷۸ (برگ ۸۴ «الف») این عنوان را دارد: «مولانا جامی به امیر علیشیر نوشته». در واقع ، این نامه (به استثنای دعا در پایان نامه) در خمسة المتحیرین نوایی (نسخهٔ خطی ۲۲۴۲، برگهای ۲۹ «الف» ـ ۲۸ «ب») موجود می‌باشد، و نیز گفته شده که این نامهٔ جامی پاسخی است به نامهٔ وی که از مرو نوشته بود. در حال حاضر در مرو دو بار بودن نوایی (در زمان حیات جامی) معلوم می‌باشد: در ۱۴۷۶-۱۴۷۵/۸۸۰ و ۱۴۸۷/۸۹۲. (نک: شرح نامه‌های ۱۴، ۱۶، ۲۸۶).

نامهٔ شمارهٔ ۳۶۷: دو رباعی از این نامه در خمسة المتحیرین نوایی نقل شده است (نسخهٔ خطی ۲۲۴۲، برگ ۲۹ «الف» و «ب»). همینجا گفته شده که این نامه بعد چند روز از نامهٔ پیشین (نک: نامهٔ ۳۶۶) رسیده است. (نامه‌های جامی از هرات به مرو ارسال شده‌اند).

نامهٔ شمارهٔ ۳۶۸: در خمسة المتحیرین نوایی به‌طور کامل نقل شده (نسخهٔ خطی ۲۲۴۲، برگ ۲۹ «الف» و «ب») و گفته شده: آن زمان که سلطان حسین زمستان را در مرو به‌سر می‌برد (و نوایی نیز همراهش بود)، خبر از ایران، از درگذشت استاد حسن بیک قلی (شاید: استاد حسن قلی بیک؟ ـ ۴۰ الف؛ الف.ر.) رسید؛ نوایی با استفاده از شعر «نی» جلال‌الدین بلخی (۱۲۰۷-۱۲۷۳)، نامه به جامی نوشته است. جامی هم به وی پاسخ گفته است. این نامهٔ پاسخ که در خمسة المتحیرین مندرج می‌باشد، کاملاً مطابق آن نامه است که در منشآت جامی (یعنی نامهٔ ۳۶۸) دیده شد. در نسخهٔ خطی ۲۹۶ (برگ ۱۲۷ «ب») نامهٔ جامی نوشتهٔ قلی بیک موجود است (نک: شرح نامهٔ ۲۱).

نامهٔ شمارهٔ ۳۶۹: هیچ اشاره‌ای به نام یا وظیفهٔ مخاطب نیست. از سخنان جامی برمی‌آید که مخاطب شاعری است که شعرش را برای جامی فرستاده و جامی آن را ستوده، و شعر خود را برای وی فرستاده است. این شاعر می‌تواند نوایی باشد.

نامهٔ شمارهٔ ۳۷۰: نامهٔ مناسبتهای ادبی جامی و نوایی را انعکاس می‌نماید. جامی چند معمّا ارسال داشته که از سر حرف آنها نام «سلطان حسین» برمی‌آید.

نامهٔ شمارهٔ ۳۷۱: نامه در خمسة المتحیرین نوایی (نسخهٔ خطی ۲۲۴۲، برگهای ۳۴ «ب» - ۳۳ «ب») به‌طور کامل دیده می‌شود.

نوایی، در توضیح شرایط سرودن قصیدهٔ «تحفة الافکار» می‌گوید که هنگامی وی مطلع آن را گرفت، روانهٔ مرو بود، آن را به هرات، خدمت استادش جامی، فرستاد تا نظر او را بداند. و جامی در پاسخ همین نامه را نوشته و نوایی را تشویق نموده است.

تاریخ قصیدهٔ نوایی در این عباره افاده یافته: «یوم جامع شهر رجب» که برابر است به ۱۴۷۵/۸۸۰. و اما در نسخهٔ خطی ۲۲۴۲ به جای «جامع» «جمعه» آمده و رقم ۱۴۷۹/۸۸۴ نیز ذکر یافته که صحیح نمی‌باشد. «تحفة الافکار» در جواب «لُجّة الاسرار» سروده شده که تاریخ آن را جامی با واژهٔ «فرخ» (۱۴۷۵/۸۸۰) افاده کرده بود. (نک: Abdulγani Mirzoev. Ališer Navoyi va Abdurahmoni Jomi, s. 10.).

نامهٔ شمارهٔ ۳۷۲: از جملهٔ آن نامه‌هاست که به مناسبات ادبی جامی و نوایی گواهی می‌دهند.

بر اساس ابتدای نامه که جامی از قصیدهٔ تازهٔ خود خبر می‌دهد و در پایان می‌گوید که چند بیتی از نظیرهٔ خود بر خسرو دهلوی (۱۳۲۵-۱۲۵۳م) خدمت مخاطب می‌فرستد، می‌توان گفت، سخن دربارهٔ «لُجّة الاسرار» می‌رود که سال ۱۴۷۵/۸۸۰ در جواب «دریای ابرار» سروده شده است (نک: شرح نامهٔ ۳۷۱).

نامهٔ شمارهٔ ۳۷۳: درخواست شده که به جای نشانی که گم شده است، نشان نو داده شود. نشان برای کیست؟ - معلوم نیست؛ مخاطب نیز معلوم نیست. با این دلیل که نشانها را خود سلطان امضا می‌کرد و با نظر داشت اینکه نامه در بخش «به ارکان دولت» آمده است، می‌توان گفت که مخاطب پروانه است و یا یکی از درباریان. تاریخ نامه نیز روشن نشد.

نامهٔ شمارهٔ ۳۷۴: پاسخی است کاملاً منظوم. بنابر آنکه مخاطب مدح شده و در نامه‌اش هم بوده است، می‌توان حدس زد که وی نوایی باشد. تاریخ نامه روشن نشد.

نامهٔ شمارهٔ ۳۷۵: در مجموع شش مصراع منظوم دارد. گیرنده معلوم نیست. جامی در این شش مصراع برای مخاطب «سلام» می‌فرستد و از بازی حرفها استفاده می‌کند: وی «سه لام» را تکرار می‌نماید و از «اللّه» می‌خواهد که پشتیبان مخاطب باشد. از تکرار سه «لام» منظور این است که از دو «لام» در ابجد «۶۰» حاصل می‌شود که آن با قیمت «سین» برابر می‌باشد.

نامهٔ شمارهٔ ۳۷۶: پاسخی است، در ستایش نامهٔ مخاطب. اشاره‌ای به مخاطب را ندارد. و اما از اینکه نامه در گروه «به ارکان دولت» جای دارد، شاید مخاطب یکی از نزدیکان سلطان باشد. و آن می‌تواند مجدالدّین باشد، چراکه در پایان نامهٔ بعدی (۳۷۷) عبارهٔ «لازال مجداً» را آورده، و نیز انجام این دو نامه شبیه یکدیگرند.

نامهٔ شمارهٔ ۳۷۷: ضمن نامهٔ ۳۷۶ گفته شد که این نامه عبارهٔ «لازال مجداً» را دارد، یعنی که مخاطب مجدالدّین محمد می‌باشد و بر این اساس می‌توان گفت که نامه در زمان وزیر بودن مجدالدّین نوشته شده است (نک: شرح نامهٔ ۸۲).

نامهٔ شمارهٔ ۳۷۸: این نامه نیز با نظر داشت واژهٔ «مجد» که در پایان رباعی مذکور است، برای همان مجدالدّین محمد نوشته شده است.

نامهٔ شمارهٔ ۳۷۹: امکان دارد که مخاطب این نامه نیز همان مجدالدین محمد باشد. در شعر عبارهٔ «الی المجلس المحفوف بالمجد و العلی» موجود است. شاید در زمان نوبت دوم وزارت وی نوشته شده باشد. (نک: شرح نامهٔ ۸۲).

نامهٔ شمارهٔ ۳۸۰: در مرقع نوایی، نامهٔ ۵ عبارهٔ عربی آغازین در تحریر دیگر دیده شد، اما رباعی همان است. در مرقع بعد از رباعی پارهٔ مفصل منثور موجود می‌باشد که «منشآت» آن را ندارد. این از جملهٔ آن نامه‌هاست که جامی پاره‌های شعری را در چند نامه به کار می‌برد. مخاطب و زمان نامه معلوم نیستند. به کدامی از ارکان دولت نسبت

داشتن لقب «عمادالدّین» نیز روشن نشد. نامهٔ ۵ از مرقع، به تخمین ما، به نوایی ارسال شده بود.

نامهٔ شمارهٔ ۳۸۴: پاسخی است به عملداری، و اما مشخص کردن وی میسّر نشد. رباعی این نامه در مرقع نیز دیده شد (نامهٔ ۱۲)، در جای دیگری از منشآت نیز (نسخهٔ خطی ۱۳۳۱، برگ ۳۹ «الف»). با این گمان که نامهٔ سوم (یعنی از نسخهٔ ۱۳۳۱، برگ ۳۹ «الف») تکرار نامهٔ ۱۲ از مرقع می‌باشد، ما آن را از گروه نامه‌های منشآت اشتباهاً بیرون کرده‌ایم.

در انجام کار معلوم گشت که تنها رباعی تکرار یافته است و نامه‌ها گوناگونند. بدین ترتیب، جامی یک رباعی را در سه نامه استفاده کرده است.

نامهٔ شمارهٔ ۳۸۵: پاسخی به حسن بیک را در بر کرده است. از شعر جامی برمی‌آید که نام کامل مخاطب چنین می‌باشد: حسن بن علی بن عثمان. وی حاکمی از خاندان آق‌قویونلو بود و با نام «اوزون حسن» (۱۴۷۸-۱۴۵۳م) معروفیت داشت. جنگهای آخرینی که اوزون حسن در مقابل گرجستان داشت، و جامی بدان اشاره کرده است، در سال ۱۴۷۷م رخ داده بود. (Istoriya Azerbaydžana, t.1.__Baku, 1958,s.204-205.). یعنی که نامهٔ جامی نه زودتر از این تاریخ نگاشته شده است.

نامهٔ شمارهٔ ۳۸۶: پاسخی است به هند، برای ملک التجّار (نک: توضیح نامه‌های ۳۸۷، ۴۱۳، ۴۲۴).

در ریاض‌الإنشا (نسخهٔ خطی ۲۸۳، برگهای ۱۷ «ب» - ۱۵ ۱۳۷ «الف»، «الف» - ۱۳۴ «ب»، ۱۵۰ «الف» - ۱۴۷ «ب»، ۱۹۶ «الف» - ۱۹۴ «الف») چهار نامهٔ ملک التجار به نام جامی موجود است. در یکی از این نامه‌ها (برگهای ۱۵۰ «الف» - ۱۴۷ «ب») نویسنده از جامی دعوت کرده تا به هندوستان تشریف آورد. می‌توان گفت که این نامهٔ جامی پاسخ بدان باشد.

نامهٔ دیگری از جامی به ملک التجار تا زمان ما رسیده است (نک: نامهٔ ۴۲۴). و جامی می‌گوید که نفحات الانس را برای مخاطب فرستاده است (نسخهٔ خطی ۲۹۶، برگ

۱۴۷ «الف») وگفته که سنّ وی از شصت بالا و نزدیک به هفتاد است. از این برمی‌آید که مکاتبهٔ جامی و ملک التجّار در میان سالهای ۱۴۸۰-۱۴۷۵م، و اما نه دیرتر از سال ۱۴۸۱م که ملک التجّار به قتل رسیده بود، به عمل آمده است. بدین ترتیب، این نامه پس از تألیف نفحات الانس نوشته شده است.

ملک التجّار (یا خواجه جهان)، نام کامل او: محمود بن شیخ محمد الگیلانی، معروف به خواجه محمود گاوان، از ارکان دولت هند در زمان حاکمان برهمنی بود. از وی مجموعهٔ نامه‌هایی با عنوان ریاض‌الإنشا باقی مانده است (نسخهٔ خطی ۲۸۳ انستیتوی خاورشناسی ازبکستان).

نامهٔ شمارهٔ ۳۸۷: پاسخ جامی به نامهٔ دیگر ملک التجار است. جامی خبر داده که نیّت حج را دارد. برمی‌آید که آن قبل از ۲۱ اوت ۱۴۷۲م (زمان عزیمت از هرات) نوشته شده است.

نامهٔ شمارهٔ ۳۸۸: در نسخهٔ خطی ۱۳۳۱ (برگ ۵۵۲ «ب») نامه این عنوان را دارد: «جواب مکتوب دیگر».

نامهٔ شمارهٔ ۳۸۹: همراه با این نامه فردی را با نام «پیری» فرستاده، و اما مخاطب روشن نیست، و درخواسته که مهم او را برآورده کرده و فوری برگرداند. جامی این پیری را چنین توصیف کرده است: «خواجه فقیر رود ده که از جوانمردی به پیری نام برآورده».

تخمین می‌رود که مخاطب از روحانیان والامقام باشد، البته که امکان دارد، این صاحب مقام غیر روحانی نیز باشد.

در نامهٔ ۳۹۱ همین «پیری» در این شکل ذکر یافته: «خواجهٔ درویش مشرب در جوانی به پیری ملقّب». هدف نامه روشن نیست. و اما می‌توان گفت که این پیری از مخاطب نزد جامی آمده است.

بدین ترتیب، همهٔ نامه‌هایی که نام «پیری» را دارند (۳۸۶، ۳۹۱، ۳۹۲، ۴۰۵) یک مخاطب دارند.

نامهٔ شمارهٔ ۳۹۰: نه مخاطب دارد، نه تاریخ. احتمال، از جملهٔ نامه‌های صوفیانه باشد.

نامهٔ شمارهٔ ۳۹۱: جامی از طریق دانشمندی با نام نورالدّین محمد به مخاطب می‌رساند که وی «شرح قصیدهٔ میمیهٔ خمریهٔ فارضیه» را نوشته است. همچنین آگاه کرده که «خواجهٔ درویش مشرب» یعنی «پیری» از حضور مخاطب رسیده است.

این شرح جامی در قصیدهٔ عمربن الفارض (فوت ۱۲۳۵/۶۳۲ ـ ۱۲۳۴) در تاریخ ۱۴۷۱/۸۷۵ ـ ۱۴۷۰ انشا شده است (نک: Rukopisi proizvedeniy Abdarraxmana Džami v sobranii Instituta vostokovedeniya AN Uzbekskoy SSR.--Taškent, 1965,s.42-43).

نامه پس از تألیف «شرح قصیدهٔ میمیهٔ خمریهٔ فارضیه» (۱۴۷۱/۸۷۵ـ۱۴۷۰) نوشته شده است.

نامهٔ شمارهٔ ۳۹۲: نک: تفسیر نامهٔ ۳۸۹.

نامهٔ شمارهٔ ۳۹۶: مخاطب قاضی‌زادهٔ رومی است. جامی خبر داده که چندی از آثار خود را می‌فرستد و عذرخواهی می‌کند که بنابر شتابکاری شخص روندهٔ روم، نتوانست اثر تازهٔ خود را به اتمام برساند و آن را بعداً خواهد فرستاد.

نامه نشان می‌دهد که جامی با اهل ادب روم (ترکیه) روابط ایجادی داشته است. شخصیت این قاضی‌زادهٔ رومی روشن نشد. از نامهٔ جامی برمی‌آید که روابط میان جامی و قاضی‌زادهٔ رومی محدود و مخصوص همین نامه نبوده است، بلکه قبل از این هم بوده و شاید بعد نیز ادامه داشته است.[1]

نامهٔ شمارهٔ ۳۹۷: نامه برای بعضی از دوستان است؛ غیر از سلام و دعای مقرری،

---

۱. در اصل، این «قاضی زادهٔ رومی» ـ موسی بن محمد بن محمود رومی چلبی است که دانشمند مشهور ریاضی و هیئت و حکمت بود؛ به محیط علمی سمرقند جذب شد، پس از مرگ غیاث الدین جمشید کاشانی، ساختمان رصدخانهٔ سمرقند را به پایان بُرد؛ «شرح چغمینی در هیئت بطلمیوس»، شرح التذکره در هیئت»، «حاشیه بر شرح هروی بر هدایة الحکمة ابهری» از جملهٔ تألیفات وی می‌باشند. وی در حدود ۸۴۰ هـ . ق: درگذشت و در «شاه زندهٔ» سمرقند آرامگاه بزرگ و محتشمی دارد. ــ (ر. ق).

چیزی جالب ندارد. امکان دارد که به عنوان نمونهٔ نامه‌نگاری میان دوستان انشا شده باشد.

نامهٔ شمارهٔ ۳۹۸: برای دوستانی که در جرون یعنی هرموز، زندگی دارند، نوشته شده است. این نامه همچنین می‌تواند نمونهٔ نامه‌هایی باشد که برای دوستان مقیم کنار دریا نویسند.

نامهٔ شمارهٔ ۳۹۹: مخاطب قاضی مجدالدّین حسن یزدی است. روشن است که این شخص یکی از قاضیان یزد می‌باشد. و امّا شخصیت او را مشخص کردن میسّر نشد. نامه پاسخی می‌باشد.

پارهٔ شعری (شش مصراع فارسی بعد از دو مصراع عربی) در نامهٔ دیگر جامی (از مرقع نوایی برای نوایی) موجود می‌باشد. (نک: توضیح نامهٔ ۱۴).

نامهٔ شمارهٔ ۴۰۰: برای یکی از شیخان مهنه نوشته شده، و امّا نام وی معلوم نیست. در نامهٔ دیگری (۴۲۹) جهت درگذشت کدام شیخ مهنه تسلیت گفته است. میان این نامه‌ها ربطی منطقی احساس می‌شود.

نامهٔ شمارهٔ ۴۰۱: پاسخی است به نامهٔ کدام صدری که می‌خواست به نامه‌های وی پاسخ داده شود.

نامهٔ شمارهٔ ۴۰۲: پاسخی است به نامهٔ شیخ سید معین‌الدّین محمد فرزند شیخ صفی‌الدّین عبدالرحمان که شخصیت این افراد را روشن کردن میسر نشد.

نامهٔ شمارهٔ ۴۰۳: مخاطب و زمان تألیف معلوم نیست. رباعی دوم این نامه در نامهٔ دیگر جامی(۳۶۸) که مخاطبش نوایی بود، آمده است. در خمسة المتحیرین نیز مذکور می‌باشد (نسخهٔ خطی ۲۲۴۲، برگ ۲۹ «الف» و «ب»).

نامهٔ شمارهٔ ۴۰۴: گزارش شده که گروهی از فقیران قریهٔ نعمت‌آباد در انتظارند که خواجه شاهی برایشان چه خواهد نوشت.

در ابتدای نامه، ضمن رباعی گفته شده که: «ای مرغ اگر شوی سوی تبریز تیزپر...»

امکان دارد که جامی در روستای نعمت‌آباد بوده و از نام فقرای آنجا به تبریز، برای خواجه شاهی نوشته باشد.

نامهٔ شمارهٔ ۴۰۵: تسلیتی است برای یکی از نزدیکان خود که پدرش درگذشته است. گفته شده که جامی خود می‌خواست جهت تسلیت شخصاً حاضر شود، اما« به سبب وفور علایق و هجوم عوایق، در توقّف ماند».

اسم مرحوم ذکر نشده، زمان نوشتن هم معلوم نیست. تنها این اشاره موجود است که در عنوان آمده: «یعزّي فیه ابن عمّه» یعنی مخاطب عمو بچهٔ جامی است.

نامهٔ شمارهٔ ۴۰۶: درخواست اظهار شده که از خواجه دستگیری به عمل آید (نک: توضیح نامهٔ ۳۸۹).

نامهٔ شمارهٔ ۴۰۷: خواهش و سپارش دربارهٔ اینکه مولانا سیفی مورد توجه خاص قرار گیرد.

مولانا سیفی شاعر و استاد معمّا بود، به حدّی که چون «مشکل کشای» مشهور گشت. در عروض نیز مهارت داشت. نوایی در مجالس النفایس (ص ۸۷ـ۸۶) گفته که مولانا سیفی از بخاراست، شعرش بد نمی‌باشد، رساله‌ای در معمّا دارد. مخاطب معلوم نیست.

نامهٔ شمارهٔ ۴۰۸: سخن دربارهٔ مولانا درویش علی ویسی می‌رود. بعد از بیان صفات وی، درخواست شده که در هر محل و هر کار از وی پشتیبانی به عمل آید.

در آغاز نامه عبارهٔ «باسمه سبحانه» مذکور است که عادتاً جامی آن را در نامه‌های به نام سلطان می‌نوشت.

مولانا درویش علی استاد خوشنویس می‌باشد که با نوع خط «جلی» زیاده مشهور است. وی شعر هم می‌سروده و «ویسی» تخلّص می‌کرده.

نامهٔ شمارهٔ ۴۰۹: پاسخی است منظوم؛ گفته شده که عطای پادشاه روم بایزید دوم (۱۵۱۲ـ ۱۴۸۱م) به یک هزار فلوس رسیده است. در نامهٔ بایزید دوم به جامی نیز سخن از همین مقدار عطا رفته است (نک: نامهٔ ۲۰، پیوست یک).

در پارهٔ منثور نامه که در اول آمده است، گفته می‌شود که پادشاه روم بدون سببی و درخواستی برای فقیران خراسان عطا فرستاده است. پسان بخش اساسی نامه درج گشته که آن منظوم است و عبارت از یازده بیت: نکتهٔ جالب این است که پادشاه روم اصلاً فرنگی است، اما اسلام پرور.

با نظر داشت دورهٔ سلطنت بایزید دوم می‌توان گفت که نامه میان سالهای ۱۴۸۱-۱۴۹۲م نوشته شده است.

نامهٔ شمارهٔ ۴۱۰: در منشآت (نسخهٔ ۱۳۳۱، برگ ۵۶۳ «الف») چنین عنوان دارد: معمّا منظوم و منثور که از آن اسم عثمان چلبی بیرون می‌آید». و اما در چاپ تبریز «منشآت» واژهٔ «معمّا» موجود نیست: «به اسم چلبی عثمان هم از نظم و هم از نثر بیرون می‌آید». و اما در متن سه سطر منثور هست، با چنین آغاز: «این معمّای نامدار ...و ۵ بیت شعر.

در نسخهٔ خطی ۱۳۳۱ (برگ ۵۶۳ «الف») این دو نامه جداگانه درج یافته و عبارت است از دو شعر: ۱ـ هفت بیت، ۲ـ دو بیت. و اما در چاپ (سنگی) کانپور (ص ۴۶) در شکل یک نامه نقل یافته است، و ظاهراً حق با ناشر همین چاپ کانپور می‌باشد.

نامهٔ شمارهٔ ۴۱۱: دربارهٔ آنکه این نامه می‌تواند ادامهٔ نامهٔ پیشین باشد، نک: نامهٔ ۴۰۹.

نامهٔ شمارهٔ ۴۱۲: مخاطب سلطان جهانشاه که تخلّص «حقیقی» را داشت؛ وی از خاندان قراقویونلو و حاکم آذربایجان (۱۴۶۷-۱۴۳۷م) بود؛ در جنگ با اوزون حسن آق‌قویونلو، در ۱۴۶۷م مغلوب گشت (Istoriya Azerbaydžana, t.1, s.204.).

جامی، همان‌طوری که از عنوان برمی‌آید، از طریق شعر بیان می‌کند که کتاب غزل و مثنوی دریافت شده و مورد پسند قرار گرفته‌اند، وی آنها را با اشعار عطار (۱۱۱۸-۱۲۲۹) و مولوی مانند می‌کنند. تخلّص جهانشاه «حقیقی» نیز ذکر یافته است.

دربارهٔ هنر شاعری این جهانشاه نوایی نیز خبر داده است (مجالس النفایس، ص ۲۰۱).

نامهٔ شمارهٔ ۴۱۳: گیرنده سلطان محمد دوم (فاتح)، حاکم امپراتوری عثمانی (۱۴۸۱-۱۴۵۱). یعنی که نامه تا سال ۱۴۸۱م نوشته شده است.

نامه شمارهٔ ۴۱۴: از مضمون نامه برمی‌آید که جامی اثر دینی خود را برای خواجه جهان (یعنی: ملک التجّار) می‌فرستد (نک: توضیح نامهٔ ۳۸۶).

با نظر داشت زمان زندگی مخاطب، این نامه تا سال ۱۴۸۱م (سال مرگ ملک التجّار) نوشته شده است.

نامهٔ شمارهٔ ۴۱۵: نامه‌ای منظوم، برای خوشنویس ناشناخته‌ای نوشته شده است که یکی از مثنوی‌های جامی را خوشنویسی کرده است.

نامه‌هایی که از سرچشمه‌های گوناگون گردآوری شده‌اند

نامهٔ شمارهٔ ۴۱۶: برگرفته از نسخه‌های خطی ۲۹۶ (برگ ۸۹ «الف»)، ۲۲۷۸ (برگ ۷۶ «الف»). در زمینهٔ این اشاره که جامی با مخاطب خود دیدار داشته و در آرزوی دیداری دیگر است، می‌توان گفت که این مخاطب خواجه عبیدالله احرار می‌باشد و نامه در میان دو سفر جامی به سمرقند: ۱۴۶۵ و ۱۴۶۸م نوشته شده است. (نک: شرح نامه‌های ۷۴، ۸۷).

نامهٔ شمارهٔ ۴۱۷: همچنین برگرفته از نسخه‌های خطی ۲۹۶ (برگ ۱۴۵ «الف») و ۲۲۷۸ (برگ ۱۲۵ «الف»). نامه عبارت است تنها از یک رباعی، و آن در اصل نامهٔ جامی (شمارهٔ ۴۵) جای دارد (نک: شعر دوم در نامهٔ ۴۵) و مخاطب ظاهراً علیشیر نوایی می‌باشد.

نامهٔ شمارهٔ ۴۱۸: برگرفته از نسخه‌های ۲۹۶ (برگ ۹۶ «ب») و ۲۲۷۸ (برگ ۸۲ «الف» و «ب»). رباعی آخرین از این نامه (دعای مخاطب) در نامهٔ دیگر جامی، پاسخ وی به نامهٔ سلطان، نیز استفاده شده است. (نک: نامهٔ ۲۹).

نامهٔ شمارهٔ ۴۱۹: برگرفته از نسخه‌های ۲۹۶ (برگ ۹۷ «الف») و ۲۲۷۸ (برگ ۸۲

«الف» و «ب»[1]) از اختلاف متنها برمی‌آید که مخاطب نوایی می‌باشد. وی درخواسته که از گناه محمود تایبادی درگذرد، وی خدمت را رها کرده و اما دوباره برگشته است.

نامهٔ شمارهٔ ۴۲۰: منبع نسخه‌های ۲۹۶ (برگ ۹۷ «ب») و ۲۲۷۸ (برگ ۸۳ «الف»). چهار مصراع نخست را نوایی در خمسة المتحیرین درج کرده است. پاسخ جامی به نامهٔ نوایی می‌باشد که در تخت سلیمان از راه استرآباد نوشته بود.

با نظر داشت زمان رفتن نوایی به استرآباد، این نامه نه زودتر از سال ۱۴۸۷م نوشته شده است.

نامهٔ شمارهٔ ۴۲۱: سرچشمه نسخه‌های خطی ۲۹۶ (برگهای ۱۴۴ «الف» ـ ۱۴۳ «ب») و ۲۲۷۸ (برگ ۱۲۴ «الف»). مخاطب خواجه مجدالدّین محمد یکی از اشخاص صاحب نفوذ در دورهٔ سلطان حسین بایقرا. (نک: شرح نامهٔ ۸۲).

میان نامه‌های اصل جامی نامه‌ای (۸۲) موجود است که جامی درخواسته تا مجدالدّین در کارهای دیوانی راه داده شود. اما از این نامه برمی‌آید که وی اکنون در خدمت سلطان است.

با نظر داشت دوره‌های خدمت مجدالدّین در دربار سلطان حسین بایقرا (۱۴۷۸ ـ ۱۴۷۲ و ۱۴۹۰ ـ ۱۴۸۷م)، می‌توان گفت که نامهٔ جامی در میان سالهای ۱۴۷۸ ـ ۱۴۷۲م نوشته شده است (نک: شرح نامهٔ ۸۲).

نامهٔ شمارهٔ ۴۲۲: از نسخه‌های ۲۹۶ (برگهای ۱۵۱ ـ ۱۵۰ «الف») و ۲۲۷۸ (برگهای ۱۳۱ «الف» ـ ۱۳۰ «ب»). مخاطب جامی، یعقوب بیک حاکم آذربایجان از خاندان آق‌قویونلو. با نظر داشت زمان حکومت وی (۱۴۹۰ ـ ۱۴۷۹م)، نامه در همین فاصله نوشته شده است. میان جامی و یعقوب بیک مکاتبات وسعت داشته است که پژوهشگران ۵ نامهٔ دومی را به جامی پیدا کرده‌اند. (نک: پیوست یک، شماره‌های ۱۴ تا ۱۸).

---

۱. جای یکی از دو نامهٔ آخرین در این نسخه درست نیست (ر. ق).

نامهٔ شمارهٔ ۴۲۳: ز همان نسخه‌های ۲۹۶ (برگ ۱۵۱ «الف» و «ب») و ۲۲۷۸ (برگ ۱۳۰ «ب»). شخصیت این سیدزاده که برای وی جامی از «پادشاه هند» شرف خان خواهش به عمل آورده است، معلوم نشد. خود این شرف خان را نیز روشن کردن میسّر نشد. امکان دارد، این شرف خان در یکی از ولایات هند حاکم باشد. همچنین، می‌تواند یکی از پادشاهان بهمنی، چنانچه محمد سوم (فوت ۱۴۸۲م) که محمود گاوان (ملک التجّار) پیش وی خدمت می‌کرد (نک: شرح نامهٔ ۴۲۴)، لقب «شرف خان» را داشته باشد.

نامهٔ شمارهٔ ۴۲۴: پاسخ جامی می‌باشد به نامهٔ سلطان ترکیه بایزید دوم (۱۴۸۱-۱۵۱۲).

در سرچشمه‌ها دو نامهٔ بایزید دوم به جامی و پاسخهای جامی به او، محفوظ مانده‌اند. دو نامهٔ بایزید دوم مندرج است در نسخهٔ ۲۹۶ (برگهای ۱۳۱«الف» ـ ۱۳۰ «ب») و نسخهٔ ۲۲۷۸ (برگ ۱۰۹ «ب»).

نامهٔ شمارهٔ ۴۲۵: ز همان نسخه‌های ۲۹۶ (برگهای ۱۴۷ «الف» ـ ۱۴۵ «ب») و ۲۲۷۸ (برگهای ۱۲۹ «الف» ـ ۱۲۵ «ب»). پاسخی است به نامهٔ ملک التجار (نک: شرح نامهٔ ۳۸۶).

نامهٔ شمارهٔ ۴۲۶: ز همان نسخه‌های ۲۹۶ (برگ ۱۴۵ «الف» و «ب») و ۲۲۷۸ (برگ ۱۲۵ «الف»). مخاطب قاضی عیسی عراقی است. به نوشتهٔ نوایی وی ساوه‌ای بود. در دربار یعقوب بیک آق‌قویونلو (۱۴۹۰ ـ ۱۴۷۹) نفوذ داشت. شعر می‌سرود. تکبّر داشت و به دست صوفی خلیل آق‌قویونلو کشته شد (مجالس النفایس، صص ۱۸۸ ـ ۱۸۷).

در زمینهٔ این اخبار می‌توان گفت که نامهٔ جامی در فاصلهٔ سالهای ۱۴۷۹ تا ۱۴۹۰م نوشته شده است. (نک: شرح نامهٔ ۴۲۱؛ پیوست یک، نامه‌های ۱۴ تا ۱۸).

توسط مجموعه‌ها، نامهٔ قاضی عیسی عراقی به جامی، نیز به ما رسیده است. (نک: پیوست یک، نامهٔ ۲۲).

نامهٔ شمارهٔ ۴۲۷: مخاطب شیخ نجم، خواهرزادهٔ قاضی عیسی عراقی، می‌باشد (نک: شرح نامهٔ ۲۳، پیوست یک). در عنوان (از نسخهٔ ۲۲۷۸) نسبت خویشاوندی اشاره شده است. برگرفته از نسخه‌های خطی ۲۹۶ (برگ ۱۵۰ «الف») و ۲۲۷۸ (برگهای ۱۱۰ «الف» ـ ۱۲۹ «ب»).

به نوشتهٔ نوایی، شیخ نجم نیز در خدمت همان یعقوب‌بیک بود، وی از دایی خود تفاوت داشت: فروتن و مهربان بود، به این واسطه آبروی و شهرت پیدا کرد، حتی بیرون از مرزهای دولت آق‌قویونلو؛ شعر می‌سرود، مناسبات دوستانه با نوایی داشت هر چند آنها همدیگر را ندیدند، آنها مکاتبات داشتند (مجالس النفایس، ص ۱۸۸). دستور سلطان حسین بایقرا موجود است که وی بنابر توصیهٔ نوایی، شیخ نجم را به دربار هرات دعوت کرده و مرتبهٔ بلند وعده هم نموده است (نسخهٔ خطی ۲۸۶/۲، برگ ۲۵ «الف» و «ب»).

این نامهٔ پاسخ جامی، همانند نامهٔ دیگر وی (نک: ۴۲۷) در زمان حکومت یعقوب بیک آق‌قویونلو (۱۴۹۰ ـ ۱۴۷۹م) نوشته شده است.

نامهٔ شمارهٔ ۴۲۸: از مضمون نامه برمی‌آید که مخاطب شیخ نجم عراقی است و او در حضور پادشاه عادل مرتبه‌ای بلند داشت. دربارهٔ این پادشاه عادل نک: شرح نامهٔ ۴۲۶.

سرچشمه ـ همان نسخه‌هاست: ۲۹۶ (برگ ۵۱را «ب») و ۲۲۷۸ (برگ ۱۳۱ «الف»).

نامهٔ شمارهٔ ۴۲۹: نامه برای نورالدین حاجی محمد که در مکه می‌زیست، ارسال شده. جامی دعوت به عمل می‌آورد که وی به وطن، هرات، برگردد. اظهار احساس دوستانه و آرزو شده که با وی در هرات واخورد. ماه نوشته شدن نامه ذکر یافته است: «شهر اللّه الأصمّ».

سرچشمه: نسخه‌های ۲۹۶ (برگهای ۱۴۵ «الف» ـ ۱۴۴ «ب»)، ۲۲۷۸ (برگ ۱۲۴ «ب»).

نامهٔ شمارهٔ ۴۳۰: برگرفته از نسخه‌های ۲۹۶ (برگ ۱۵۲ «الف» و «ب») و ۲۲۷۸ (برگ ۱۳۱ «الف»). تسلیتی است به مناسبت درگذشت یکی از شیخان مهنه (نک: نامهٔ ۳۹۹).

مخاطب شاید فردی از نزدیکان شیخ مهنه باشد.

نامهٔ شمارهٔ ۴۳۱: از نسخه‌های ۲۹۶ (برگ ۱۵۰ «ب»)، ۲۲۷۸ (برگهای ۱۳۰ «الف» - ۱۲۹ «ب»). مخاطب نامعلوم؛ وی مسافرت رفته و جامی از هجرت اظهار تأسّف می‌کند و می‌خواهد که دوستان مانده را فراموش نکند، بلکه گاه‌گاه با دیدار خود شاد گرداند.

نامهٔ شمارهٔ ۴۳۲: نامهٔ کوتاهی است، با اظهار تأسف که آن آشنا مسافرت رفته است. شاید به عنوان یک فراق نامه نوشته شده باشد.

برگرفته از نسخه‌های ۲۹۶ (برگ ۱۵۲ «ب»)و ۲۲۷۸ (برگ ۱۷۰ «الف»).

نامهٔ شمارهٔ ۴۳۳: برگرفته از نسخه‌های ۲۹۶ (برگ ۱۹۵ «الف») و ۲۲۷۸ (برگ ۱۷۰ «الف»). شاید این هم نمونه‌ای باشد برای اظهار رقت از یار سفر کرده.

پیوست یک

نامهٔ شمارهٔ ۱: برگرفته از نسخه‌های خطی ۲۹۶ (برگ ۱۳۳ «الف» و «ب») و ۲۲۷۸ (برگ ۱۱۴ «ب»)، خمسة المتحیرین (نسخهٔ ۲۲۴۲، برگ ۳۹ «الف» ـ تنها آغاز، یعنی چهار مصراع منظوم). متن کامل تنها در نسخه‌های ۲۹۶ و ۲۲۷۸.

بنابر توضیح نوایی، این نامهٔ وی به جامی، در محلّ تخت سلیمان، هنگام عزیمتش به استرآباد، نوشته شده است. ظاهراً این نامه پس از به حکومت استرآباد تعیین شدن نوایی (۱۴۸۷م) تألیف یافته است. آغاز نامهٔ جامی (چهار مصراع شعر) در خمسة‌المتحیرین نقل یافته است (نسخهٔ ۲۲۴۲، برگ ۳۹ «ب»).

نامهٔ شمارهٔ ۲: برگرفته از نسخه‌های ۲۹۶ (برگهای ۱۳۴ «الف» ـ ۱۳۳ «ب») و ۲۲۷۸ (برگ ۱۱۵ «الف»).

نوایی نوشته که کتاب فرستادهٔ جامی رسیده است؛ اما آن چه کتاب بود، معلوم نیست.

نامهٔ شمارهٔ ۳: برگرفته از شرف‌نامه: نشر R. Remer, pers.tekst,l.53a-b؛ نسخه ۲۸۶/۲، برگ ۲۹ «ب»؛ اسناد و مکاتبات تاریخی ایران، ص ۴۰۸.

نامهٔ سلطان حسین بایقراست، برای جامی، دربارهٔ بهارستان او. بهارستان اثر مشهور اخلاقی جامی می‌باشد که برای پسرش ضیاء الدین یوسف، هنگامی که وی ده ساله بود، نوشته است. سنهٔ تألیف: بهار ۱۴۸۷/۸۹۲ (نک: Afsahzod. Rozgor va osori Jomi, s.123; Abdurrahmān Jami. Bahāristān,--M.,1987, s.5.). نامه تقریباً در همان سال ۱۴۸۷م نوشته شده است.

موضوع برای دومین بار برقرار کردن مجدالدّین در دیوان که اشاره بدان شده است، به همین دوره راست می‌آید (به استرآباد رفتن نوایی).

در نامه باز اشاره بدان شده که جامی نیّت حج دوم را دارد. این خبر تازه‌ایست در زندگینامهٔ جامی. و اما در ادبیات موجوده معلوماتی دیگر در این باره دیده نشد.

برمی‌آید که حج دوم به وقوع نیامده است. (نک: Afsahzod. Rōzgor va osori Jomi, s.78).

نامهٔ شمارهٔ ۴: برگرفته از اسناد و مکاتبات تاریخی ایران (ص ۴۰۶) ناشر این کتاب عبدالحسین نوایی، متن نامه را از منشآت حیدر اوغلی اخذ کرده است.

مجموعهٔ منشآت حیدر اوغلی، نمونه‌های مکاتبات دوران صفویان را در بر کرده است، آن در حدود سال ۱۶۳۲/۱۰۴۲، یعنی زمان حکومت شاه صفی که مرتّب دبیر وی بود، مرتّب گردیده است. (نک: اسناد، مقدمه، ص ۲۴).

نامهٔ سلطان حسین بایقراست، مخاطبش جامی است.

نامهٔ شمارهٔ ۵: برگرفته از شرف نامه (نشر R.Remer, persidskiy tekst,l.53b_54a؛ نسخهٔ خطی ۲۸۶/۲، برگ ۵۴ «الف»، در حاشیه).

عنوان نامه در هر دو منبع یکی است: «و ایضاً به مشار الیه نوشته». و اما با نظر داشت نامهٔ پیشین، باید بدین معنی باشد: «از سلطان حسین میرزا به عبدالرحمان جامی».

نامهٔ شمارهٔ ۶: از نسخه‌های ۲۹۶ (برگهای ۱۲۶ «الف» ـ ۱۲۵ «ب»)، ۲۲۷۸ (برگ ۱۰۸ «ب»).

نویسنده سلطان حسین بایقراست مخاطب عبدالرحمان جامی.

نامهٔ شمارهٔ ۷: از نسخه‌های ۲۹۶ (برگ ۱۲۶ «الف» و «ب»)، ۲۲۷۸ (برگ ۱۰۸ «الف»).

نویسنده سلطان حسین بایقراست. مخاطب جامی است.

نامهٔ شمارهٔ ۸: برگرفته از نسخه‌های ۲۹۶ (برگهای ۱۲۷ «الف» ـ ۱۲۶ «ب») و ۲۲۷۸ (برگهای ۱۰۹ «الف» ـ ۱۰۸ «ب»).

از حسین بایقراست به جامی.

بعد از اظهار سلام و اشتیاق دیدار، گفته می‌شود که «بنابر رفاهیت حال مسلمانان و دفع منع مخالفان در نواحی بلخ توقف نموده» است.

سلطان در پایان نامه آنچنانکه در نامهٔ پیشین بود، از جامی درخواسته که شهر را زیر نظر داشته باشد و از حادثات بلخ[۱] او را در جریان گذارد.

نامهٔ شمارهٔ ۹: برگرفته از نسخه‌های ۲۹۶ (برگهای ۱۳۲ «الف» - ۱۳۱ «ب»)، ۲۲۷۸ (برگ ۱۱۳ «الف»).

نویسنده سلطان حسین بایقراست. گیرنده جامی است.

این نامه در «اسناد» (ص ۳۵۳) پس از نامهٔ سلطان حسین دربارهٔ پیروزی بر یادگار محمد میرزا، در محلّ چناران، نقل شده است و این عنوان را دارد: «مکتوب سلطان حسین میرزا به مولانا جامی در باب فتح مذکور».

تاریخ انشاء نامه در این عباره افاده یافته: «یوم السّبت ثامن ربیع الثانی که تاریخ فتح سال هم از ماه روشن است» و آن مطابق است با ۸ ربیع الثانی ۱۵/۸۷۴ اکتابر ۱۴۶۹.

یعنی که این نامه در همان روز از محلّ چناران فرستاده شده است.

برمی‌آید که از ابتدای بر تخت نشستن سلطان حسین بایقرا، و شاید از آن هم پیشتر، میان او و جامی مکاتبات برقرار بوده است.

نامهٔ شمارهٔ ۱۰: برگرفته از همان نسخه‌های ۲۹۶ (برگ ۱۶۷ «الف» و «ب»)، ۲۲۷۸ (برگ ۲۵۲ «الف»).

نوشتهٔ سلطان حسین بایقراست برای جامی.

نامه هنگام عزیمت سلطان از مرو به سوی سرخس نوشته شده است.

نامهٔ شمارهٔ ۱۱: از نسخه‌های ۲۹۶ (برگ ۵۳ «الف» و «ب»)، ۲۲۷۸ (برگ ۴۷ «ب»).

نامه از سلطان حسین است، به جامی.

چون در آغاز ستایش از نامهٔ مخاطب به عمل آمده است، گمان می‌رود نامهٔ پاسخی باشد.

---

۱. شاید منظور مؤلفان «پیوست» هرات است، چرا که سلطان خود در بلخ بسر می‌برد؛ و اما در اصل نام شهر نیامده است. ــ (ر.ق).

نامهٔ شمارهٔ ۱۲: از نسخه‌های ۲۹۶ (برگهای ۵۴ «الف» ـ ۵۳ «ب»)، ۲۲۷۸ (برگ ۴۸ «الف» و «ب»).

نوشتهٔ سلطان حسین است برای جامی.

نامه در آغاز سفر جامی برای حج نوشته شده است.

نامهٔ شمارهٔ ۱۳: برگرفته از نسخه‌های ۲۹۶ (برگهای ۱۳۰ «ب» ـ ۱۲۹ «الف»)، ۲۲۷۸ (برگهای ۱۱۲ «الف» ـ ۱۱۰ «ب»).

از پادشاه شروان است به جامی. شروانشاه فرخ یسار (۱۵۰۱-۱۴۶۲م). (نک: Istoriya Azerbaydžana, t.1.-- Baku, 1958, s.205).

شروانشاه خبر داده که کلیات منشآت جامی، منظوم و منثور، رسیده. ظاهراً این یکی از اولین مجموعه‌های آثار جامی باشد، چرا که قدیم‌ترین نسخهٔ مجموعه‌های جامی از تاریخ ۱۴۹۱-۱۴۹۰م می‌باشد. (نک: Afşahzod. Rozgor va osori Jomi,s.114).

در پایان نامه شاه خواهش نموده که جامی اثرهای تازهٔ خود را فرستد. بدین ترتیب، این نامه در پایان زندگی جامی، ولی نه دیرتر از ۱۴۹۰م نوشته شده است. این نامه گواه از آن است که میان خراسان و آذربایجان روابط خوب ادبی برقرار بوده است.

نامهٔ شمارهٔ ۱۴: از نسخهای ۲۹۶ (برگهای ۱۲۹ «الف» ـ ۱۲۸ «الف»)، ۲۲۷۸ (برگ ۱۱۰ «الف» و «ب»).

نامهٔ یعقوب بیک است به جامی.

در نامه گفته شده که سید کمال‌الدین حسین الابیوردی، پس از گرفتن کتاب (یا نامه) عزم آن سوی، یعنی هرات، کرده است؛ درخواست می‌شود که وی زیر توجه قرار گیرد.

در پایان نام نویسنده ذکر یافته: یعقوب بن حسن بن علی. این یعقوب بیک است، از خاندان آق‌قویونلو، سالهای ۱۴۷۸ تا ۱۴۹۰م حکومت داشت.

(نک.: Istoriya Azerbaydžana, t,1, s.205). وی یکی از مخاطبان جامی بود (نک.: شرح نامهٔ ۴۲۱).

نامهٔ شمارهٔ ۱۵: از همان نسخه‌های ۲۹۶ (برگهای ۱۵۳ «ب» - ۱۵۲ «ب»)، ۲۲۷۸ (برگهای ۱۳۲ «ب» ـ ۱۳۱ «ب»).

نامهٔ یعقوب بیک است به جامی.

نامهٔ شمارهٔ ۱۶: از نسخه‌های ۲۹۶ (برگهای ۱۶۸ «ب» ـ ۱۶۷ «ب»)، ۲۲۷۸ (برگهای ۱۵۴ «الف» ـ ۱۵۳ «ب»).

نامهٔ یعقوب بیک است به جامی

نامهٔ شمارهٔ ۱۷: برگرفته از همان نسخه‌های ۲۹۶ (برگهای ۱۶۹ «الف» ـ ۱۶۸ «ب»)، ۲۲۷۸ (برگهای ۱۵۵ «الف» ـ ۱۵۴ «الف»).

نیز نامهٔ یعقوب بیک است به جامی.

نامهٔ شمارهٔ ۱۸: از نسخهٔ خطی ۲۲۷۸ (برگهای ۱۵۶ «الف» ـ ۱۵۵ «الف»).

نیز از یعقوب بیک است به جامی

نامهٔ شمارهٔ ۱۹: برگرفته از «اسناد» (صص ۴۳۴ ـ ۴۳۳).

نامهٔ سلطان بایزید دوم (۱۵۱۲ ـ ۱۴۸۱م) است به جامی. (نک: توضیح نامهٔ ۴۰۸).

نامهٔ شمارهٔ ۲۰: برگرفته از: نسخهٔ ۲۹۶ (برگهای ۱۳۱ «الف» - ۱۳۰ «ب»)، نسخهٔ ۲۲۷۸ (برگهای ۱۱۳ «الف» ـ ۱۱۲ «الف»)، «اسناد» (ص ۴۳۷).

از «قیصر روم» یعنی بایزید دوم است به جامی.

نویسنده گفته که کتاب منظوم فرستادهٔ جامی رسیده است. اما مشخص نیست، آن چه کتاب بود؟

نامهٔ شمارهٔ ۲۱: برگرفته از نسخهٔ ۲۹۶ (برگهای ۱۲۸ «الف» ـ ۱۲۷ «ب») و ۲۲۷۸ (برگ ۱۰۹«ب»).

از قلی بیک است به جامی.

دربارهٔ این قلی بیک اخبار هنوز در دست نیست. اگر این همان استاد حسن بیک قلی موسیقار هست، سخن دربارهٔ وی رفته بود. (نک: شرح نامهٔ ۳۶۸).

نامهٔ شمارهٔ ۲۲: از نسخه‌های ۲۹۶ (برگ ۱۲۷ «الف») و ۲۲۷۸ (برگ ۱۰۹ «الف»).

از قاضی عیسی عراقی است به جامی. (نک: شرح نامهٔ ۴۲۵).

نامهٔ شمارهٔ ۲۳: برگرفته از نسخه‌های ۲۹۶ (برگ ۱۲۸ «الف»)، ۲۲۷۸ (برگ ۱۱۰ «الف»).

از شیخ نجم عراقی، خواهرزادهٔ قاضی عیسی عراقی به جامی. (نک: شرح نامهٔ ۴۲۵).

دربارهٔ پاسخ این نامه و مؤلف نک: شرح نامهٔ ۴۲۶.

نامهٔ شمارهٔ ۲۴: برگرفته از مرقع نوایی (نسخهٔ خطی ۲۱۷۸، برگ ۱۸ «ب» شمارهٔ ۲۸۱).

نامه‌ای نزدیک به مضمون این نامه در مرقع نوایی موجود است (شمارهٔ ۲۳۳) و آن امضای عبدالرحمان جامی را دارد. در آن نامه از دربار خواسته شده که شکایت خواجه عبدالخالق حلّ عادلانه پیدا کند. این خواجه عبدالخالق به نویسندهٔ همین نامه (یعنی: ۲۴) جهت خواجه عبیدالله ـ آن گاه که وی در مرو به‌سر می‌برد (آغاز سال ۱۴۶۸) ـ کمک رسانده بود.

بدین ترتیب، شبهه‌ای نیست که مخاطب جامی می‌باشد و ربطی بی‌واسطه با آن نامهٔ وی دارد که در مورد خواجه عبدالخالق نوشته بود. (نک: توضیح نامهٔ ۲۳۳).

نامهٔ شمارهٔ ۲۵: برگرفته از مرقع نوایی (نسخهٔ ۲۱۷۸، برگ ۲۲ «الف» شمارهٔ ۳۱۰).

بر اساس همانندی این نامه با نامهٔ ۵۴۴ از مرقع نوایی که آنجا که نام شخص صاحب مقام در دولت سلطان حسین ـ نوایی ـ دقیق آمده، و نویسنده (خواجه احرار) از وی درخواسته مقام را ترک نگوید، می‌توان گفت که این نیز متعلق است به موضوع خدمت نوایی در دربار.

وجود نامهٔ جامی در همین مضمون (نک: توضیح نامهٔ ۳۵) گواه از آن است که خواجه با نوشتن نامه به خود نوایی قناعت نکرده، نامه برای جامی هم نوشته و دستگیری از وی خواسته است.

نامهٔ شمارهٔ ۲۶: برگرفته از مرقع نوایی (نسخهٔ ۲۱۷۸، برگ ۴۰ «الف»، شمارهٔ ۵۴۴).

به طوری که گفته شد (نک: توضیح نامهٔ ۲۵، پیوست یک)، مخاطب نوایی است و مربوط می‌باشد با نامه‌های ۶۹ از مرقع نوایی (نک: توضیح نامهٔ ۳۵)، ۳۱۰ از مرقع (نک: توضیح نامهٔ ۲۵، پیوست یک) و در خمسة المتحیرین (نسخهٔ خطی ۲۲۴۲، برگ ۳۶ «الف» و «ب»؛ نک: پیوست دو).

پیوست دو

مقامات مولوی جامی

نوشتهٔ کمال‌الدین عبدالواسع نظامی، شاگرد و زندگینامه نویس عبدالرحمان جامی. این کتاب سال ۱۴۹۲/۸۹۸ نوشته شده است. در مقدمه آمده که سیاه مشق این کار از نظر خود جامی گذشته است (نسخهٔ خطی ۱۳۵۴، برگ ۳ «ب»).

بخش اعظم این کتاب به بیان مناسبات خصوصی جامی با خواجه عبیدالله احرار و سلطان حسین بایقرا، تفصیلات سفر سمرقند (حضور خواجه احرار)، سفر مکه و مدینه اختصاص یافته است (نک: Sobranie vostočnix rukopi sey AN UzSSR, t.3.--Taškent, 1955, n 2480, s.287).

نسخهٔ خطی ۱۳۵۴ به نستعلیق است، نام کاتب را ندارد، در تاریخ ۱۸۱۵/۱۲۳۰ کتابت شده است، ۱۴۹ برگ دارد، اندازه‌اش ۱۲/۵ بر ۲۲ سانتیمتر.

خمسة المتحیّرین

نوشتهٔ امیر علیشیر نوایی (۱۴۴۱-۱۵۰۱)، در حدود سالهای ۱۴۹۴/۹۰۰. این کتاب اخبار مهمی را از زندگی جامی و مناسبتهای ادبی و فرهنگی این دو فرد در بر کرده است.

کتاب پنج بخش دارد: مقدمه، سه مقالت و خاتمه. (دربارهٔ توصیف کامل نک: Uzbek adabiyoti ta'rixi, t. 2.--Taškent, 1977, s.374-384).

در این کار نسخهٔ خطی انستیتوی خاورشناسی فرهنگستان علوم ازبکستان (شمارهٔ ۲۲۴۲) مورد استفاده قرار گرفت.

نسخهٔ ۲۲۴۲ به خط نستعلیق است، در کاغذ هروی؛ نام کاتب را ندارد، تاریخ کتابت ۱۰۲۹/۱۶۱۹-۱۶۲۰؛ از ۸۷ برگ عبارت، اندازه ۱۲ سانتیمتر بر ۱۸/۵ سانتیمتر.

این کتاب به چاپ هم رسیده است (Abdurrahmon Jomiy va Ališer Navoiy, tōplovči va našrga tayyor lovči Porso Šamsiev. -- Taškent, 1966).

توضیح اصطلاحات[1]

ارزش نامه‌های عبدالرحمن جامی، به عنوان اسناد تاریخی، باز از این جهت بالاست که در آنها اخبار مهمی دربارهٔ سیستم انداز ستانی ماوراءالنهر و خراسان در سدهٔ ۱۵ میلادی دریافت می‌شوند.

در این موضوع، به طوری که معلوم است، پژوهشهای جداگانهٔ الف. الف. مولچانف[2] و ن. محمودوف[3] انجام یافته است. سیستم انداز ستانی در کتابهای تاریخ عمومی خلفای آسیای میانه، ایران و افغانستان، همچنین در تألیفات و.و. بارتولد[4]، پ. پ. ایوانف[5]، ی. پ. پتروشیفسکی[6]، ع.ع. علیزاده[7]، س.ع. عظیم جاناوا، ب.غ.غفورروف[8] آ.د. چخف یچ[9]، و ... مورد بررسی قرار گرفته است. از نامه‌های فراوان جامی تنها دو سه استفاده شده‌اند و بس.

نامه‌های جامی، منبع مهم اخبار دربارهٔ انداز (خراج، مالیات) از آن روزگار می‌باشند. از بس که در این نامه‌ها در زمینهٔ اشخاص واقعی درخواست به عمل آمده است، حکم سند تاریخی را پیدا کرده‌اند. نامه‌های جامی معلومات ما را دربارهٔ انواع اندازهایی که در زمان زندگی وی معمول بوده‌اند، گاهی تصحیح می‌نمایند و گاهی دیگر تکمیل هم می‌کنند.

اصطلاحاتی که در نامه‌های جامی راجع به انواع انداز دیده شدند، به دو گروه تقسیم

می‌شوند:

۱ـ اصطلاحاتی که انواع مشخص انداز را بیان می‌کنند. این اصطلاحات نیز دو بخش می‌باشند: الف ـ اندازهایی که شرعی هستند، یعنی مطابق فقه. ب ـ اندازهایی که دولت طبق شرایط خاص جاری نموده است.

۲ـ اصطلاحاتی که مجموع اندازها را افاده می‌کنند، و نیز اصطلاحاتی که بیانگر سیستم انداز ستانی می‌باشند.

این اصطلاحات را بررسی می‌کنیم.

۱ (الف) ـ از پنج نوع انداز شرعی[۱۰]، در نامه‌های جامی، تنها دو: زکات و مال، دیده شد.

جامی زکات را در همان معنی معمولی آن به‌کار برده است. (نامهٔ ۳۹۶/۴۰۲). طریق و زمان ستاندن این انداز از طرف دولت و طبق نشانداد شریعت تعیین می‌شود. مضمون عمومی نامه‌های جامی دلالت بر این می‌کند که ترتیب انداز ستانی ویران شده است و انداز دهنده به‌ناچار روی به جامی آورده است.

اصطلاح «مال» در چهار نامه به نظر رسید؛ و آن معنی خراج از زمین را دارد. از پژوهشهای علمی انجام شده[۱۱] برمی‌آید که بنابر سببهای گوناگون ـ چنانچه: رشد و تنزّل حیات اقتصادی، خوبی و یا بدی زمین ـ «مال» در شکل پول رویانده می‌شده و گاهی در شکل محصولات، و گاه دیگر بخشی با پول و بخشی با محصولات. مقدار «مال» برابر با یک سوم حاصل تعیین کرده می‌شد. این نیز مورد اشاره قرار گرفته که هر گاه از مرکز دولتی انداز ستانی، «مال» را در شکل پول مقرّر می‌کردند، قیمتهای رسمی را به نظر می‌گرفتند. به‌طوری که از نامهٔ جامی (شمارهٔ ۷۱) برمی‌آید، در زمان حکومت سلطان حسین بایقرا، بر خلاف نشانداد شریعت، «مال» اغلب در شکل پول ستانده می‌شد که این حال برای پرداخت کنندگان سنگین بود. «مال» را در حالتهای استثنایی، چنانچه با نظر داشت کیفیت زمین، در شکل «جنس» می‌گرفتند. توجه فرمایید: «شیخ محمد نام

عزیزیست که در ولایت غرجستان می‌باشد و مردم وی را به صلاح و تقوی تعریف می‌کنند و به مطالعهٔ علوم مشغول می‌باشد به جهت مؤونت معاش یک جفت گاو دیمه زراعت می‌کند، التماس آن می‌نماید که عنایت نموده اشارت رود که چنانچه مقتضای شریعت مطهره است، مال از وی به جنس گیرند که در تحصیل زر به وی تفرقه می‌رسد». همین معنی در نامهٔ دیگر جامی (شمارهٔ ۱۲۱) نیز، در مورد دو خواجه که از اولاد شخصیت مشهور روحانی ـ شیخ الاسلام جامی ـ بوده و با تحصیل علوم مشغول هستند و گرفتاری دارند، تکرار یافته است. جامی در این نامه عنوان دقیق انداز را ذکر کرده است: «مال جزوی زراعتی». از این نامه این نیز برمی‌آید که تبدیل «مال» به «جنس» از طریق دستور ویژهٔ سلطان (فرمان همایون) و در مهلتی معین صورت می‌بسته است.

نامهٔ دیگر جامی(۱۱۱)، این فکر پژوهشگران را تأیید می‌کند که ملک که در اختیار متولیان قرار داشتند و این متولیان اکثر روحانی و شیخان طریقت درویشی بودند، به نفع خزینهٔ دولت «مال» پرداخت می‌کردند، و اما گاهی، به فرمان سلطان از آن آزاد می‌شدند:[۱۲] «نشانی که مضمون آن آنست که محقر مالی از اوقاف خانقاه شاه ابوالغیث ـقدس سره ـ معاف می‌داشته‌اند همراه خدمت استاد حاجی ابرقوهی به خدمت فرستاده شد. التماس عنایت نموده التفات فرمایند که امضا کرده شود که آن تعلّق به بندگی مخدومی شیخ ابوالخیر می‌دارد».

نامهٔ شمارهٔ ۶۷ جامی از آن گواه است که «مال» از جملهٔ آن اندازهایی به‌شمار می‌آمده که پرداختشان حتمی و برای همگان بوده است. اگر هم بعضی‌ها از انواع انداز غیر شرعی آزاد باشند، از «مال» آزاد نبوده‌اند. میان نامه‌های جامی یکی هم به نظر نرسید که (به استثنای زمینهای وقفی) درخواست آزاد کردن از «مال» به عمل آمده باشد. جامی طلب شریعت را به‌طور کامل رعایت می‌کرد، میان نوشته‌های او هیچ نامه‌ای پیدا نشد که در آنها سخنی دربارهٔ معاف از انداز شرعی به میان آمده باشد. وی در مورد خود نیز میان اندازهای شرعی و غیر شرعی، مرز شفّافی را دنبال کرده است. چنانچه، سال

۱۴۷۲م، هنگامی که وی عازم حج شد و سلطان طبق فرمان ویژه‌ای جامی را از همه گونه انداز و عهده‌داری آزاد نمود، مرحمت سلطان را در مورد کلّ اندازها پذیرفت، اما به استثنای «عشر» و «مال» که این دو شرعی بودند[۱۳].

۱ (ب) ـ در کارهای علمی و تحقیقاتی راجع به تاریخ اجتماعی و اقتصادی آسیای میانه و کشورهای همسایه در دورهٔ تیموریان بجز از پنج نوع اساسی انداز شرعی، از طرف حکومت مرکزی («حکمی») و یا محلی («غیر حکمی»)، باز قریب سی نوع انداز در موارد خاص، برای همیشه و یا برای یک بار، ستانده می‌شده است.[۱۴] در نامه‌های جامی از این اندازها: «پیشکش»، «دودی»، «سرانه»، «عوارضات»، «لشکر»، «مددی» (مددی نامبردار)، «نامبردار»، «رسم الصداره»، «تکالیف»، «حوالات»، «ضابطانه»، و...به قلم آمده‌اند که در زیر توضیح خواهند شد.

عوارضات ـ اندازی است فوق العاده که در دورهٔ جنگ و یا طنطنهٔ درباری، از اهالی ستانده می‌شد (Petruševskiy I.P.Zemledeliye..., s.382-383; Molčanov A.A. K xarakteristike nalogovoy sistemi, s. 161; Maxmudov N. Zemledeliye ..., s.77 i sl.).

برات ـ حجتی که کارمندان دولت حقوق می‌گرفتند و آن از حساب انداز عادی و یا غیر عادی بود (Petruševskiy. Zemledeliye.., s. 346)؛ فرمان کتبی دربارهٔ دریافت پول از حساب نوعی از انداز (Čexovič O.D.Buxarskiye dokumenti XIV veka.--Taškent, 1965, s.226, Primeč, N 106).

بخشی ـ دبیران، کارمندان دفتر در دربار حاکمان تیموری (Semyonov A.A. Vzaimootnošeniya Ališera Navoyi i sultana Xuseyna - Mirzi., --„ Issledovaniya po istorii narodov Vostoka". Sborniok v čest ak. I.A. Orbeli.--M._L., 1960, s.238; On že. Buxarskiy traktat o činax i zvaniyax i ob obyazannostyax nositeley ix v srednevekovoy Buxare. --"Sovetskoye

vostokovedeniye", t.5.--M._L., 1948, s.143.) بنابر نوشتهٔ محمد حیدر، نویسندهٔ سدهٔ ۱۶، دبیران اُیغوری را «بخشی» می‌نامیدند (Ta'rixi Rašidi, ruk. Ins-ta vostokovedeniya AN UzSSR, N1430,l.121 b.). و اما یزدی مؤلف سدهٔ ۱۵، این اصطلاح را هم در مورد دبیران ایغوری به کار برده و هم در مورد عموم دبیران ترکی.

بلوک ـ واحد مأموری جغرافیایی است. ی.پ.پتروشفسکی (Zemledeliye..., s. 94) نوشته است: «کینت؛ بلوک تابع ولایت بود». بنابر نوشتهٔ حافظ ابرو، تاریخ شناس و جغرافیادان هرات در نیمهٔ نخست سدهٔ ۱۵، نواحی شهر هرات در آن زمان هفت بلوک داشت: گدره، انجیل، النجان، خیابان، توران و تنیان، سبکر، گرون و پشتن (جغرافیای حافظ ابرو. ـ تهران، ۱۳۴۹، ص ۲۰-۱۵).

وظیفه ـ (جمع: وظایف) ـ معنی‌های زیادی داشته است. در دورهٔ اول استیلای عرب در ماوراءالنهر این اصطلاح معنی عموماً «باج» را داشت، و در شکل «وظایف» گاهی به معنی عموماً «انداز» استفاده می‌شد (Istoriya narodov Uzbekistana, t.1.--Taškent, 1950, s. 164; Petruševskiy I.P. Zemledeliye..., s.239, 370.) این اصطلاح (آنچنانکه در نامه‌های جامی نیز دیده می‌شود) در معنی‌های معاش، نفقه، تأمینات از حساب نیز به کار می‌رفته است. (Čexovič O.D. Buxarskiye dokumenti..., s.225; Mukminova R.G. K istorii agrarnix otnošeniy, s.325.)

دفتر ـ فهرست اندازها.

دفتردار ـ شخصی که مسئول دفتر قیدهای انداز می‌باشد. در نامهٔ جامی(۷۹) در همین معنی آمده است.

جفت گاو ـ قطعهٔ زمینی که در موسم کشت و کار با یک جفت گاو می‌توان کار کرد و آن در خراسان و ماوراءالنهر برابر با شش هفت هکتار بود (Molčanov A.A. K xarakteristike nalogovoy sistemi, s.166, primeč. 27.).

«جفت گاو» به معنی واحد انداز از کشاورزان، تشخیص درآمدناکی، تقسیمات کار اجباری در کندن (کافتن) جوی و مانند اینها نیز استفاده می‌شد. (Petruševskiy I.P. Zemledeliye.., s. 289-290).

دیوان اوقاف ـ اداره‌ای است کاردار وقف. تشخیص اصالت اسناد وقفی، حلّ بحث و نزاع در مورد مالکیت وقفی، در اختیار این دیوان بود. سرور دیوان اوقاف را «صدر» می‌گفتند و وی یکی از منصبهای بلند روحانی به‌شمار می‌آمد (Petruševskiy I.P. Zemledeliye..., s.249; Mukminova R.G. K istorii agrarnix otnošeniy, s.75).

دینار ـ عنوان پولی است که در دوره‌های مختلف قرب گوناگون داشته است. در آسیای میانهٔ، در اواخر سدهٔ ۱۵م اساساً سکّهٔ مسی رایج بود، اگر چه پول نقره‌ای نیز سکّه زده می‌شد که آن را «کپیکی» می‌نامیدند. دینار مسی، جهت تشخیص از نقره‌ای، «هروی» نامیده می‌شد. یک کپیکی نقره‌ای ارزش شش دینار مسی هروی را داشت.

Davidovič E.A. Materiali dlya xarakteristiki denežnoy reformi Ulugbeka.-- V sb.: Iz istorii epoxi Ulugbeka.-- Taškent, 1964, s.282, 292; Ona že. Noviye numizmatičekiye materiali dlya xarakteristiki tovarno - denežnix otnošeniy na territorii Južnogo Tadžikistana v 15 v.--V sb.: Abdurahmoni Jomi. --Dušanbe, 1965, s.40-41; Ibragimov N. Ibn Batuta .i ego putešestviya po Sredney Azii.-- M., 1988, s.8, 84-85

دودی ـ اندازی است برای دود؛ وی از انواع اندازهایی است که بر مردم جهت برقراری سپاه و جهازات جنگ انداخته می‌شد. این انداز را در شکل پول، هنگام نیازهای خیلی جدّی جاری می‌نمودند.(Maxmudov N. Zemledeliye..., s. 81-82; Samarkandskye dokumenti, s. 22).

زکات ـ انداز شرعی است که از تجارت، دام، حرفه و ملک غیر منقوله ستانده می‌شد

و آن عبارت بود از $\frac{۱}{۴۰}$ دارایی مورد انداز. (Petruševskiy I.P. Islam v Irane ..., s.63, 77; On že. Zemledeliye..., s.360, 386.).

اخراجات ـ اصطلاحی در انداز است؛ آن در مورد گروه باجهایی مستعمل بود که برای جبران خراجات اشخاص صاحب مقام ستانده می‌شد.

بعضی از این اندازها دایمی بودند («اخراجات مقرری») و بعضی غیر مقرری (خراجیات). (Petruševskiy I.P. Zemledeliye..., s. 389-390.).

دینارکبیکی – سکّهٔ نقره‌ای که دو مثقال نقره داشت؛ آن را کبیک خان مغول (از ۱۳۱۸/۷۱۷ تا ۱۳۲۷/۷۲۷) سکه زده است. (Molčanov A.A. K xarakteristike nalogovoy sistemi, s. 156; Davidovič E.A. Noviye numizmatičeskiye materiali, s.41.). دربارهٔ حکومت کبیک ـ نخستین از حاکمان مغول در آسیای میانه ـ فعالیت گوناگون وی، از جمله سکّه زدن دینار و درهم (آن زمان شش درهم برابر با یک دینار بود که بیشتر از ۸ گرم نقره داشت) (نک: Ibragimov N. Ibn Batuta i ego putešetviya po Sredney Azii.– M., 1988, s.8, 84, 88.).

لنگر ـ مسکن درویشان که آن را خانقاه، زاویه و تکیه نیز گویند. (Petruševskiy I.P. Islam v Irane, s.322)

لشکر ـ سپاه. این واژه در نامه‌های جامی به معنی انداز جهت سپاه نیز آمده؛ و آن به عنوان «زر لشکر» مشهور بود و در شکل پول ستانده می‌شد (Mahmudov N. Zemledeliye..., s.87 i sl.).

موالی ـ (از «مولی») معنی بسیار دارد: به‌تازگی اسلام پذیرفتگان، غلامان آزاد شده‌ای که در حمایت خواجهٔ خود مانده‌اند، و عموماً جناب (Petruševskiy I.P. Isam v Irane, s. 36, 190, 242.).

مددی ـ ظاهراً چندی از انداز غیر مقرری چنین عنوان داشت و «مدد لشکر» از جملهٔ آنها بود (Abduraimov M.A. Očerki agrarnix otnošeniy, t.2, s.187.). «مدد

تویانه»[15] (Samarkāndskiye dokumenti 15-16 v.v, s.314)، و «مدد نامبردار» نیز از جملهٔ آنها به‌شمار می‌آمد. از نامه‌های جامی برمی‌آید که این انداز، پولی بود.

مزرعه ـ صحرایی که زراعت دارد. این اصطلاح معنی‌های محل، ملک ـ بیشتر جایی که در آن کشاورزان چاریک کار زندگی و کار می‌کنند ـ را در بر می‌کرد. (Petruševskiy I.P. Zemledeliye..., s.290_297).

مال ـ (جمع: «اموال») دارایی، ملک. به عنوان اصطلاح مالیاتی دو معنی داشت: ۱ـ همه گونه انداز. ۲ـ اندازی که برای زمین ستانده می‌شد. خـــــراج. (Petruševskiy I.P. Zemledeliye..., s.373_374; Mahmadov N. Zemledeliye..., s.75 i sl.; Abduraimov M.I. Očerki agrarnix otnošeniy, s.162 i sl.). در نامه‌های جامی به معنی دوم استفاده شده است.

مولانا ـ در زمان جامی عنوان احترامی بود در حق عالمان، شاعران، اهل موسیقی و امثال آنان (نک: -- Boldirev A.N. Ališer Navoyi v rasskazax sovremennikov, (sb.: "Ališer Navoyi". --M.-L., 1946, s. 127, Primeč.5).

میرآخور ـ مسئول طویله. در زمان تیموریان از نفوذ مهمی در دربار برخوردار بودند. (Istoriya narodov Uzbekistana, t. 1, s.391; Bartold V.V. Seremonial pri dvore uzbekskix xanov v17v.-- Soč., t.2,kn.2.--M., 1964, s.396; Semyonov A.A. Buxarskiy traktat, s.150; On že. Očerk ustroystva, s. 60).

مهتر ـ ارباب، سائس بزرگ. به عنوان اصطلاح تاریخی، معنی‌های: ارباب دِه (Istoriya narodov Uzbekistana, t.1. s.196_197)، اهـل حـرفه (Mukminova R.G. Očerki po istorii remesla v Samarkande i Buxare v 16v. --Taškent, 1976, s.35)، کـارمند ادارهٔ مـالیه (Semyonov A.A. Buxarskiy traktat, s. 147; Dokumenti k istorii agrarnix ofnošeniy, s.238, primeč. 93) ـ را دربـــر می‌گرفت. ذکر «مهتر» همراه با «رکابدار» در نامهٔ جامی(۱۸۷)، نشان می‌دهد که این

اصطلاح در مورد مراسم درباری نیز کاربرد داشته است.

مباشران ـ (جمع، از «مباشر») ـ مدیران، اداره کنندگان. اداره کنندگان دهات (دهدار) دهات را که دیوان و یا زمیندار تعیین می‌کرد، مباشران می‌نامیدند (Petruševskiy I.P. Zemledeliye..., s.308). و اما در نامهٔ جامی معنی اداره کنندهٔ اوقاف را دارد.

مجاور ـ درویشی که در جوار آرامگاه بزرگواری به سر می‌برد و از حساب صدقهٔ مردم و وقف مزار زندگی می‌کرد (Mukminova R.G. K istorii agrarnix otnošeniy, s. 60; Babur - name. Per. M.A. Salye. -- Taškent, 1958, s. 454; xoja Samandar Tirmizi. Dastur-al-muluk, per. s pers., predisloviye, primečaniya i ukazateli M.A.Salaxetdinovoy. -- M., 1961, s.203, primeč. 196).

مزارع ـ کشاورز چهاریک کاری که در قطعهٔ زمینی کار می‌کند. (Petruševskiy I.P. Zemledeliye..., s.52 i sl.; Samarkandskiye dokumenti 15-16 v.v., s.231).

مزارع ـ مانند بقیهٔ اهل زحمتکش جامعهٔ انداز دهندگان کشور محسوب می‌شدند. (Mu-kminova R.G. K istorii agrarnix otnošeniy, s. 57)

ملازم ـ فردی که در خدمت شخصیتهای رهبری کننده قرار دارد و هر سپارش او را صمیمانه به‌جای می‌آورد (Istoriya narodov Uzbekistana, t.2. -- Taškent, 1947, s.154). این اصطلاح در نامه‌های جامی به معنی‌های مقرب سلطان و نزدیکان روحانی والامقام آمده است.

متولی ـ تقسیم کنندهٔ وقف؛ وی برای خدمتش بخشی از درآمد وقف را صاحب می‌شد. این مقام بیشتر خصوصیت ارثی داشت.

این مقام جایی پُردرآمد بود و بسیار رُخ داده که متولیان سوء استفاده کرده‌اند. علیشیر نوایی در اثر خود «وقفیه» آورده که بنابر کارداشت بعضی از متولیان، دانشجویان مدارس برای نامه یک برگ کاغذ را گدایی می‌کردند. (Mukminova. K istorii

.(agrarnix otnošeniy, s.67-68, 70-72.

محصّل – وکیل مالیه، اندازچین (Petruševskiy I.P. Zemledeliye..., s.11 i sl.). در منابع سدهٔ ۱۵ و از جمله در نامهٔ جامی (۲۷۶)، محصل ـ شخص وظیفه داری است که بقیه پولی را از مردم و دارایی به دستور سلطان مصادره شدهٔ افراد صاحب مقام را می‌رویاند.

محتسب ـ وظیفهٔ پُر افتخاری در خاور زمین بود که بر اجرای احکام اخلاقی و شرعی اسلام نظارت می‌کرد؛ نظارت بر سنگ وترازو و در بازار، کیفیت محصولات و قیمتها نیز از جملهٔ کارهای وی بودند. (Istoriya Uzbekskoy SSR, t.1, kn.1. -- Taškent, 1967, s. 220; Petruševskiy I.P. Islam v Irane, s. 195 i sl.; Babur - name, .(s.444

نامبردار ـ در معنی اصطلاحی، طبق پژوهش محمودوف (Zemledeliye..., s.85 i sl.)، در زمان تیموریان، اندازی بود که افراد از خدمت سربازی آزاد، در زمان جنگ پرداخت می‌کردند. تاریخ‌نگار سدهٔ ۱۵ عبدالرزاق سمرقندی، در ردیف اصطلاحات دیگر، نامبردار را نیز به عنوان انداز پولی ذکر کرده است: «زر لشکر و نامبردار و جهادی (...) به وصول رسانند» (مطلع السعدین، ج ۲، بخش ۳، ص ۱۲۵). همین معنی این اصطلاح را («وجوه نامبردار») اسفزاری ضمن بیان واقعات زمان ابوسعید تیموری (۱۴۵۱ـ۱۴۶۹) به قید آورده است (روضات الجنّات، ج ۲، ص ۲۶۰). اما این اخبار نیز موجود است که در زمان تیمور (۱۳۷۰ـ۱۴۰۵) و شاهرخ (۱۴۰۵ـ۱۴۴۷) این اصطلاح در مورد سپاه نامنتظم کاربرد داشته است. (Šarafiddin Ali Yazdi. Zafar-name, ruk. In-ta vostokovedeniya AN UzSSR, inv. N 4472, l. 359 a; Faṣiḥ Xwāfi. MoǰJmale faṣiḥi. Perevod, predislovie, Primečaniya i ukazateli .(D.Y. Yusupovoy. -- Taškent, 1980, s. 127, 128, 170

در نامه‌های جامی، گاهی در شکل «مدد نامبردار» آمده و معنی انداز پولی را در زمان

جنگ دارد که از مردم ستانده می‌شده است (از نامهٔ ۱۹۷ برمی‌آید که از شهر و ولایتها به‌طور جداگانه بوده است).

ذکر فراوان اندازِ گرانِ نامبردار در نامه‌های جامی گواه از آن است که در زمان سلطنت حسین بایقرا به یکی از اندازهای دایمی تبدیل یافته است. سند دیگری نیز در این خصوص موجود می‌باشد ـ حکم حسین بایقرا دربارهٔ انداز «نامبردار قشونی» که تاریخ تبدیل نامبردار به انداز پولی هر ساله را در بر کرده است. در این حکم از جمله آمده که عملداران مالی بنابر اهداف ناپاک خود، در مورد بعضی اشخاص ثروتمند، مقدار انداز اساسی «مال» را پایین آورده، و برای جبران کمبود آن، و کامل کردن مبلغ عمومی، نامبردار قشونی را به انداز هر ساله تبدیل داده‌اند. این حال مردم را به بینوایی رساند و سلطان ناچار شد حکمی صادر نماید تا این انداز تنها در زمان جنگ ستانده شود. Abdullax Marvarid. Munšaoti Marvarid, ruk. N 286/2, l. 51a-52a;) Mahmudov N. Iz istorii zemelnix otnošeniy i nalogovoy sistemi Timuridov. -- Izvestiya AN Tadž.SSR, Otd. obšedtv. nauk, 1(32), 1963, s. (29-31; Ego že.Zemledeliye, s.85-86.

پیشکش ـ اندازی جهت تأمین صدر ـ مسئولی که بردارایی اوقاف نظارت به عمل می‌آورد. ی. پ. پتروشفسکی حدس می‌زند که این اصطلاح با «حق التولیه» یکی باشد که آن نیز اندازی بر نفع صدر بود (Zemledeliye..., s.391). و اما در "Samarkandskiye dokumenti 15-16 v.v" این دو اصطلاح به طور جداگانه ذکر یافته است (متن، ص ۳۴۰؛ ترجمهٔ، ص ۳۷۰).

سرانه ـ اندازی که از اهالی مقیمی، از هر سر ستانده می‌شد. این اصطلاح در سده‌های ۱۴ و ۱۵، در ردیف «سرشمار»، «خانه شمار» کاربرد داشت و اصطلاح مغولی «کوپچور» را در مورد مردم مقیمی، عوض کرده بود. این انداز در ایران در زمان هلاکوخان جاری شده بود، و اما در دوره‌های بعدی نیز ادامه داشت (Petruševskiy

I.P. K istorii podušnoy podati v Irane pri mongolskom vladičestve termini kupčur, saršumor, sarona, jizya).--"Issledovaniya po istorii kulturi Vostoka". Sbornik v čest akademika I.A.Orbeli, --M.-L., 1960, s.420-421). ذکر اصطلاح «سرانه» در نامهٔ جامی (۲۷۷) گواه آن است که عقیدهٔ ی.پ. پتروشفسکی دربارهٔ معمول بودن انداز سرانه در زمان تیموریان واقعیت داشته است.

سیورغال ـ اصطلاحی مغولی است و معنی «عطا بخشیدن» را دارد. و آن در مورد همه گونه عطا: زمین، عنوان و امتیاز استفاده می‌شد. در قرون ۱۳ تا ۱۵ در آسیای میانه و ایران «سیورغال» در معنی ویژهٔ ملکداری رایج بود. پادشاه به پسران نوادگان خود و افراد خدمت کرده، ملکی را با اختیاراتی می‌بخشید و او از مردم قلمرو خود انداز می‌ستاند؛ گاهی کامل بر نفع خود و گاه دیگر بخشی به خزینهٔ دولت انتقال می‌یافت. سیورغال در اکثر موارد ارثی بود. صاحبان سیورغال عهده‌دار بودند که در اختیار دولت سربازان مسلّح گذارند؛ در سدهٔ ۱۵م در دربار تیموریان، بخشی از درآمد خود را به خزینهٔ دولت پرداخت می‌کردند.

Yakubovskiy A.Y.Čerti obšestvennoy i kulurnoy žizni epoxi Ališera Navoyi. -- V sb.: "Ališer Navoyi". -- M.-L., 1946, s.8-9; Petruševeskiy I.P. Zemledeliye.., s.273-274; On že. Očerki po istorii feodalnix otnošeniy v Azerbaydžane i Armenii v 16 _ načale 19 vv.--L., 1949, s. 145-150; Abduraimov M.A. Očerki agrarnix otnošeniy v Buxarskom xanstve v 16-pervoy polovine 19 veka, t.1.-- Taškent, 1966, s.8; On ze. K izučeniyu istorii sotsialno - ekonomiceskoy žizni gosudarstva Timuridov. -- V sb.: "Iz istorii razvitiya. obšestvenno - ekonomiceskoy misli v Uzbekistane v 15-16 vv. -- Taškent, 1960, s.16-17; Mukminova R.G. K isrorii agrarnix otnošeniy, s.323; Mahmudov N. Zemledeliye..., s.38-47isl.

تکالیف - جمع از «تکلیف» - اصطلاح جامع اندازهای غیر شرعی است که آنها را کلّ اهالی قابل مالیات، به‌طور حتمی (طبق عرف و عادت) پرداخت می‌کردند. ی.پ. پتروشفسکی از موردهایی یاد کرده که این اصطلاح به معنی اندازهای غیر عادی آمده است. (Zemledeliye..., s.379).

توجیه - این واژه چند معنی اصطلاحی دارد. ی.پ. پتروشفسکی آن را عنوان انداز از زمین دانسته است (Zemledeliye..., s.238). وی، همزمان با استناد به پژوهش مولچانف (K xarakteristike nalogovoy sistemi, s.158-159)، می‌نویسد که این اصطلاح به معنی اندازهای غیر عادی نیز آمده است (Zemledeliye..., s.381). در شکل «متوجّهات» نیز یاد شده است، در معنی کلّ مبلغ اندازهای دولتی.

«توجیه» در ن۸امهٔ جامی (۵) به معنی اندازهای غیر عادی استفاده شده است.

فقیر - در نامه‌های جامی هم به معنی «بینوا» و هم «درویش» به کار رفته است.

فقرا - اهالی مقیمی و کوچی انداز دهنده، و یا عموماً مردم، یعنی تبعه. Abduraimov M.A. Očerki agrarnix otnošeniy.., t.2, s.6; Dokumenti k) istorii agrarnix ofnošeniy, s. 245-246, primeč. 200; Mukminova R.G. K .(istorii agrarnix otnošeniy, s.325, primeč. 60.

حوالات - جمع از «حواله» - برات یا سندی که طبق آن کارمندان دولت حقوق دریافت می‌کردند. حواله برای خزینه‌خانهٔ محلّی نوشته می‌شد و دارندهٔ آن، بخشی از حق خود را در شکل پول دریافت می‌کرد، بقیه را در شکل غلّه. (.Petruševskiy I.P Zemledeliye..., s.346; Abduraimov M.A. Očerki agrarnix otnošeniy.., t.2, .(s. 138

شیخ الاسلام - مقام عالی در روحانیت اسلامی است که قاضی‌القضاة تابع اوست.

شرکا - جمع از «شریک» - کشاورزان چاریک کار که در زمینی کار می‌کردند .(Petruševskiy I.P. Zemledliye.., s.309)

زیر نوشت

۱. مختصر شد، اذان، برای شرح وکیل، اجاره، کلانتر، وقف، درویش، دیوان، کازی، و ... ضرورتی ننمود. -- (ر.ق).

2. Molčanov A.A. K xarakteristike nalogovoy sistemi v Gerate epoxi Ališera Navoyi. -- V sb.: "Rodonačalnik uzbekskoy literaturi". -- Taškent, 1940, s. 153-169.

3. Maxmudov N. Zemledeliye i agrarniye otnošeniya v sredney Azii v 14-15vv. -- Dušanbe, 1966, s.69-97.

4. Bartold V.V. Persidskaya nadpis na stene Aniyskoy mečeti. -- Soč., t.4. -- M., 1966, s. 313-338.

5. Ivanov P.P. Xozyaystva jzuybarskix šeyxov. K istorii feodalnogo zemlevladeniya v Sredney Azii v 16 - 17 vv. -- M.-L., 1954, s.35-40.

6. Petruševskiy I.P. zemledeliye i agrarniye otnošeniya v Irane 13-14 vv. -- M.-L., 1960, s. 340-378.

7. Ali-zade A.A. Sotsialno-ekonomičeskaya istoriya Azerbaydžana 13-14 vv. -- Baku, 1956, s. 198-253.

8. Azimjanova S.A.K istorii Fergani vtoroy polovini 15v. -- Taškent, 1957, s.69-92; Ee že. Ekonomičeskiye vzglyadi Zaxiraddina Myxammada Babura. -- V sb.: "Iz istorii razvitiya obšestvenno - ekonomičeskoy misli v Uzbekistane v 15-16 vv. "-- Taškent, 1960, s.68-113.

9. Gafurov B.G.Tadžiki. Drevneyšaya, drevnyaya, srednevekovaya istoriya. -- M., 1972, s.489-492.

10. Samarkandskiye dokumenti 15-16vv. (o vladeniyax Xodža Ax rora v Sredney Azii i Afganistane). Faksimile, krit. tekst, perevod, vvedeniye, primeč. i ukazateli O.D.Čexovič.-- M., 1974.

11. Baratova M. Razvitiye obšestvenno - ekonomičeskoy misli v Uzbekistane v 15v. Avtoref. kand. diss.-- Taškent, 1968.

۱۲ـ زکات ـ انداز جهت تجارت، دام و ملک غیر منقوله؛ از مسلمانان ستانده می‌شد و برابر بود با $\frac{۱}{۴۰}$ از ارزش دارایی؛

عشر ـ مالیات از زمین، به اندازهٔ $\frac{۱}{۱۰}$؛

خراج ـ (مرادفش در زمان جامی «مال») ـ انداز از زمین؛ نسبت به عشر، مقدار این بیشتر بود؛

جزیه ـ اندازی که از پیروان ادیان غیر اسلامی ستانده می‌شد.

خمس ـ $\frac{۱}{۵}$ غنایم جنگی (Petruševskiy I.P. Zemledeliye..., s.360).

13. Istoriya Uzbekskoy SSR, v cetirex tomax, t.1, kn.2.-- Taškent, 1967, s.483-484; Petruševskiy I.P. Zemlediiye..., s.373-374; Maxmudov N. Zemledeliye..., s.69-77; Molčanov A.A. K xarakteristike nalogovoy sistemi, s.162 i dr.

14. Molčanov A.A. K xarakteristike nalogoy sistemi.., s.164-165; Mukminova R.G. K istorii agrarnix otnošeniy v Uzbekistane 16v. Po materialam "Vaqf- nama". --Taškent, 1966, s.73-75.

15. Molčanov A.A. K xarakteristike nalogovoy sistemi, s.160; Abdalvasi' an-Nizami. Maqomoti maulavi Jami, ruk. In-ta vostokovedeniya AN UzSSR, inv. N1354, l. 83a-b

۱۶. بنابر پژوهش محمودوف (Zemledeliye..., s.69 -III)، اندازها بر این قرار بودند: عوارض، سر درخت، دروگانه، ضابطانه، محصّلانه، مشرفانه، حق‌العوارج، میرهزارانه، صاحب جمعانه، دودی، سر شمار (سرانه)، سرکلّه‌گی، اولاغ، یساولی، پیشکش، نامبردار قشونی، زرلشکر، جهادی، بیگار، جزیه، طمغا، پای گاوانه، ده‌یازده، ده‌نیم، درویست، قابضانه، صدیک، چل‌یک، خرج صابون.

ترجمهٔ رحیم قبادیانی از روسی

نامه‌های عبدالرحمان جامی
از مجموعه مراسلات

۱

الفقیر عبدالرحمان جامی

﴿ باسمه سبحانه ﴾

از نـور ازل دلت مـنوّر بـادا　　اسرار ابد در او مصوّر بادا
بی‌آنکه عنان عزم تابی سویی　　ملک همه عالمت مسخّر بادا

بر ضمیر منیر دولتخواهان آن حضرت که آینهٔ صواب نمای مصالح دینی و دنیوی است و مرآت صوری گشای مقاصد صوری و معنوی روشن خواهد بود که حضرت ذوالجلال و الاکرام از آغاز تا انجام اکثر مطالب ایشان را بی‌آنکه تهیهٔ اسباب ظاهری را در آن مدخلی تمام بوده باشد میسر ساخته است و به واسطهٔ حسن نیّت و صفای طویّت که نسبت با عموم رعایا و کافهٔ برایا دارند بسی اطراف و اکناف را مسخّر گردانیده، امیدواری چنان است که بی‌آنکه وجود ایشان در میان باشد و سعی ایشان حجاب شهود فضل و امتنان گردد به اقتضای قضیهٔ

لقد احسن الله فیما مضی　　کذلک یحسن فیما بقی

همیشه در مصاعد جاه و حشمت متصاعد باشند و در مراقی فتح و نصرت مرتقی. صبر در امور مطیّهٔ ظفر است و استعجال در آن مظنّهٔ خطر، لایزال عساکر نصرت اثر با ظفر همعنان باد، در سفر و حضر از خطا و خطر در امان، و السّلام و الاکرام.

۲

الفقیر عبدالرحمان الجامی

﴿ باسمه سبحانه ﴾

ای مُسَلّم تـو را مسلمانی　　کام اسلامیان سلامت توست
سویت ارکان خمسهٔ اسلام　　می‌فرستم به غیر رکن نخست
کان نه با جانم آنچنان آمیخت　　که جدایی ازان توانم جست

بعده معروض آنکه از جملهٔ کتاب نفحات‌الأُنس من حضرات‌القدس جزوی چند که نوشته شده بود و مقابله یافته صورت ارسال یافت و تمامی همت مصروف به آنست که آنچه باقی مانده عن‌قریب با آن سمت انضمام و اتصال یابد. لایزال مشام ذوقشان از روایح نفحات‌انس متنسّم باد و لب انبساط از بوراق حضرات قدس متبسّم، والسّلام و الاکرام.

۳

الفقیر عبدالرحمان الجامی

﴿ باسمه سبحانه ﴾

بنامیزد زهی منشور شاهی به ایرادش دعاگویان مباهی
به نام بندهٔ در قید غم بند خط آزادی آمد از خداوند

عنایت نامهٔ همایون به انواع عنایات مشحون در اشرف ساعات و اطیب اوقات خاکساران وادی فراق و باد پیمایان بودای اشتیاق را

سر ذلّت به اوج عزّت افراشت به دست مرحمت از خاک برداشت

بایستی که این فقیر به خود چون خامهٔ قدم از سر ساخته جواب نامه بودی بلکه بیخود قدم از سر نشناخته طریق ملازمت پیمودی، اما به واسطهٔ عجز و بی‌اختیاری و بی‌قدری و بی‌اعتباری خود را در معرض این مقصد بلند و مطلب ارجمند نمی‌دارد، و الّا غلبات شوق و نزاع و جذبات تعطّش و التیاع به زمین‌بوسی عتبهٔ سپهر مرتبه نه در مرتبه‌ای است که به حروف مرکّبه و عبارات مرتّبه شرح توان داد. رجا واثق است که عن‌قریب، قریب مجیب ـ عزّ شأنه ـ لطیفه‌ای متضمن این اُمنیت مفضی به فراغت و امنیت از هجوم شداید احزان و هموم از مکمن بطون به ظهور آرد و مشتاقان آرزومند را[1] در مضیق دوری و[2] مهجوری نگذارد. حق سبحانه قلع و قمع اصحاب شقاق و نفاق را علی احسن‌الوجوه میسر گرداند، والسّلام و الاکرام.

---

۱. در ۱۳۳۱ بعد از این تعبیر «بیش از این» افزوده شده است.

۲. پس از این در ۱۳۳۱ کلمهٔ «تنگنای» آمده.

۴

الفقیر عبدالرحمان الجامی

﴿ باسمه سبحانه ﴾

بر ورق از کلک تو یک دو سه قطره چکید
سنبل سیراب رست سبزهٔ مشکین دمید

تواتر اخبار مقدم شریف ایشان به روح فقیران و درویشان چندان لذت و حضور و بهجت و سرور رسانیده که گنجایی[1] شداید فراق و مجال بسط نوائر اشواق نمانده است. امیدواری چنان است که عن‌قریب به تحقق و تحقیق پیوند باد، بالنبی المختار و آله الاخیار، والسّلام و الاکرام.

۵

الفقیر عبدالرحمان الجامی

﴿ باسمه سبحانه ﴾

لازال فی خلود دولته و شمول نعمته غَوْثاً للاسلام و المسلمین و عوناً لاصحاب الصّدق و ارباب الیقین

گفتم که کنم پس از دعا حرفی چند | بر عادت اهل رسم باهم پیوند
دل گفت که از تکلّف عادت و رسم | بگذر که همین دعا بسنده‌ست بسند

بعده فصلی چند نوشته می‌شود اگر مصلحت وقت باشد به عرض همایون برسانند شاید که فکر حال مسلمانان بکنند. اول جماعت رنود و اوباش از پیاده‌رو و یتیم و غیرهم استیلاء تمام یافته‌اند و در این مدت خونهای متعدد واقع شده است و هیچ‌کس نپرسیده است، و در شبی که روزش این عرضه‌داشت نوشته شد جمعی از این طایفه به سر مزاری که فقیران می‌باشند درآمده‌اند و یکی از فقیران را به شمشیر زخمهای بسیار زده‌اند و بر بستر هلاک افتاده، تا حال چه شود. دیگر آنکه آوازه به اطراف رفته است که

۱. در نسخهٔ A این کلمه مفقود گشته در اساس نامهٔ من بعده زیر رقم ۱۰ برقرار کرده شد.

کسی من‌بعد متعرّض حال تجار نمی‌شود، بعضی از ایشان جسته جسته بدین جانب متوجه می‌شوند، اما بعضی از عوانان و ظالمان به واسطت بعضی از دلّالان که بیشتر مهجور می‌بوده‌اند به هر نوع که می‌توانند ورای تمغا چیزی می‌ستانند و تجّار را از آمدن پشیمان می‌سازند. دیگر آنکه تخصیص و توجیه بر قاعدهٔ دودی از حد گذشته است و هیچ نوع ضابطه در آن مرعی نیست، به اندک بهانه‌ای چیز بسیار می‌گیرند و ملازمان حضرت پناهی را ـ ادام الله تعالی عدله و احسانه ـ از آن جز بدنامی حاصلی نه. القصه هیچ کس را فکر حال مسلمانان نیست و همه در مقام تحصیل نفع خویش‌اند، والسّلام.

۶

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بر کنار دجله دور از یار و مهجور از دیار
دارم از اشک جگرگون دجلهٔ خون در کنار
چون سواد دیده‌ام دریا کند بغداد را
سیل چشم دجله بارم گر شود با دجله یار

دعا[یی] به عزّ اجابت قرین از مشاهد مقدّسهٔ ائمهٔ مهدیین و مسئلتی به شرف استجابت همراه از مزارات متبرکهٔ اولیاءالله تحفهٔ مجلس شریف و هدیهٔ موقف منیف می‌گردد، شوق و نزاع و تحنّن و التیاع به دریافت سعادت ملاقات که اعزّ مطالب و اجلّ مرادات است، بیش از آن است که به امداد خامهٔ زبان‌آور و اعداد نامهٔ سخن گستر از عهدهٔ ادای آن تفصّی توان نمود. لاجرم عنان بیان از آن صوب معطوف داشته معروض می‌گردد که به عون عنایت بی‌علّت حضرت عزّت ـ عَلّت و عَزّت ـ احوال فقیرانی که رفقاء سفر و جلساء بدو و حضراند بر نهج سلامت و منهج استقامت گذران است و از هر دغدغه و نگرانی که موجب تفرقه باشد و پریشانی بر کران، انشاءالله‌العزیز که مجاری امور دولتخواهان آن حضرت نیز بر صورتی اجمل و معنیی اکمل واقع باشد، بِمَنّه وجوده.

این رقعهٔ تضرّع و ابتهال در اواسط شوّال بیرون از خطّهٔ بغداد در حین ارتحال به

جانب حرمین شریفین ـ زادهماالله تعالی شرفاً ـ صورت ارسال یافت. عزیمت چنان است، بعد مشیّةالله تعالی، که چون زیارت آن منازل شریفه میسر گردد از راه شام مراجعت نموده در اسرع وقتی و بر اسهل وجهی به دولت دستبوس رسیده شود. مرادات دو جهانی و سعادات جاودانی محصّل باد، والسّلام و الاکرام.

۷

الفقیر عبدالرحمان الجامی

همایون نامه‌ای چون یار دلبر　　به روی از عنبر تر بسته زیور
خط مشکین و نظم جانفزایش　　چو گیسوی مرصّع در قفایش

در اطیب اوقات و اشرف ساعات انیس خلوت دوران و جلیس صحبت مهجوری گشت.

گهی پرده ز روی او گشادند　　ز شوقش بوسه‌ها بر روی دادند
گهی سوی قفایش دست بردند　　ز عقد گیسویش گوهر شمردند

در مقابلهٔ هر کرشمه از آن شاهد غیبی که بر منصّهٔ پاکی و بی‌عیبی جلوهٔ ظهور نمود انواع[۱] تعلق و دلبستگی و نیازمندی و شکستگی به موقف عرض رسانیده می‌شود، و تحاشیاً عن‌الاطالة المفضیة الی الملالة بر این دو بیت اقتصار کرده می‌آید:

بود واثق رجای من که واهب　　ز محض وهب در باغ مکاسب
چنانش در بر آرد شاخ امّید　　که باشد میوه‌اش اقبال جاوید

والسّلام و الاکرام.[۲]

۸

الفقیر عبدالرحمان الجامی

مرغ جان کردی هوای دانه‌های خال او
گر نبینی رشتهٔ لاغر تن من بال او

---

۱. در M بجای این کلمه «هزار» آمده است.　۲. این رقعه در M و T نیز ثبت گردیده است.

گر به قصد جان فرستد قاصد آن مقصود دل
دل کند فرسنگها جان بر کف استقبال او
بس که بر دل خاصه بار غم نهاد از شرح هجر
همچو نون در نامه خم شد پشت لام و دال او
خون کنم دل را و مالم در رکاب او ز چشم
تا چو پای اندر رکاب آرد شود پامال او
رویش ار بیند فرشته گر کشد صد بیگناه
یک گنه ننویسد اندر نامهٔ اعمال او
صوفی دل حالها کرده‌ست دوش از ذکر دوست
سینه‌ام چون خرقه چاک اینک گواه حال او
یار جویان جامی و طعن رقیبان از قفا
در بدر درویش و غوغای سگان دنبال او

۹

الفقیر عبدالرحمان الجامی

صحیفه‌ای از فتحهٔ «صاد» صادقان را گلهای فتح گشاده و از کسرهٔ «حا» حاسدان را خارهای کسر نهاده، بعد از تمادی ایام انتظار و توالی آلام اصطبار از جانب جناب امیرعلی‌شیر عالی گهر

لازال فی رؤیة مصالح‌الدارین   کاسْمه‌الشریف مفتوح‌العین

که نام شریفش به صورتی لطیف نگاشتهٔ قلم تحریر و خامهٔ تقریر گشت سِمَتِ ورود یافت، منتظران زاویهٔ اخلاص و امیدواران کاشانهٔ اختصاص را مروِّح روح و مفتِّح ابواب فتوح آمد. در مقابلهٔ تحیّات حیات انجام و تسلیمات مفتتح به تسلی انام مُتحَف و مُهدیٰ و مُبلَغ و مؤدّیٰ می‌گردد، شرح تعطّش به رشح زلال وصال حدّ زبان لال حال و مقال نیست، لاجرم از آن تقاعد نموده بر دعایی متضمّن هر متمنایی اقتصار می‌رود:

ز تیغ فتح شاه صف شکن را   اقالیم جهان بادا مسلّم

پی هر فتح عالم را سکونی — میسّر باد همچون لفظ عالم
همیشه در دل حسّاد ملکش — چو سین نوک سنانها باد مدغم

والسّلام.

۱۰

الفقیر عبدالرحمان الجامی

﴿ باسمه سبحانه ﴾

هستم ز صفای خاطر و بی‌کینی — من آینهٔ تو ای نگار چینی
روزی که به من روی به رو بنشینی — در من همه عکس خوبی خود بینی

هر دم ز ره دیده دلم خون ریزد — تا بو که قضا لطیفه‌ای انگیزد
وین نامه و قاصد از میان برخیزد — بی واسطه در دامن وصل آویزد

اگر نه نامهٔ نامی و صحیفهٔ گرامی که مصبّ رشحات قلم و مهبّ نفحات کرم آن قبلهٔ اقبال و کعبهٔ امانی و آمال باشد در هر چند روزی از ایام دوری و اوقات مهجوری گلبن امّید دوران را به رشحه‌ای تازه گرداند و غنچهٔ مقصود مهجوران را به نفحه‌ای بشکفاند.

یک گلبن امّید به صد فصل نروید — یک غنچهٔ مقصود به صد سال نخندد

نی طیّ نامه راگنجایی ادای شکر این مکرمت است و نی زبان خامه را توانایی اِنهای عذر این موهبت، لاجرم در آن باب شروع ننموده بر دعا اقتصار می‌رود، لایزال روضهٔ جاه و جلال دولتخواهان به رشحات فضل الٰهی تازه باد و درجات ترقیات آن تازگی به نفحات فیض نامتناهی بی‌اندازه، والسّلام.

خدمت شیخ‌الاسلامی در تمشیت امور شرعی و مصالح عرفی حسب‌المقدور مساعی جمیله مبذول می‌دارد. اگر در آن باب استحسانی واقع شود یمکن که سبب مزید آن گردد.

۱۱

الفقیر عبدالرحمان الجامی

رقعهٔ مشتمل بر قطعهٔ به میزان الطاف سنجیده بلکه کاغذی قطعهٔ جوهر سیراب در

آن پیچیده به مفلسان عور و نزدیکان دور رسید[1]،

از غـایت تـعظیم نشـاندند آن را   بر حلقهٔ دیده چون نگین در خـاتم

جواب آن به کلک اخلاص بر لوح اختصاص مرقوم گشت و به دعای حسن عاقبت[2] و خوبی[3] خاتمت مختوم آمد قرین اجابت باد. بالنبی و آله الامجاد.

آنچه همراه رقعه نامزد آن طالب علم غریب کرده بودند بسیار در محل واقع شد. امید است که وسیلهٔ نجات و ذریعهٔ رفع درجات باشد.

۱۲

الفقیر عبدالرحمان الجامی[4]

دعاهایی که بر لب نارسیده   نـوید فَاستَجَبنا‌ها شـنیده

تحیاتی که با آن هست روشن   خروج از عهدهٔ حَیّوا بِاَحْسَن

به شرف عرض رسانیده می‌شود. شوق و آرزومندی به ملاقات شریف بیش از آن است که به تحریر بیان و تقریر زبان شرح آن توان. توقع چنان می‌بود که مخلصان را پیوسته به نوشته یاد فرمایند، انشاءالله، که مانع فراموشی بوده باشد. اگر من بعد نقض آن قاعده کنند حاکمند. دولت و سعادت مستدام[5] و السّلام.

التماس آنکه خاطر شریف به مهم خدمت خواجه عطاءالله مصروف دارند شاید که سرانجامی یابد.

---

۱. در M به جای این «سمت وصال یافت» آمده است.

۲. در M «عافیت» ثبت شده است.   ۳. در M «سعادت» ذکر یافته است.

۴. در M در آغاز نامه تعبیر «باسمه سبحانه» ثبت یافته است.

۵. در M به جای این جملات متن زیرین مرقوم گشته: هر صباح و مساء همراه شمال و صبا به موقف عرض بازیافتگان مخیم جاه و جلال و سعادتمندان و معسکر عز و اقبال رسانیده می‌شود چون شرح آرزومندی را خلاص از توهم تکلیف دریا عاری نیست و اظهار افتقار و اختصاص جز بر قاعدهٔ ظاهربینان خودنما جاری نه سد آن باب کرده شود.

به نزدیک سلیمان باشد از مور   حدیث شوق و اخلاص از ریا دور

به پیش خور که اصل روشناییست   هـواداری ذره خـودنماییست

۱۳

القفیر عبدالرحمان الجامی

دعایی بدایت آن مضموم مع‌الشّوق و الغرام و نهایت آن ممدود الی یوم القیام و العین بینهما مفتوحة الی الاجابة من الملک العلّام به صورت نیاز نثار بساط جرئت و انبساط می‌گردد. میل و شعف به نیل شرف ملاقات بیش از آن است که به صرف عشیات و غدوات در اعمال ادوات قلم و دوات اداء شمّه‌ای از آن توان کرد، لاجرم عنان قصد و نیت از صوب آن امنیت داشته بدین دو بیت مصروف می‌گردد:

زیرک آن کس که در خرابهٔ دهر — در گنجهای راز زنند
جاه کوتاه زیر پای نهد — دست در دولت دراز زنند

لایزال نهال امید برومند باد و شاخ دوحهٔ سعادت جاوید بدان پیوند، والسّلام و الاکرام.

خدمت خواجه سلطان بیک مردی نیک است، ملتمس آنکه به نظر عنایت ملحوظ گردد و از حسن رعایت محظوظ. از سعادت علوی شرمندگی بسیار داریم، التماس آنکه عنایت فرموده ما را از آن شرمندگی بیرون آرند.

۱۴

القفیر عبدالرحمان الجامی

نَیِ کلک تو طفل معنی را — به نبات حسن بپرورده
غرّهٔ صبح را ز طرّه شام — رشک رخسار نوخطان کرده
قصّه کوتاه شب دراز مرا — پاره پاره به روز آورده

صحیفهٔ شریفهٔ مشحون به معانی و عبارات لطیفه، نزدیکان دور و دوران نزدیک به حضور را مشرّف، در صورت هر خطّی حظّی روی نمود و از عکس هر حرفی فرحی پرتو انداخت، از شوکت شکایت غنچه‌های شکر و ثنا دمانید و از خارگله گلهای محمدت و دعا شکفانید. آری،

گر خوی[1] تو بگذرد به خارستانها خـــارستانها شــود بــهارستانها

حکایت گله و شکایت بنابر آن واقع شد که ایشان از رقعهٔ این فقیر تصور کرده‌اند و در تحت تحریر و تقریر آورده و اِلّا :

نـاید از تـو چـنان مـعامله‌ای که کسی را رسد از[2] آن گله‌ای

نیست از تو بجز گـله گـله‌مند زانکه لطف تواش ز بیخ بکند

حضرت حق سبحانه همواره در نظر رأفت خودشان داراد و با آفت نـظر بـه خـودشان مگذاراد، والسّلام و الاکرام.

۱۵

الفقیر عبدالرحمان الجامی

چنین که یار مرا روی خوب و خوی نکوست

عجب مدار کـه گـردند دشـمنان هـمه دوست

ز چشم و غمزه و ابرو چه حاجتش به سپاه

چــو کشــور دل و اقــلیم جـان مسلّم اوست

نامهٔ مخبر از مصالحه‌ای متضمّن مصالح جمهور انام و صحیفهٔ مشـعر بـه مـوافـقتی موافق مرافق کافهٔ خواص و عوام از ساحت مخیّم جاه و جلال و معسکر دولت و اقبال حضرت خلافت پناهی، سلیمان دستگاهی ـ اَعَزَّالله تـعالی انـصاره و ضـاعف مـلکه و اقتداره ـ به خاک‌نشینان آستان نیاز و افتقار که آناءاللیل و اطراف‌النهار به دعاگویی دوام دولت و خیرخواهی ارکان ملک و ملت می‌گذرانند رسید و کلاه‌گوشهٔ قدر و منزلتشان به اوج عزت و کرامت رسانید، همه یکدل و یکزبان به وظایف شکرگزاری قیام نـموده و قواعد منّت سپاس‌داری کار فرموده می‌گوید:

خسروا قاعدهٔ عدل فزون کن[3] کـه ز عـدل

عرصهٔ ملک تو هر روز فزون خواهد شـد

---

۱. در M «لطف» آمده است. ۲. در M بجای این «در» ثبت شده است.

۳. A این کلمه را ندارد از M انتقال داده شد.

فتح و نصرت ز خدا خواه که بی‌منّت خلق
مدّعی گر همه شیر است زبون خواهد شد

لایزال دولت موافقان در معرض ازدیاد باد و گردن مخالفان در ربقهٔ[1] انقیاد، والسّلام و الاکرام.

۱۶

الفقیر عبدالرحمان الجامی

زهی کرده از شوق شهباز طبعت — همایان قدسی هوای تذروی
ز مروم فرستاده‌ای مطلعی خوش — کز اهل سخن مثل آن نیست مروی

الحق مطلعی است از معانی آن انوار ذکا طالع و از عبارات آن آثار حسن ادا لامع. اگر در بعض اوقات به اتمام آن پردازند و پرتو اندیشه بر تکیمل آن اندازند، شک نیست که بیت‌القصیدهٔ نظم ایّام و واسطة‌العقد شهور و اعوام خواهد بود. حق سبحانه از هرچه نباید مصون دارد و از هرچه نشاید مأمون، والسّلام.

۱۷

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه خدمت مولانا جلال‌الدین سید محمود را به قصد زیارت مادر و برادر عزیمت سمرقند شده است، التماس آن دارند که عنایت نموده التفات فرمایند و اجازت این سفر از ملازمان آن حضرت حاصل کنند. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۱۸

الفقیر عبدالرحمان الجامی

با کلک تو گفت نامه کای گاه خرام — صد تحفهٔ خوش به روم آورده ز شام

---

۱. در ۱۳۳۱ بعد این «خضوع» ثبت گشته است.

گر پای تو در میان نباشد نرسد　　　مهجوران را ز جانب دوست پیام

چون رقعهٔ شریف به خط و عبارت لطیف متضمّن رباعی:

چنان در جَودت و حسن بیان فرد　　　کزان بهتر[1] تصوّر کم توان کرد

به مطالعهٔ این ضعیف رسید از هر مصرع بر دل محزون سینهٔ مجروح درِ تفرقه‌ای مسدود گشت و باب جمعیتی مفتوح، نایرهٔ شوق وصال اشتعال یافت و داعیهٔ سفر مفضی به دولت اتصال استکمال پذیرفت[2]، اما به واسطهٔ تمادی ایام روزه و تضاعف ضعف هر روزه موعد این مراد بعید افتاد. حق سبحانه و تعالی همگنان را توفیق مصالح دینی و دنیوی رفیق گرداناد، والسّلام و الاکرام.

۱۹

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیازمندی معروض آنکه، مکتوب شریف مُنْبی از صحت و سلامت و عافیت رسید و انواع بهجت و سرور رسانید، و قضیهٔ صلح که نوشته شده بود امید است که عن‌قریب به وقوع پیوندد که مصلحت جمیع مسلمانان از هر دو جانب در آن است و فقیران اینجایی را تمام همت و نهمت متوجه آن است که آن زودتر واقع شود، شک نیست که خاطر شریف ایشان نیز بر آن خواهد بود و حسب‌المقدور در آن باب اهتمام خواهند نمود. مقاصد بر وجه اکمل محصّل باد، والسّلام و الاکرام.

۲۰

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، دارندگان مردم غریب و طالب علم و فقیراند، اگر چنانچه عنایت نموده نسبت به ایشان نوع احسانی واقع شود، بسیار در محل می‌نماید.

---

۱. در M بجای این «خوشتر» قید شده است.

۲. در M بعداً چنین جمله ثبت یافته «خاطر چنان می‌خواست که عن‌قریب امضای این نیت و تحقیق این امنیت کرده آید».

توفیق رفیق باد، والسّلام.

۲۱

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، خدمت سیادت مآبی مردم عزیزاند و چند گاه است که به جهت امضای نشانی تشریف آورده‌اند و آن به امضا نرسیده است و بسیار مضطر گشته‌اند. اگر چنانچه عنایت نموده التفات نمایند و امداد فرمایند، که مهم ایشان به کفایت انجامد، بسیار در محل می‌نماید. توفیق رفیق باد.

۲۲

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، دارنده برزگر شیخ مزار ابوالولید بوده و کَرَمی را که او برزگر بوده فروخته‌اند و در حصّهٔ او تعلّل می‌کنند، و بعضی را از آن حواله به کسی کرده‌اند که نمی‌دهد. التماس آنکه، عنایت نموده چنان کنند که حق او بدو رسد. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۲۳

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، بسیاری از تبرّکان کوسویه التماس آن می‌دارند که سید میران در میان ایشان کلانتر باشد و قطع مهمّات و دفع مضرّات بکند. اگر چنانچه عنایت نموده ملتمس ایشان را مبذول دارند دور نمی‌نماید. توفیق رفیق باد.

۲۴

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عزض نیاز معروض آنکه خدمت مولانا جلال‌الدّین بایزید ملکی به میعاد

معین به شخصی فروخته است و از میعاد گذشته است و وجه آن را ادا نمی‌کند. التماس آنکه، عنایت نموده اشارت رود که آن وجه را ادا کند و تعلل نکند. توفیق رفیق باد.

۲۵

الفقیر عبدالرحمان الجامی

﴿ باسمه سبحانه ﴾

سلامی که چون به سان رمز از اصول و مبانی آن نکته‌ای گویم جز ولای ازلی درسم نیست، و چون به مشام ذوق از وصول به معانی آن شمه‌ای بویم از هموم ابدی ترسم نی. با فاتحهٔ اخلاصی مقرون به غایت تذلّل و ابتهال و نهایت توجه به دولت اتصال تحفهٔ موقف شریف و هدیهٔ مجلس شریف می‌گردد، داغ دل سوخته از فراق در اثنای علم آتش روشنتر از آن است که در شرح و بیان آن به کاغذ دو روی و خامهٔ دو زبان احتیاج افتد، لاجرم طی آن بساط نموده و زبان انبساط گشوده اِنها می‌رود که در این وَلا ورقی بلکه به هزار باب محبت و وِلا سبقی مشحون به نکته‌ای چند که در اوقات مطالعهٔ آخرین شرحهای قصیدهٔ بُرده که بی‌شک گوی سَبْق از شرحهای اولین برده روی نموده، و مملو به لطایف ارجمند که بر آن کتاب لطافت‌انتساب

چون قطرهٔ شبنم که چکد بر گل سیراب

به‌تازگی افزوده، مطرح پرتو اندیشه گشت و شرح نظر عقل فکرت‌پیشه آمد، الحق هر معنی دقیق که به تدقیق نظر موی‌شکاف شکافته بودند و به قوت مناسبت چون موی دلبران درهم بافته عقل باریک‌بین را میان آن و موی فرق نهادن دست نداد، اما چون موی بر فرق نهاد و هر عبارت پاک که به فهم درّاک از بحر زخّار خاطر گوهربار گوهروار استخراج کرده بودند و به الماس تفکّر سفته در سلک انتظام آورده از آن تا جَواهر آبدار و لآلی شاهوار تفاوتی چندان ندید، لاجرم آن را زیب وُشاحِ جان و زینت حمایل جنان گردانید. توجه خاطر شریف به استنباط این نوع غرایب و بدایع با وجود کثرت شواغل و

موانع علامت آن است که[1] ایشان را تفرقهٔ ظاهر از جمعیت باطن مانع نمی‌آید، و از این معنی امیدوار گشته مسئلت می‌رود که حق ـ سبحانه تعالی ـ جمعیتی کرامت فرماید که این جمعیت در جنب آن محض تفرقه نماید. بمحمدٍ و آله‌الکرام‌علیه و علیهم‌التحیة والسّلام.

چنین استماع افتاد که نسبت به خدمت خواجه سعدالدین مسعود که در این دیار بلکه در این روزگار غریب افتاده، انواع الطاف و غریب‌نوازی به وقوع پیوسته. الحمدلله تعالی که آنچه فقیران را از اخلاق کریمانهٔ ملازمان در خاطر می‌گشت به ظهور آمده است و امید است که روز به روز در ترقی و ازدیاد باشد. باقی اجزاء ۱۶ شرح قصیده مصحوب مکتوب فرستاده شد در محل قبول باد، سلام‌الله علیکم.

۲۶

الفقیر عبدالرحمان الجامی

صبا از مرو می‌آید فدایش باد جان من
که می‌گوید حدیثی مَروی از جان و جهان من
ز جانان نامه‌ای بل کز مسیحا نسخه‌ای دارد
پی درد دل بیمار و جان ناتوان من

نامه‌ای از عنوان آن نفحات صبح سعادت فایح و صحیفه‌ای از مضمون آن لمعات آفتاب عنایت لایح، مُنْبی از انتظام سلک جمعیت زمین‌بوسان ساحت مجلس همایون و مشعر به ازدیاد مواد حشمت باریافتگان بارگاه دولت روز افزون، مشام امید محرومان کلبهٔ فراق را معطّر ساخت و دیدهٔ انتظار محبوسان زاویهٔ اشتیاق را منوّر گردانید،

منت ایزد را که از نزهتگه لطف و جمال — خاطر غمدیده را سرمایهٔ شادی رسید
از سرابستان شاه کشور جاه و جلال — تحفهٔ زندانیی منشور آزادی رسید

اضعاف مضاعفهٔ آن معاطفه که از فحوای آن مطالعه افتاد عجز و شکستگی و شوق و

۱. در ۱۳۳۱ بعد ازین «خدمت» ثبت یافته است.

دلبستگی به موقف عرض رسانیده می‌شود و تخفیف تصدیع را بر این دو بیت اقتصار کرده می‌آید:

امیدوار چنانم که فیض فضل ازل　　همیشه کام‌دهِ شاه کامران باشد
به قدّ دولت او خلعتی بیاراید　　که عطف دامن آن ملک جاودان باشد

والسّلام و الاکرام.

۲۷

الفقیر عبدالرحمان الجامی

فی الفتاویٰ الصغریٰ: لو قال الرجل ان فعلت کذا فَاَلف درهم من مالی صدقة، لکل مسکین درهم واحد. فحنث و تصدّق الکل علی مسکین واحد، جاز. کذا فی الجنس الثالث فی النذر من الفصل الثانی من ایمان الخلاصة و کذا ایضاً فی ایمان خزانة المفتین: و لو قال لِلّه علیَّ ان اتصدّق بهذا الدرهم علی مسکینین فتصدق علی واحد اجزا. کذا فی الفصل الخامس و العشرین من ایمان المحیط: نذر بقرائة القرآن لایصح. کذا فی کتاب ایمان خزانة الفتاوی و الحمدلله رب العالمین و صلّی‌الله علی محمد و آله و صحبه اجمعین.

۲۸

الفقیر عبدالرحمان الجامی

﴿ باسمه سبحانه ﴾

هَبَّت رِیحٌ وَ هَیَّجَت اَشواقي　　أجرَت دَمَ مُقلَتي مِن آماقي
از رنج فراق و محنت مشتاقی　　حرفی گفتم، فقِس عَلَیه‌الباقي

هرگاه قلمی بتراشم تا در جواب رقعهٔ شریف ورقی بخراشم، هیچ نیابم که بارها آن را نگفته و ننوشته باشم از ملالت تکرار اندیشه کنم و اقتصار به رعایت اختصار پیشه سازم.

هر گه بر من ز هجرت آید دردی　　تحریر رباعیی کنم یا فردی
زان می‌ترسم کز دم چون من سردی　　بر خاطر عاطرت نشیند گردی

نوشته شده بود که در قبلهٔ هرات تعدّیها واقع است، تخصیص را جهتی نیست، این

واقعه در جمیع جهات شایع است،

در نوبت حسن آن مه اوج جمال
از دست رقیبان نکوهیده خصال
چه شرق و چه غرب و چه جنوب و چه شمال
از جور پر است و از جفا مالامال

و اما قضیهٔ دعا و استدعا که اشارتی به آن رفته بود دعا را نواحی می‌یابد که «رَبِّ لاٰ تَذَرْ عَلَیَ الاَرْض» گویان در هیچ دیار از این طایفه دیّار نگذارد، و استدعا را صاحب فتوحی که حقوق مستدعیان را گذارده از مدّعیان دمار برآرد و در این روزگار این هر دو مفقود است و از جملهٔ محالات معدود. ظلّ عاطفت مبسوط باد و سایهٔ شفقت و مرحمت ممدود، والسّلام.

۲۹

الفقیر عبدالرحمان الجامی

آمد مرغی برگِ گلی در منقار | بر وی خطی از سنبل تر کرده نگار
مضمون خط آنکه ای خزان‌دیده گیاه | خوش باش که از تو یاد کرد ابر بهار

رشحات اقلام دبیران عالی مقام سُدّهٔ سِدره آیین لازالت مَلثماً لشفاه الملوک و السلاطین که سرچشمهٔ حیات لب‌تشنگان وادی حرمان و سرمایهٔ نجات سرگشتگان بوادی بُعد و هجران است، فی ایمن یوم و اسعد ساعة، بدین فقیر حقیر البضاعه رسید، روضهٔ جان را خضرتی تازه داد و حدیقهٔ جنان را نضرتی بی‌اندازه بخشید. بر حصول این دولت و وصول بدین سعادت وظایف شکرگزاری و مراسم منّت و سپاس‌داری بجای آورده شد و تخفیفاً للإبرام و تحاشیاً عن اطالة الکلام بر دعا اقتصار کرده آمد:

بر تاجوران شاه جهان سر بادا | بر فرق زمانه سایه‌گستر بادا
آوازهٔ بندگی و شاهی تا هست | ما بنده و شاه بنده‌پرور بادا

والسّلام والاکرام.

۳۰

الفقیر عبدالرحمان الجامی

این نامه چه نامه‌ست که چون طرّهٔ جانان صد جلوهٔ خوبیست ز هر پیچ و خم او
وین تازه رقم از قلم کیست که بادا صد جان گرانمایه نثار قلم او

چون رشحهٔ خامهٔ مسکین‌نواز که بر صفحهٔ نامهٔ مشکین‌طراز مرغان اُولی اجنحه را دام نهاده است سلسلهٔ شوق مشتاقان دور و محرومان مهجور را در جنبش آورد. عنان آرزومندی به رکاب‌بوسی حضرت خداوندی نه چنان از دست رفت که به بازوی طاقت و توانایی و نیروی مصابرت و شکیبایی امساک آن توان کرد،

آمد نسیم سلسلهٔ مشکبوی دوست زنجیر می‌درد دل دیوانه سوی دوست

لاجرم گستاخی نموده تسلیهٔ خاطر مشتاق و تسکین حرارت اشتیاق را حرفی چند مُنْبی از طَرْفی از آن و سطری چند مشعر به شَطْری از آن نگاشتهٔ خامهٔ نیاز و اخلاص و رقم‌زدهٔ قلم افتقار و اختصاص می‌گردد،

شوق چون غالب شود گیرم ز مردم گوشه‌ای
خامه از مژگان دوات از دیدهٔ پرخون کنم
حسب حال خود نویسم بر بیاض روی زرد
تا بدین صورت غم هجران ز دل بیرون کنم

ایزد تعالی دولتیان مخیّم جلال و سعادتمندان معسکر اقبال آن حضرت را هرچه زودتر به مقرّ دولت و مستقرّ جاه و حشمت برساناد و دیدهٔ منتظران را به ذرور غبار موکب نصرت‌شعار روشن گرداند، والسّلام.

۳۱

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، خدمت مولانازاده که رافع رقعهٔ اخلاص‌اند اظهار فقر و احتیاج بسیار می‌کنند و سابقاً نشانی داشته‌اند که از اوقاف محقّری در وجه معاش ایشان می‌داده‌اند، و حالا آن را بازبسته‌اند. التماس آنکه، عنایت نموده التفات خاطر

شریف به حال ایشان دارند تا آن محقّر به دستور سابق که موافق شریعت مطهّره بوده باشد بدیشان برسد. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۳۲

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، چون موصل رقعهٔ شریف عزیمت مراجعت نمود، این فقیر خواست که در جواب آن کلمه‌ای چند بنویسد، هر چند گرد خاطر نفور از رسوم عادی و تکلّفات رسمی گشت از معانی فکری و سماعی چیزی جز این رباعی به خاطر نگذشت:

کی باشد کی که از جدایی برهیم   وز تفرقهٔ منی و مایی برهیم
در بحر فنا و نیستی غرقه شویم   وز خودبینی و خودنمایی برهیم

حق سبحانه و تعالی توفیق کرامت خرق عادت مفضی به هر دولت و سعادت رفیق گرداناد، والسّلام والاکرام.

میر خلیل‌الله عزیزی که در سلک ملازمان سلطنت‌شعاری منخرط است و به خدمت مولاناکمال‌الدین حسین خوارزمی نسبتی دارد، اظهار احتیاج و اضطرار کرده و استدعای سپارشی نموده، اگر چنانچه التفات به حال وی نمایند دور نمی‌نماید.

۳۳

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه دارنده خواجه احمد را به اهتمام ملازمان ایشان از عملهای دیوانی معاف داشته بوده‌اند و از آن هشت سال گذشته است، در این وَلا وی را در جمیع عمله داخل داشته‌اند و مزاحمت می‌نمایند. اگر چنانچه عنایت نموده التفات فرمایند که وی را استخلاصی تمام حاصل شود دور نمی‌نماید. توفیق رفیق باد، والسّلام والاکرام.

۳۴

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از رفع نیاز مرفوع آنکه، چون از سفر مبارک به هرات رسیده شد و به خدمت صاحب اعظم خواجه سیف‌الدین مظفر اتفاق ملاقات افتاد، آثار خیر و صلاح از ایشان مشاهده شد و چنین استماع افتاد که تغییر اوضاع و اطوار پیشینه کرده‌اند و حالا به‌موجب فرمان جهانمطاع متوجه اردوی همایون شده‌اند. التماس آنکه، عنایت نموده التفات خاطر شریف از حال ایشان دریغ ندارند و در امداد و اعانت ایشان مساعی جمیله مبذول گردانند که چنین معلوم شد که در این مدت از ایشان هیچ نوع بدنفسی نسبت به هیچ‌کس واقع نشده است و امید است که مِن‌بعد نیز واقع نشود و معاش ایشان با مسلمانان بهتر از بیشتر باشد. توفیق رفیق باد، والسّلام و الاکرام.

۳۵

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض اخلاص به لسان محبت و اختصاص معروض آنکه، قرب سلطان صاحب قدرت و مجال قبول سخن در آن حضرت نعمتی بزرگ است، و شکر آن نعمت صرف انفاس و اوقات است به مصالح مسلمانان و دفع مفاسد ظالمان و عوانان. و اگر ناگاه از ممر این شغل ـ عیاذاًبالله ـ طبع لطیف و گرانیی حاصل آید و خاطر شریف را پریشانیی روی نماید، تحمّل آن گرانی را در کفهٔ حسنات وزنی عظیم خواهد بود و مصابرت بر آن پریشانی را در جمعیت اسباب سعادات داخلی تمام.

راحت و رنج چون بود گذران   رنج کش بهر راحت دگران
زانکه باشد به مزرع امّید   رنج تو تخم راحت جاوید

حق سبحانه و تعالی توفیق دستگیری از پای‌افتادگان و پایمردی عنان از دست دادگان رفیق گرداناد، والسّلام و الاکرام.

سواد نشان گمشده فرستاده شد، اگر امضا فرمایند حاکمند.

۳۶

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه مخادیم عظام که خدّام حرم شریف حضرت رسالت‌اند ـ صلّی‌الله علیه و علی آله و سلّم ـ به جهت ضبط حاصل موقوفات آن و اخذ و ارسال آن به مستحقّان به این دیار تشریف آورده‌اند و سندها همراه دارند و شواهد آثار صدق بر ایشان ظاهر است، چنانچه این فقیر را در آن هیچ اشتباهی نمانده است، و خدمت پهلوان شیخ بایزید را همانا که بر این معنی وقوف است، و امید است که عن‌قریب برسد. التماس آنکه، حسب المقدور در امداد و تقویت ایشان مساعی جمیله مبذول دارند که بی‌شبهه آن وسیلهٔ امدادات صوری و معنوی از روحانیت آن حضرت ـ صلّی‌الله علیه و علی آله و سلّم ـ و همم عالیهٔ مجاوران خواهد بود، چون معلوم است که همت شریف صرف این معنی خواهند نمود زیادت مبالغه نمی‌رود. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۳۷

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز عرضه داشت آنکه، به واسطهٔ حسن معاش خدمت خواجه سیف‌الدین مظفر رعایا را امیدواری تمام حاصل شده در زراعت و عمارت کوشش نمودند و بحمدالله تعالی بسیاری از مواضع معمور و مزروع گشته، عجزه و رعایا از سر فراغ خاطر به دعاگویی دوام دولت بندگان حضرت اشتغال دارند، و مردم عزیز می‌گویند که در این مدت کسی این نوع غمخوارگی رعیّت نکرده و در آبادانی کوشش ننموده. مناسب دولت ابدپیوند چنان می‌نماید که به نوعی عنایت و مرحمت نسبت با ایشان واقع شود که موجب مزید امیدواری رعایا و سبب نیک‌معاشی امثال ایشان شود و فرقی میان نیک‌معاش و بدمعاش ظاهر گردد. ظلّ رأفت و سایهٔ عاطفت ابد الآباد ممدود باد.

۳۸

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، خدمت مولانا حبیب‌الله متوجه اردوی همایون شدند و اعتماد کلی بر التفات و اهتمام خدمت شما می‌دارند. التماس آنکه، زیادت از آنچه متوقع و ملتمس ایشان است عنایت و رعایت نسبت به ایشان به حصول انجامد زیرا که اهلیت و استحقاق ایشان ظاهر است. توفیق رفیق باد.

۳۹

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، دارندهٔ رقعهٔ اخلاص خواجه تاج‌الدین احمد را به اردوی همایون آورده‌اند به جهت امری که به عرض شریف خواهد رسانید. التماس آن می‌دارد که عنایت نموده التفات خاطر به جانب او دارند که بر وی به خلاف شریعت مطهّره تعدی نرود. توفیق رفیق باد.

۴۰

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، سواد نشان سیورغال مخدوم‌زادگان این فقیر فرستاده شد. التماس آنکه، عنایت نموده التفات فرمایند تا مهر کرده شود که دیوانیان مضایقه می‌کنند و اینجا تدارک آن نمی‌توان کرد. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۴۱

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، حال رعایای شهر و بلوکات به واسطهٔ حوالاتی که نسبت به ایشان واقع می‌شود به مقام اضطرار رسیده است و نزدیک است که سلسلهٔ زراعت و سایر احوال ایشان از انتظام بیفتد و این قصه به خدمت صاحب اعظم خواجه

معین‌الدین گفته شد. ایشان از آنجا که مقام انصاف و نیکخواهی ایشان است نسبت با مسلمانان بسیار اظهار عجز و درماندگی کردند و گفتند که مضطر و حیران مانده‌ام، از اردو حوالات بسیار واقع است و پیش رعایا چیزی باقی نیست، هرچه بوده به اضعاف گرفته‌اند. التماس آنکه، عنایت نموده اهتمام فرمایند که در حوالات تخفیفی واقع شود که اگر چه بعض آنها را ضروری اعتقاد دارند ترک تعدّی بر مسلمانان از آن ضروری‌تر است. حضرت حق سبحانه توفیق آنچه مصلحت دنیا و آخرت در آن باشد رفیق گرداناد. بمنه و جوده، والسّلام.

۴۲

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، چنانکه معلوم این فقیر شده است خدمت سیادت انتساب را دربارهٔ فقراء طلبهٔ علم و رسانیدن وظایف ایشان سعی و اهتمام بسیار است به اردوی همایون تشریف نموده‌اند. شک نیست که به نظر عنایت ملحوظ خواهند شد. توفیق رفیق باد.

۴۳

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض معروض آنکه، خدمت مولانا امیرعلی فقیر و عیالمندند و به تحصیل علوم مشغول. اگر چنانچه عنایت نموده وجهی شود که به فراغ بال و جمعیت خاطر به تحصیل مشغول توانند بود. امید است که موجب ازدیاد دولت و سعادت دو جهانی گردد. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۴۴

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، جناب اقضوی اعظمی را مهمّات است که به عرض

شریف خواهند رسانید. التماس آنکه عنایت نموده چنانچه مقتضای مکارم اخلاق و مراسم اشفاق آن حضرت است اهتمام فرمایند که به کفایت انجامد. توفیق رفیق باد.

۴۵

الفقیر عبدالرحمان الجامی

از لطف تو تا واسطی سرخ قبا — شد قطره زن از سه رومی ماه قفا
آورد گهرهای گرانمایه به ما — از لُجّهٔ بحر لُجّی جود و عطا
فیّاض کرم ز فضل بی‌اندازه — انداخت ز مقدمت به شهر آوازه
شد باغ مراد نامرادان خرّم — شد شاخ امید ناامیدان تازه

چون قاصد خبر مستغنی از القاب معنی بود، از تصدیع اطناب در معرض جواب بر این چند کلمه اقتصار افتاد. آمال و امانی دو جهان میسّر باد، والسّلام و الاکرام.

۴۶

الفقیر عبدالرحمان الجامی

هو

از لطف تو شادی دل غمزدگان — جمعیت وقت وقت بر هم زدگان
ماتمزدگان این دیاریم و نکرد — غیر از تو کسی پرسش ماتمزدگان

هر چند واقعهٔ حضرت خواجه ـ قدّس سرّه ـ مصیبتی است عام متساوی النسبه به کافهٔ انام، شک نیست که تفقد فقیرانی که به دروغ یا راست دم اخلاصی می‌زده‌اند و دعوی اختصاصی می‌کرده از مقولهٔ مکارم اخلاق و طریقهٔ مراسم اشفاق خواهد بود. عجب حالی که تا آمدن حامل رقعه هیچ آفریده در این معنی لب تفقدی نجنبانیده و قدم ترددی نرنجانیده. حق سبحانه و تعالی ملازمان ایشان را روز به روز توفیق اقامت قواعد مروّت و اشاعت عواید فتوّت زیادت گرداناد، والسّلام و الاکرام.

۴۷

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از رفع نیاز مرفوع آنکه، عارضه‌ای که در رقعهٔ شریف نوشته بودند بدان امتداد و اشتداد معلوم فقیران اینجایی نشده بود، بحمدالله که به صحت پیوسته است و هیچ پریشانی نمانده است. احوال اینجایی به خیر گذران است و هیچ تفرقه‌ای جز واقعهٔ فرزند خدمت مولانا فقیه واقع نیست، بر وی ظلمی رفت که در این مدت بر هیچ کس نرفته است، شاید که حامل رقعه وقوف داشته باشد به عرض رساند. دولت و سعادت دو جهانی میسّر باد. والسّلام.

۴۸

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، خدمت سید قطب‌الدین به واسطهٔ تقصیری که در مدّت سفر در ملازمت واقع شده است اظهار تشویر و شرمندگی می‌کنند. التماس آنکه عنایت نموده نظر لطف از حال ایشان دریغ ندارند و به طریق معهود به حسن التفات محظوظ گردانند. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۴۹

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، در سفر مبارک از خدمت خواجه شمس‌الدین علی اخلاق حمیده مشاهده افتاد، به جهت جزوی مهمّی که ظاهراً مصلحت مسلمانان در آن می‌نماید به سعادت زمین‌بوسی مشرّف خواهد شد. التماس آنکه، در کفایت آن مهم التفات نمایند و اهتمام فرمایند. توفیق رفیق باد، والسّلام و الاکرام.

۵۰

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، خدمت سید خلیل‌الله به جهت مهمی بدان‌جانب

تشریف حضور ارزانی داشته‌اند، التماس آن می‌دارند که نسبت به ایشان و سایر قرابتان و خویشان امری که مخالف شریعت مطهّره باشد واقع نشود. توفیق رفیق باد و سعادت زیادت، والسّلام.

۵۱

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، مبلغ بیست‌هزار دینار کپکی در همین سال به خدمت خواجه نورالدین اکرم حواله داشته گرفته بوده‌اند و جهات وی به آن مصروف شده، و حالا مبلغی دیگر که اداء آن مقدور وی نیست از وی مطالبه می‌نمایند و تشدّد می‌کنند، و بر خاطر ایشان پوشیده نخواهد بود که وی از سایر این طایفه به اخلاق حمیده و افعال پسندیده ممتاز است، اگر چنانچه عنایت نموده التفات نمایند که وی را از این ورطه نجاتی حاصل آید، از مکارم اخلاق ایشان دور نمی‌نماید. توفیق رفیق باد.

۵۲

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، خدمت حافظ شمس‌الدین که کمال ایشان در حفظ قرآن و قرائت و تجوید آن از آن ظاهرتر است که به شرح احتیاج افتد، در گنبذ مقبرهٔ مدرسهٔ بیگم مُصَدِّرِ حفّاظ‌اند، اما در آن باب نشان همایون حاصل نکرده‌اند. التماس آنکه، عنایت نموده اهتمام فرمایند که پروانهٔ همایون صادر شود تا هیچ کس را مجال مضایقه نماند. توفیق رفیق باد.

۵۳

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، خدمت سید خاونشاه پروانهٔ همایون حاصل کرده‌اند که فرزند ایشان را از بلخ بدین‌جانب روانه گردانند و متعلقان ایشان را اصلا

تعرض نکنند و همانجا به زراعت خود مشغول باشند، و حالا التماس آن دارند که این پروانه نیز حاصل شود که هرچه به ناوجه از فرزند ایشان گرفته‌اند بازگردانند. توقع آنکه، اگر این پروانه حاصل شدنی است در آن باب اهتمام نمایند و الاّ اعلام فرمایند. توفیق رفیق باد.

۵۴

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، این فقیر را با خدمت استاد سلام آشنایی دیرینه است، به جهت حضرت خلافت پناهی پوستینی دوخته‌اند می‌خواهند که بگذرانند. التماس آنکه عنایت نموده اهتمام فرمایند، شاید که در محل قبول واقع شود. توفیق رفیق باد.

۵۵

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه خدمت مولوی نشانی داشته است، اما گم کرده، اما نقل دفتر دارد. التماس آنکه، عنایت نموده اشارت رود که امضای نشان او بکنند که مردی فقیر و عزیز است و دیرگاه است که در این ولایت سرگردان است تا به ولایت خود رجوع نموده به دعای دولت مشغول باشد. توفیق رفیق باد.

۵۶

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، درویش عبدالکریم که خادم و خادم‌زادهٔ مزار متبرک حضرت خواجه است ـ قدّس سرّه ـ و صلاحیت تمام دارد و به تحصیل علوم مشغول است، نذری که در پایان پای مرقد مطهّر آن حضرت می‌داده‌اند به طریق ارث تعلق به ایشان می‌دارد و در آن باب نوشتهٔ ملازمان نیز دارد و در این وَلا شخصی مزاحم می‌شود.

التماس آنکه، عنایت نموده دفع مزاحمت آن شخص بکنند تا به فراغ خاطر به تحصیل و دعاگویی مشغول تواند بود. توفیق رفیق باد.

۵۷

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، جناب سیادت مآبی نقابت انتسابی به اردوی همایون تشریف آورده به شرف ملاقات مشرّف خواهند شد. شک نیست که نسبت به ایشان چندان التفات و اهتمام خواهد بود که احتیاج به فضولی این فقیر نباشد، اما بنابر فرمودهٔ ایشان التماس می‌رود که در مصلحتی که به عرض رسانند اهتمام نمایند. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۵۸

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، خدمت خواجه غیاث‌الدین عزیمت اردوی همایون کرده به شرف ملازمت مشرّف خواهند شد. التماس آنکه، التفات خاطر خطیر از جانب او دریغ ندارند و در مصلحتی که رجوع به ملازمان نماید اهتمام فرمایند. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۵۹

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، خدمت مولانا جلال‌الدین یوسف محضری مخبر از استعداد و استحقاق و صلاحیت و اهلیت ایشان که به خطوط اکابر موشّح است به دست دارند و اظهار فقر و احتیاج می‌کنند، اگر چنانچه عنایت نموده وجهی شود که فارغ‌البال به تحقیق علوم نافعه مشغول باشند مناسب و لایق می‌نماید. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۶۰

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، جناب مولوی مولانا سعید که در لنگر حضرت إمیر غیاث می‌باشند مردم دانشمند و صالح‌اند، از مناصب شرعیه هرچه بدیشان مفوّض گردد از عهدهٔ آن کما ینبغی بیرون می‌توانند آمد، هر امدادی که در آن باب واقع شود در محل خواهد بود. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۶۱

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، حمزه نام شخصی با زوجهٔ خود و شخصی دیگر که زوجهٔ خود را به او متهم داشته است ظلمی بغایت شنیع به تقدیم رسانیده است، چنانکه محضری که به دست دارنده است به آن گویاست و مردم بسیار به آنچه در آن محضر نوشته‌اند اخبار می‌کنند، چنانکه در آن باب شبهه‌ای نمانده است، اگر چنانچه عنایت نموده به غور آن برسند از طریق شفقت بر مسلمانان دور نمی‌نماید. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۶۲

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، خدمت مولانا رئیس‌الدین که فضایل و کمالات ایشان چنان ظاهر است که از شرح مستغنی است به آن‌جانب توجه نموده‌اند. شک نیست که التفات و اهتمام نسبت به ایشان در آن مرتبه خواهد بود که بی آنکه فضولی و گستاخی این فقیر را مدخلی باشد به نظر عنایت و رعایت ملحوظ شوند، لاجرم در آن باب اطناب نمی‌رود. توفیق رفیق باد، والسّلام و الاکرام.

۶۳

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، مولانا لطیفی که از اولاد خدمت مولانا لطفی است به جهت مهمّی به اردوی همایون تشریف خواهد آورد، اگر چنانچه عنایت نموده در کفایت مهم وی اهتمام فرمایند از مکارم اخلاق ملازمان دور نمی‌نماید. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۶۴

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، دارنده مظلوم می‌نماید و تظلّمی دارد، اگر چنانچه عنایت نموده اِصغا فرمایند و به غور حال او برسند، شک نیست که سبب مزید دولت و سعادت دو جهانی خواهد بود. توفیق رفیق باد.

۶۵

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه خدمت صاحب اعظم خواجه شمس‌الدین محمد گرشاسف به جهت نشان سلاطین گیلان که موعود بوده است انتظار بسیار بردند و می‌برند و چون استمالت آن خانوادهٔ قدیم بسیار مناسب می‌نماید، اگر چنانچه عنایت نموده اهتمام فرمایند که آن وعده به وفا انجامد و خواجهٔ مشارٌالیه زودتر به آن جانب متوجه شوند از مراسم اشفاق و مکارم اخلاق مستبعد نمی‌نماید. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۶۶

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیازمندی و شکستگی عرضه‌داشت آنکه، دیرگاه است که خدمت امیر

حیدر به جهت بعضی گستاخیها که به‌واسطهٔ همصحبتان بد از وی صادر شده بود به موجب فرمان همایون در جنس مانده است، و حالا چنان معلوم می‌شود که به سبب این ریاضت اضطراری وقت وی صافی گشته و از آن کردارها پشیمان شده و از همصحبتان بد نفور، و در صدد آن است که چون وی را صورت استخلاصی حاصل آید استرضای خصوم بکند و مِن‌بعد در بندِ خصومت هیچ مسلمان نباشد. و امیدواری به عنایت بی‌علّت حضرت پروردگاری چنان است که وی را بر این نیّت و عزیمت مستقیم دارد، و همانا که خدمت امارت‌مآبی نیز به این معنی ملهم شده‌اند زیرا که بعضی از خواص ایشان از استراباد رقعه‌ای مُنْبی از میل ایشان به استخلاص وی نوشته‌اند، اگر چنانچه عنایت نموده اشارت رود که وی را از حبس بیرون آرند و در سلک سایر بندگان انخراط یابد از مقتضای عواطف پادشاهانه دور نمی‌ماید. حق سبحانه و تعالی ظلّ رأفت و سایهٔ عاطفت آن حضرت را بر مفارق عالمیان پاینده داراد. بمنّه و جوده، والسّلام و الاکرام.

۶۷

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، خدمت سید زاده نشان سلاطین سابق دارد که آبا و اجداد ایشان از ماسوای مال و لشکر معاف می‌بوده‌اند. التماس آنکه، عنایت نموده وجهی شود که آن نشان به امضاء رسد تا به فراغ بال به وظیفهٔ دعاگویی و خیرخواهی قیام تواند نمود. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۶۸

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، امیر علی سپاهی را گرفته در زندان کرده‌اند و جمعی مردم معتمد پای بر جای ضمان و کفیل وی می‌شوند، التماس آن می‌نمایند که به عرض همایون رسانیده نوعی سازند که استخلاص یابد اگر چنانچه در آن باب سعی جمیل مبذول دارند شک نیست که مثاب و مأجور باشند. توفیق رفیق باد.

۶۹

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، می‌گویند قریب به بیست سال است که دارندگان را به آن متهم می‌دارند که در موضعی چیزی یافته‌اند، و بارها تفحص کرده‌اند هیچ ظاهر نشده است، و حالا باز ایشان را به آن جهت گرفته‌اند و مزاحمت می‌نمایند. التماس آنکه، عنایت نموده التفات فرمایند که بر ایشان حیفی نرود. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۷۰

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، دارنده می‌گوید که پسر قاضی خواف بر وی دعوی دارد، التماس آن می‌دارد که معاملهٔ ایشان را قاضی دیگر پرسد نه پدر وی. اگر چنانچه التماس او را مبذول دارند چون محل تهمت است حاکمند. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۷۱

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، مولانا شیخ محمد نام عزیزیست که در ولایت غرجستان می‌باشد و مردم وی را به صلاح و تقوا تعریف می‌کنند و به مطالعهٔ علوم مشغول می‌باشند، به جهت مئونت معاش یک جفت گاو دیمه زراعت می‌کند، التماس آن می‌نماید که عنایت نموده اشارت رود که چنانچه مقتضای شریعت مطهّره است مال از وی به جنس گیرند که در تحصیل زر بوی تفرقه می‌رسد، اگر چنانچه اشارت رود که ملتمس وی را مبذول دارند شک نیست که سرمایهٔ سعادت دنیوی و اخروی خواهد بود. توفیق رفیق باد.

۷۲

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض معروض آنکه، جناب مولوی اعظمی ـ ادام الله تعالی فضائله ـ به جهت

مصلحتی که به سمع شریف خواهند رسانید به اردوی همایون توجه نموده‌اند. التماس آنکه، عنایت نموده به هر وجه که مصلحت دانند در امداد و اعانت ایشان اهتام فرمایند و تجویز آن نکنند که نسبت به ایشان امری که خلاف شریعت مطهّره باشد واقع شود. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۷۳

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، خدمت شیرین بیک و شیخ درویش که دارندگان رقعهٔ اخلاص‌اند از مخصوصان خدمت خواجه مولانااند و همراه ایشان با کوچ به‌هم عزیمت سفر مبارک داشته‌اند، و حالا به جهت عدم استطاعت در خراسان مانده‌اند، نه استطاعت آن سفر دارند و نه قوّت مراجعت. التماس آنکه، عنایت نموده التفات خاطر شریف از حال ایشان دریغ نفرمایند، باشد که به وطن مراجعت توانند نمود. توفیق رفیق باد.

۷۴

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، شب پنجشنبه ششم ذوالحجه خدمت شاطر رقعهٔ شریف رسانیدند و بر مضمون آن اطلاع افتاد. شکر بسیار بجای آورده شد که اتفاق سفر نیفتاده بود، و اگر نه عزیمت، بعد قضاءالله، آن بود که پیش از ماه ذوالحجّه به هر حال که باشد بیرون آمده شود، اما به حسب اتفاق چند کس در حوالی که فقیران می‌باشند مریض شدند، چنانچه از بعضی امید منقطع شده بود، اما بحمدالله که اکثر را مرض به صحّت بدل شد و بعضی دیگر را جانب صحت غالب است، و در خاطر چنان می‌بود که بعد از عید میسر شود اما آن نیز در نافی شد، اجزاء نفحات چندی نوشته شده بود اما مقابله نیافته بود و دارنده مستعجل بود. امید چنان است که بعد از این حق سبحانه و تعالی توفیق دهد که هرچه زودتر سرانجام یابد. توفیق رفیق باد، والسّلام و الاکرام.

۷۵

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، خدمت مولانازاده که به انواع فضایل و کمالات آراسته‌اند، دیرگاهیست که ایشان را به این فقیر التفات خاطری هست، حالا عزیمت اردوی همایون کرده به شرف ملازمت خواهند رسید. التماس آنکه، عنایت نموده نظر لطف و رعایت از حال ایشان دریغ ندارند و در مصلحتی که رجوع به ملازمان نمایند اهتمام فرمایند. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۷۶

الفقیر عبدالرحمان الجامی

چه نامه‌ست این که گویی میم او فاست یقین کز خلقت او را حظّ اَوفاست
به ناف نافه زان‌رو مشک باشد که روزی چند با او مشک باشد

للهالحمد و المنّه که اراجیفی که با هوای مخالفان موافق بود مرتفع شد و اکاذیبی که با مراد موافقان مخالف می‌نمود مندفع گشت. لایزال احوال ایشان از موجبات تفرقه مصون باد و اوقات به اسباب جمعیّت مقرون، والسّلام.

۷۷

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، مولانا علاءالدین عسس بر افعال گذشته اظهار ندامت می‌کنند و می‌گویند عزیمت آن دارم که در آینده به امثال آن قیام ننمایم و آن را تأکید به ایمان مغلّظه می‌کند، التماس آن می‌دارد که او را من بعد به آن کار تکلیف نکنند و معاف دارند. توفیق رفیق باد، والسّلام.

دیگر التماس دارد که بعد از توبه از جرم و ادای جرمانه از جریمهٔ او درگذرند.

۷۸

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، از شاه خواجه و کیخسرو میرآخور [که] به سیاست سلطانی رسیده‌اند پانزده فرزند مانده است که اکثر صغیرند و می‌گویند از اسباب معاش آنچه بوده است بعضی را به موجب حکم همایون و بعضی را بی‌حکم گرفته‌اند و محقّر ملکی مانده است که توهّم آن دارند که آن هم دیوانی شود. التماس آنکه چون جمعی صغار در میانند، عنایت نموده و دولتخواهی حضرت خلافت پناهی ـ مدالله تعالی ظلال معدلته ـ کرده اهتمام فرمایند که حق ایشان ضایع نشود و التفات فرمایند که نشان همایون حاصل شود که آن ملک را هیچ کس متصرف نشود و به ایشان بازگذارند تا به معاش خود صرف کنند و به دعای دولت مشغول باشند. توفیق رفیق باد و سعادت زیادت، والسّلام.

۷۹

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، بسیار مردم عزیز نیکویی خدمت احمد دفتردار می‌گویند و فرمان همایون صادر شده است که او را بند کرده به اردو برند و جهت آن معلوم نیست. التماس آنکه خاطر شریف به جانب او دارند و نگذارند که بی‌موجبی تفرقه‌ای به احوال او راه یابد، و چون اعتماد تمام بر مکارم اخلاق ایشان است مبالغه نمی‌رود. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۸۰

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، بعض شرکاء قریهٔ کوسویه اتفاق‌نامه نوشته‌اند التماس آن دارند که عنایت نموده اشارت رود که خدمت سید امیران در آن قریه کلانتر باشد و نگذارد که در میان شرکاء ظلم و تعدی رود، و اگر از ظالمان و عوانان حیفی متوجه شود دفع کند. توفیق رفیق باد.

۸۱

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، خدمت مولوی اعظمی مولانا نوربخشی که بر اهلیت و استحقاق خود منصب احتساب ولایت تون را محضری طویل‌الذّیل که به القاب و اسامی اکابر و اصاغر آن ولایت موشح است به دست دارند و رقعهٔ قاضی آنجا نیز در آن باب حاصل کرده‌اند به اردوی همایون توجه نموده به شرف دستبوس مشرّف خواهند شد. التماس آنکه، عنایت نموده التفات شریف از حال ایشان دریغ ندارند و چون در آن مهم به ملازمان رجوع نماید اهتمام تمام مبذول فرمایند. توفیق رفیق باد و سعادت زیادت، والسّلام.

۸۲

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، حسن معاش خواجه مجدالدین محمد نسبت با رعایا بر خدمت شما ظاهر خواهد بود، و چنین استماع افتاد که در حین وحشتی که مردم شهر را با دیوانیان بنا بر تکلیفاتی که متحمل نبوده است واقع شده، بعضی مردم شکر گزاری او می‌کرده‌اند، اگر چنانچه عنایت فرموده نوعی سازند که او را در امور دیوانی فی‌الجمله مدخلی باشد که از مظلومی دفع ظلمی تواند کرد از مکارم اخلاق ایشان دور نمی‌نماید. توفیق رفیق باد.

۸۳

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، قنبر علی نام شخصی است در میان دلّالان که بسیاری از تاجران مقبول‌القول به شرارت و بدنفسی او اخبار کرده‌اند و این فقیر نیز از بعضی تهمتها که در حق مسلمانان کرده است وقوف دارد و به تجدید از وی در حق دارنده چنانکه به عرض خواهد رسید می‌گویند امری واقع شده است که مشتمل است

بر انواع ناشایست. التماس آنکه، ـ خالصاً لوجه الله و استدامةً لدولة الحضرة السلطانية اعزّ الله تعالی انصاره ـ نوعی سازند که دست وی از مسلمانان کوتاه شود و از شرّ وی ایمن شوند. توفیق رفیق باد و سعادت زیادت.

۸۴

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، مدت حبس و قید خدمت سید نصرالله کسکنی امتداد تمام یافت هر چند جریمهٔ ایشان عظیم بوده باشد، اگر چنانچه عنایت نموده شرف نسب ایشان را ملاحظه فرمایند و خاطر شریف بر آن معنی گمارند که ایشان را صورت استخلاصی حاصل شود از مکارم اخلاق و مراسم اشفاق مستبعد نمی‌نماید. توفیق رفیق باد و سعادت زیادت، والسّلام.

۸۵

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، خدمت مولانازاده که رافع رقعهٔ اخلاص‌اند از اوقاف محقّر وظیفه‌ای داشته و حالا آن را بربسته‌اند و می‌گویند که ما را از هیچ جهت مدخلی که معاش گذرد نیست. التماس آنکه، عنایت نموده التفات از حال ایشان دریغ ندارند و در مهمی که رجوع نماید چون به وفق مصلحت باشد اهتمام فرمایند. توفیق رفیق باد و سعادت زیادت، والسّلام.

۸۶

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، خدمت مولانا برهان‌الدین و مولانا جلال‌الدین محمود مردم فقیر و غریب و صالح‌اند و به تحصیل مشغول، اگر چنانچه عنایت نموده وجهی شود که مایحتاج ضروری ایشان را از اوقاف به ایشان برسانند از قاعدهٔ شفقت و

مرحمت دور نمی‌نماید. توفیق رفیق باد، والسّلام و الاکرام.

۸۷

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، در پانزدهم ماه ربیع‌الآخر به جهت استدعای حضرت خواجه به جانب تاشکند توجه واقع شد همهٔ یاران در ضمان صحّت و سلامت‌اند، امید است که عن‌قریب مراجعت واقع شود معذور دارند که این کتابت بر پشت اسپ واقع شده است. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۸۸

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، خدمت مولوی مردم عزیزانند و استحقاق تمام دارند، جناب صدارت‌مآبی ایشان را بر اوقاف محقّر وظیفه‌ای نوشته است. التماس آنکه، عنایت نموده اهتمام فرمایند که آن محقّر به ایشان برسد که بسیار در محل خواهد بود. توفیق رفیق باد.

۸۹

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، دارنده که مردی فقیر می‌نماید مصلحتی به سمع شریف خواهد رسانید، اگر چنانچه التفات نموده امداد فرمایند از مکارم اخلاق ایشان دور نمی‌نماید. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۹۰

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، دارنده تظلّمی دارد. التماس آنکه، عنایت نموده

التفات نمایند و به غور حال او برسند و اهتمام فرمایند. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۹۱

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، چون رقعهٔ شریف مُنْبی از رسیدن مخادیم در کنف صحّت و سلامت به مقام معلوم رسید موجب بهجت و سرور فقیران گشت. امید است که بر وجه احسن و طریق ایمن مراجعت نیز که اهمّ مطالب و اتمّ مآرب است میسّر گردد و آن بهجت و سرور مضاعف شود، بمنّه و جوده. دولت دینی و دنیوی و سعادت صوری و معنوی محصّل باد، والسّلام و الاکرام.

۹۲

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، درویش محمد کفشدوز را به قلاّبی گرفته مدتی است که حبس کرده‌اند، ضعیفه‌ای دارد و طفلی صغیر و دایماً در مقام تضرّع و تظلّم‌اند. اگر عنایت نموده وجهی شود که او را از آن کار توبه دهند و به آن طفل صغیر بخشیده آزاد کنند، امیدواری چنان است که سبب ازدیاد دولت و سعادت دو جهانی باشد. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۹۳

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، جناب امارت‌مآب امیر مظفر بر خدمت میرکی غضبی فرموده‌اند و وی محضری که دلالت بر حسن معامله و معاش او می‌کند و خطوط بسیاری از مردم قهستان بر این‌جانب فرستاده، ملتمس آنکه، عنایت فرموده وجهی شود که بی‌وجه بر وی حیف و تعدی نرود. توفیق رفیق باد.

۹۴

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، خدمت شیخ خطیب به آن جانب متوجه بودند به این چند کلمه گستاخی کرده شد و چون مهم ایشان معلوم ملازمان است، در آن شروع نمی‌رود. توفیق رفیق باد، والسّلام و الاکرام.

۹۵

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بنمود ابری ز جانب دشت و برفت بر[1] تشنه‌لبان ز دور بگذشت و برفت
برگشت امید ما جگرسوختگان ناریخته نم ز راه برگشت و برفت

هر چند امید ناامیدان به حصول نرسید و مراد نامردان به وصول نینجامید، امید هست که هرچه مصلحت دینی و دنیوی انسان به آن منوط باشد و سعادت صوری و معنوی انسان بدان مربوط بر وجه اجمل و طریق اکمل میسّر گردد، والسّلام و الاکرام.

۹۶

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، مزارعان بساکوه تظلم می‌نمایند که کاریزهای ایشان خشک شده است و در محصولات ایشان نقصان بسیار واقع شده است. التماس آنکه، عنایت [نموده] التفات خاطر شریف از حال ایشان دریغ ندارند و تفحّص فرموده نگذارند که بر ایشان حیفی رود. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۹۷

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، خدمت مخدومی اعظمی ـ ادام‌الله فضائله سما

---

۱. در X به جای این واژه آمده است.

محمداً ـ چون از سفر معلوم رسیده‌اند هیچ چیز همراه نداشته‌اند و آنچه اینجا داشته‌اند همه تلف شده است، چنانکه معلوم ایشان خواهد بود التماس آنکه، به عرض حضرت خلافت‌پناهی ـ ادام الله تعالی ظلال جلاله ـ رسانیده نوعی سازند که ایشان را در خدمت و تربیت مخدوم‌زادهٔ عالمیان ـ انبته‌الله نباتاً حسناً ـ بگذراند و از سفر معهود معاف دارند تا به دعای دوام دولت فارغ البال مشغول باشند. دولت و سعادت مستدام، والسّلام و الاکرام.

۹۸

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، مصحف شریف که حضرت سلطنت‌شعاری خلافت‌پناهی تحفهٔ روضهٔ شریفهٔ حضرت رسالت ـ صلّی الله علیه و سلّم ـ ساخته فرستاده بودند از دست خدای قلی در نواحی تربت مقدّسهٔ جام رسید و فرح و سرور تمام به خاطر فقیران رسانید. حضرت حق سبحانه آن حضرت را از هرچه نباید نگاه دارد و از هرچه نشاید در پناه، والسّلام.

۹۹

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، خدمت خواجه عبدالرحمان که به شرف ملاقات مشرّف خواهند شد مردم صالح به صلاح نفس و حسن معاش ایشان گواهی می‌دهند. التماس آنکه، عنایت نموده التفات از حال ایشان[1] دریغ ندارند و در مصلحتی که به ملازمان رجوع نمایند اهتمام فرمایند. توفیق رفیق باد، والسّلام.

---

۱. در متن این کلمه مفقود گشته، موافق معنی و منطق و بدلیل و اتکاء نامه‌های دیگر افزوده شد.

۱۰۰

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، خواجه فخرالدین می‌گوید که پدر او را به مدد نام برادر نوشته‌اند و او مدت دو ماهیست که به سفر رفته است، با آنکه استعداد و استطاعت آن هم ندارد. التماس آنکه، تفحص فرموده نوعی شود که بر وی حیفی نرود. توفیق رفیق باد.

۱۰۱

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، ضعیفه‌ای چند درد دل و تظلّم می‌کنند که خاتون امیر خلیل جارچی را نوکران خدمت امیر مظفر گرفته‌اند. التماس آنکه، چون امیر خلیل به دست است عنایت نموده وجهی سازند که آن ضعیفه خلاص شود که گرفتن و نگاه داشتن او مناسب نمی‌نماید. توفیق رفیق باد.

۱۰۲

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، خدمت امیر ویس را به جهت آنکه به جریمه‌ای متّهم شده محبوس داشته‌اند، چند روز است که متعلّقان او تظلّم بسیار می‌کنند که حال او به اضطرار انجامیده است. اگر چنانچه می‌دانند که جریمهٔ او قابل عفو است عنایت نموده التفات فرمایند که او را صورت استخلاصی حاصل شود. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۱۰۳

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، خدمت سیدزاده که رافع رقعهٔ اخلاص‌اند به تحصیل مشغول می‌باشند و بسیار مستحق و محتاج‌اند و از اوقاف محقر وظیفه‌ای

می‌داشته‌اند و از تغلّب مباشران اوقاف نمی‌رسد. التماس آنکه، نسبت سیادت و احتیاج و استحقاق ایشان را ملاحظه فرموده نوعی سازند که مقضی الوطر از این سفر مراجعت نمایند و به دعای دوام دولت به فراغ بال اشتغال فرمایند. توفیق رفیق باد.

۱۰۴

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز و افتقار معروض آنکه، خدمت دیوانهٔ هشیار و استاد بی‌کله التماس آن دارند که ایشان را به کلانتران آن قصبه که حل و عقد امور به دست ایشان است و در قیامت از راستی و ناراستی در آن مسئول خواهند شد سفارشی رود که با ایشان به موجب راستی عمل نمایند و بر ایشان تعدّی نرود. توفیق رفیق باد، والسّلام.

اگر چنانچه عنایت نموده خدمت مولانا جمال‌الدین ـ زید توفیقه ـ در این معنی اهتمام فرمایند از مکارم اخلاق ایشان دور نمی‌نماید.

۱۰۵

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، خدمت سیادت مآبی نشانی حاصل کرده بوده‌اند که مایحتاج ایشان را از اوقاف مدرسهٔ تومان آغا که در قصبهٔ کوسویه است بدهند، آن نشان غایب شده است و متولّیان در آن باب تعلّل می‌نمایند، التماس آن می‌دارند که عنایت نموده اهتمام واقع شود که آن را بدلی حاصل شود. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۱۰۶

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، مخدوم زادگان را داعیه چنان است که بعد از عید مراجعت نمایند. التماس آنکه، عنایت نموده التفات فرمایند و اجازت رفتن ایشان حاصل کنند. توفیق رفیق باد.

۱۰۷

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، سادات عظام خدمت سید شریف‌الدین و سید قطب‌الدین به جهت بعضی مهمات به اردوی همایون تشریف خواهند داد. التماس آنکه، عنایت نموده التفات خاطر خطیر از جانب ایشان دریغ ندارند و مساعی جمیله مبذول داشته وجهی سازند که مقضی المرام و مکفی المهمام زودتر مراجعت نمایند. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۱۰۸

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، همگان را امیدواری بود که چون خدمت خواجه سیف‌الدین مظفر بر وجهی معاش کرده سبب معموری مواضع و رفاهیت عجزه و رعایا بوده و کم تصرّفی او ظاهر است، عنایت و مرحمت بندگان حضرت نسبت به او ظاهر گردد، و اکنون تحمیلی واقع شده است که مردم عزیز می‌گویند ادای آن مقدور او نیست و اگر تخفیفی واقع نشود منجر به بی‌عرضی خواهد شد و سبب نومیدی خواهد گشت. ملتمس آنکه، عنایت نموده اهتمام به نوعی فرمایند که نتیجهٔ آن بزودی به ظهور رسد که یقین موجب ازدیاد مواد دولت بندگان حضرت خواهد بود. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۱۰۹

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، خدمت مولوی اعظمی به موجب فرمودهٔ حضرت سلطنت شعاری ـ ادام الله تعالی ملکه ـ چند گاهی به منصب شیخی مزار متبرک کارگاه[1] اشتغال نموده‌اند و به واسطهٔ کثرت توجه و تردد مردمِ متفرقِ معرّف به آنجا تفرقهٔ بسیار

۱. شکل درستش «گازرگاه» باید باشد.

به حال ایشان راه یافته و می‌یابد، و حالا خاطر بر آن آورده‌اند که ایشان را صورت استخلاصی حاصل شود. التماس آنکه، چون معلوم ایشان خداهد بود که امثال این منصب دون مرتبهٔ ایشان است التفات فرمایند و در کفایت آنچه به عرض رسانند اهتمام فرمایند، و پوشیده نخواهد بود که از مناصب شرعیه هرچه به ایشان تفویض یابد از شأن ایشان هست که از عهدهٔ آن کماینبغی بیرون آیند. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۱۱۰

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، خدمت سید محمد مجذوب را در راه با این فقیر ملاقات واقع شد به سفر مبارک اظهار رغبت تمام کردند و فرمودند که از خدمت ایشان التماس کن که مهمّات مرا ساخته زود روانه کنند که می‌خواهم زود ساختگی کنم و به قافله ملحق شوم، صورت حال این بود که نوشته شد. اگر عنایت نموده هرچه صلاح باشد به تقدیم رسانند حاکمند. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۱۱۱

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه نشانی که مضمون آن آنست که محقر مالی از اوقاف خانقاه شاه ابوالغیث ـ قدّس سره ـ معاف می‌داشته‌اند همراه خدمت استاد حاجی ابرقوهی به خدمتت فرستاده شد. التماس [آنکه] عنایت نموده التفات فرمایند که امضا کرده شود که آن تعلّق به بندگی مخدومی شیخ ابوالخیر می‌دارد و این فقیر را نسبت به خدمت ایشان اخلاص و اختصاص بسیار است و شک نیست که همّت شریف ایشان را در مصالح دینی و دنیوی اثرها خواهد بود. توفیق رفیق باد.

۱۱۲

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، در این مدت که خدمت خواجه کمال‌الدین مظفر و

خواجه شمس‌الدین محمد به دیوان نشسته‌اند از مردم بسیار شکرگزاری ایشان استماع افتاده است و در مقام رعایت جانب رعایا بوده‌اند. التماس آنکه، چنانکه ایشان رعایت جانب رعایا نموده‌اند عنایت فرموده جانب ایشان را رعایت نمایند، و اگر خلاف واقعی به عرض همایون رسانیده باشند تدارک فرمایند. توفیق رفیق باد.

۱۱۳

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، خدمت مولانا جلال‌الدین محمود که رافع رقعهٔ اخلاص‌اند مردم صالح و طالب علم و فقیر و غریب‌اند و از اوقاف محقّر وظیفه‌ای داشته‌اند که معاش بدان می‌گذرانیده‌اند و حالا آن را بازگرفته‌اند و ایشان مضطر مانده‌اند. التماس آنکه عنایت نموده اهتمام فرمایند که فقیرانی که فقر و استحقاق ایشان بسیار ظاهر است بلکه توان گفت که از ایشان هیچ کس مستحق‌تر نیست محروم نمانند و حاصل اوقاف به غیر ایشان مصروف نگردد. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۱۱۴

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، حال مخادیم ولایت جام به کمال اختلال رسیده است چنانکه معلوم ایشان نیز خواهد بود، و همانا که در این وَلا رَسَدِ لشکر به آن ولایت رسانیده‌اند و ایشان را قطعاً استطاعت آن نیست و پارینه همین صورت واقع بوده به عرض همایون رسانیده بوده‌اند و ایشان را معاف داشته، امسال نیز امیدواری تمام دارند. التماس آنکه، عنایت نموده در آن باب التفات نمایند و اهتمام فرمایند. توفیق رفیق باد، والسّلام و الاکرام.

۱۱۵

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، از مردم عزیز چنین افتاده است که خدمت امیر

علاءالدین علی غوری به اخلاق حمیده موصوف‌اند و به اوصاف پسندیده معروف و لطف و انعام ایشان با آینده و روندهٔ ولایت غرجستان عام. التماس آنکه، چون به دستبوس شریف مشرف شوند عنایت و التاف از حال ایشان دریغ ندارند و اگر صاحب غرضی نسبت به ایشان سخنی گفته باشد یا گوید طریق احتیاط را مرعی دارند که بی‌موجبی بی‌عرضی به ایشان لاحق نشود که امثال این مردم در این روزگار نادر می‌باشد و رعایت جانب ایشان موجب معموری ولایتی می‌گردد. دولت و سعادت زیادت و عنایت و توفیق رفیق باد، والسّلام.

۱۱۶

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، خدمت خواجه شمس‌الدین محمد از قصبهٔ فوشنج به شرف دستبوس مشرّف خواهند شد. التماس آنکه، عنایت نموده تظلّمی که به سمع شریف رسانند به غور آن برسند که خرابی بسیار به احوال ایشان راه یافته است و در آن باب محضری به دست دارند. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۱۱۷

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، در آن روز که فرمان همایون به نام میرکی سمرقندی رسید تفحص کرده شد، پانزده روز بود که وی از شهر سفر کرده بود و چنین گفتند که والده همراه داشته و به جانب قبله متوجه بوده، و این فقیر عزیمت سمرقند جزم کرده و توقف به آن جهت واقع است که یک دو اشتر از کسی گرفته شده است و وی به طلب شتر رفته و هنوز نیامده، انشاءالله تعالی چون بیاید توقفی واقع نخواهد شد. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۱۱۸

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، جناب سیادت‌مآبی سعادت‌اکتسابی به شرف ملاقات مشرف خواهند شد و بعض مهمّات به عرض شریف خواهند رسانید. التماس آنکه، حسب‌المقدور درکفایت آن سعی جمیل مبذول دارند که بی‌شک وسیلهٔ نجات و رفع درجات خواهد بود. توفیق رفیق باد.

۱۱۹

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، خدمت مولانا درویش علی را در شبرغان والده و خویشان هستند به نیّت صلهٔ رحم عزیمت آن‌جانب کرده به شرف ملازمت خواهد رسید. التماس آنکه، در مصلحتی که به ملازمان رجوع نماید التفات نمایند و اهتمام فرمایند. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۱۲۰

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه جناب سیادت‌مآبی را مهمی است که به سمع شریف خواهند رسانید. التماس آنکه، عنایت نموده التفات شریف دریغ ندارند و درکفایت مصلحت ایشان اهتمام فرمایند. توفیق رفیق باد.

۱۲۱

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز عرضه داشت آنکه، خواجه جلال‌الدین جامی و برادر ایشان خواجه عبداللطیف که از اولاد بزرگوار حضرت شیخ الاسلام‌اند ـ قدّس الله تعالی سرّه ـ و به صلاح و سداد موصوف‌اند و به تحصیل علوم مشغول و مشغوف، به جهت

فی‌الجمله قرضی که واقع شده اختلال تمام به حال ایشان راه یافته است. اگر فرمان همایون نفاذ یابد که مدت سه سال مال جزوی زراعتی که دارند به جنس گیرند و اخراجات و عوارضات را به دستوری که معاف می‌داشته‌اند معاف دارند، امید است که قرض ایشان مؤدّی شود و اختلال حال ایشان اصلاح پذیرد و سبب مزید دولت و ازدیاد شوکت ملازمان گردد. بِمَنِّهِ وَ جُودِهِ.

۱۲۲

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، جماعت قصّابان تظلّمی دارند که به سمع شریف خواهند رسانید. اگر چنانکه عنایت نموده به غور حال ایشان برسند و نگذارند که بر ایشان تغلبی رود، شک نیست که سبب مزید دولت و سعادت دو جهانی خواهد بود. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۱۲۳

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، صورت حال خدمت میرزا محمد عمر پیشخدمت شما ظاهر خواهد بود و اضطراب و اضطرار و جزع و فزع خدمت والده و سایر متعلقان ایشان از آن ظاهرتر، همگنان دست امیدواری در دامن حلم و بردباری حضرت خلافت‌شعاری زده استظهار تمام به حسن اهتمام خدمت شما دارند. التماس آنکه، عنایت نموده حسب‌المقدور در رعایت جانب ایشان مساعی جمیله به تقدیم رسانند و در آنکه مهم ایشان در آن حضرت به وجه خیر گذارد، التفات فرمایند. حضرت حق سبحانه همه را بر آن دارد که رضای او در آن است و توفیق خیرات و مبرّات رفیق گرداند، والسّلام.

۱۲۴

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، عزیزی دیگر مولانا شهاب‌الدین اسماعیل نام از جانب تبریز تشریف آورده‌اند به عزیمت تحصیل، می‌خواستند که به جهت وظیفه‌ای که از اوقاف مقرّر شود به آن‌جانب برسند، اما ضعفی داشتند. اگر چنانچه عنایت نموده به جهت وی نیز چیزی تعیین فرمایند دور نمی‌نماید. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۱۲۵

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، خدمت مولوی فقیر و غریب است و به تحصیل مشغول. اگر چنانچه از اوقاف محقر وظیفه‌ای که معاش تواند گذرانید تعیین یابد در محل می‌نماید. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۱۲۶

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، جناب سیادت‌مآبی به جهت جزوی مهمی که به سمع شریف رسیده باشد می‌خواستند که به اردوی همایون متوجه شوند، اما چون توهّم سرما و بارندگی بود و استعداد دفع آن نی یکی از متعلّقان را همراه مخدومی آصفی فرستادند، امیدوار می‌باشند که به هر وجه که مصلحت دانند امداد فرمایند و زودتر متعلق ایشان مراجعت کند. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۱۲۷

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، مردم صالح به صلاح خدمت مولانا علاءالدین که حامل رقعهٔ اخلاص است گواهی می‌دهند، هماناکه شخصی وی را به آنکه در سرای او

چیزی یافته است متهم می‌دارد. التماس آنکه، عنایت نموده التفات فرمایند که نشان همایون حاصل شود که با وی به موجب شریعت مطهّره عمل نمایند و تعدّی نکنند. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۱۲۸

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، جمعی کثیر از فقراء طلبهٔ علم به آوازهٔ آنکه اسباب تحصیل در این دیار مهیّاست از اطراف و جوانب سرگردان شده‌اند و به فکر معاش درمانده، و خدمت مولانا زین‌الدین علی و مولانا نظام‌الدین از آن جماعت‌اند. اگر چنانچه عنایت نموده وجهی شود که محقری که به آن معاش توانند گذرانید از اوقاف تعیین یابد از طریقهٔ شفقت و مروت دور نمی‌نماید. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۱۲۹

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، حافظ صدرالدین محمد که رافع رقعهٔ اخلاص است مردی صالح است عرضه داشتی دارد. التماس آنکه، عنایت نموده آن را اصغا فرمایند و به غور او برسند و وجهی سازند که بر وی حیف و تعدی نرود. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۱۳۰

الفقیر عبدالرحمان الجامی

معروض آنکه، جوی مزار را به جهت دیوار دارالنعیم نعمت آباد ـ لازال معموراً الی یوم التّناد ـ مقداری بالاتر می‌بایست برد خدمت خواجه قطب‌الدین طاووس کرم نموده اهتمام بسیار فرمودند و جوی را از بالای باغ نظرگاه گذرانیدند بر وجهی که آب بسیار خوب بلکه بسیار و خوب می‌آید و فقیران مزار بسیار از آن منّت‌دار شدند، و حالا مدّتیست که به جویی که موعود بود به جدّ و جهد تمام مشغول‌اند و یک بار به بعضی از

ممرهای آن جوی رسیده شد آثار چهار جوی که در ایام سابق می‌کنده‌اند ظاهر است، اما هیچ یک به نهایت نرسیده و جویی که حالا کنده می‌شود اگر چه از همه بالاتر است و مشکلتر می‌نماید، اما امید چنان است که به حسن اهتمام خواجهٔ مشار الیه بلکه به یمن التفات ارکان دولت عن‌قریب بر موجب دلخواه جاری گردد، حاصل آنکه در کندن جوی مزار اهتمام تمام نمودند و فقراء مزار را دسترس شکر گزاری آن نیست آن را بالکلّیه به لطف و عنایت ملازمان باز می‌گذارند، « چون عطا از توست شکرش هم تو گوی ». والسّلام.

۱۳۱

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، آسیاب قریهٔ غشه آنچه ملک شرکاء آن بوده اکثر آن تعلق به فقراء سر مزار گرفته، التماس آنکه آنچه رَسَدِ آن آسیاب می‌شود از لشکر و غیره به آن جماعت حواله ندارند و بار فقیران را بر گردن ایشان ننهند، و اگر چیزی ضرورت افتد هم به این فقیران رجوع کنند. امید است که حضرت حق ـ سبحانه و تعالی ـ سهل گرداند. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۱۳۲

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، چنین می‌گویند که خواجه شهاب‌الدین برادر مولانا علی صانعی را هرگز در اموری که تعلّق به برادر وی می‌داشت مدخلی نمی‌بوده، بلکه در امور دیوانی مطلقا مدخل ننموده و چندگاه است که در زمرهٔ مخلصان و مریدان خدمت مولانا شمس‌الدین محمد تبادکانی ـ مدّ ظلّه ـ درآمده است و به آن طائفه محبت تمام دارد. اگر چنانچه عنایت نموده التفات خاطر شریف به جانب وی دارند تا بر وی ظلم و تعدّی نرود دور نمی‌نماید. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۱۳۳

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، خدمت امیر قاسم که اهالی مدرسهٔ ایشان به صلاح نفس و حسن معاش ایشان گواهی می‌دهند به عرض می‌رسانند که ایشان را استعداد آنکه یراق سفر به قدر ضرورت توانند کرد باقی نمانده است. التماس آن می‌دارند که عنایت نموده وجهی شود که مرسوم ایشان به قدر کفاف حاصل گردد، یا اجازت دهند تا به فراغ بال به دعاگویی مشغول باشند. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۱۳۴

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، خدمت حافظ جمال‌الدین مردم عزیزاند، عرضه‌داشتی دارند می‌خواهند که به سمع همایون برسانند. التماس آنکه عنایت نموده التفات از حال ایشان دریغ ندارند و در مصلحتی که رجوع نمایند، اهتمام فرمایند. توفیق رفیق باد.

۱۳۵

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، خدمت امیرخان احمد از هر ناملایمی که در گذشته از ایشان واقع شده اظهار ندامت و توبه می‌کنند و می‌گویند، مِن‌بعد امثال آن واقع نخواهد شد. التماس آن می‌دارد که عنایت نموده التفات خاطر شریف از حال او دریغ ندارند و در مصلحتی که رجوع به ملازمان نمایند، اهتمام فرمایند. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۱۳۶

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، خدمت امیر بهلول التماس آن می‌دارد که التفات

خاطر شریف شامل حال او دارند، و چون در مصلحتی رجوع به ملازمان نمایند، اهتمام فرمایند. اگر چنانچه ملتمس او را مبذول دارند حاکمند. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۱۳۷

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد رفع سلام و سوق کلام در بیان کمال شوق و غرام

مرفوع آنکه، اعتماد آن است که اعتنا و اهتمام خدمت شما به جناب سیادت‌مآبی از آن بیشتر خواهد بود که به فضولی این فقیر احتیاج افتد، اما بنا بر فرمودهٔ ایشان التماس می‌رود که التفات از حال ایشان دریغ نفرمایند و در رعایت ایشان اهتمام نمایند. توفیق رفیق باد.

۱۳۸

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، حضرت خلافت‌پناهی ـ خلّدت دولته ـ دارنده را مبلغ پانصد دینار عنایت فرموده‌اند و همراهان او مستعجل‌اند. التماس آنکه، کرم نموده وجهی سازند که آن زودتر به وی برسد تا از همرهان بازنماند. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۱۳۹

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، دارنده تظلّمی دارد. التماس آنکه، گوشی فرا سخن او داشته به غور حال او برسند که اظهار عجز و درماندگی بسیار می‌کند. توفیق رفیق باد.

۱۴۰

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، خدمت سید محمد مجذوب به دست دارنده، دیوانهٔ چولی، نشانی فرستاده‌اند و التماس امضا می‌نمایند. اگر چنانچه اهتمام شریف در

آن باب مبذول دارند، شک نیست که موجب ازدیاد دولت و سعادت دارَین خواهد بود. توفیق رفیق باد و سعادت زیادت، والسّلام.

۱۴۱

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، ضعیفهٔ دارنده را در وقت غارت بدخشان لشکریان امیر مزید اسیر کرده برده‌اند و حالا خلاص یافته است، اما فرزند وی همچنان گرفتار است. التماس عنایت نموده وجهی شود که فرزند وی نیز خلاص شود. توفیق رفیق باد، والسّلام.

می‌گویند گواهان داریم بر آنکه حُرّ الاَصل‌اند.

۱۴۲

الفقیر عبدالرحمان الجامی

۸ بعد از عرض نیاز معروض آنکه دارنده مردی فقیر است از ولایت جام، می‌گوید که، آنجا بر وی حیف و تعدّی رفته است. التماس آنکه، عنایت نموده به غور او برسند و اشارت نافذ گردانند که اگر کسی بر وی ظلمی کرده باشد تلافی نمایند. توفیق رفیق باد.

۱۴۳

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، دارنده شیخ احمد را نامبردار نوشته‌اند، و مردم صالح گواهی می‌دهند که او را استطاعت آن نیست. التماس آنکه، عنایت نموده تفحّص فرمایند که به وی حیف و تعدّی نرود. توفیق رفیق باد.

۱۴۴

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، خدمت پهلوان سمعون از رعایت و عنایت ملازمان

شما شکرگزاری بسیار می‌کنند و بدان طالب مزید التفات و اهتمام می‌باشند. التماس آنکه، التفات و اهتمام از حال او دریغ ندارند و در مصلحتی که رجوع نماید اهتمام فرمایند. توفیق رفیق باد.

۱۴۵

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، دارنده می‌گوید که مصحفی به خط حضرت امیرالمؤمنین علی ـ رضی الله تعالی عنه ـ در مجلس همایون گذرانیده است و حالا آن مصحف موجود است. التماس آنکه، عنایت نموده وجهی شود که نسبت به وی شفقت و رعایتی واقع شود و بالکلّیه محروم نشود. والسّلام.

۱۴۶

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، خدمت امیر ابومسلم که در آن سفر که استقبال می‌کرده‌اند خواجه قوام‌الدین سمنانی با ایشان همراه بوده است التجا به خدمت شما آورده‌اند. التماس آنکه، چون بسیار محجوب و متوهّم‌اند چون سایر گناهکاران ایشان را ایمن گردانند و در آن حضرت بگذرانند و عنایت دریغ نفرمایند. توفیق رفیق باد.

۱۴۷

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، دارندهٔ رقعهٔ اخلاص به زیارت حرمین شریفین ـ زادهما الله تشریفاً ـ موفق شده‌اند، می‌خواهند کلمه‌ای چند به سمع شریف برسانند. التماس آنکه، عنایت نموده اِصغا نمایند و به هر چه مصلحت دانند اشارت فرمایند. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۱۴۸

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه مهتر محمد چلّه، سرایی که متروکهٔ خدمت مولانا جعفر خطّاط بوده به‌تغلّب گرفته است، با وجود آنکه ورثهٔ مولانا مشار الیه سجل قاضی به دست دارند و پروانهٔ همایون نیز صادر شده است که آن را به ورثهٔ مذکور بازگذارد و مادام که به حسب شرع اثبات نکند مزاحم نگردد. التماس آنکه، عنایت نموده نمایند که حق در مرکز قرار گیرد. توفیق رفیق باد.

۱۴۹

الفقیر عبدالرحمان الجامی

خدمت امیر سید محمد امیرهاشم که بدان‌جانب تشریف آورده‌اند، فرزند ارجمند ایشان و سایر متعلّقان دیدهٔ انتظار بر راه دارند. التماس آنکه، عنایت نموده زودتر نوعی سازند که مراجعت فرمایند و در کفایت مهمّات ایشان در وقت گنجد اهتمام نمایند. والسّلام.

۱۵۰

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، دارنده تظلّمی دارد. التماس آنکه، گوش فرا سخن او کرده به غور[1] او برسند و نگذارند که بر او تعدّی رود. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۱۵۱

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، دارنده مولانا محمود طالب علم صالح فقیر است.

---

۱. در متن این کلمه مفقود گشته، در ضمن نامهٔ زیر شمارهٔ ۱۳۹ و غیر افزوده شد.

اگر عنایت نموده او را از[1] اوقاف محظوظ گردانند از طریقهٔ شفقت و مرحمت دور نمی‌نماید. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۱۵۲

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، خدمت خواجه جلال‌الدین محمود عرضه‌داشتی دارد به سمع شریف خواهد رسانید. التماس آنکه، عنایت نموده التفات خاطر شریف دریغ ندارند و اهتمام فرمایند. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۱۵۳

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، دارندگان مردم رعیت‌اند و تظلّمی دارند. التماس آنکه، عنایت نموده تظلّم ایشان را استماع فرموده به هرچه مصلحت دانند اشارت فرمایند. توفیق رفیق باد.

۱۵۴

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، دارنده می‌گوید که خدمت سید نصرالله سبزواری را قید کرده‌اند به جهت حکایتی که در حق ایشان می‌گفته‌اند. التماس آنکه، عنایت نموده وجهی سازند که به خلاف شریعت مطهّره بر هیچ کس حیفی نرود. توفیق رفیق باد، والسّلام.

---

۱. در اصل این کلمه نیست، آن را به تقاضای منطق و معنی افزودیم.

۱۵۵

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، دارندگان اتفاق نامه‌ای را از رعایاء قریهٔ کوسویه به دست دارند که خدمت خواجه عبدالرحمان که پدران وی در آن قریه همیشه کلانتر می‌بوده‌اند و به کفایت مهمّات رعایا قیام می‌نموده‌اند منصب پدران وی به وی تعلق گیرد و به کفایت مهمّات ایشان قیام نماید تا رعایا به فراغ بال به زراعت مشغول توانند بود. التماس آنکه، چون مصلحت رعایا در آن می‌نماید، عنایت نموده در آن باب اهتمام فرمایند.

۱۵۶

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بساط زرکش شاهی چه نقشها دارد
تن برهنهٔ ما نقش بوریا دارد
بکش ز نطع امل پا کز این عمل عیسی
ز گرد بالش خورشید متّکا دارد
به دست راحت اقبال دهر غرّه مشو
که زخم سیلی ادبار در قفا دارد
کسی که بر مِحک همتش بود زر و مس
به یک عیار چه حاجت به کیمیا دارد
به سنگ سر نِه و آسوده زی ز درد سری
که بهر تاج گرانسنگ پادشا دارد
حضور دل که شه از ملک و مال جست و نیافت
به کنج مصطبه بی‌جستجو گدا دارد
به پشت پا زده جامی دو کون را و هنوز
ز فقر چشم خجالت به پشت پا دارد

۱۵۷

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، می‌گویند بدرالدین را به علت سمرقندی‌گری گرفته‌اند و جماعتی معتمد ضمان وی می‌شوند، از خدمت شما التماس آن می‌دارند که عنایت نموده در استخلاص وی اهتمام فرمایند و التفات دریغ ندارند. توفیق رفیق باد.

۱۵۸

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، دارنده پهلوان شمس پیشتر عسس می‌بوده و حالا قباحت آن شغل بر وی ظاهر شده ترک آن کرده. التماس آنکه، عنایت نموده اشارت رود که هیچ کس او را به آن تکلیف نکند تا به فراغ بال به کسبی حلال که معاش او به آن گذرد مشغول باشد. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۱۵۹

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، چون این فقیران به ولایت سبزوار رسیدند خدمت خواجه کمال‌الدین حسن حمعان (؟) نسبت به ایشان مروت و آدمی بجای آوردند و چند پیاده همراه ایشان ساختند تا ایشان را از مواضع مخوف گذرانید. التماس آنکه عنایت نموده التفات خاطر شریف از حال ایشان دریغ ندارند و سایهٔ عاطفت شامل احوال ایشان گردانند، شاید که بعضی از حقوق ایشان مؤدی گردد. توفیق رفیق باد.

۱۶۰

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، جماعت موالی در بعضی از مدارس به مطالعه مشغول بوده‌اند و به موجب شرطِ واقف عمل نموده و می‌گویند که آنچه به شرط واقف

استحقاق آن دارند به ایشان نمی‌رسانند. اگر چنانچه عنایت نموده وجهی شود که بر ایشان حیفی نرود بسیار در محل می‌نماید. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۱۶۱

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، سیدزاده‌ای محمد قاسم نام از بلخ آورده‌اند و حبس کرده‌اند، رقعه‌ای بدین فقیر نوشته و به روح حضرت رسالت ـ صلّی الله علیه و سلّم ـ سوگند داده که وجهی سازند که به عرض همایون رسانیده شود و سبب استخلاص وی گردد. التماس آنکه، چون سوگندی عظیم داده است عنایت نموده نوعی سازند که خلاص شود که جمعی دیگر را که به او همراه آورده بوده‌اند خلاص شده‌اند و او از این معنی بسیار متألّم است. توفیق رفیق باد.

۱۶۲

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، دارنده محمود پیر که در دِه خود به امامت مشغول است، مردم نیک می‌گویند که وی را چندان دنیوی نیست که از عهدهٔ مددی نامبرده بیرون تواند آمد. التماس آنکه، عنایت نموده وجهی شود که وی را به این علت مزاحم نشوند. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۱۶۳

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض می‌گردد که آنچه در رقعهٔ اخیر فرموده بودند عین مصلحت و محض صواب بود اما در رقعه‌های حضرت خواجه که عنایت نموده به این فقیر نوشته‌اند به تکرار اشعار به آنکه خاطر شریف ایشان را به رفتن فقیر به آن‌جانب التفات تامی هست واقع شده است، و این فقیر نیز در مقابلهٔ آن آنچه مشعِر به این معنی

بوده عرضه‌داشت ملازمان ایشان کرده بیش از این تأخیر کردن مفضی به توهّم تکاسل و تساهل می‌گردد، و مقصود این فقیر از رقعه‌ای که به آن مصدّع شده بود آن بود که صدق و کذب اخبار اراجیف گویان که ملایم سفر به آن‌جانب نمی‌نمود معلوم شود، الحمدلله که همه غیر واقع بوده است عزیمت حرکت پیش از عید ـ بعد قضاءالله تعالی ـ رفته شود. اگر چنانچه پیش از رسیدن این فقیر استجازهٔ این معنی می‌باید کرد کرم نمایند و الاّ به وقت ملاقات گذارند. توفیق رفیق باد، والسّلام.

از کتاب نفحات‌الانس به جهت بعض موانع که کاتب را بود آن مقدار که توان فرستاد تکمیل نیافته بود، اما بعد از این به قدر وسع اشتغال به آن واقع خواهد شد، انشاءالله تعالی.

۱۶۴

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، مردم صالح به نیکویی خدمت خواجه زین‌العابدین گواهی می‌دهند. التماس آنکه، عنایت نموده التفات از حال ایشان دریغ ندارند، و اگر اهتمام فرمایند که ایشان را از عملهای دیوانی معذور دارند تا به فراغ خاطر به کشت و زراعت اشتغال نموده دعای دولت روز افزون گویند، از مکارم اخلاق ایشان دور نمی‌نماید. توفیق رفیق باد، والسّلام و الاکرام.

۱۶۵

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، مولانا حسین نشاپوری را با وجود فقر و احتیاج تمام مرضی واقع بوده است، چنین می‌گویند که وعده رفته بوده است که او را از خانقاه میرزا مبلغ دو اشرفی بدهند. اگر چنانچه فقر و احتیاج او را ملاحظه فرموده وعده وفا شود دور نمی‌نماید. توفیق رفیق باد.

۱۶۶

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، خدمت بیکه بیگم از ولایت فراه رقعه‌ای نوشته بودند و از خدمت شما التماس عنایت و رعایت کرده. اگر چنانچه ملتمس ایشان را مبذول دارند از عموم لطف و رأفت و کمال شفقت و عاطفت دور نمی‌نماید. توفیق رفیق باد، والسّلام و الاکرام.

۱۶۷

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، دارنده بر آن شخص که متهم است که داماد او را کشته است یک گواه گذرانیده است و حالا می‌خواهد که گواه دیگر گذراند، می‌گویند که جمعی به حمایت آن شخص به دار القضا حاضر می‌شوند و گواهان را تهدید می‌دهند. التماس آنکه، عنایت نموده نگذارند که کسی حمایت کند تا معاملهٔ ایشان به موجب شریعت به قطع رسد. توفیق رفیق باد.

۱۶۸

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، مخادیم از فرزندان خدمت شیخ‌الاسلامی شیخ حافظ عمر وردهی‌اند، می‌خواهند که به خدمت ایشان ملاقات نموده فاتحه‌ای خوانند و دعایی گویند. اگر در آن باب اهتمام فرمایند حاکمند. توفیق رفیق باد.

۱۶۹

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، بر حامل رقعه خواجه قاسم حیفی رفته است. التماس آنکه، عنایت نموده التفات شریف از حال او دریغ ندارند و در مصلحتی که رجوع نماید اهتمام فرمایند. توفیق رفیق باد.

۱۷۰

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، خدمت خواجه زادهٔ اعظم خواجه قاسم به شرف دستبوس مشرّف خواهند شد. التماس آنکه، عنایت و شفقت دریغ ندارند و در مصلحتی که به ملازمان رجوع نماید سعی جمیل مبذول دارند. توفیق رفیق باد.

۱۷۱

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، خدمت سیدزاده‌ها در این دیار غربت‌اند و فقر و احتیاج تمام دارند و به تحصیل مشغول شده‌اند. اگر چنانچه عنایت نموده وجهی شود که ایشان را از اوقاف چیزی بدهند که به آن معاش توانند گذرانید شک نیست که سبب مزید سعادت دو جهانی خواهد بود. والسّلام و الاکرام.

۱۷۲

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، خدمت خواجه معین‌الدین محمد که در سفر مبارک شرف موافقت ایشان دست داده بود به آن‌جانب متوجه بودند، به این دو سه کلمه گستاخی کرده شد. دولت و سعادت لایزال لازم وقت و رفیق حال بود، والسّلام.

۱۷۳

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، احوال دعاگویان اینجایی موجب خیر گذران است، امیدواری به عنایت بی‌علت حضرت حق ـ سبحانه و تعالی ـ آن است که هر روز جمعیت صوری و معنوی ایشان در ترقی و تزاید باشد، چون خدمت خواجه شمس‌الدین محمد متوجه بودند به این کلمه گستاخی رفت. توفیق رفیق باد.

۱۷۴

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، خدمت مولوی اعظمی به انواع فضائل و کمالات متحلّی‌اند و شرف خدمت و صحبت حضرت خواجه نیز دریافته‌اند، ایشان را جزوی مهمی است که به عرض خواهند رسانید. التماس آنکه، عنایت نموده در کفایت آن اهتمام فرمایند و نشانی که دربایست باشد به یکی از ملازمان اشارت فرمایند که تکمیل آن بکند که ایشان را استطاعت تکمیل آن نیست. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۱۷۵

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، بعضی از مردم کراسان[۱] به عرض شریف رسانیده بودند که مقداری زمین خالصه است و می‌خواهند که آنجا مسجدی بنا کنند و ایشان را وعده کرده بوده‌اند که بعضی از ملازمان آن حضرت متصدّی عمارت آن خواهند شد، حالا آن جماعت می‌گویند که وقت عمارت می‌گذرد. التماس آنکه، عنایت نموده به هرچه مصلحت دانند اشارت فرمایند. توفیق رفیق باد.

۱۷۶

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، خدمت خواجه شهاب‌الدین اسحاق به آن‌جانب توجه نموده به شرف دستبوس مشرف خواهند شد، امید است که فقیران اینجایی به وسیلهٔ ایشان ملتفت خاطر عاطر عزیزان شوند. سعادت دو جهانی میسّر باد، والسّلام و الاکرام.

---

۱. در نامهٔ دیگری نام این محله بشکل «کواسان» آمده است.

۱۷۷

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، جناب سیادت‌مآبی سعادت‌اکتسابی به آن‌جانب تشریف آورده بعضی مهمّات به سمع شریف خواهند رسانید که در آنجا حق به جانب ایشان می‌نماید و در آن باب سندهای قوی به دست دارند. اگر چنانچه عنایت نموده التفات فرمایند که حق در مرکز خود قرار یابد از طریقهٔ شفقت و خیرخواهی ایشان دور نمی‌نماید. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۱۷۸

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، بعضی از طلبهٔ علم که در قریهٔ کوسویه به تحصیل مشغول‌اند، می‌گویند که مدتی است که در مدرسهٔ مذکوره به تحصیل و تدریس مشغول‌اند و مدرّس و طلبه را وظیفهٔ معتدٌ بها نرسیده است، با وجود آنکه حاصل بسیار است، التماس آن می‌دارند که عنایت نموده اشارت رود که امینی به راستی تفحص فرماید، باشد که وظیفهٔ ایشان برسد. توفیق رفیق باد.

۱۷۹

الفقیر عبدالرحمان الجامی

خدمت مولوی به تحصیل مشغول‌اند و فقر و احتیاج تمام دارند. اگر چنانچه عنایت نموده اهتمام فرمایند و اشارت نمایند که ایشان را از اوقاف محظوظ گردانند از مکارم اخلاق و مراحم اشفاق دور نمی‌نماید. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۱۸۰

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، شخصی نسبت بر برادر دارندهٔ رقعهٔ نیاز امری باز

نموده است که می‌گویند خلاف واقع است. التماس آنکه، عنایت نموده و تفحص فرموده نوعی سازند که بر هیچ کس حیف و تعدّی نرود. توفیق رفیق باد.

۱۸۱

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، خواجه عبدالاحد را با شخصی دعویی است شرعی و به دار القضا حاضر نمی‌شود. التماس آنکه، عنایت نموده اشارت رود که انقیاد شریعت کند و به دار القضا حاضر شود. توفیق رفیق باد.

۱۸۲

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، جناب سیادت‌مآب سید معزّالدین را از ولایت گناباد به جهت بعضی مؤاخذات دیوانی طلب داشته‌اند، مردم عزیز نیکویی او می‌گویند. التماس آنکه التفات خاطر شریف به جانب ایشان دارند که بر ایشان حیف و تعدّی نرود. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۱۸۳

هو

الفقیر عبدالرحمان الجامی

وفّقهم الله تعالی لما یحبّ و یرضیٰ، چون جناب سیادت‌مآبی سعادت‌اکتسابی به آن صوب توجه نموده بودند به این دعای مقرون به اخلاص مشحون به اختصاصِ خود را به خاطر شریف داده گستاخی واقع شد. والدعا معاً والسّلام و الاکرام.

۱۸۴

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، چنین استماع افتاد که بعضی مردم نسبت به خدمت

مولانا صانعی سخنان می‌گویند. التماس آنکه، خاطر شریف به جانب او دارند و اگر سببی واقع نشده باشد احوال گذشته را سبب نسازند که آن امری بود عام و خصوصیت به هیچ کس نداشت. توفیق رفیق باد.

۱۸۵

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، خدمت مولانا شیخ محمد و مولانا سعید مردم فقیر و غریب‌اند و به نیّت تحصیل آمده‌اند و از جهت معاش احتیاج تمام دارند. اگر چنانچه عنایت نموده وجهی شود که ایشان را سد جوعی از اوقاف میسّر گردد بسیار در محل می‌نماید. توفیق رفیق باد.

۱۸۶

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه خدمت مولانا شیخ ابوسعید مجلّدِ جلدی ظفرنامه ساخته بوده‌اند و از آنچه مقرر شده بوده چیزی باقی مانده است، التماس آن می‌دارد که عنایت نموده التفات فرمایند که آن بقیّه واصل شود که احتیاج تمام دارند. والسّلام.

۱۸۷

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه دارنده مردی فقیر است و از مهتر احمد رکابدار حمّامی به اجارت گرفته بوده است یکساله و بدل اجارت رسانیده، و حالا از مدت اجارت وی یک ماه گذشته و دارنده می‌گوید که بدان مبلغ که به اجارت گرفته بودم زیان می‌کند. مهتر مذکور نه از بدل اجارت چیزی کم می‌کند و نه حمّام را از او می‌گیرد و وی را تکلیف می‌کند که بدل اجارت را به همان مبلغ جواب گوی. التماس آنکه، عنایت نموده التفات فرمایند که این فقیر از تغلّب وی خلاص یابد. توفیق رفیق باد.

این فقیر را به این شخص نوع اختصاصی هست، اگر چنانچه در این باب اهتمام نمایند منّت عظیم خواهد بود.

۱۸۸

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، خدمت شیخ‌الاسلامی ملاذ الانامی به عزیمت اردوی همایون بیرون آمده بودند، چون خبر الطافی که نسبت به ایشان واقع شده بود رسید آن عزیمت در توقف افتاد. التماس آنکه در اتمام لطفی که کرده‌اند و در اِنجاز وعده‌ای که فرموده‌اند اهتمام نمایند که تفرقه و تشویش ایشان تا به حدی است که در حیّز تحریر و تقریر نمی‌گنجد. دولت و سعادت دو جهانی میسّر باد، والسّلام و الاکرام.

۱۸۹

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، جناب سیادت مآبی امیر نورالدّین محمد قنّاد را پیش ملک اسکندر فراهی مبلغی بوده است و آن را به وکیل خود شیخ احمد حواله داشته بوده است که از محصولات مزارع وی ادا نماید و در این چند سال به واسطهٔ تفرقه‌هایی که بوده است میسر نشده است و خدمت سید مشار الیه دارندهٔ رقعهٔ نیاز مولانا حسن را همراه شیخ احمد مذکور به اردوی همایون فرستاده‌اند. التماس آنکه، عنایت نموده اهتمام فرمایند که فرمان جهان مطاع حاصل شود که ارباب تغلّب دست از آن مزارع بازدارند و قرض خدمت سید مذکور را ادا نمایند که در این مدت اختلال بسیار به احوال ایشان را ه یافته است و بدان وجه احتیاج تمام دارند توفیق رفیق باد والسّلام.

دیگر معروض آنکه خدمت سید مذکور را قرضی واقع است و وجه آن غیر از این مبلغ مذکور چیز دیگر نیست،مقصود آنکه التفات دریغ نفرماید.

۱۹۰

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، خدمت مولانا کمال‌الدین حسین به انواع فضائل و اخلاق حمیده متّصف‌اند اما از جهت ضیق معاش تفرقهٔ بسیار دارند. اگر چنانچه عنایت نموده وجهی شود که از اوقاف و غیر آن محقری که مدد معاش ایشان شود به ایشان برسد از مراسم اشفاق و مکارم اخلاق دور نمی‌نماید. توفیق رفیق باد. والسّلام.

۱۹۱

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه جناب سیادت‌مآبی مردم عزیز و فاضل‌اند و در این دیار غریب‌اند و فقر و عیالمندی و احتیاج تمام دارند جزوی مهمی به سمع شریف خواهند رسانید. التماس آنکه، عنایت نموده و روحانیت اجداد کرام ایشان را ملاحظه فرموده امداد و اعانت ایشان فرمایند و التفات و اهتمام از حال ایشان دریغ ندارند. توفیق رفیق باد.

۱۹۲

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، مولانا نورالله ولد مقری محمود مردی صالح است و پدر وی را در حیات خود قایم‌مقام خود گردانیده بوده و منصب آذان مسجد جامع را به وی تفویض نموده و همانا که آن را به سمع شریف رسانیده بوده، حالا مقری شیخ یوسف به آن جانب توجه نموده قصد آن دارد که در آن باب نشان همایون حاصل کند، التماس امدادی می‌دارند. اگر چنانچه ملتمس ایشان مبذول گردد از مکارم اخلاق ایشان دور نمی‌نماید. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۱۹۳

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، خدمت مولانا قاسم و مولانا نورالله مردم فقیر صالح و غریب‌اند و از نواحی همدان به قصد تحصیل به این جانب آمده، اگر چنانچه عنایت نموده وجهی شود که از اوقاف آنچه مایحتاج ضروری ایشان باشد به ایشان برسد و به فراغ بال به تحصیل مشغول باشند بسیار در محل می‌نماید. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۱۹۴

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، دارنده مولانا لطف‌الله مردی طالب علم صالح فقیر است. اگر چنانچه وجهی شود که از اوقاف به قدر حاجت محظوظ گردد از طریقهٔ شفقت و مرحمت دور نمی‌نماید. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۱۹۵

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از رفع نیاز مرفوع آنکه، خبر چنان رسید که خدمت ایشان را فی‌الجمله درد پایی بوده است، اما بحمدالله که در عقب آن مژدهٔ صحت دادند، این فقیر را نیز با ایشان در این معنی موافقی واقع است.

وه که باز از درد زانو ماند بر جا پای من　　تا چه خواهد کرد با من درد پابرجای من

صحّت و سلامت مستدام باد، والسّلام و الاکرام.

۱۹۶

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، خدمت مولانا عمادالدّین احمد عزیمت اردوی همایون کرده به شرف ملازمت خواهد رسید. التماس آنکه، عنایت نموده التفات خاطر

شریف به جانب او دارند و در مصلحتی که رجوع به ملازمان نماید اهتمام فرمایند. توفیق رفیق باد، والسّلام و الاکرام.

۱۹۷

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه خدمت مولانا نظام‌الدّین را در شهر نامبردار نوشته‌اند و ایشان می‌گویند که ما را در شهر هیچ نوع جهتی نیست و سالهاست که متوطّن ولایت کَرُخیم و در آن ولایت شرکت داریم. التماس آنکه، عنایت نموده وجهی شود که ایشان نامبردار کَرُخ باشند و نام ایشان را از دفتر نامبرداران شهر اخراج کنند. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۱۹۸

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، مولانا عبدالکریم که دارندهٔ رقعهٔ اخلاص است مردی صالح است، مدتی مدید با وی همسایگی واقع بوده هرگز از وی امری ناملایم مشاهد و محسوس نشده است. التماس آنکه، عنایت نموده التفات خاطر شریف از وی دریغ ندارند و در مهمی که رجوع نماید اهتمام نمایند. توفیق رفیق باد.

۱۹۹

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، خدمت مولانا علاءالدّین علی را التماس آن هست که نشانی، مشتمل بر آنکه هر جا برسند تعظیم و احترام ایشان را واجب دانند و متعلّقان ایشان را به هیچ نوع تعرض نرسانند و اُلاغان ایشان را نگیرند، حاصل شود. توقع آنکه، عنایت نموده در آن باب اهتمام فرمایند. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۲۰۰

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، دارندهٔ رقعهٔ اخلاص پیش از این در بازار اسپ خرید و فروخت می‌کرده و بدان سبب تفرقه‌ها کشیده و می‌کشد و حالا می‌گوید ترک این کار کرده‌ام. التماس آنکه، با وجود آنکه در این کار محذور شرعی نیست که بدان مؤاخذه باید شد ترک آن گرفته است، عنایت نموده التفات خاطر شریف بدان مصروف گردانند که مِن‌بعد بدان سبب مزاحم او نشوند. توفیق رفیق باد.

۲۰۱

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه ضعیفهٔ دارنده عرضه‌داشتی دارد، می‌خواهد که به عرض شریف برساند، اگر چنانچه عنایت نموده اِصغا فرمایند و به غور آن برسند از مکارم اخلاق ایشان دور نمی‌نماید. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۲۰۲

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، مولانا فضل‌الله به انواع فضائل و کمالات آراسته‌اند، اما با وجود عیالمندی فقر و احتیاج تمام دارند و از اوقاف به جهت مدد معاش ایشان محقّری تعیین یافته است، اما چون پروانهٔ همایون بر طبق آن صادر نشده است گاه‌گاهی در آن تعلّل می‌نمایند. التماس آنکه، عنایت نموده اهتمام فرمایند که در آن باب پروانه حاصل شود. توفیق رفیق باد.

۲۰۳

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، خدمت خواجه محمدعلی کرم نموده مهمّات سر

مزار را متقبل شده‌اند که مضبوط دارند. التماس آنکه، عنایت نموده التفات از حال ایشان دریغ ندارند، و اگر نشانی عنایت فرمایند که در آبی که به سر مزار می‌آید هیچ‌کس بی‌جهتی مدخل نسازد دور نمی‌نماید. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۲۰۴

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، چون خبر مقدم شریف از آستانهٔ روضهٔ مقدّسه ـ سلام الله علیٰ مَن حلّ فیها ـ رسید موجب جمعیت و حضور همهٔ فقیران گشت. دیدهٔ انتظار بر راه است. امید است که عن‌قریب به شرف ملاقات برسند. حصول مرادات و وصول به سعادات میسّر باد، والسّلام و الاکرام.

۲۰۵

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، خدمت مولوی اعظمی مولانا شهاب‌الدّین احمد خوافی که شغل احتساب تعلّق به خدمت ایشان می‌دارد با وجود ضعف پیری ضعفهای دیگر ایشان را طاری شده است و مجال سوار شدن و اطراف و جوانب گشتن ندارند، چون در نشان همایون به استخلاف مأذون بوده‌اند خدمت سیادت‌مآبی شاه غیاث‌الدّین راکه نسبت فرزندی به شیخ العالم نیز دارند به خلافت خود نصب فرموده‌اند و چون علم و صلاح ایشان ظاهر است بسیار مناسب می‌نماید. اگر چنانچه عنایت نموده وجهی شود که در آن باب نشانی واقع شود تا موجب اطمینان شود دور نمی‌نماید. توفیق رفیق باد.

۲۰۶

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، دارنده را مصحفی که در صدد هریه کردن آن بوده است پیش سید استرابادی که وفات کرده بوده و می‌گوید که گواهان دارم که آن مصحف

ملک من است. التماس آنکه، اشارت فرمایند که مصحف را در محکمهٔ قضا حاضر گردانند تا به هرچه قاضی اسلام حکم کنند بر آن بروند. توفیق رفیق باد.

۲۰۷

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، خدمت شیخ‌زادهٔ طوسی که از فرزندان شیخ حافظ عمر وردهی ـ قدّس سرّه ـ اند و به صلاح نفس موصوف در مدرسهٔ تومان آغا در قریهٔ کوسویه امام و حافظ‌اند. التماس آنکه، عنایت نموده اشارت رود که وظیفهٔ ایشان را به ایشان برسانند و در آن تعلّل ننمایند. توفیق رفیق باد.

۲۰۸

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه خدمت امیر جلال‌الدّین یعقوب را با یکی از عزیزانی که این فقیر را با ایشان طریقهٔ اخلاص و محبت در میان است نسبت قرابتی هست. التماس آنکه، عنایت نموده التفات خاطر شریف از حال ایشان دریغ ندارند و در مصلحتی که به ملازمان رجوع نماید اهتمام فرمایند. توفیق رفیق باد.

۲۰۹

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، خدمت مولانا اویس درویش صالح و نیازمند است، توقع آن می‌داریم که به نظر عنایت ملحوظ گردد و از احسن التفات و رعایت محظوظ. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۲۱۰

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، باباحاجی عیدگاهی می‌گوید که آب عیدگاه به

دستور سابق نمی‌دهند، التماس آن می‌دارد که، اشارت رود که بر درختان عیدگاه حیفی نرود. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۲۱۱

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، دارنده را مددی نوشته‌اند، می‌گوید که مرا استطاعت آن نیست. التماس آن می‌دارد که، عنایت نموده اشارت رود که تفحّص فرمایند و بر وی حیف و تعدّی نرود. توفیق رفیق باد.

۲۱۲

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، خدمت مخدومی مولانا مردم دانشمند و عزیزاند، قضیه‌ای دارند که به سمع شریف خواهند رسانید. التماس آنکه، به غور حال ایشان رسیده نوعی سازند که بر ایشان حیفی نرود. توفیق رفیق باد.

۲۱۳

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، درویشان مجاورانِ غار خواجه احمد عباس‌اند، در آن نواحی محقّر وقفی هست که مصرف آن مجاوران می‌بوده است و هرگز دستور نمی‌بوده است که رسم‌الصّداره از آنجا بگیرند، و حالا اضعاف آن گرفته‌اند. التماس آنکه، عنایت نموده وجهی شود که درویشان آنجا معاش توانند کرد و بر ایشان خلاف قاعده حیف و تعدّی نرود. توفیق رفیق باد.

۲۱۴

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، دیرگاه است که جناب مخدومی سیادت‌مآبی را

نسبت به این فقیر التفات خاطری هست و همانا که در این وَلا والد بزرگوار ایشان در نواحی بلخ به جوار رحمت حق سبحانه پیوسته‌اند به حکم ضرورت به آن جانب متوجه شده به شرف ملاقات شریف مشرّف خواهند شد. التماس آنکه، عنایت نموده به هرچه مصلحت دانند اشارت نمایند و در کفایت مهمی که به عرض رسیده شود اهتمام فرمایند. توفیق رفیق باد و سعادت زیادت، والسّلام و الاکرام.

۲۱۵

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، دارندگان رقعهٔ نیاز خواجه محمود و خواجه سلطان احمد مردم مزارع‌اند و تا غایت استماع نیفتاده است که از ایشان نسبت به رعایا ظلم و تعدّی واقع شده باشد. التماس آنکه، عنایت نموده التفات خاطر از جانب ایشان دریغ ندارند و نگذارند که بر ایشان تعدّی رود بی‌موجبی. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۲۱۶

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، خدمت مولانازادهٔ شهر سبزی و مولانا ابویوسف مردم دانشمند و عزیز و پیر و فقیراند و از هیچ جا مدخلی ندارند و به اندک چیزی قانع‌اند. اگر چنانچه عنایت فرموده اهتمام فرمایند که از اوقاف محقّر چیزی برای ایشان تعیین یابد از مکارم اخلاق ایشان دور نمی‌نماید. توفیق رفیق باد.

۲۱۷

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، همانا دارنده امیر محمد بارک که در سلک ملازمان اِنخراط داشته بی‌اجازت به این جانب آمده بوده و نسبت به وی حکم سیاستی واقع شده بوده از این فقیر استدعاء شفاعتی نمود، این فقیر او را از خدمت خواجه سید احمد

شفاعت کرده نگذاشت که او را به سیاست رساند، و حالا او را به آن جانب روان گردانیده، التماس می‌رود که، او را به دستور سابق در سلک ملازمان راه دهند و جریمه‌ای که صادر شده عفو فرمایند. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۲۱۸

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، جناب مولوی مخدومی مولانا شهاب‌الدّین احمد خوافی را در آن وقت که از منصب احتساب استعفا می‌کردند، این فقیر وعده کرده بود که اگر مخادیم امداد نفرمایند و از عهدهٔ این کار کماینبغی بیرون نتواند آمد از ایشان درخواست کرده شود که شما را معذور دارند. التماس آنکه، چون امداد ایشان کماینبغی واقع نشود و از عهدهٔ آن بیرون نتواند آمد، وجهی شود که ایشان را معاف دارند. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۲۱۹

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، خدمت مولانازاده مردم عزیزانند، از ولایت بدخشان به نیّت تحصیل تشریف آورده‌اند و جهتی ظاهر که مادّهٔ معاش ایشان باشد واقع نیست. اگر چنانچه عنایت نموده مایحتاج ضروری ایشان از اوقاف تعیین یابد از طریق مصلحت دور نمی‌نماید. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۲۲۰

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، حکایت وظیفهٔ خدمت مولانا نظام‌الدّین[1] احمد

---

۱. در نامه‌های زیر شماره‌های ۲۰۵ و ۲۱۸ این نام به صورت شهاب‌الدین آمده است.

خوافی و محتسبان ایشان به سمع شریف رسانیده شده بود. التماس آنکه، عنایت نموده اشارت رود که از محلی که به سهولت وصول یابد تعیین یابد تا به فراغ خاطر بـه امـر احتساب اشتغال توانند نمود و ترویج شریعت مطهّره تـوانـنـد کـرد. تـوفیق رفـیق بـاد، والسّلام.

۲۲۱

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، خدمت حامل رقعه اجازت خواسته به شهر آمده بوده و توقف وی از میعاد مراجعت تجاوز کرده، از مؤاخـذهٔ آن خـوفی دارد. الـتماس آنکه، چون توقّف را عذرها دارد عنایت نموده وجهی شود که تقصیر وی به عفو مقرون گردد. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۲۲۲

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، متعلّقان امیرزاده یارمحمد اضطراب بسیار دارند و می‌گویند که هنوز وی را آفتی نرسیده و خدمت امیر بهبود داعیهٔ درخواست او کرده وی را نگاه داشته است. اگر چنانچه وجهی شود که آن حضرت چنانچه مقتضای کرم ایشان است از سیاست وی تجاوز نمایند سبب مزید سعادت خواهد بود. توفیق رفیق باد.

۲۲۳

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، با وجود آنکه فضل و کمال و استحقاق و استبهال خدمت مولوی اعظمی عزّالدّین ملک احمد از آن ظاهرتر است که به شرح احتیاج افتد، هر یک از ائمهٔ اسلام و مشاهیر انام در آن باب چیزی نوشته‌اند و اظهار آن کرده. التماس آنکه، عنایت نموده التفات خاطر شریف به جانب ایشان دارند و در مصلحتی که رجوع

نمایند اهتمام فرمایند، و چون امثال ایشان را احتیاج به این مبالغه‌ها نمی‌باشد بر همین اقتصار کرده شد. توفیق رفیق باد، والسّلام.

قضیهٔ قضاء مولانا نظام‌الدّین به سمع شریف رسانیده شده بود هرچه در آن باب مصلحت دانند حاکمند.

۲۲۴

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، دارنده را فرزندی بوده و به شخصی نکاح کرده، اما هنوز در خانهٔ پدر بوده، شخص دیگر که به شرارت موصوف است دعوی کرده فرزند تو را من نکاح کرده‌ام و گواهان گذرانیده، اما زمان نکاح او متأخّر است، فتوی ائمهٔ اسلام حاصل کرده است که نکاح شخص دوم اعتبار ندارد، اما می‌گوید که او بغایت سَفیه است و تهدید می‌دهد و ایذا می‌کند. التماس آنکه، عنایت نموده وجهی سازند که شرّ او از سر این مسلمان و فرزند وی دفع شود. توفیق رفیق باد.

۲۲۵

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، جناب سیادت‌مآب به جهت مهمی به اردوی همایون تشریف خواهند آورد. التماس آنکه، عنایت نموده مساعی جمیله در کفایت آن مبذول دارند که مردم بسیار عزیزاند و شک نیست که استرضای خاطر شریف ایشان وسیلهٔ سعادات دینی و دنیوی خواهد بود. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۲۲۶

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، امیر درویش محمد و امیر درویش احمد کوکلتاشان خدمت میرزا سلطان محمود را عنایت نموده بخشیده‌اند، اما در فرستادن امیر درویش

احمد فی‌الجمله تأخیری واقع است و ایشان را می‌گویند اندک ضعفی و مرضی هست. اگر چنانچه کرم فرموده وجهی شود که ایشان را در خارج زندان در این مدت تأخیر به معتمدی بسپارند، در محلی که هوایی داشته باشد و از عفونت زندان خلاص یابند از مراسم اشفاق و مکارم اخلاق ملازمان دور نمی‌نماید. توفیق رفیق باد.

۲۲۷

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، خدمت مولانا قاضی که رافع رقعهٔ اخلاص‌اند مدتی در این ولایت به تحصیل مشغول می‌بوده‌اند و حالا عزیمت وطن کرده‌اند و احرام ملاقات پدر بزرگوار خود بسته، التماس آنکه، عنایت نموده التفات شریف از حال او دریغ ندارند و در مصلحتی که به ملازمان رجوع نماید اهتمام فرمایند. توفیق رفیق باد.

۲۲۸

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، دارنده می‌گوید که به جهت حمّام شیخ‌زاده صدر مَمَرّ آبی محدث در خانهٔ او نهاده‌اند و به سبب آن خانهٔ او روی به ویرانی نهاده است، التماس آن می‌دارد که، تفحّص فرموده به غور او برسند. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۲۲۹

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، می‌گویند خدمت امیر شای نوربخشی را حضرت خواجه رقعه نوشته طلبیده‌اند. التماس آن می‌دارد، که عنایت نموده التفات و اهتمام دریغ ندارند و سعی جمیل مبذول دارند که زودتر او را اجازت فرمایند. توفیق رفیق باد.

۲۳۰

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، خدمت استاد حاجی محمّد به شرف ملازمت مشرّف خواهند شد و جوانی نیکو خصال می‌نماید. التماس آنکه، عنایت نموده التفات و اهتمام از حال او دریغ ندارند. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۲۳۱

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، خدمت مولانا خواجه به جهت جزوی مهمی دارندهٔ رقعه امیر حاج را به ملازمت مخادیم فرستاده‌اند. التماس آنکه، چون آن مهم را به سمع شریف رساند عنایت نموده اهتمام نمایند و التفات فرمایند که بر آن وجه که مصلحت دانند که مهم سرانجام یابد. توفیق رفیق باد.

۲۳۲

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، خدمت خواجه جمال‌الدّین عطاءالله را به مساعی جمیله خدمت شما استطاعت سفر مبارک حجاز حاصل آمده است و می‌خواهد که شکرگزاری این معنی را در مواضع شریفه و منازل متبرّکه به وظیفهٔ دعاگویی و خیرخواهی دینی و دنیوی قیام نماید. التماس آنکه، عنایت نموده نشانِ راهی حاصل شود که هرگاه عزیمت مصمّم شود مانعی نباشد. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۲۳۳

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، خدمت خواجه عبدالخالق مؤدّی به همّت و مروّت است و حضرت خواجه عبیدالله را نسبت به ایشان التفات و اهتمام بسیار است و در آن

وقت که به مرو تشریف آورده بودند در منزل ایشان نزول کرده بودند و حالا تظلّمی دارند، می‌خواهند که به عرض همایون برسانند. التماس آنکه، عنایت نموده و سعی جمیل مبذول داشته نوعی سازند که مطلوب ایشان بر وجه احسن میسّر گردد. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۲۳۴

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، خدمت خواجه سیف‌الدین ولد خواجه رمضان تونی را قدری اسباب بوده است که در مدت غیبت ایشان غایبی کرده بوده‌اند. التماس آنکه، عنایت نموده اشارت فرمایند که چون اسباب ایشان را بی‌جهتی گرفته‌اند به ایشان بازگذارند. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۲۳۵

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، خدمتی که دارنده پهلوان پیر احمد را فرموده بوده‌اند، می‌گویند که کماینبغی بجای آورده است و به تکمیل و تقسیم آن هنوز مشغول است. حالا عزیمت آن کرده که به شرف دستبوس برسد، شک نیست که به نظر لطف و عنایت ملحوظ خواهد گشت.توفیق رفیق باد.

۲۳۶

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، رعایاء گم براق را توهّم آن شده است که جناب امارت‌مآبی را به واسطهٔ ناملایمی که از ایشان واقع شده است ملال خاطری هست. التماس آنکه، عنایت نموده وجهی سازند که توهّم آن فقیران مرتفع شود و اگر جریمه‌ای از ایشان صادر شده باشد عفو فرموده به سر عنایت بازآیند. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۲۳۷

هو

الفقیر عبدالرحمان الجامی

خواجهٔ کُمّل عبیدالله که نفس پاک او
چون خطاب اِرجعی از موطن اصلی شنید
در شب سلخ مه فوت نبی همچون نبی
نزد شاه مقتدر در مقعد صدق آرمید
چون شهید عشق و مقتول فنا فی‌الله بود
یافت عارف سال تاریخش ز مقتول شهید

۲۳۸

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، دارنده می‌گوید که پارینه او را مددی نوشته بودند و بی‌آنکه وی را استعداد آن اثبات گردد از وی گرفته‌اند. التماس آن می‌دارد که، عنایت نموده تلافی ...[1] و تفحص فرمایند اگر بر وی ... بدهند. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۲۳۹

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، ضعیفهٔ دارنده تظلّمی دارد. اگر چنانچه آن را اِصغا نموده به غور حال وی برسند از طریقهٔ شفقت دور نمی‌نماید.

۲۴۰

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، چنان معلوم شد که حضرت خواجه ـ ادام الله تعالی

---

۱. جای نقطه‌ها در متن ناخوانا است.

ما امکن البقاء ـ ذکر رفتن و نارفتن این فقیر می‌کرده‌اند خدمت خواجه کلان ذکر بعضی موانع کرده‌اند، ایشان آن را بر تعلّل حمل فرموده‌اند و حالاً داعیهٔ رفتن به آن جانب قوی شده است، عزیمت چنان است ـ بعد قضاء الله سبحانه ـ که پیش از آنکه هوا گرم گردد رفته شود. التماس آنکه، اگر پیش از خیر باد استجازه از ملازمان حضرت سلطنت شعاری ـ خلّد ملکه ـ می‌باید کرد، عنایت نموده اجازت حاصل کنند و اگر خیر باد و استجازه به یک بار می‌توان کرد، اعلام فرمایند شاید که آن معنی میسّر گردد. حق ـ سبحان الله و تعالی ـ توفیق مصالح دینی و دنیوی رفیق گرداند، والسّلام.

۲۴۱

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، خدمت پهلوان محمد شیربان از ابنای جنس خود می‌گویند به انواع صلاحیت ممتاز است و با ایشان نسبتی ندارد. التماس آن می‌دارد که عنایت عام و اهتمام تمام ملازمان محظوظ گردد و در مهمی که رجوع نماید التفات دریغ نفرمایند. توفیق رفیق باد و سعادت زیادت.

۲۴۲

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، بعضی از جماعت بخشیان تخلّف کرده به مخالفان رفته بوده‌اند و به جرم آن بر همهٔ آن جماعت تحصیلی واقع شده و از آن جمله عبدالخالق و امیر عبدالعظیم‌اند که مردم عزیز به نیکی ایشان گواهی می‌دهند، و هرچه در حوزهٔ تصرف ایشان بوده به ضبط ملازمان درآمده و نسبت با امیر عبدالخالق به کرّات تشدّد و شکنجه واقع شده، چنانکه می‌گویند متعدّیان آن را جزم به آن حاصل شده که او را چیزی نمانده است. التماس آنکه، چون حال بر این موجب باشد عنایت نموده اهتمام فرمایند که ایشان را مَخْلَصی حاصل شود. توفیق رفیق باد، والسّلام و الاکرام.

۲۴۳

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، خدمت خواجه زین‌العابدین و خدمت استاد مجدالدین به جهت مهمی به اردوی همایون تشریف می‌آورند. التماس آنکه، عنایت نموده التفات از حال ایشان دریغ ندارند و نگذارند که به سخن ارباب غرض بر ایشان حیف و تعدّی رود که در این چندگاه ایشان را تفرقه بسیار رسیده است. توفیق رفیق باد.

۲۴۴

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، می‌گویند خدمت مولانا کمال‌الدین اظهر را در آن امری که به توهّم آن محبوس داشته‌اند مدخلی نبوده است و بازخواستی که واقع شده بنا بر آن بوده که در مجلس همایون سخنی ناندیشیده از ایشان صادر شده است. التماس آنکه، عنایت نموده وجهی شود که ناملایمی به ایشان لاحق نشود. توفیق رفیق باد.

۲۴۵

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، در این مدت چنین مسموع شده است که خدمت مولانا علاءالدین علی صانعی نسبت با رعایا در مقام نیک نفسی و صلاح اندیشی و خیرخواهی بوده است و معلوم نشده است که منافی این امری واقع شده باشد. التماس آنکه، چون حال بر این طریقه باشد التفات و اهتمام از حال ایشان دریغ ندارند و تقویت و رعایت او را بر ذمّهٔ کرم عمیم خود لازم شمارند. در این چند روز در همین معنی رقعه‌ای نوشته شده بود، اما چنان گفتند که نرسیده است، اگر رسیده باشد در تکریر تصدیع معذور دارند. توفیق رفیق باد، والسّلام و الاکرام.

۲۴۶

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، خدمت مولوی اعظمی مولانا سیف‌الدین که به صلاح و نیک نفسی موصوف‌اند و مدت عمر خود به تحصیل علوم و درس آن گذرانیده‌اند و به شرف ملاقات مشرّف خواهند شد. مدت بیست سال است کمابیش از اشراف خانقاه شیخ چاووش تعلق به ایشان می‌داشته، حالا بی‌موجبی شرعی ایشان را عزل کرده‌اند و به شخصی دیگر مفوّض ساخته. التماس آنکه، عنایت نموده التفات از حال ایشان دریغ ندارند و نوعی کنند که حیفی که بر ایشان رفته باشد تدارک و تلافی یابد که فقر و احتیاج و عیالمندی دارند و جهتی که مدد معاش باشد موجود نی .توفیق رفیق باد.

۲۴۷

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، خدمت حافظ که به صلاح نفس موصوف است و تلاوت و قرائت وی چنانچه به سمع شریف خواهد رسید خالی از چاشنی نیست، به آن جانب تشریف آورده مدّعایی دارد. اگر چنانچه در تحصیل آن مصلحتی باشد و امدادی واقع شود در محل می‌نماید که اظهار اضطرار بسیار می‌کند. توفیق رفیق باد، والسّلام والاکرام.

۲۴۸

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، خدمت حاجی یوسف که از مجاوران حرم شریف مکه ـ زادها الله شرفاً ـ است و وی را وجهی که ملازمان آن حضرت قرض گرفته بوده‌اند و به استراباد حواله داشته بوده‌اند و حالا محروم آمده است، التماس آنکه، عنایت نموده وجهی سازند که وجه وی حاصل شود که در این دیار غریب‌اند و التجا به خدمت شما دارند. توفیق رفیق باد.

۲۴۹

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، جناب مخدومی را التفات تمام به جانب فقیران هست و از ایشان اوصاف حمیده و اخلاق پسندیده مشاهده افتاده و از قواعد مروت و خصایص انسانیت که از آن جانب نسبت به ایشان واقع شده شکرگزاری بسیار دارند. شک نیست که آن روز به روز زیادت خواهد بود. توفیق رفیق باد و سعادت زیادت، والسّلام.

۲۵۰

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، خدمت مولانا علاءالدین علی قوشچی در باب استجازت که به عرض رسانیده شده بود مبالغهٔ تمام دارند و خاطر ماندگی بسیار می‌کنند. التماس آنکه، عنایت فرموده چنان کنند که زودتر اجازت حاصل شود. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۲۵۱

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، خدمت سیدزاده جوانی صالح است و به تحصیل مشغول. محقری از اوقاف جهت معاش ایشان تعیین یافته بوده است، کیفیت آن را به عرض شریف خواهند رسانید. التماس آنکه، التفات خاطر خطیر از حال ایشان دریغ ندارند و درکفایت مهم ایشان اهتمام فرمایند بر وجهی که بزودی مراجعت نمایند. توفیق رفیق باد، والسّلام والاکرام.

۲۵۲

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، حامل ضَراعت مولانا نجم‌الدین عبدالحمید را با

شیخ‌زادهٔ ابهری محقر وظیفه‌ای تعیین یافته بوده، و باز به تنصیف آن فرمان همایون صادر شده و می‌گویند که آن به معاش ایشان وفا نمی‌کند و به تشویش می‌گذرانند، و حالا عزیمت آن جانب کرده، التماس آن دارند که، وظیفهٔ ایشان به دستور اول تکمیل یابد تا به فراغ خاطر به تحصیل علوم مشغول توانند بود و به دعاگویی دوام دولت قیام توانند نمود. اگر چنانکه عنایت نموده ملتمس ایشان را مبذول دارند، شک نیست که مزید جاه و حشمت دو جهانی خواهد بود. توفیق رفیق باد، والسّلام والاکرام.

۲۵۳

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، جناب سیادت‌مآبی در این دیار غریب‌اند و فقیر و عیالمند و از راه دور به امیدی آمده‌اند که به سمع شریف خواهند رسانید. التماس آنکه، عنایت نموده و جهت سیادت و غربت و فقر و عیالمندی ایشان را ملاحظه فرموده، وجهی سازند که نومیدی نشوند و از موايد انعام و اکرام آن حضرت بهره‌مند گردند. توفیق رفیق باد.

۲۵۴

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه،

که از انظار لطف اوست روشن　　　اُولوا الابصار را چشم جهان‌بین

در این وَلا بصر بصیرتشان به آن بینا گشته که چشم رمد فراق دیده و دیدهٔ آفت هجران رسیده را به غبار موکب مخادیم روشن سازد. شک نیست که بعد از حصول آن دولت و وصول به آن سعادت مشمول عواطف کریمانه خواهد شد، چشم خدمت مولانا فضل‌الله را نزدیک به آن آورده بود که بیاض عارضی آن به تمام دور شود، اما به واسطهٔ این سفر در تأخیر افتاد. توفیق رفیق باد و سعادت زیادت، والسّلام.

۲۵۵

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، خدمت خواجه زین‌الدین ابوبکر که از فرزندان حضرت شیخ‌الاسلام‌اند ـ قدّس الله سرّه ـ به اردوی همایون تشریف آورده به شرف ملاقات خواهند رسید و به عرض خواهند رسانید که شخصی را که قاضی کوسویه که در دیانت او شبهه‌ای نیست به شرارت و بدنفسی او گواهی می‌دهند، با متعلقان ایشان بحثی و خصومتی هست و می‌خواهد که به تغلّب پیش برد و به آنچه مقتضای شریعت مطهّره است راضی نیست. التماس آنکه، عنایت نموده التفات فرمایند که نشانی حاصل شود که مطلقاً از قانون شریعت تجاوز ننمایند و اگر به خلاف شریعت چیزی به حمایت گرفته باشند به ایشان بازگردانند و هیچ کس حمایت نکند. توفیق رفیق باد و سعادت زیادت، والسّلام.

۲۵۶

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، مخادیم کرام و سادات عظام را سابقاً وظیفه‌ای مقرّر می‌بوده و حالا به سببی که به عرض خواهند رسانید اختلالی به آن راه یافته است. اگر چنانچه عنایت نموده وجهی شود که آن وظیفه به دستور سابق به ایشان مع‌الزّیاده وصول یابد تا مدد معاش ایشان گردد بسیار مناسب و در محل می‌نماید. توفیق رفیق باد.

۲۵۷

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، دارندگان رقعهٔ اخلاص می‌گویند که بر ما ظلم و تعدّی رفته است که به عرض خواهند رسانید. التماس آنکه، عنایت و عاطفت شامل احوال ایشان داشته به غور ایشان برسند و دست تعدّی و ظلم ظلمه را از ایشان کوتاه گردانند، و اگر کسی را با ایشان معامله‌ای باشد به شریعت مطهّره رجوع فرمایند و

نگذارند که [بی] حجتی شرعیه بر ایشان تغلّب نماید که شک نیست که موجب مزید دولت و سعادت دارّین خواهد بود. والسّلام.

۲۵۸

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، دارندهٔ رقعهٔ اخلاص درویش افراسیاب به جهت مهمی متوجه اردوی همایون شده به دستبوس شریف مشرّف خواهد شد. التماس آنکه، عنایت نموده التفات خاطر [از] او دریغ ندارند و در مصلحتی که به عرض رساند اهتمام فرمایند. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۲۵۹

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، چون خدمت مولانا شمس‌الدین تشریف می‌آوردند از کتاب نفحات‌الانس جزوی چند نوشته بود، اما هنوز مقابله نیافته بود، از این جهت در ارسال آن توقف افتاد. در خاطر چنان است که بزودی مقابله کرده به آن جانب برسد. توفیق رفیق باد.

۲۶۰

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، خدمت خواجه خضر به عمارت حوضی که معلوم ایشان خواهد بود مشغول شده بودند و جهاتی که بدیشان تعلق می‌داشته نذر آن کرده بوده‌اند، و حالا دیوانیان در آن باب مضایقه می‌نمایند. التماس آنکه، عنایت فرموده نوعی سازند که به نذر خود وفا توانند و آن عمارت در تأخیر نیفتد که لاشک امثال این خیرات موجب ازدیاد دولت و سعادت دو جهانی خواهد بود. والسّلام.

۲۶۱

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، خدمت امیر حاجی محمد بخشی از وظایف مرحمت و اشفاقی که نسبت به وی واقع شده است شکرگزاری بسیار می‌کند و خود را از ادای آن قاصر می‌داند و طالب زیادتی التفات می‌باشد. حضرت حق سبحانه همگنان را توفیق مصالح دینی و دنیوی رفیق گرداناد.

۲۶۲

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، خدمت مولانا عبدالمجید و یاران ایشان مردم عزیز و غریب‌اند و در تحصیل علوم اجتهاد تمام نموده‌اند و می‌نمایند. التماس آنکه، عنایت نموده التفات خاطر شریف از حال ایشان دریغ ندارند و اهتمام تمام در آنکه معاش ایشان به وجهی گذرد که به تحصیل مشغول توانند بود و به دعاگویی دوام دولت اشتغال توانند نمود، مبذول دارند. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۲۶۳

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، مشایخ کوسویه از سایر اولاد کرام حضرت شیخ‌الاسلام ـ قدّس سرّه ـ به فقر و عجز امتیاز تمام دارند. اگر چنانچه عنایت نموده در کفایت مهمات ایشان التفات و اهتمام دریغ ندارند از مکارم اخلاق و مراسم اشفاق ایشان غریب نمی‌نماید. توفیق رفیق باد، والسّلام والاکرام.

۲۶۴

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، خواجه اسماعیلِ علی فخرالدین مدتی است که محبوس است بی‌آنکه به حسب شریعت بر وی امری ثابت شده باشد، جماعتی ضعفا

تظلّم بسیار می‌نمایند. اگر چنانچه عنایت نموده اشارت رود که او را بگذارند و به خلاف شریعت تعرض نرسانند از طریقهٔ شفقت و مرحمت دور نمی‌نماید. توفیق رفیق باد.

۲۶۵

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، درویش دارنده عرضه داشتی دارد. التماس آنکه، اصغا فرموده به هرچه مصلحت دانند اشارت فرمایند. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۲۶۶

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، جمعی را که سیاست کرده در زندان انداخته بودنده‌اند و بعد از آن خلاص یافته همانا که عرضه‌داشتی به جهت دفع بعض توهّمات به عرض رسانیده بوده‌اند، بنابر آن ایشان را به اردوی همایون طلبیده‌اند. اگر چنانچه عنایت نموده التفات فرمایند که حیفی که بر ایشان رفته مضاعف نشود از مکارم اخلاق ایشان دور نمی‌نماید. توفیق رفیق باد، والسّلام والاکرام.

۲۶۷

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، خدمت مولانا شرف‌الدین حسن را پدر عزیز ایشان استدعای آن کرده‌اند که تشریف حضور به ولایت قزوین ارزانی دارند. التماس آنکه، عنایت نموده وجهی سازند که اجازت رفتن ایشان حاصل شود تا فارغ‌البال به شرف ملازمت پدر بزرگوار مشرّف گردند. توفیق رفیق باد.

۲۶۸

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، دارندهٔ رقعهٔ اخلاص ولد امیر عبدالعلی به جهت

مهمی که به سمع شریف خواهند رسانید به اردوی همایون تشریف داده‌اند. التماس آنکه، عنایت نموده در باب مهم ایشان اهتمام فرمایند که عجز و فقر و درماندگی بسیار دارند. توفیق رفیق باد و سعادت زیادت، والسّلام.

فتوی کرده بوده‌اند که خشتهای مقبرهٔ پدر خود را می‌توانند فروخت و می‌گویند که خدمت خواجه خضر به جهت عمارت حوض می‌خرند، التماس آن دارد که رخصت ملازمان حضرت خلافت‌پناهی نیز حاصل کنند.

۲۶۹

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، بر خواجه سلطان احمد که از جملهٔ مزارعان نواحی سرخس است شخصی بحثی دیوانی دارد. بعضی از صلحاء آن نواحی به نیکویی خواجهٔ مشار الیه گواهی می‌دهند. التماس آنکه، عنایت نموده وجهی شود که بر وی حیف و تعدی نرود و قضیهٔ ایشان به موجب راستی پرسیده شود. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۲۷۰

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، خدمت مولانازادهٔ شهر سبزی و مولانا ابویوسف مردم پیر و دانشمند و فقیراند و قناعت تمام دارند و به اندک چیزی معاش ایشان می‌گذرد. التماس آنکه، عنایت نموده اهتمام فرمایند که از اوقاف به جهت ایشان محقّر وظیفه‌ای تعیین یابد که بسیار در محل خواهد بود. توفیق رفیق باد و سعادت زیادت، والسّلام.

۲۷۱

الفقیر عبدالرحمان الجامی

خدمت خواجه محمود با سایر نیازمندان نیازمندی رساندند فیه ایام.[۱]

۱. این رقعه ظاهراً ضمیمه ایست به یکان نامهٔ دیگر اما در متن بصفت نامهٔ علی حده رقمبندی شده است.

۲۷۲

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، چون اجازت خدمت مخدومی را بر فتوی ائمّه موقوف داشته بودند و فتوی ائمّه حاصل شده است که اولی به حال خدمت ایشان سفر مبارک است. التماس آنکه، عنایت نموده پروانهٔ نشان را ه حاصل کنند که محل بسیار نیک است و خاطر شریف ایشان به سبب آن بسیار متفرق. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۲۷۳

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، خدمت مولانا شمس‌الدین کرمانی در استراباد فوت شده‌اند و اکابر آنجایی به خدمت برادر مولانا جلال‌الدین محمود مکتوبات نوشته بودند و علیٰ‌حِده قاصدی فرستاده که زودتر به آن جانب متوجه شوند، چون مکنت و استطاعت آن نداشتند که به سهولت به آن جانب توانند رفت، احرام ملازمت بستند که به هر مصلحت که اشارت رود به موجب آن قیام نمایند. التماس آنکه، عنایت نموده اهتمام فرمایند که متروکات وی مضبوط ماند که در کرمان دو فرزند صغیر داشته است تا حق ایشان ضایع نشود. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۲۷۴

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، خدمت خواجه ناصرالدین که از اولاد حضرت زین‌العابدین ابوبکر تایبادی‌اند ـ قدّس الله تعالی روحه ـ نشانی که داشته‌اند بدان‌جانب فرستادند و التماس امضای آن دارند. متوقع آنکه، عنایت فرموده همان دستور را که در باقی نشانها معهود است نسبت به آن به تقدیم رسانند، بی‌شک موجب ازدیاد دولت و سعادت خواهد بود.

۲۷۵

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، مولانا نورالدین علی به تحصیل مشغول است و فقر و فاقهٔ تمام دارد. اگر چنانچه عنایت نموده وجهی شود که از اوقاف چیزی مدد معاش وی گردد، از عموم الطاف و شمول اعطاف ملازمان دور نمی‌نماید. توفیق رفیق باد.

۲۷۶

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، امیر علاءالدوله می‌گویند که مردی فقیرم و بی‌زهدی هم نیستم و بی‌طبعی هم. التماس آن می‌دارد که، عنایت نموده اهتمام فرمایند که زودتر نشان او امضا یابد فرزندان و متعلقان او در دست محصّل‌اند. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۲۷۷

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز مرفوع آنکه، دارنده و سایر فقیران تظلّم می‌کنند که بر هر سر مقداری ملخ انداخته‌اند و بعد از تشویش بسیار که ملخ می‌آرند از ایشان سرانهٔ آن می‌طلبند و ایشان را استطاعت آن نیست و تفرقهٔ بسیار به ایشان راه می‌یابد. اگر چنانچه عنایت نموده چنانکه ملخ را دفع می‌کنند سرانهٔ آن را نیز دفع کنند عندالله ضایع نخواهد بود. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۲۷۸

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، خدمت مولانا شیخ حسن را که صاحب مدرسهٔ میرزا می‌بوده‌اند و اکثر طلبهٔ علم از ایشان راضی‌اند، اختلالی به حال راه یافته است و از

آن جهت تفرقهٔ تمام دارند. اگر چنانچه عنایت نموده وجهی شود که تلافی آن کرده شود و به جمعیت خاطر به حال خود مشغول توانند از مکارم اخلاق ایشان دور نمی‌نماید. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۲۷۹

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، دارنده تاجر است و مردی نیک می‌نماید. خدمت امیر مغول در بلخ از وی به اسم قرض مبلغ کثیر گرفته است و می‌گوید که حالا نیز به آن معترف است. التماس آنکه، عنایت نموده با او در آن باب سخنی گویند و به هر وجه که مصلحت دانند چنان کنند که تدارک و تلافی حال او بکند که بسیار شکسته و درهم ریخته شده است، و اگر حالا چیزی نیست، اگر از وی تمسکی ستانند و میعادی مقرّر گردانند دور نمی‌نماید. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۲۸۰

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیازمندی و شکستگی و شرح تعلّق و دلبستگی به شرف ملاقات که بهترین مراد آن است معروض می‌گردد که، چون در سفر مبارک به خطهٔ بغداد رسیده شد، جناب سیادت‌مآبی که این مکتوب مصحوب ملازمان ایشان است نسبت به فقیران تلطّف و تفقّد بسیار نمودند و در دقایق غریب‌نوازی تقصیر نفرمودند. التماس آنکه، چون به شرف دستبوس برسند عنایت و تفقّد از حال ایشان دریغ ندارند و در مهمی که رجوع به ملازمان نماید اهتمام فرمایند. این رقعهٔ نیاز روز یکشنبه دوم رمضان از بغداد نوشته شد. عزیمت چنان است که، بعد توفیق الله سبحانه، بعد از عید به زیارت حرمین شریفین ـ زادهما الله تعالی شرفاً ـ عزیمت واقع شود و از اطراف و جوانب قافلهٔ بسیار جمع شده‌اند و احوال بادیه را بغایت نیک نشان می‌دهند. امیدواری چنان است که بی تفرقه و تشویشی در اقرب اوقات دولت ملاقات دست دهد. مرادات دنیوی و سعادات اخروی محصّل باد.

۲۸۱

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، خدمت درویش صوفی سمع از مردم حاجی و صالح‌اند، می‌گویند که امیر جنید نسبت به ایشان بی‌ادبی کرده و سخنان بی‌ادبانه گفته. التماس آنکه، عنایت نموده به هر نوع که مصلحت دانند قضیهٔ ایشان را تفحّص فرمایند و استرضای خاطر درویش صوفی بکنند. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۲۸۲

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، امیر قاسم اختچی را به واسطهٔ احتیاج و عیالمندی میل دهقنت و زراعت شده است. التماس آن می‌دارد که، عنایت نموده وجهی سازند که او را از ملازمت و لشکر و سایر تکلیفاتی که می‌باشد معاف و معذور دارند تا به فراغ خاطر به کار خود و دعاگویی دوام دولت مشغول تواند بود. توفیق رفیق باد.

۲۸۳

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، دارنده زکات خود در نشاپور داده و تمسّک مزکّی نشاپور در دست دارد، و بعد از آنْ حَوَلانِ حَول نشده اینجا نیز از وی زکات می‌گیرند، چون فرمان همایون چنان صادر شده است که زکات را به موجب شرع گیرند. اگر چنانچه عنایت نموده وجهی شود که به خلاف شرع بر وی تعدی نرود دور نمی‌نماید. توفیق رفیق باد.

۲۸۴

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، خدمت سیادت‌مآبی از نواحی همدان به قصد

تحصیل به خراسان تشریف آورده‌اند و چند گاه است که در قصبهٔ کوسویه در مدرسهٔ تومان آغا به استفاده مشغول می‌بوده‌اند و هماناکه از آن ممر آنقدر که به معاش ایشان وفا کند نمی‌رسیده است، حال به جهت ضرورت متوجه اردو شده‌اند. اگر چنانچه عنایت نموده وجهی شود که آنچه مایحتاج ایشان است به ایشان برسد، شک نیست که محلی از این بایسته‌تر و مصروفی از این شایسته‌تر نخواهد بود. توفیق رفیق باد، والسّلام والاکرام.

۲۸۵

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، دارندهٔ رقعهٔ اخلاص را عرضه‌داشت است به سمع شریف خواهند رسانید. التماس آنکه، به هر چه در آن باب مصلحت دانند اشارت فرمایند. توفیق رفیق باد.

۲۸۶

الفقیر عبدالرحمان الجامی

سلامی کرده از سین تیز دندان — گشاده عقده‌ها از رشتهٔ جان
سلامی از کمند طرّهٔ لام — دل صاحبدلان آورده در دام
سلامی خوشتر از فردوس اعلیٰ — الف در وی کشیده قد چو طوبیٰ
به زیر آن الف از چشمهٔ میم — عیان در پای طوبیٰ عین تسنیم

تحفهٔ صحبت شریف و هدیهٔ مجلس منیف گشته، معروض آنکه، چون خدمت خواجه عطاءالله را شوق رکاب‌بوسی عنانگیر شده بود خود را بر فتراک او بستن واجب نمود، لاجرم این رقعه مصحوب رساله‌ای که به تجدید به تحریر پیوسته بود به حضور فرستاده شد. اگر مصلحت دانند به عرض همایون برسانند و الّا:

هر چه نه مقبول دل پاک توست بایدش از لوح بیان پاک شست[1]

دولت عاجل مفضی به سعادت آجل بر وجه اکمل میسّر باد و محصّل، والسّلام.

۲۸۷

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، خدمت مخدوم‌زاده از اولاد شیخ بزرگوار شیخ زین‌الدین‌اند ـ رحمه‌الله تعالی ـ و به جدّ تمام به تحصیل مشغول‌اند و در آن معنی قابلیت و استعداد کامل دارند عرضه‌داشتی دارند، می‌خواهند به سمع شریف برسانند. اگر چنانچه عنایت نموده اِصغا نمایند و به مقتضای آن به هر نوع که مصلحت دانند اشارت فرمایند دور نمی‌نماید. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۲۸۸

الفقیر عبدالرحمان الجامی

دی پیک خجسته‌پی ازان مایهٔ ناز آورد به سوی من یکی نامهٔ راز

هر چند رسانمش به پایان زآغاز از بس که خوش آیدم ز سر گیرم باز

نامهٔ مشکین‌طراز که از رشحهٔ خامهٔ مسکین‌نواز بر مهجوران جراحت رسیده کاغذی بود در او مرهم راحت پیچیده در اعزّ اوقات چون اَلَذّ اقوات به قحطیان خشکسال فراق و بی‌زادان بادیهٔ اشتیاق رسید، «دل از او کام و بدن قوّت و جان قوت گرفت».

اضعاف الطاف و اعطافی که از مضمون آن مفهوم گشت نیازمندی و شکستگی و شوق و دلبستگی مرفوع می‌گردد تفرقه‌ای جز دوری صوری و مفارقت ضروری واقع نیست. امیدواری چنان است که آن نیز بزودی مرتفع شود. ایّام و ساعات به اکتساب سعادات مصروف باد و عین عاهات و آفات از ساحت مرادات مکفوف، والسّلام.

داعی‌زاده ـ زَادَهُ الله السّعادَة ـ دعا می‌رساند.

---

۱. این مصرع در M به این طرز آمده: «بایدش از صفحهٔ ادراک شست».

۲۸۹

الفقیر عبدالرحمان الجامی

... عمارت شایسته می‌کنند و امامت نیز تعلق به ایشان می‌دارد. التماس آنکه، چون عمارت مسجد به اتمام رسد اشارت رود که امامت مسجد تعلّق به ایشان داشته باشد و کسی به‌خلاف شریعت مزاحم ایشان نشود و تفرقه نرساند. توفیق رفیق باد.[۱]

۲۹۰

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، این فقیر را در سفر مبارک با جناب مخدومی شیخ نظام‌الدین سلطان بخت که حامل رقعهٔ اخلاص‌اند اتفاق موافقت و مرافقت دست داد و در طریقهٔ تردّد و تفقّد تقصیر ننمودند. چون از حرم شریف ـ زاده الله تعالی شرفاً ـ این فقیر به جانب شام متوجه شد و ایشان به جانب بغداد، این تذکره نوشته شد، باشد که بدین بهانه به گوشهٔ خاطر شریف بگذرد. التماس آنکه، عنایت نموده التفات از حال ایشان دریغ ندارند و در مهمی که رجوع به ملازمان نماید اهتمام فرمایند. دولت و سعادت جاوید میسّر باد، بالنّبی و آله الامجاد، والسّلام والاکرام.

۲۹۱

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، جناب سیادت‌مآبی مولانا خواجه مردم عزیزاند و اِحرام ملاقات شریف بسته‌اند و از قِبَل بعضی از درویشان عرضه‌داشتی دارند، می‌خواهند که به عرض همایون برسانند. التماس آنکه، عنایت نموده و اهتمام دریغ ندارند. توفیق رفیق باد.

---

۱. آغاز مکتوب از بین رفته است.

۲۹۲

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه[1]، خدمت بدرالدین که انواع محنتها کشیده و رنجها و ابتلاها دیده، حالا از همه فکرهای فاسد دل پرداخته است و به فقر و نامرادی خود ساخته، کسی به اردوی همایون فرستاده که نشان جهان‌مطاع حاصل کند که مِن بعد هیچ‌کس مزاحم او نشود و بی‌موجبی تفرقهٔ او نرساند. التماس آنکه، عنایت نموده امداد او فرمایند که غالب ظن این فقیر آن است که در این معنی صادق است تا به فراغ بال به دعاگویی مشغول باشد. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۲۹۳

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، با خدمت خواجه حبیب‌الله شخصی را دعوی شرعی است. التماس آنکه، عنایت نموده اهتمام فرمایند که نسبت با ایشان حکمی به خلاف شریعت مطهّره نرود و در آن باب معطّلی کرده نشود تا ایشان به درک رجوع توانند نمود. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۲۹۴

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، خدمت حافظ مردم عزیزاند و رعایت ایشان لازم. التماس آنکه، عنایت نموده التفات خاطر از جانب ایشان دریغ ندارند و نگذارند که بر ایشان حیفی رود. توفیق رفیق باد، والسّلام.

---

۱. در A این کلمات حذف شده‌اند و بر قیاس نامه‌های دیگر برقرار کرده باشد.

۲۹۵

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، دارنده را مددی نوشته‌اند و وجه آن گرفته، و ظاهر چنان می‌نماید که او را استعداد آن نبوده. التماس آنکه، عنایت نموده تدارک آن بکنند و وجهی سازند که آن حیف از وی مرتفع شود. توفیق رفیق باد.

۲۹۶

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، جماعت غریب‌زادگان تظلّمی دارند که بر ایشان تعدّی می‌رود. التماس آنکه، عنایت نموده به غور ایشان برسند و نگذارند که بر ایشان تعدّی رود. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۲۹۷

الفقیر عبدالرحمان الجامی

خدمت مولانا نعمت‌الله قاضی که همیشه در صدد دعاگویی و دولتخواهی ملازمان حضرت خلافت‌پناهی می‌باشد در این چند روز بنا بر تهمتی که آنجا کرده‌اند فرمان همایون صدور یافته بوده که تفحّص آن بکنند. چنین استماع افتاد که غیر واقع بیرون آمده است. التماس آن دارد که، چون منصبی شرعی بدو تفویض کرده شده است و در این مدت امر منافی آن منصب از وی ظاهر نگشته، اگر بعد الیوم مثل این تهمتی واقع شود تحقیق ناکرده امری که موجب بی‌عرضی و علامت بی‌عنایتی باشد واقع نشود بلکه می‌باید که آثار عنایت ظاهر شود. والسّلام.

۲۹۸

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز ملتمس آنکه، التفات خاطر شریف از خدمت امیر بهلول دریغ

ندارند و در مصلحتی که رجوع به ملازمان نماید اهتمام فرمایند. توفیق رفیق باد و سعادت زیادت، والسّلام.

۲۹۹

الفقیر عبدالرحمان الجامی

چنین استماع افتاد که خواجه کیا را که چون گیاه پایمال حوادث شده از بیخ و بن به آن جانب آورده‌اند، گناه وی آنکه در ایام ترکمان بر گمان آنکه کاری می‌کند خود را سپر بلای رعایا ساخته و معاملات و مهمّات ایشان را پرداخته و می‌گویند محضرها از مردم ولایت به دست دارد که به حسن معاش او گواهی داده‌اند. التماس آنکه، عنایت نموده التفات شریف دریغ ندارند و حسب المقدور اهتمام فرمایند که بیرون از قاعده بر وی حیفی نرود. خدمت خواجه عادلشاه را نیز در این باب مبالغهٔ بسیار است. والسّلام.

۳۰۰

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، دارنده را با شخصی معاملهٔ شرعیه است و می‌گوید که قاضی لنگر در آن معامله مساهله می‌نماید. التماس آنکه، عنایت نموده و تفحّص فرموده وجهی سازند که بر وی حیفی نرود. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۳۰۱

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از تعرّض به عرض تضرّع و نیاز معروض آنکه، جناب مخدوم امجد اکرم لازال لسماء الفضل و الافضال نیّراً اعظم به آن جانب تشریف داده‌اند و حال ایشان چنانکه پیش ایشان ظاهر خواهد بود خالی از اختلالی نیست. فقیران امیدوار می‌باشند که آن به حسن اهتمام ایشان تدارک یابد و به یُمن التفات ایشان تلافی پذیرد. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۳۰۲

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، سید محمد وقفیهٔ کاریز قفای عیدگاه را فرستاده التماس آن می‌دارد که، عنایت نموده اشارت رود که به موجب شریعت مطهّره پرسیده شود و هیچ کس از مقتضای آن استنکاف ننمایند. توفیق رفیق باد.

۳۰۳

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، خواجه سبحان پیش شخصی امانتی گذاشته بوده است، در آن خیانتی کرده است و حالا گریخته است. التماس آنکه، عنایت نموده اگر در آن باب فکری به صواب می‌توان کرد اهتمام و التفات دریغ نفرمایند. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۳۰۴

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، جناب سیادت‌مآب سید علی‌اکبر شکرگزاری احسانهایی که نسبت به وی واقع شده است می‌کند و چشم بر مقتضای «لَئِن شَکَرتُم لَأَزِیدَنَّکُمْ» می‌دارد. والسّلام.

۳۰۵

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، درویش حاجی علی الدّوام به عمارت عیدگاه مشغول است و در نشاندن درختان و تربیت آن سعی تمام می‌نماید و از دیوان اعلی و دیوان وقف وظیفه‌ای مقرر دارد، التماس آن می‌دارد که، عنایت نموده التفات خاطر شریف از حال او دریغ ندارند و امداد و اعانت او فرمایند که در اموری که به عهدهٔ اوست قصور و فتوری واقع نشود. توفیق رفیق باد.

۳۰۶

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، می‌گویند شرط واقف مدرسهٔ کوسویه دو مدرّس است، یکی خدمت شیخ‌زاده عبدالفتّاح است و ایشان معمّر شده‌اند و ضعفی تمام دارند و به امر تدریس کماینبغی قیام نمی‌توانند نمود و به آن راضی شده‌اند که کسی دیگر شریک باشد. اگر چنانچه اشارت رود که خدمت مولانا ابابکر که هم آنجا متوطّن‌اند و دانشمند و صالح‌اند و دایم به درس و تعلیم طلبه مشغول‌اند در آن مدرسه مدرس باشند و با شیخ‌زاده شریک باشند دور نمی‌نماید. توفیق رفیق باد.

۳۰۷

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، مردم بلوک سبقر تظلّم می‌کنند و می‌گویند که خرابی بسیار به بلوک ما راه یافته است و در این چندگاه از پیاده و نامبردار چیزی معاف می‌داشته‌اند. التماس آنکه، عنایت نموده وجهی سازند که بر ایشان حیفی نرود و به همان دستور که در این چند سال با ایشان عمل کرده‌اند عمل کنند. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۳۰۸

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، خدمت خواجه شمس‌الدین محمد عزیمت اردوی همایون کرده به شرف ملازمت سعادتمند خواهند شد. التماس آنکه، نظر لطف و عنایت و عاطفت و رعایت از حال ایشان دریغ ندارند و در مصلحتی که رجوع نمایند اهتمام فرمایند. توفیق رفیق باد.

۳۰۹

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، ضعیفهٔ دارنده می‌گوید که شوهر وی به مهمّی فرستاده بوده‌اند و مریض شده و بدین سبب در آن مهم تقصیری واقع شده، حالا به جهت تقصیر او را محبوس داشته‌اند. التماس آنکه، چون حال بر این گونه باشد، عنایت نموده التفات فرمایند که مسلمان را صورت استخلاصی واقع شود. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۳۱۰

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، خدمت خواجه اویس مهمّی دارد که به سمع شریف خواهد رسانید. التماس آنکه، عنایت نموده التفات نمایند و اهتمام فرمایند ...[۱] دیرگاه است که در این شهرند ...[۲] خود رجوع نموده به کشت و زراعت مشغول باشند. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۳۱۱

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، جناب مخدومی شیخ‌الاسلامی با وجود ضعف و پیری بنا بر ضرورتی به آن جانب تشریف آورده‌اند. شک نیست که در کفایت مصلحتی که به عرض رسانند التفات خواهند نمود و اهتمام خواهند فرمود. توفیق رفیق باد، والسّلام والاکرام.

۳۱۲

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، خدمت مولانا شهاب‌الدین احمد را که به تحصیل

۱. در نسخهٔ اصل این چند کلمه حذف شده است. ۲. پاورق شمارهٔ قبل.

علوم مشغول‌اند و محقّر وظیفه‌ای بر اوقاف نوشته بوده‌اند و همانا که به تمام واصل نمی‌شود. اگر چنانچه عنایت نموده اهتمام فرمایند که به ایشان برسد تا مدد تحصیل ایشان شود در محل می‌نماید. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۳۱۳

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، خدمت درویشان که از فرق تا قدم ایشان آثار فقر ظاهر است به خدمت خواهند رسید. التماس آنکه، نظر عنایت به جانب ایشان دارند و در مصلحتی که رجوع کنند، اهتمام فرمایند. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۳۱۴

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، جمعی مردم مقبول‌القول می‌گویند که تولیت و شیخی لنگر خدمت مولانا محیی‌الدین را فرزند ایشان سلطان شیخ علی به برادر خردتر خود سلطان ناصرالدین تفویض می‌کنند و مسلّم می‌دارند، و جمعی درویشان به صلاح و نیک‌معاشی سلطان ناصرالدین گواهی می‌دهند.[۱] اگر چنانچه عنایت نموده نوعی سازند که این امر تعلق بدیشان گیرد و در لنگر رونق و رواجی پیدا شود دور نمی‌نماید. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۳۱۵

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، دارندگان رقعهٔ اخلاص را مقداری قند برده است و شربت‌داران میرزا یادگار محمد خریده بوده‌اند و براتِ وجه آن بیرون آمده بوده است، و

---

۱. در اصل این کلمه نیست، آن را در قیاس رقعات دیگر و به تقاضای معنی افزودیم.

آن کس که خریده و تصرف کرده و وجه را قبول کرده موجود است و حالا محروم مانده‌اند و بسیار مظلوم‌اند. التماس آنکه، اگر ممکن شود که تلافی احوال ایشان توان کرد عنایت دریغ ندارند که موجب سعادت دنیوی و اخروی خواهد بود. توفیق رفیق باد.

۳۱۶

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، موالی عظام که نام شریف برادرشان عبدالله است به تحصیل علوم مشغول‌اند و هیچ جهتی که معاش ایشان گذرد ندارند. از الطاف عمیم مخادیم آنجایی امیدوار می‌باشند که عنایت نموده التفات فرمایند، باشد که ایشان را فی‌الجمله جهتی معین شود که مدد تحصیل ایشان شود. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۳۱۷

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، این فقیر به رُفت و روب خانهٔ مدرسه مشغول بود، به قصد آنکه به سر درس پیشتر باز رود و به تسوید آنچه از تفسیر کلام مجید میسّر شود اشتغال نماید، خدمت دارنده متوجه به ملازمت شده آنجا رسید، به این چند کلمه گستاخی نمود. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۳۱۸

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، خدمت خواجه جلال‌الدین بایزید لاری به جهت مهمّی که به عرض شریف خواهد رسانید، به اردوی همایون توجه نموده. التماس آنکه، عنایت نموده التفات خاطر شریف از حال وی دریغ ندارند و در مصلحتی که رجوع نماید اهتمام فرمایند. توفیق رفیق باد.

۳۱۹

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، دارندگان در املاک خاصه خرمنی چند سُست رسیده داشته‌اند، سثیسان آن را چرانیده‌اند. التماس آن می‌دارند که، عنایت نموده اشارت رود که بر دستور معهود آن را در دیوان مجریٰ دارند. توفیق رفیق باد.

۳۲۰

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، والدهٔ خدمت حافظ در باورد بیمار بوده و مکتوبی نوشته و او را طلب داشته. اگر چنانچه عنایت نموده نوعی شود که او را اجازت دهند که چند روزی برود او را ببیند و خاطر او را به دست آرد دور نمی‌نماید. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۳۲۱

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، خدمت امیر ملک محمد به شرف ملاقات مشرّف خواهند شد، سابقهٔ این فقیر با ایشان حاضر خاطر شریف خواهد بود. التماس آنکه، عنایت نموده گوشهٔ خاطری به جانب او دارند که احوال او بغایت پریشان است و درماندگی بسیار دارد. توفیق رفیق باد.

۳۲۲

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، حامل رقعهٔ نیاز مولانا ابوسعید از ولایت جام است. مجاوران روضهٔ مقدّسهٔ حضرت شیخ‌الاسلام ـ قدّس الله تعالی سرّه ـ و جناب مخدومی خواجه عبدالعزیز به این فقیر نوشته بودند که وی را زیادت استطاعتی نیست. اگر

چنانچه عنایت نموده ملاحظهٔ حال وی فرمایند که به بعضی تکالیف مزاحم حال وی نشوند از طریقهٔ شفقت و مرحمت دور نمی‌نماید. توفیق رفیق باد.

۳۲۳

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، چنین استماع افتاد که در اردوی همایون مبلغی به اسم خدمت خواجه کمال‌الدین مظفر رقم می‌زده‌اند که به رسم پیشکش بدهند. در این مدت معلوم نشده است که ایشان از کسی چیزی گرفته باشند، و از بسیاری مردم شنیده شده است که ایشان چیزی نمی‌گیرند. التماس آنکه، چون حال بر این موجب باشد عنایت نموده دفع آن بکنند و اگر نه از این قضیه توهّم آن می‌شود که ایشان تجویز آن می‌کنند که چیزی بگیرند. توفیق رفیق باد و سعادت زیادت، والسّلام.

۳۲۴

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض مخادیم آنکه، دارنده تظلّمی دارد که به سمع شریف خواهد رسانید. التماس آنکه، عنایت نموده التفات فرمایند که نوعی شود که بر کسی حیفی نرود. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۳۲۵

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، خدمت مولانا خرّمی از مشهد مقدس رضوی - سلام الله تعالی علی من دفن به - تشریف آورده‌اند و فقیران سر مزار از یُمن قدومش به فتوحات رسیدند. سایهٔ عزّ و اقبال لایزال ممدود باد.

۳۲۶

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، خدمت خواجه قاسم که دارندهٔ رقعهٔ اخلاص است مردی نیک می‌نماید و بر وی تغلّبی رفته است، چنانچه محضری که به دست دارد به آن شاهد است. التماس آنکه، عنایت نموده التفات شریف از حال او دریغ ندارند و به غور حال او برسند، و آن شخص متغلّب حالا در این شهر است. اگر چنانچه وجهی شود که معاملهٔ ایشان به قطع رسد دور نمی‌نماید. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۳۲۷

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، دارندگان اظهار سابقهٔ خدمتی نسبت به ملازمان آن حضرت می‌کنند، التماس آن دارند که، عنایت نموده نوعی شود که کلمه‌ای چند به عرض همایون برسانند. اگر چنانچه التفات شریف مبذول دارند که آن معنی میسّر گردد از مکارم اخلاق مستبعد نمی‌نماید. توفیق رفیق باد و سعادت زیادت، والسّلام.

۳۲۸

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، دارنده ضعیفه‌ای است فقیره، از دست شخصی شکایتی دارد و چنانکه خود می‌گوید حق به جانب او می‌نماید. التماس آنکه، عنایت نموده اشارت فرمایند که معاملهٔ ایشان بر وجهی که حیفی واقع نشود، پرسیده گردد. توفیق رفیق باد.

۳۲۹

الفقیر عبدالرحمان الجامی

خدمت درویش محمود مُقری بسیار سال یافته شده‌اند و ضعف و اختلال تمام به

احوال ایشان راه یافته است و عرضه‌داشتی فرستاده‌اند و التماسی کرده. التماس آنکه، عنایت نموده التفات فرمایند، باشد که ملتمس ایشان حاصل شود و به فراغ بال به دعاگویی اشتغال نمایند. توفیق رفیق باد، والسّلام والاکرام.

۳۳۰

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، مخادیم را چنانچه از رقعهٔ شریفهٔ ایشان معلوم خواهند کرد خاطر بر آن است که بر آن ضعیفهٔ مذکوره در آن رقعه امری به خلاف شریعت مطهّره واقع نشود. چون مدعای ایشان بر موجب شریعت می‌نماید، اگر چنانچه در آن باب التفات نمایند دور نمی‌نماید. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۳۳۱

الفقیر عبدالرحمان الجامی

ضعف حال ضعیفهٔ دارنده از کمال ظهور از بیان مستغنی است. شک نیست که هر کس ترحّم نموده بر وی شفقتی کند مثاب و مأجور خواهد بود. حق سبحانه و تعالی همگان را توفیق خیرات و مبرّات رفیق گرداناد، بمنّه و جوده.

۳۳۲

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، شخصی بر خدمت مولانا بهاءالدین عمر تغلّبی کرده و بی جهتی شرعی مبلغی گرفته، مولانا مشار الیه می‌خواهد که این قضیه را به عرض همایون برساند تا به غور حال او برسند. التماس [آنکه]، عنایت نموده امداد فرمایند. توفیق رفیق باد.

۳۳۳

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، دارنده مردی فقیر و مظلوم می‌نماید. اگر چنانچه عنایت نموده عرضه‌داشت او را اِصغا فرمایند و به آنچه مقتضای شفقت و مرحمت باشد با او عمل نمایند، هر آینه وسیلهٔ سعادات دنیوی و اخروی خواهد بود. توفیق رفیق باد و سعادت زیادت، والسّلام.

۳۳۴

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، متعلقان خدمت مولانا علاءالدین علی قوشچی از جانب سمرقند رسیده‌اند و می‌خواهند که در عقب ایشان بروند و به نشان راه محتاج‌اند. التماس آنکه، عنایت نموده اهتمام فرمایند که می‌خواهند زودتر به ایشان ملحق شوند. توفیق رفیق باد.

۳۳۵

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، خدمت مولانا عبدالکریم که صلاح و صلاحیت وی پیش ایشان ظاهر خواهد بود احرام شرف ملازمت بسته است. شک نیست که به نظر التفات ملحوظ خواهد شد و از سعادت اهتمام محظوظ خواهد گشت. توفیق رفیق باد، والسّلام.

۳۳۶

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، دارنده ضعیفه‌ای است سیّده غریب، می‌خواهد که به سمرقند که وطن اوست و کسان وی آنجایند مراجعت کند. التماس آن می‌دارد که، از اوقاف و غیر آن امدادای واقع شود که این سفر میسّر گردد. توفیق رفیق باد.

۳۳۷

الفقیر عبدالرحمان الجامی

بعد از عرض نیاز معروض آنکه، درویش عطار قلی را در این شهر حال به تفرقه می‌گذرد. التماس آنکه، عنایت نموده وجهی سازند که زودتر مراجعت نماید و به متعلّقان خود پیوندد. توفیق رفیق باد.

رسالهٔ

منشآت عبدالرحمان جامی

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از انشاء صحایف ثنا و محمدت لله الذی انزل علی عبده الکتاب و پس از ادای وظایف درود و تحیت علی افضل من اوتی الحکمة و فصل الخطاب نموده می‌آید که هرچند این کمینه بر اسرار صناعت انشاء اطلاع نیافته و بر آثار منشیان فضیلت انتما به قدم اتّباع نشتافته، اما چون به ضرورت حکم وقت و اقتضای حال رقعه‌ای چند در مخاطبهٔ ارباب جاه و جلال و مجاوبهٔ اصحاب فضل و کمال اتفاق افتاده بود و به معیار طبع سلیم و ذهن مستقیم بعضی اجلّهٔ مخادیم تمام عیار می‌نمود و در این اوراق جمع کرده شد و ترتیب داده آمد، شاید که بدین وسیله بر خاطر مقبلی عبور افتد و خطور بر ضمیر صاحبدلی سرمایهٔ جمعیت و حضور گردد. وفّقنا الله بصدق النیّة فی جمیع الامور و من سبحانه علیم بما فی‌الصدور.

رقعه‌هایی که به درویشان مخدومی ارشاد مآبی خواجه عبیدالله مدّ الله تعالی ظلال ارشاده نوشته شد

رقعه

۳۳۸

هرچند راه ذرهٔ بی راه و روی نیست کو خویش را وجود نهد پیش آفتاب
تا در هوای او نکند عرض حال خویش از فیض عام او نبرد روشنی و تاب

وظایف نیاز و شکستگی و صحایف شوق و دلبستگی به زمین بوس خادمان آن درگاه

و ملازمان آن آستان که پناه صادقان و منزلگاه راستان است به موقف عرض رسانیده می‌شود و التماس التفات خاطر فیّاض که واسطهٔ دولت دینی و دنیوی و رابطهٔ سعادت صوری و معنوی است می‌رود، چه ظاهر است که این نیازمند مخلص را بجز ظلّ عاطفت کریمانهٔ معتکفان آن آستانه پناهی نیست و بجز سایهٔ مرحمت بار یافتگان آن دولتخانه آرامگاهی نه.

ای خاک درت کعبهٔ ارباب ارادت   گر روی به سوی تو نیارم به که آرم

اطناب موجب سآمت است و ابرام مثمر غرامت. سلام الله و تحیاته و رحمته و برکاته علیکم اولاً و آخراً و باطناً.

رقعةٌ اُخریٰ

۳۳۹

سقیا لایام مضت مع جیرة   کانت لیالینا بهم افراحا
آهاً علی ذاک الزمان و طیبه   ایام کنت من اللغوب مراحا

یاد آن روزی که در میخانه منزل داشتم
جام می بر دست و جانان در مقابل داشتم
قصه کوته از شمول فیض پیر میفروش
بود حاصل هر تمنایی که در دل داشتم

نیاز و افتقار و انکسار به موجب عرض رسانیده می‌شود. ملتمس آنکه دورماندگان درمانده را بالکلیه فراموش نگردانند و گاه گاهی در اوقات حضور در مجلس شریف به گوشهٔ خاطر بگذرانند.

ای به بزم وصل حاضر غایبان را دست گیر
زانکه دست حاضران از غایبان کوتاه نیست

زیادت ابرام شرط ادب نیست. سلام الله و رحمته و برکاته علیکم اولاً و آخراً.

رقعةٌ أُخریٰ

۳۴۰

سلامٌ علیٰ عاکفي منزلٍ   به حلّ من فاقَ کل الأنام
سلامٌ علیٰ طائفي کعبةٍ   بتطوافها تَمَّ حجّ الکرام

تکلّف در ابلاغ سلام و تصلّف در اظهار شوق و غرام شیوهٔ اهل ناموس و شیمهٔ ارباب نام است، لاجرم خاطر فاتر در اقدام بر این مرام رخصت نداد.

دیوانه چه داند روش عقل و سواد

توقع آنکه گاه گاهی که در زمین‌بوسی عتبهٔ علیّه ـ علیٰ قطّانها التحیة ـ تحف حق نیازمندی گزارند دورماندگان درمانده را از گوشهٔ خاطر فرونگذارند.

ای مرغ شاخسار عنایت که دمبدم   از گلشن وفا رسدت نکهت وصال
خوش می‌پری بلند فراموشیت مباد   از حال ما که بسته‌پریم و شکسته‌بال

مرادات حاصل و سعادات متواصل باد، والسّلام والاکرام.

رقعةٌ أُخریٰ

۳۴۱

ابقاکم الله تعالی الیٰ یوم الدین و لا أنساکم اخلاص المحبین المشتاقین. چون قلم برداشتم و اندیشه گماشتم که حرفی چند از مقولهٔ مکاتباتی که یاران به یاران نویسند و دوستداران به دوستداران فرستند بنویسم، حکایت جز شکایت فراموشی خدمتش در دل نگشت و قصه جز غصهٔ بی التفاتی وی بر خاطر نگشت، نه هرگز به نامه‌ای فراموشان گمنام را نام می‌برند و نه به رشحهٔ خامه‌ای خام‌طمعان بی سرانجام را پیغام می‌فرستند، نمی‌دانم موجب آن تجاهل از مقتضیات طریقت محبت و وِداد است یا تحاشی از بضاعت کاغذ و مداد.

کی داشتم آن گمان که شادم نکنی   کاری چو زمانه بر مرادم نکنی
با آنکه به یادت گذرانم همه عمر   عمر گذرانی تو که یادم نکنی

مضیٰ ما مضیٰ. التماس آنکه، بر خلاف گذشته پیوسته به نوشته‌ای این کمینه را

مشرّف دارند و احوال ملازمان عتبهٔ علیّهٔ حضرت مخدومی ارشادمآبی ولایت‌ملاذی ـ ادام الله ظلال ارشاده علی مفارق المحبین و المریدین ـ آنچه در وقت گنجد اعلام فرمایند، باشد که خاطر شکسته را به آن تسلّی حاصل آید.

نی دولت آنکه دیده رویش نگرد　　نی قوت پا که ره به کویش سپرد
ای کاش رساند سخنی قاصد از او　　یا یک‌دو نفس به گفتگویش گذرد

والسلام.

رقعةٌ أُخریٰ

۳۴۲

سلام الله و رحمته و برکاته علیکم. تحیّات مبارکات و دعوات طیبات منبعث از کمال اخلاص و غایت اختصاص مطالعه نموده و شوق و غرام به تقبیل انامل شریفه که اشرف مطالب است تصور فرموده نیازمندی این کمینه را به سایر عزیزان، بتخصیص فلان فلان، برسانند و چون این فقیر از آن حقیرتر است که نامش در آن حضرت برده آید یا از سلک ملازمان شمرده شود،

نگویمت که سلامم به آن جناب رسان　　نیاز ذرهٔ مسکین به آفتاب رسان
ولی درود دو چشم رمد رسیدهٔ من　　به خاک مقدم آن شاه کامیاب رسان

دولت دو جهانی و سعادت جاودانی محصّل باد.

رقعةٌ أُخریٰ

۳۴۳

عجبت لمن یهواک کیف اصطباره　　و من شاقة ذکراک کیف قراره

هر دیده که روزی به جمالی نگریست　　چون از تو جدا ماند چرا خون نگریست
هرچند که بی تو زیستم حیرانم　　زان‌کس که رخ تو دید و دور از تو بزیست

از آن وقت باز که این بی دست و پای را دولت پایبوس شریف دست داده و بعد به دستبرد فراق از پای درافتاده همگی همت متوجه آن است که به هر وجهی که توان

ـ سحباً علی الوجه لا مشیاً علی الرأس ـ روی افتقار به خاک آن آستان ساید و سر افتخار بر آسمان، اما آن نه کیمیاییست که در وجه هر روی‌اندودی نشیند و نه توتیایی که چشم هر خواب آلود بیند،

آن خاک در که سرمهٔ اهل بصیرت است　　حاشا که کحل دیدهٔ هر بی بصر شود

و مع‌هذا رجا به شمول کرم بی انتهای من یبتدئ بالنّعم قبل استحقاقها آن است که شاهد این اُمنیت عن‌قریب قناع عزّت و امتناع بگشاید و از ورای تُتُق غیب علی احسن الوجوه جمال نماید،

گر شاخ صبوری به بر آید چه عجب
ور محنت و دوری به سر آید چه عجب
چون دل که خلاصهٔ وجود است آنجاست
تن نیز اگر بر اثر آید چه عجب

اخذتم فؤادي و هو بعضي فما الـ..　　لذي يضرّكم لوكان عندكم الكل

اطناب از حد می‌گذرد. ظلّ عالی بر مفارق ادانی و اعالی ابدالآباد ممدود باد.

رقعةٌ اُخریٰ

۳۴۴

﴿ باسمه سبحانه ﴾

اظهار شوق و غرام به تقبیل تراب اقدام خدّام سُدّهٔ سِدره مقام قدوهٔ انام و ملجأ خواص و عوام ـ مدّ الله ظلال جلاله الی یوم القیام ـ نه حد این فقیر مستهام است، لاجرم طی آن مقاله کرده و روی در قبلهٔ تضرّع و ابتهال آورده می‌گوید:

نامهٔ شوقم در آن حضرت مخوان نامم مبر
زانکه می‌ترسم بر آن سمع شریف آید گران
چون شوی سیراب فیض موج آن بحر حیات
تشنگان تیر حرمان را به خاطر بگذران

رقعهٔ اُخریٰ

۳۴۵

بعد از عرض نیازمندی و شکستگی و شرح تعلق و دلبستگی به زمین‌بوسی مجلس شریف و موقف منیف خادمان آن آستانه و ملازمان آن دولتخانه عرضه‌داشت آنکه، جناب مخدومی ترک مجاورت کعبهٔ جان و دل کرده‌اند و روی مسافرت در کعبهٔ آب و گل آورده، و چون نعمت قربت را بعد از زوال دانسته‌اند و قیمت دولت صحبت را بعد از ارتحال شناخته مضمون این رباعی را که:

عمری به شکیب می‌ستودم خود را — در شیوهٔ صبر می‌نمودم خود را
چون هجر آمد کدام صبر و چه شکیب — المنّة لله آزمودم خود را

ورد زبان ساخته میل مراجعت نمودند و به صوب انخراط در سلک سایر عزیزان عزیمت معاودت فرمود، شک نیست که گرد این تشویر را به آستین کرم از چهرهٔ حال ایشان خواهند افشاند و زنگ این خجالت را به صیقل عنایت از آیینهٔ ضمیر ایشان خواهند زدود. این گستاخی بنا بر فرمودهٔ ایشان واقع شده، و الّا:

چه یارا سُها را که رخشنده مه را — سپارش به خورشید انور نویسد

همین رفعت قدر او بس که خود را در آن حضرت از ذره کمتر نویسد. حق سبحانه و تعالی نزدیکان را از بی‌بهرگی دوران محفوظ دارد و دوران را از بهره‌مندگی نزدیکان محظوظ، والسّلام والاکرام.

رقعهٔ اُخریٰ

۳۴۶

نیاز و مسکینی و عجز و شکستگی به موقف عرض رسانیده می‌شود، شوق و غرام به پابوس مخادیم کرام زیادت از آن است که به تقریر زبان و تحریر بنان بیان توان مجمل احوال این‌جانبی آنکه کشتی خراسان در گرداب است و اصحاب کشتی در غایت اضطراب،

گر شرطهٔ همت عزیزان بوزد — یمکن که به ساحل نجاتی برسد

سایهٔ مکارم و معالی بر مفارق اکارم و اعالی ممدود باد.

رقعةٌ اُخرىٰ

۳۴۷

بعد از عرض نیاز به لسان اختصار و ایجاز معروض خادمان آن آستان و ملازمان آن دولتخانه آنکه، خدمت مولوی کرم نموده بودند و تشریف ارزانی فرموده، و بالاخره چنان معلوم شد که سفر ایشان به اجازت نبوده و از آن حرکت پشیمان و شرمنده و پریشان و پراگنده‌اند، و حالا عزم مراجعت جزم کرده و روی توجه به آن جهت آورده، از این مهجور مستهام به مبالغهٔ تمام توقع اعتذاری و تمنی استغفاری می‌دارند،

کرده در گردن به صد خجلت ردی   عذر می‌خواهم ز جرم او ولی
پیش فضل عام آن شاه کرام   عذر ما باشد فضولی، والسّلام

رقعةٌ اُخرىٰ

۳۴۸

آورد صبا نامهٔ مشکین رقمت   شد روضهٔ جان تازه ز رشح قلمت
من مرد جواب آن نیم لیک مرا   انداخت در این ورطه کمال کرمت

بعد از عرض نیاز عرضه داشت آنکه، داعی را داعیهٔ آن بود که عن‌قریب در سلک زمین‌بوسان آن آستان ولایت‌آشیان ـ لازالت قبلة لتوجّهات ارباب الطلب و العرفان ـ انتظام یابد اما به واسطهٔ برودت هوا و شدت سرما در توقف افتاد. امیدواری به عنایت حضرت باری ـ عزّ شأنه ـ آن است که در اوایل بهار این سبزهٔ امید رسیدن گیرد و این شکوفهٔ مراد شکفتن پذیرد. زیادت ابرام شرط ادب نیست، مرادات دو جهانی حاصل و سعادات جاودانی متواصل باد، والسّلام والاکرام.

رقعه‌هایی که به ملازمان حضرت سلطنت شعاری خلافت پناهی خلّد ملکه نوشته شده است

۳۴۹

﴿ باسمه سبحانه ﴾

حق‌سبحانه و تعالی ظل رأفت و سایهٔ عاطفت حضرت سلطنت‌شعاری خلافت‌پناهی را بر مفارق عالمیان ممدود و ارکان دولت را مستقر عزت توفیق رعیت‌پروری و مرحمت‌گستری رفیق گرداناد.

و بعده، چون ملطّفهٔ شریفه مشتمل بر نوازش رعایا و استمالت عوام برایا منطوی بر تدارک و تلافی ماکان و قلع و قمع بیباکان به سمع جمع فقیران و شکستگان رسید، همه یکدل و یکزبان دست تضرّع و ابتهال برداشته به دعای دوام دولت اشتغال نمودند و می‌نمایند. رجا واثق است و امید صادق که به یمن این نیت و برکت این عزیمت روز به روز فتحهایی تازه و نصرتهایی بی اندازه به ظهور پیوندد و مرادات دنیوی و سعادات اخروی به حصول انجامد.

حق ز شاهان بغیر عدل نخواست
آسمان و زمین به عدل بپاست
سلطنت خیمه‌ایست بس موزون
کش بود راستی و عدل ستون
گر نباشد ستون خیمه به جای
چون بود خیمه بی ستون برپای
یا رب این خیمهٔ سعادتمند
زین ستون تا به حشر باد بلند

زیادت ابرام شرط ادب نیست. توفیق رفیق باد و سعادت رفیق.

رقعةٌ اُخریٰ

۳۵۰

﴿ باسمه سبحانه ﴾

ثنای شاه جهان ذکر شب‌نشینان است[1]	دعای دولت او ورد صبح‌خیزان باد
به هر طرف که کشد تیغ یکسوار چو مهر	سپاه خصم چو انجم ز هم گریزان باد

چون نوازش‌نامه‌ای که از فتح آن نسیم ظفر می‌وزید و از نشر آن شمیم نصرت می‌دمید افتادگان کوی نیاز را از خاک مذلّت برداشت و کلاه‌گوشهٔ قدر و منزلتشان به اوج عزّت و کرامت افراشت، روی تضرّع و ابتهال به سجدات شکرگزاری نهادند و زبان حال و مقال به وظایف منّت و سپاس‌داری گشادند که:

شکر خدا که شام امید زمانه را	صبح طرب ز مطلع عزّ و شرف دمید
هر ناوک دعا که کشادند اهل راز	از بازوی نیاز همه بر هدف رسید

رجا به نفحات لطف الهی و رشحات فضل نامتناهی آن است که هر روز از شاخسار فتح غنچهٔ مراد دیگر چهره گشاید و از جویبار ظفر نهال مقصود دیگر سرسبزی نماید.

هر طرف همت او رای سفر خواهد کرد
نصر و تأیید رفیق سفرش خواهد بود
هر کجا صولت او کوس دعا خواهد کوفت
فتح بر فتح و ظفر بر ظفرش خواهد بود

رقعةٌ اُخریٰ

۳۵۱

﴿ باسمه سبحانه ﴾

نامه کز جانان رسد منشور اقبال من است
مهر او بر نامه نقش لوح آمال من است

---

۱. در T این کلمه بصورت «باده» آمده است.

ذرّه‌سان جانم هواداریست آن خورشید را
یک به یک ذرات عالم شاهد حال من است

چون عنایت نامهٔ همایون مُنْبی [از] ازدیاد دولت روز افزون خاک‌نشینان آستان عجز و نیاز را سرافراز گردانید و کلاه گوشهٔ قدر و منزلتشان به اوج عزت و ذروهٔ کرامت رسانید، همه یکدل و یکزبان،

روی نیاز بر زمین دست دعا بر آسمان

به وظایف دعاگویی ومراسم دولتخواهی قیام نمودند. رجا به لطایف کرم الهی واثق است و امید به شرایف نعم نامتناهی صادق که عن‌قریب فتحهای تازه و نصرتهای بی‌اندازه دست داده عنان عزیمت به مستقرّ معطوف گردد،

امیدوار چنانم که منعطف گردد
عنان عزم بزودی به مستقرّ جلال
رسد شکارکنان شاهباز دولت شاه
تذرو نصرت و تیهوی فتح در چنگال

رقعةٌ اُخریٰ

۳۵۲

﴿ باسمه سبحانه ﴾

باز صبح طرب از مطلع امید دمید
نفحات ظفر از گلشن اقبال وزید
نامهٔ بسته سر آمد ز مراد دل من
حاصل نامه مرادی که دلم می‌طلبید
فتح ناکرده چو نافه سر آن نامه هنوز
به مشام دل و جان رایحهٔ فتح رسید
هر که را بود پر از گوهر اخلاص درون
چون صدف شد همه تن گوش چو آن مژده شنید

چون ملطّفهٔ شریفه مُنْبی از فتح قریب و نصر جدید به خاک‌نشینان شاهراه انتظار رسید مژدهٔ آن فتح را سرمایهٔ هر فتوح ساخته و مرهم خاطر مجروح شناخته زبان حال و لسان مقال به شکرانه گزاری گشادند که:

لِلّه الحمد که آن نقش که خاطر می‌خواست
آمد آخر ز پس پردهٔ تقدیر پدید
خار هر کید که بدخواه به راه تو نهاد
خنجری گشت که جز در جگر او نخلید

حاصل دعای مخلصان دولتخواه و خلاصهٔ مدعای دعاگویان بی اشتباه آن است که روز فتح نو به اکثر مخالفان ضِمّ روی نماید.

دمبدم جامی از اخلاص کند همدم باد سوی تو فاتحهٔ فاتح ابواب مزید

ظلّ رأفت و سایهٔ عاطفت ابدالآباد ممدود باد.

رقعةٌ أُخرىٰ

۳۵۳

﴿ باسمه سبحانه ﴾

چند بوسم دست و پا پیک دیار یار را
فرّخ آن ساعت که یابم دولت دیدار را
یار اگر طعن فرامشکاریم زد دور نیست
زانکه با یادش فرامش کرده‌ام اغیار را
خواندمی طومار غم بی او ولی چون شد مرا
نامه‌اش تعویذ جان طی کرده‌ام طومار را

اضعاف مضاعفهٔ آن ملاطفه و معاطفه که از فحوای نامهٔ عنایت‌آمیز و مضمون صحیفهٔ محبت‌انگیز به جاذبهٔ شوق و ذایقهٔ ذوق کشیده و چشیده شد، نیاز به افتقار و عجز و انکسار به موقف عرض رسانیده می‌شود و شوق و آرزومندی به دولت دستبوس خداوندی زیادت از آن است که به تقریر زبان و تحریر بنان بیان توان کرد.

دیده‌ام آزار ازان رخ دور می‌خواهم دلم
تا دهم بیرون به شرح دوری آن آزار را
لیک نازک باشد آن خاطر ندانم چون کنم
درج در گفتار کم درد دل بسیار را

ایزد تعالی به محض فضل و امتنان آن حضرت را حسب‌الامکان از مکاره مصون و از مکاید مأمون در مقرّ دولت و مستقرّ جاه و حشمت بدارد.

بنده جامی و دعای او که برناید ز دست
خدمتی زین به دعاگویان خدمتگار را
چون مراد نامرادان آمد و هموار باد
بر مراد او مدار این گنبد دوّار باد

والسّلام و الاکرام.

رقعهٔ اُخریٰ

۳۵۴

﴿ باسمه سبحانه ﴾

ای باد داستانی از آن دلستان بیار
جان را نوید دلخوشی جاودان بیار
چون شد صحیح اقامت آن شاه جان به مرو
مروی حدیث از لب آن شاه جان بیار

عنان شوق و آرزومندی به رکاب‌بوسی حضرت خداوندی که همواره سپاه فتح و فیروزی در رکاب جاه و جلال او باد و عنان سعادت و بهروزی در کف دریا نوال او نه چنان از دست رفته که به بازوی طاقت و توانایی و نیروی مصابرت و شکیبایی امساک آن توان کرد، لاجرم گستاخی نموده تسلّی خاطر مشتاق و تسکین حرارت اشتیاق را حرفی چند مُنْبی از طرفی از آن و سطری چند شعر به شطری از آن نگاشتهٔ خامهٔ نیاز و اخلاص و رقم‌زدهٔ قلم افتقار و اختصاص می‌گردد.

چو لب بسته‌ای نیست همچون دوات که چون خامه با او گشایم زبان
کنم نامه را محرم راز خویش نهم راز دل با وی اندر میان

هر روزه دریوزهٔ درویشان دلریش و همیشه اندیشهٔ دولتخواهان نیک‌اندیش از درگاه واهب علی‌الاطلاق و مبتدئ بالنعم قبل‌الاستحقاق آن است که لایزال دولتیان مخیّم عزّ و اقبال آن حضرت را از طوارق حدثان مصون و از بوارق بلوان مأمون در سایهٔ رایت نصرت سرافراز دارد و از صدای کوس ظفرآثار گوش جهان پر آواز. بمنه وجوده. والسّلام.

رقعةٌ اُخریٰ[۱]

۳۵۵

﴿ باسمه سبحانه ﴾

قاصد ز مرو قصهٔ آن دلستان رساند مروی حدیثی از لب آن شاه جان رساند
دل را امید خرّمی پایدار داد جان را نوید بیغمی جاودان رساند

عنایتهای تازه و نوازشهای بی‌اندازه که از ملازمان حضرت خلافت‌پناهی که مظهر اوصاف الٰهی و مصدر الطاف نامتناهی نسبت با مخلصان دعاگوی و دعاگویان یکدل و یکروی به ظهور می‌پیوندد و هر آیینه رابطهٔ دولت و واسطهٔ جاه و حشمت خواهد بود.

چو شاهان خاطر درویش جویند مزید قدر و جاه خویش جویند
فروغ تاج شاه معدلت کیش بود از گوهر اخلاص درویش
ز درویشان چو حرفی می‌گذارم نه پنداری که قصد خویش دارم
من و لافی چنین هیهات هیهات قوی شرمنده‌ام زین نفی و اثبات
بس است این جاهم از درگاه ایشان که باشم خاکبوس راه ایشان

حق سبحانه و تعالی اولیاء آن حضرت را روز به روز فتحها و نصرتهای گوناگون روزی کناد و ساعت به ساعت بر دولتها و سعادتهای روزافزون فیروزی دهاد، بمحمد و آله الکرام علیهم الصلوٰة والسّلام.

---

۱. در M بعد از این یک نامه دیگر آمده که آن در A نیز انحصار یافته و در نشر حاضر زیر شماره ۲۶ آورده شده است.

رقعةٌ أُخریٰ[1]

۳۵۶

﴿ باسمه سبحانه ﴾

ملطّفهٔ پر ملاطفه مُنْبی از انتظام ملک و ملت و التیام مصالح دین و دولت به دعاگویان مخلص و دولتخواهان متخصص رسید زبان به ثنا و دست به دعا گشاده گوهر شکرگزاری سفتند و به لسان خیرخواهی گفتند:

شکر خدا را که به عون ازل / شد به صفا جنگ و خصومت بدل
منهی اقبال در این کهنه دیر / غلغله انداخت که اَلصُّلحُ خیر
آنکه زدی دم ز شقا و شقاق / می‌سپرد راه وفا و وفاق
این‌همه خاصیت عدل است و داد / وین‌همه فرزند نَو از عدل زاد
معدلت شاه اگر اینسان بود / فتح ممالک همه آسان بود
باد بقا شاه جهان را به کام / تا بود امکان بقا، والسّلام

رقعةٌ أُخریٰ

۳۵۷

﴿ باسمه سبحانه ﴾

عنایت نامهٔ موجب سربلندی و مثمر سعادتمندی مُنْبی از توجه لِوای نصرت‌شعار به جانب این دیار به مخلصان دعاگوی و دعاگویان یکدل و یکروی رسید، خلوتسرای دل را رُفت و روبی داده و دیدهٔ امید بر شاهراه انتظار نهاده نغمهٔ غمخانهٔ فراق و ترانهٔ ویرانهٔ اشتیاق ایشان این است:

مبارک ساعتی کان مه به شهر ما کند منزل
ز وصلش سر فرازد جان به اقبالش بنازد دل

---

۱. نامهٔ بعد از این در M ثبت یافته در نشر حاضر زیر شماره ۱۵ آمده است.

چه حاجت اختیار ساعت سعد از برای او
که ساعت را سعادتها شود از مقدمش حاصل

در این مطاوی عنایت نامهٔ استفسار از آن معنی که چهارشنبه آخر صفر به آن اشتهار یافته است رفته بود، همانا آن را منشأ همایون تواند بود که بعضی از مفسران یوم نحس مستمر را که در کلام مجید واقع شده است به چهارشنبه آخر صفر فرود آورده‌اند و پوشیده نماند که نحوست آن روز نسبت با اصحاب شقا و شقاق است که کافران و بدکیشانند، زیرا که نکبت و نکال و هلاک و استیصال ایشان در آن روز بوده است. اما نسبت با ارباب وفا و وفاق که انبیا و متابعان ایشانند در غایت مبارکی و فرخندگیست، چه کمال قوت و غلبه و نصرت ایشان در آن روز بوده است، بر دوست مبارک است و بر دشمن شوم. چهارشنبهٔ صفر امسالین برادر سه شنبهٔ پارین است. رجا واثق است که همچنانکه در آن چهارشنبه دخول در این شهر و ولایت بر ملازمان آن حضرت مبارک و میمون آمد، در این چهارشنبه نیز فرخنده و همایون آید.

ببند گوش ز بی دانشان که قدر تو را — فراغت است ز حکمی که هر فضول کند
به اختیار منجم چه حاجت است آنجا — که آفتاب به برج شرف نزول کند

حق سبحانه و تعالی دولتی از حدّ ادراک افزون و سعادتی از احاطهٔ انجم و افلاک بیرون روزی کناد، والسّلام.

رقعةٌ أُخریٰ

۳۵۸

﴿ باسمه سبحانه ﴾

دادند نشان کسان که آن جان جهان — شد چارهٔ درد آشکارا و نهان
جانها باید نثار آن مژده‌دِهان — هرجا که گشایند به این مژده دهان

لایزال خواطر دولتخواهان آن حضرت به نیتهای خیر مشحون باد و نیتهای ایشان به عملهای صالح مقرون و عملهای ایشان از محیطات سمعه و ریا مصون و مأمون. چون در این ولا صحیفهٔ همایون رقوم فضل بر عنوان رموز لطف در مضمون به دعاگویان دولت

روز افزون رسید حسن ادب به ازای آن جز به ادای وظیفهٔ دعا رخصت نداد، لاجرم بر این چند کلمه اقتصار افتاد. والسّلام.

رقعةٌ اُخریٰ

۳۵۹

﴿ باسمه سبحانه ﴾

بعد از تجدید وظایف محمدت و تمهید قواعد معذرت خامهٔ عبیر افشان دبیران عظیم‌القدر کبیرالشّأن که انامل شریفه رنجه فرموده‌اند و فراموشان زاویهٔ خمول را به رشحهٔ قلم یاد آورده،

دعایی که نبود به داعی مضاف | ز عجب و ریا بل کز اخلاص صاف
چو فانی بود بنده‌ای در دعا | نه اخلاص گنجد در آن نی ریا
بود خواهشی از شوایب سلیم | در او تافته از قدیر و علیم

نثار مخیّم جاه و جلال و معسکر عزّ و اقبال می‌گردد و همواره از حضرت واهب به حکم «أسرعُ الدعاء إجابةً [دعاء] غائبٍ لغائب» با دل حاضر میل خاطر ارکان دولت به رعایت رعایا و برائت ساحت همّت از ظلمت ظلم بر برایا که سعادت دینی و دنیوی به اکمال آن منوط است و جمعیت صوری و معنوی به عدم اخلال به آن مشروط مسئلت می‌رود به سمع اجابت مسموع باد و به عزّ استجابت مشفوع. والسّلام.

رقعةٌ اُخریٰ

۳۶۰

﴿ باسمه سبحانه ﴾

چون شاه تفقد به گدایی بکند | وز لطف نظر به بینوایی بکند
از دست گدای بینوا ناید هیچ | جز آنکه به صدق دل دعایی بکند

حق ـ سبحانه و تعالی ـ میل خاطر دولتخواهان آن حضرت را رعایت رعایا و شفقت بر عامهٔ برایا زیادت گرداناد و آن را در این جهان سبب امتداد دولت و در آن جهان جهت

ازدیاد سعادت داراد. والسّلام و الاکرام.

رقعةٌ اُخریٰ[1]

۳۶۱

﴿ باسمه سبحانه ﴾

آسیب صرصر اجل از ناگهان رسید　　بر نارسیده میوه‌ای از شاخسار ملک
یا رب مباد سایهٔ سرو جلال و جاه　　تا نفخ صور منقطع از جویبار ملک

اجر و مثوبت ارباب مصیبت جز به قدر شدت و صعوبت آن نتواند بود و اشدّ مصایب و اصعب نوایب مفارقت اولاد که قرةالعین و ثمرةالفؤاداند. رجا به شمول کرم الهی و عموم نعم نامتناهی آن است که اجر و مثوبت آن حضرت را در این مصیبت امتداد دولت این جهانی باشد و ازدیاد سعادت جاودانی، والسّلام والاکرام.

۳۶۲

آمد از ره قاصدی با او نوازش‌نامه‌ای
سوی درویشان ز شاه کامبخش کامیاب
چون رسد منشور عزّت زآسمان قدر و جاه
خاکیان را جز دعاگویی چه یارای جواب
هر کجا راند سپه بادش علیٰ رغم حسود
فتح و نصرت همعنان اقبال و دولت همرکاب[2]

---

۱. نامهٔ بعد از این در M ذکر یافته در A نیز هست و در نشر حاضر زیر شماره ۱۲ مرقوم گشته است.

۲. در k نامه چنین ادامه دارد:

« ز بارگاه خلافت‌پناه شاه رسید　　نوازشی که شدم عاجز از ادای جواب
چه حد من که نگارم به لوح اندیشه　　بجز وظیفهٔ رفع و دعا به جای جواب

لایزال ذوالجلال و الافضال همم خاطر اولیای آن حضرت را از نوازل دهر مصون و از زلازل قهر مأمون در مقر

←

رقعةٌ اُخریٰ

۳۶۳

﴿ باسمه سبحانه ﴾

شـرف‌نامه‌ای زآفـتاب بـلند سوی ذرّهٔ بی سر و پـا رسـید
ز تشریف آن مکـرمت ذرّه را سر فخر بر چـرخ والا رسـید

چون عنایت‌نامهٔ همایون مُنْبی از ازدیاد دولت روزافزون خاک‌نشینان عجز و نیاز را سرافراز گردانید و کلاه گوشهٔ قدر و منزلتشان به اوج عزت و ذروهٔ کرامت رسانید همگنان یکدل و یکزبان،

روی نیاز بر زمین دست دعا بر آسمان

به وظایف دعاگویی و مراسم دولتخواهی قیام نمودند و می‌نمایند. حضرت مهیمن منّان به محض فضل امتنان اولیاء آن حضرت را حسب‌الامکان از مکاره مصون و از مکاید مأمون در مقرّ دولت و مستقرّ جاه و حشمت بداراد، بالنّبی و آله الامجاد، والسّلام.

۳۶۴

به جناب سلطنت انتسابی در حین حبس نوشته شده

خـردمند اگـر جـا بـه زنـدان کـند ز طـبع خـوش آن را گـلستان کـند
چو در فسحت بسـط ره یـافت دل چه غم دارد از قبض این مشت گل

بر رای جهان‌آرای و ضمیر مشکل گشای پوشیده نخواهد بود که چون نعمت عالم به تبدیل حرفی نقمت می‌شود و محبت آن به تغییر وضعی محنت می‌گردد، آزادهٔ هوشمند را به اقبال آن دل خوش نباید کرد و به ادبار آن خاطر مشوّش نباید داشت.

بـه اقـبال چـرخـم ازان کـار نـیست کـــه اقـبال او غـیر ادبـار نـیست
چـــو اقـــبال او رنگ ادبـار یـافت خوش آن کس کز اقبال او روی تافت

←
شوکت و جاه مستقر دولت تیقّظ و انتباه به تقویت قواعد رعیت پروری و تمشیت معدلت گستری مصروف و مشفوف داراد. بالنّبی و آله الامجاد والسّلام.

درویشان دلریش و دولتخواهان نیک‌اندیش همواره دست نیاز به دعا برداشته و تمامی همّت و نهمت بر آن گماشته که عن‌قریب به عموم عنایت بی‌علت مقلّب‌القلوب همهٔ کدورتها مفضی به صدق و صفا شود و به کثرت مکرمت بری از قلت مفرّج الکروب همهٔ خصومتها منقضی به محبت و وِلا گردد.

خوش آن‌دم که این جنگ و این داوری — شود سر به سر یاری و یاوری
کهن دوستان را به اقبال و کام — شود تازه عهد وفا، والسّلام

رقعةٌ أُخریٰ

۳۶۵

بعد از عرض نیاز به لسان اختصار و ایجاز معروض آنکه، این فقیر می‌خواهد خود را پیوسته به نوشته بر خاطر خطیر بگذراند و همواره در کاغذ پاره‌ای جوهر اخلاص به نظر کیمیا اثر برساند، اما چون هر قاصدی راه بدین مقصود نمی‌تواند برد و هر طالبی طریق این مطلوب نمی‌تواند سپرد، این معنی گاه‌گاه صورت نمی‌بندد و از سرّ غیب دیر دیر به ظهور می‌پیوندد.

ترک ارسال قاصد و نامه — شیوهٔ هوشمند آگه نیست
لیک سوی حریم عزّت تو — باد را جای و مرغ را ره نیست

امیدواری چنان است که عن‌قریب مجیب ـ عزّ شأنه ـ لطیفه‌ای انگیزد که حجاب قاصد و نامه از میان برخیزد و دولت ادراک ملاقات شریف و استماع مقالات لطیف علی ایمن قال و احسن حال میسّر گردد.

وقت آن آمد کزین نیلی حصار — روی بنمایی عیان خورشیدوار
دیدهٔ امّید را روشن کنی — تنگنای عیش را گلشن کنی
مخلصان و دوستداران شاد کام — دست بوسندت به خدمت، والسّلام

رقعه‌هایی که به ارکان دولت نوشته شده

۳۶۶

زان‌دم کـــه فــتاد اتّــفاق ســفرت تا بو که کنم گـهی بـه خـاطر گـذرت
گـر مـرغ پـرد سـوی تـو یـا بـاد وزد خواهم که دهم به نامه‌ای درد سرت

چون قلم برداشتم و اندیشه گماشتم جز اعتذار رقعه‌هایی متتابع که در این چند روز واقع شده معنیی در دل نگشت و صورتی به خاطر نگذشت، اگرچه این نیز خالی از دغدغهٔ تصدیعی نیست و اوقات شریف را بی شائبهٔ تضییعی نه.

گر بنالم پیش تو آن نـاله درد سـر بـود ور بخواهم عذر آن درد سرِ دیگر بود

مرادات دنیوی و سعادات اخروی محصّل باد، والسّلام.

رقعةٌ اُخریٰ

۳۶۷

تحیاتی که چون از دل برآیـد همه روحانیان را جان فـزایـد
شمیم آن در این فیروزه منظر دمـاغ قـدسیان دارد مـعطّر

هر صباح و مسا با صحایف دعا و ثنا منبعث از کمال محبّت و وِلا مصحوب شمال و صبا مرفوع می‌گردد و چون تکلف در شرح شوق و اخلاص از توهم سمعه و ریا عاری نیست و مبالغه در اظهار نیازمندی و اختصاص جز بر قاعدهٔ ظاهربینان خودنما جاری نه، لاجرم از سمت آن برگشته و بساط آن درنوشته می‌گوید:

جز این کاری مبادت گاه و بیگاه کـه در ظـلّ ظـلیل دولت شاه
خط حظّ خـود از دل بـرتراشـی بـرای حـق پـناه خـلق بـاشی

والسلام.

رقعةٌ اُخریٰ

۳۸۸

شـد نـی خـامه دلم را تـرجـمان بشنو از نی چون حکایت می‌کند

با زبان تیز و چشم اشکریز　　از جدایيها شکایت می‌کند

حکایت تمادی ایام فراق و شکایت توالی آلام اشتیاق بیش از آن است که به مددگاری دوات دهان بسته و دستیاری خامهٔ زبان شکسته در طول این نامه عرض آن مقدور باشد و در طی این صحیفه نشر آن میسور، لاجرم سدّ آن باب کرده التماس می‌رود که،

در آن ساعت که بی تشویش اغیار　　در آن فرخنده مجلس باشدت یار
زمین بوسی به تعظیمی که دانی　　زمین‌بوس دعاگویان رسانی

دولتی از انتها مصون و سعادتی از انقطاع مأمون میسّر باد، بالنّبی و آله الامجاد.

رقعةٌ اُخریٰ[1]

۳۶۹

بعد از رفع اخلاص به لسان افتقار و اختصاص مرفوع آنکه، در این چند روز از نتایج فکر سحراندوز غزلی جدید به مخلصان قدیم رسید. نکته‌دانان سخنور و شیرین‌زبانان نظم گستر عقد جواهر منظوم آن را گوشوارهٔ سمع قبول و تسلیم بلکه حمایل گردن خضوع و تعظیم ساخته طریق تتبّع آن برداشتند و معانی بدیع بر لوح بیان نگاشتند. داعی نیز دفع گمان تکاسل و رفع تهمت تساهل را با آنکه:

ز پیران در قیاس خرده‌دانان　　نیاید جَودت طبع جوانان

گوهر[ی] چند از خوی خجالت گرد کرده و در صدف ارادت پرورده و به رشتهٔ دقیقهٔ محبت فراهم آورده تحفهٔ سلک صحبت و هدیهٔ نظم جمعیت می‌گرداند.

رشتهٔ این نظم که گوهر نماست　　نیست گهر بلکه صدف‌پاره‌هاست
زیور افسر نسزد شاه را　　باد کمر بندهٔ درگاه را

همیشه ریاض سخن از رشحات طبع گوهر ریزشان تازه باد و فضای جهان از نغمات دلاویزشان پر آوازه، والسّلام و الاکرام.

---

۱. دو رقعه بعد از این در M ثبت و ضبط یافته در A نیز آمده‌اند و در نشر حاضر تحت رقمهای ۲۸۶ و ۱۴ مذکور شدند.

رقعهٔ أخریٰ

۳۷۰

معمّا

سلامٌ علیکم

لاف شوق توست درسم لیک در عمر دراز
گرچه فرساید زبان یک شمّه نتوان گفت باز

بعد از تبلیغ سلام به لسان تعمیه و ابهام، معروض آنکه، چون نامه مشتمل بر معماهای نامدار که نامزد این گمنام زاویهٔ فقر و انکسار شده بود رسید دیده را نور و سینه را سرور بخشید. الحق هر یکی را در بهاء رونق غنچه یافت که از شکفتن آن باغ طبع خندان شود و نافه دانست که از شکافتن آن دماغ خرد عطر افشان گردد، نی نی،

درجی دیدم لطیف و موزون — از درج گهر به قیمت افزون
مکنون در وی دُری نسفته — در بسته کلید آن نهفته
دلها شده خون ز فکر پیوست — نا یافته بر گشادنش دست

به‌ازای آن جواهر خزفی اما شامل گوهر آبدار و در مقابل آن لآلی صدفی لیکن حامل لؤلؤ شاهوار در سلک نیاز و شکستگی و رشتهٔ تعلق و دلبستگی انتظام داده به موقف حضور فرستاده و آن این است:

ای سر زلف کجت ماه تمام — قوس قزحت بر اوج مه کرده مقام
دل در خم گیسوی تو سرگشته مقیم — گل پیش مه روی تو آشفته مدام

کرده زلفت سرکشی با روی خوب ای عشوه‌گر
آفتابی جلوه ده هر سو به قانون دگر

امیدوار چنان است که اگر زیور حسن و جمال را نشاید عَوذهٔ عین‌الکمال را درخور آید،

هرچند صدف شکسته و خوار بود — این بس که مقرّ دُرِ شهوار بود

مشکل هر معمّا به التفات طبع لطیف‌شان حل باد و معمّای هر مشکل به اهتمام خاطر شریف‌شان منحلّ، والسّلام.

رقعةٌ أُخرىٰ[۱]

۳۷۱

بعد از ادای وظایف دعا مقرون به اجابت سمع الله لمن دعا مرفوع آنکه به تازگی قاصدی رسید و قصیده‌ای تازه رسانید،

چو حرفی چند خواندم زان قصیده دل خاصانش اندر قید دیدم
در آن اثنا چو شد چشم بصیرت گشاده جمله دلها صید دیدم

هرچند از مطلع تا مقطع در هر بیت و مصرع،

به سرعت خاطرم نافذ مباهی به هر حرفی فرو شد چون سیاهی

هیچ نقصانی جز آنکه دفع عین‌الکمال را در حسن کلام و لطف مقال کوشیده بودند و از هیچ، چیزی ساخته این ناقص را لباس اوصاف کمال پوشیده به نظر اندیشه درنیامد، آری،

مشاطه چو چهرهٔ بتان آراید از نیل خطی کشد پی دفع گزند

از فحوای آن چنین معلوم شد که خدمت ایشان را ارادت اقبال بر قبلهٔ مقصود و اعراض از نمودهای بی‌بود متأکد شده است، الحمد لله علی الآئه. اما اگر چنانکه در تعبیر امور صوری و ترک اشتغال غیر ضروری چون ملایم مزاج شریف عزیزان نیست مبالغه نرود دور نمی‌نماید، هیچ جا نیست که مقصود ظاهر نیست و جمال ظهورش را جز کمال ظهور ساتر نی.

گر نه هر جایی جمال خود نمود «وَ هُوَ مَعَکُمْ اَیْنَمَا کُنْتُمْ» چه بود
ماهی اندر جوی آب است آب‌جوی می‌زند بر چشم و گوشش آب جوی
گر شود از آب آگه هم به آب وارهد جانش ز بند احتجاب

حق سبحانه همگنان را از حقیقت قرب به مقصود آگاه گرداند و دست همت از نمودهای بی بود کوتاه، والسّلام.

---

۱. چهار رقعه بعد از این در M مذکور بوده در A نیز دیده می‌شود و در متن حاضره تحت شماره‌های ۹ـ۱۳ـ۳۵ و ۲۵ جای گرفته‌اند.

رقعةٌ اُخریٰ

۳۷۲

بعد از رفع سلام الی المجلس العالی فالموقف المحفوف بالمکارم و المعالی، معروض آنکه، هرچند این کمینه هنوز از ملالت و غرامت قصیدهٔ پیشین نرسته، اما چون نفس شوم از معادت ترک عادت محروم سباحت بحر شعر و سیاحت فیافی قوافی معتاد گشته و طریق غزل که بی توجه حبّی به بعض از مظاهر صوری چاشنی نمی‌دهد بالکلیه انسداد یافته، گاه گاه تشحیذ خاطر را بلکه تنبیه غایب و حاضر را به تتبع بعض قصاید عام‌الفواید که بر سنن کلام الهی و حدیث نبوی مشتمل بر نصایح و کشف فضایح فرورفتگان در قاذورات دنیوی و بازماندگان از لذت کمالات معنوی است اشتغال نموده می‌آید، جماعتی از آن نمد کلاهی و در آن نقایص از خود بر خود گواهی دارند تصور آن می‌کنند که غرض از آن تعییر و تشنیع و توبیخ و تقریع ایشان است، حاشا و ثمّ حاشا،

خار یا رشته‌ای که خونریز است چون در اوصاف خود زبان تیز است
نیست حاجت که در حریم چمن به هجایش زبان کشد سوسن

فقیری که خود را به هزار جرّثقیل از ملاقات صوری هر گران بر کران کشیده و با بود و نابود خود را در زاویهٔ خمول و حرمان آرمیده، قبلهٔ طلب وی نیستی است که هرگز روی هستی نبیند و وجههٔ قصد وی نابودیٰ که گرد وجود بر آن ننشیند. وی را چه طاقت آنکه درگوشه‌ای نشسته و ابواب دخول و خروج بر خود بسته تصویر صور خیالی جمعی پریشان و احضار اشباح مثالی ایشان کند و از آن نشانه برسازد و داستان محمدت و مذمّت پردازد، هیهات هیهات،

آن راکه دل از صلح کسان تنگ بود با هیچکسان کجا سر جنگ بود
وان راکه ز فخر این جهان ننگ بود با ننگ جهانیان چه آهنگ بود

و مع هذا در این ولا به وزن و قافیهٔ قصیده که به جودت فکر افضل‌المتقدمین خاقانی شیروانی صورت اختراع یافته و املح‌المتأخرین خسرو دهلوی حذوالنّعل بالنّعل در طریق اتّباع آن شتافته، بیتی چند گفته شده بود به خدمت فرستاده شد. امید است که به چشم رضا ملحوظ گردد و از حسن اِصغا محظوظ، والدعاء بظهر الغیب اقرب الی الاجابة بلا ریب، والسّلام و الاکرام.

رقعةٌ اُخری[1]

۳۷۳

بعد از رفع نیاز مرفوع آنکه، چون از رشحات سحاب فضل و افضال آن جناب سادات شاداب گشته اصحاب نشان گم‌شده به لسان تعطّش و تشوّق،

چو تشنه‌ای که کند آب در بیابان گم　　　نشان گم‌شدهٔ خویشتن همی‌جویند

اگر بر اهم اشفاق و مکارم اخلاق کار فرموده و در آن باب اهتمام فرمایند حاکمند. لایزال مجلس شریف مجمع رفقا و مرجع فقرا باد. والسّلام.

رقعةٌ اُخری[2]

۳۷۴

رقعة منظومة

ای قاصد و نامهٔ تو بی قیل　　　از وحی نشانه گوی جبریل
ز انفاس نفیس تو به هر باب　　　انفاس مسیح زندگی یاب
قاصد ز تو نامه‌ای رسانید　　　جان را ز غبار غم رهانید
نامه نه که مایهٔ امانی　　　آیینهٔ شاهد معانی
درویش ازان ضمیر انور　　　صد شاهد معنوی مصوّر
وز نظم بدیع پاک روشن　　　پشتش به دُر و گهر مزیّن
اضعاف جواهری که چیدیم　　　زان نظم به گوش جان کشیدیم[3]
عرض دل شاد و خرم　　　کردیم و کلامنا بِهِ تَم

---

۱. شش انشای پس از این در M قید شده در A نیز دیده می‌شود و در نشر کنونی تحت رقمهای ۱۸، ۷، ۷۶، ۱۱، ۱۶ و ۳۲ آمده‌اند.

۲. نامهٔ پس از این در M ذکر شده در A هم ثبت یافته است و در کتاب حاضر زیر شمارهٔ ۶ آورده شده است.

۳. در T بعد از این بیت زیرین مرقوم گشته است:

«شوق و ضعف و نیازمندی　　　خالی ز خیال خود پسندی»

۳۷۵

رقعة منظومة

تحفهٔ مجلس شریف رفیع		می‌فرستم سلام بلکه سه لام
گشته با هم دو لام نخست		مانده باقی سیم سه حرف تمام
بر همین نکته رقعه را کردم		مختصر، والسّلام و الاکرام[1]

۳۷۶

کلکت که به کام دوستان گام نهاد		بر غرّهٔ صبح طرّهٔ شام نهاد
نی نی که ز جعد حور بر صفحهٔ نور		مرغان اُولی اَجنِحه را دام نهاد

مکتوب مرغوب مبنی بر قواعد اخلاص و محبت و مُنْبی از شواهد اختصاص و مودّت فی اَیمن حال و اکثر ساعت بدین ذلیل قلیل البضاعت رسید، هر سطری به شطری از مواجب حرمت و تعظیم و هر حرفی به طرفی از مراسم عبودیت و تسلیم مقابل گشت و چون پاره‌ای تکلف در مراسلات دأب منشیان و دبیران است نه شیوهٔ شکستگان و فقیران از آن اعراض نموده می‌گوید:

خدا یار بادت که تا می‌توانی		به نیک و بد خلق نیکی رسانی

والسّلام.

رقعةٌ اُخریٰ

۳۷۷

لازال مجداً للکبراء و مجدّاً فی اعانة الفقراء. بعد از رفع تحیت و تسلیم مقرون به لوازم توقیر و تعظیم، مرفوع آنکه، مسموع افتاد که اندک عارضه عارض گشته و بحمدالله سبحانه به خیر گذشته، می‌باید که شکرانهٔ آن را اکثراً اوقات بی شائبه غرض و مطالبهٔ عوض به کار سازی مظلومان و مهم پردازی مهمومان گذرانند و آن را وسیلهٔ نجات دینی

---

۱. رقعهٔ بعد از این در M ذکر یافته در A نیز جای دارد و در نشر کنونی تحت رقم ۲ آورده شده است.

و دنیوی و واسطهٔ علوّ درجات صوری و معنوی دانند.

در مزرع عمر تخم نیکویی کار　　تا نام برآیدت به نیکویی کار

والسلام.

رقعةٌ اُخریٰ

۳۷۸

نسیمٌ هَبَّ من اکناف نجدٍ　　و اَوقَدَ فی الحَشَا نیرانَ وَجدٍ
و کرّمنا بِاَن اَهدیٰ الینا　　کتاباً من ذرَی عزٍّ و مجدٍ

اضعاف الطافی که فراموشان را به آن یاد کرده‌اند و از خاطر رفتگان را به خاطر آورده وظایف دعاگویی و مراسم رضاجویی مؤدّی می‌گردد، و تحاشیاً عن‌الإطناب فی الکلام المفضی الی الإملال و الابرام بر دعا اقتصار می‌رود. حق سبحانه و تعالی همگنان را از هرچه نباید نگاه دارد و از هرچه نشاید در پناه، والسّلام.

رقعةٌ اُخریٰ

۳۷۹

اُحَیِّی وَ اُنهِی قِصّةَ البُعْدِ وَ النّویٰ　　اِلَی المجْلِسِ المَحْفُوفِ بِالمَجْدِ والعُلیٰ

استماع چنان افتاد که جزوی مرضی واقع بوده و بزودی صحت کلی روی نموده، المنة لله ولی الاحسان.

خبر ضعف و مژدهٔ صحّت　　گر نه مصحوب یکدگر بودی
بی‌خبر ماندگان هجران را　　زان خبر جان و دل بفرسودی

حق سبحانه و تعالی همگنان را از عارضهٔ امراض صوری و معنوی مصون دارد و از غایلهٔ آفات دینی و دنیوی مأمون، والسّلام و الاکرام.

۳۸۰

لازال کالصّلاة عماد الدین، و کالصّوم جُنّةٌ لأهل الصدق و الیقین. ساعات به طاعات

مقرون باد و اوقات به خیرات و مبرّات مشحون.

گفتم که کنم پس از دعا حرفی چند / بر عادت اهل رسم بر هم پیوند
دل گفت که ابرام نه شرط ادب است / بس کن که همین دعا بسنده‌ست بسند

والسّلام.

رقعةٌ اُخریٰ

۳۸۱

لازال الافلاک حول مرکز اردته دائرة و النجوم فی اصابة سهم سعادته حائرة.

گفتم که جواب نامهٔ جان پیوند / بر لوح بیان رقم زنم حرفی چند
دل گفت که از تکلّف عادت و رسم / بگذر که همین دعا بسنده‌ست بسند

رقعةٌ اُخریٰ

۳۸۲

خاطر شریف از تنقید به مطلوب مجازی مطلق باد و اوقات عزیز به استغراق در مقصود حقیقی مستغرق.

چون یافت به جان زادهٔ کلکت پیوند / زان خطّ مسلسل خرد افتاد به بند
گفتم که جواب آن نویسم دل گفت / بس کن که همین دعا بسنده‌ست بسند

سلام الله.

رقعةٌ اُخریٰ

۳۸۳

سلام الله تعالی و رحمته و برکاته علیکم.

آفتاب از طارم عزّت چو سازد ذرّه را
پایهٔ قدر و شرف عالی به تشریف خطاب
در جواب آن خطاب از ذرّه عقل خورده بین
هیچ نشمارد ثواب الّا تقاعد از جواب

اسباب دولت این جهانی مقرون به موجبات سعادات جاودانی میسّر باد، بالنّبی و آله الامجاد.

رقعةٌ اُخریٰ

۳۸۴

به عالی جناب نقابت قباب ایالت ایاب مخدومی اعظمی اکملی اکرمی الذی یقصر البیان عن ان یحیط بالقابه بل الالقاب مطروحة دون سُدّة بابه مدّ اللّه تعالی ظلال افضاله غیاثاً للدنیا و الدین و مغیثاً للاسلام و المسلمین،

دعاهایی که بر لب نارسیده　　نوید فاستجبناها شنیده
تحیّاتی که با آن نیست روشن　　خروج از عهدهٔ حیّوا بأحسن

مبلّغ و مؤدّیٰ می‌گردد. بعده معروض آنکه، چون مجاری احوال اینجایی بحمد الله المفضل الجواد مستدعی اقامت مراسم شکر و مستوجب ادامت وظایف احمادات اعیان ملک و ملت و ارکان دین و دولت علی الدوام و الاستمرار در مقام ترصّد و انتظارند،

کز اوج جاه و دولت چون خور آسا روی بنمایی
به فرّ طلعت فرّخ خراسان را بیارایی

رجا به مراسم اشفاق و مکارم اخلاق واثق است که به اِسعاف این مقصد و انجاح این مراد بر اهالی این بلاد تفضل خواهند نمود و منت خواهند نهاد، ظل عالی مدی الایام و اللیالی بر مفارق اکارم و اعالی ممدود باد.

۳۸۵

جواب مکتوب سلطنت شعاری حسن بیک

لَقَدْ هَبَطَتْ وَرْقاءُ ذاتُ تَحبّر　　اِلیٰ قَفْرِ اَهلِ الفَقْر مِنْ قَصر قَیْصَرِ
صَحِیفةُ نُجْحٍ عُلِّقَتْ بِجَناحِها　　بِفَضل مُوَفّیً وَ اعْتِناءِ مُوَقَّرِ

رشحات اقلام دبیران عالی مقام سُدّهٔ سدره آیین و عقبهٔ سپهر تمکین، پادشاه جهان‌پناه و شهریار معدلت شعار، سلطان الغزاة و المجاهدین قهرمان الطغاة و المعاندین

لازالت رایات نصرته منصوبة فوق السماء و آیات دولته مکتوبة علی لوح البقاء.

معزّ دین حسن بن علی بن عثمان / کز اوست منتظم امروز امر حجّ و غزا
چو گشت بادیه آباد از او به جای سموم / وزد ز ریگ بیابان نسیم روح افزا
گهی که پای برآرد پی غزا به رکاب / بر اهل کفر شود صورت غزاش عزا
ز طوق طاعت او هیچ صاحب افسر / نتافت سر که ندادش به تیغ تیز سزا
جهان ز حادثه گو باش در امان که ز حزم / ببست راه رجم بر سپهر حادثه زا
به عهد معدلتش نیست ظلم کیشان را / جز آه و ناله جزاه الالـه خیر جزا

مشعر به استخلاص احرامیان بیت الله از توهّم درازدستی حرامیان دور از راه و مُنْبی از توجه عساکر عالمگیر جهان ستان به عزیمت غزای کفار نواحی گرجستان روضهٔ جان لب‌تشنگان بادیهٔ شوق به جمال کعبه مراد خضرتی تازه دارد و حدیقهٔ جنان جگر خستگان معرکهٔ جهاد و اجتهاد را نصرتی بی اندازه بخشیده، همگنان همدل و همزبان،

روی نیاز بر زمین دست دعا بر آسمان

وظایف دعاگویی ادا کردند و مراسم شکرگزاری بجای آوردند و ساعةالقیام درّةالتاج امراء الکلام و واسطهٔ لایزال برکات اقدام طایفان حول بیت الله الحرام و میامن اقدام غزات نصرت انجام بر قلع و قمع عدات ملت اسلام ممدّ حال و معدّ انجاح آمال ملازمان مخیّم جاه و معسکر عزّ و اقبال باد، بالنبی و آله الامجاد.

۳۸۶

جواب مکتوب ملک التجار به جانب هند

تألّق برقٌ موهناً من حمیٰ هند
و هبّ نسیمٌ سحرة من رُبیٰ نجد
فمن شیم ذاک البرق أمسیتُ في جویً
و من شمّ هذا الریح أصبحتُ في وجد
هدهدی آمد فرو تاج کرامت بر سرش
نامهٔ اقبال و دولت بسته بر بال و پرش

نامه‌ای چون نافهٔ چین بسته سر کز بوی آن
یافت بوی جان مشام دل چو بگشادم سرش

«ن و القلم و ما یسطرون» که جواهر زواهر گوناگون که تاکنون در خزانهٔ غیب مکنون و درگنج‌نامهٔ لاریب مخزون بود به وساطت قلم سعادت رقم در سلک اظهار و رشتهٔ اشتهار انتظام یافت، زیور جمال نامهٔ میمون و حلیهٔ کمال صحیفهٔ همایون آمد الی قیام الساعة و ساعة القیام درّةالتاج امراء الکلام و واسطةالعقد لیالی و ایام، بلک[1] انگشت نمای سبحه گردانان صوامع قدس و مجلس آرای[2] نکته‌پردازان مجامع انس خواهد بود.

كِتابٌ كَعِقدِ الدُّرِّ جَوْدَةَ نَظْمه ... يكونُ لِسِلكِ النُّطقِ واسِطةَ العِقْدِ
فَلمّا فَكَكْتُ الخَتْمَ عَنْه وَجَدْتُهُ ... خُطُوطَ رَياحينِ عَلىٰ صَفْحةِ الوَرْدِ
عَلَى الكُتْبِ وَقْعاً حيث صار مُوَقَّعاً ... بِتَوقيعِ فَرْدٍ فِى العَطيّةِ وَالرِّفْدِ

زان گرامی نامه هر سطری چو عقد گوهریست
سبحه کرده قدسیان از عقدهای گوهرش
شاهد غیب است معنیهای مستورش
ناطقه مشاطه‌وار از درّ و گوهر زیورش
نو عروس حجلهٔ فکر است هر حرفی ازو
کرده خامه جامه‌ای از شعر مشکین در برش
چون رخ خوبان که افزاید جمال او ز خط
داده توفیق خداوندی جمال دیگرش

اعنی حضرة من خصّه الله بین الاکارم بزینة الملکیّة و رقاه بحسن المکارم الی رتبة الملکیة الذّی مهج اولی الکرم من انوار اشواقه تحترق و قلوب ذوی الهمم من تواتر اشفاقه تحت رِقّ، خداوندگار نوع انسان خدایگان عوالم فضل و احسان.

---

۱. ۱۳۳۱ این تعبیرات را ندارد. از T به اینجای انتقال داده شد.

۲. ۱۳۳۱ این تعبیرات را ندارد. از T به اینجای انتقال داده شد.

کریم وحید شاع بالبرّ امره
و بالجود کالسحب الممطرة بالجود
فکم سائل نجریه ضیق معیشة
یعیش بما یولیه فی عیشة رغد
غدا الحمد محموداً علی ألسن الوری
قد اشتقّ فی القابه اسم من الحمد

آفتاب فضل کز آغاز دوران آمده‌ست
بر مراد او مدار چرخ و سیر اخترش
خسرو اقلیم دانایی که می‌باید گرفت
عقل را تعلیم درس از خاطر دانشورش
دست او لک بخش و گوید دولتش الملکُ لک
ملک بخشی نیست دور از دست بخشش گسترش

جلال الحق و الملة و الدین غیاث الاسلام و مغیث المسلمین ـ ادام الله تعالی ظلال جلاله علی المعترفین بفضله المغترفین من افضاله ـ هرچند دیدهٔ هجران دیده را در تفرقه‌خانهٔ ناسوت مشاهدهٔ جمال روز افزون و مطالعهٔ غرّهٔ غرّای همایون دست نداده، اما جان محنت رسیده در جمعیت آباد ملکوت و وحدتسرای لاهوت دم محبت و وِداد زده و قدم یگانگی و اتحاد نهاده.

و ان لم أقرّر حیث جسمی بوصله
فان غراب البین فی الصدر الصدا
فارواحنا کانت بموطن وحدةٍ
مقدسة عن وصمة القرب و البعد

گرچه هرگز چشم ظاهر کحل بینایی نیافت
زآستان او که دانم زاوج کیوان برترش

عمرها پرواز کرده جان عرشی آشیان
در هوای طاق ایوان و رواق منظرش

و این سابقهٔ محبّت و اخلاص و رابطهٔ مودت و اختصاص، چون از ازل است تا ابد خواهد بود

و لما الفت الشوق نحو جنابه
من المهد ارجو ان یکون الی اللحد

دلق عشقش کز ازل خیاط فطرت دوخته‌ست
بر قد من عطف دامن باد جیب محشرش

خدمات مسکینة النسمات و مدحات وردیة الفوحات مقتبس از شرایف اوقات «انَّ لله فی ایام دهرکم نفحات» که بضاعت مزجات متوطّنان کنعان حرمان و ضراعت مهداة تنگدستان بیت الاحزان هجران تواند بود مرقوم و معروض می‌گردد و از حضرت معبود سعادت و بهبود اولیاء آن خلاصهٔ وجود مسئلت می‌رود و چون از ریا مبرّاست امیدوار می‌باشد.

هدایا التحایا کل یوم و لیلة
إلیٰ بابه الحاوی لکل المنی تهدی

می‌فرستم از درود چشم خود هر دم دو رود
بر مقیمان دیار و خاک‌بوسان درش

میل و شعف به نیل دستبوس خدام سُدّهٔ سدره مقام نه در آن درجه است که به رشح خامه شرح آن توان داد یا در طی نامه نشر توان کرد.

تباریح اشواقی الیه شدیدة
کاشواق اصحاب الجحیم الی الخلد

آرزوی من به خاک پای او افزون بود
زآرزوی غرقه در آتش به خُلد و کوثرش

از آن وقت باز که توقیع واجب التوقیر مُنْبی از التفات خاطر خطیر به جانب این فقیر سمت تحریر یافته مطرح اندیشهٔ عقل و خیال و مطمح نظر امانی و آمال جز استیعاد به تقبیل انامل شریفه و استرقاد به تحصیل فواضل منیفه امر دیگر نیست.

إلی ارضه یصبو فؤادی دائما
کما کان یصبو قلب بشر إلی هند

جای آن دارد که آرم رو به هندوستان که شد
هند رشک روم از عکس جمال انورش
ملک او هند است و من آن بشر عشق‌آیین که بود
عمرها سودای هند اندر دل غم‌پرورش

و چون به تجدید در این ایام دیگری از باریافتگان آن آستان رسید و نوید مزید التفات رسانید و بر طبق و صدق آن شهود عدول از هر جنس گذرانید، لواعج شوق و تحنّن به دریافت شرف ملاقات متولّد شد و دواعی سلوک طریق مفضی به ادراک دولت مواصلت متأکّد گشت.

اتانی وفد البر من عنده و قد
توقد نار الشوق من ذلک الوفد

ز آتش غم[1] سوخت دل خواهم به یادش بر دهم
باشد آمیزد به خاک کوی او خاکسترش

اما به واسطهٔ تزاحم علایق و تراکم عوایق که از آن جمله مراقبهٔ اوقات کهنسالیست شکسته احوال که، «الجنة تحت اقدام الأُمّهات» مصلحت نیست که سر از قدمش بردارم، این بیت به عمل نرسید و این اُمنیت محصل نگردید

قصدتُ انخراطی فی مقیمی بلاده
فَصدت عوادی الدهر عن ذلک القصد

۱. در T بجای این کلمات تعبیر «نار شوقت» ثبت یافته است.

مادر ایامم از خاک درش دارد جدا
وای فرزندی کز این در خصم باشد مادرش

با این همه امید چنان است که حضرت مسبّب الاسباب ـ جلّ شأنه ـ سببی که متضمّن نیل این دولت و متکفل ادراک این سعادت باشد مهیّا دارد و میسّر گرداند.

و لا بأس بی ان یرفع الله بیننا
و یفتح یوماً بیننا سبل الرشد

چشم می‌دارم که پیش از باب بستن زین رباط
بار من بندد فلک روزی به عزم کشورش

اطناب به اِسهاب کشید و اِسهاب به اِملال و اتعاب انجامید. ریاض جنت حضرته دولت و نصرت از جویبار فضایل و فواضل حضرت در مراتب طراوت و نضرت ابدالآباد در ترقی و ازدیاد باد، بمحمد و آله الامجاد و صحبه الاجیاد.

لقد طال ما ادرجته في صحيفتي
فادعو دعاء لا يقابل بالرّد

مختصر سازم سخن کز تار و پود حرف و صوت
نیست ممکن خلعت مدحی که افتد درخورش
بر سریر شوکت و اقبال بادا لا یزال
بخت دمساز و سعادت یار و دولت یاورش

این رباعی بر عنوان نوشته شده بود:

يا ايتها الصحيفة المزبورة	في طيّكِ قصة الهوىٰ مستورة
زنهار که آوری مرا پیش نظر	لو صرت بنظرة الرضا منظورة

۳۸۷
جواب مکتوب دیگر

اتاني كتاب فاح من نشر طيبه	نسيم وداد فيه برد اوامي

ففی کل لفظ منه غایة بغیتي　　و فی کل معنی منه کنه مرامي

رسید نامه‌رسانی ز شهریار گرامی　　به نام گمشده نامی رساند نامهٔ نامی
نه نامه دُرج لطافت که دَرج بود در آنجا　　جواهر هنر و فضل و مکرمت بتمامی

چون عرایس معانی ابکار که نفایس معانی افکارند، بعد از تمثّل به صور خیالی و تشکّل به اشکال مثالی جواهر زواهرَ حسن عبارات و لآلی متلالی لطف استعارات را زیور سر و بر و حُلی وِشاح و افسر کرده از خلال حجال و خدور خطوط و سطور غالیه‌رنگ عبیرفام،

کالبدر فی الدّجیة و الشمس فی الغمام

جلوه گری نمودند، هر یک از قوای جسمانی و مدارک روحانی حظّی دیگر یافتند و بهره‌ای هرچه تمامتر گرفتند و باصره از مشاهدهٔ نقوش قلمی و صور رقمی آن»[1] اطراف و اکناف حدیقهٔ حدقه را سنبل و ریحان و بنفشه و ضیمران کاشت و از باران سحاب شوق و شبنم سرشک نیاز سیراب و ریّان گردانید.

از عکس خط سبز تو ای رشک قمر　　رسته‌ست ز باغ خاطرم سنبل تر
می‌پرورمش به یادگار خط تو　　از شبنم اشک سحر و خون جگر

ذایقه‌ای از حلاوت الفاظ شهدآمیز و عذوبت کلمات شورانگیزش کام جان را چاشنی شربت « عَیْناً یَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ » چشانید و شامه‌ای از تنسّم روایح روح‌پرور و استشمام فوایح روح گسترش مشام جان را شمیم شراب « وَ یُسْقَوْنَ مِنْ رَحِیقٍ مَخْتُومٍ خِتامُهُ مِسْكٌ » رسانید.

دل ازین بو مست و جان زان چاشنی از دست شد

سامعه از ذوق سماع و لذات استماع آن گوش هوش بر روزنهٔ کاخ صماخ نهاد. جیب فکر و دامن خیال « همچو آن مفلس که ناگه بر سر گنجی رسد » از عقود درر و نقود لؤلؤ و گوهر مالامال ساخت. ناطقه مخدرات عذرا و مستورات خنساء معانی را مجرد از لباس ملمّع حروف مقطّع و کساء مخطّط محلّی به عجم و نقط در بر گرفت، با کنیزکان دیدگان

۱. M این جمله را ندارد، از T به این جمله انتقال یافت.

كَأَنَّهُنَّ الياقُوتُ وَ المَرجانُ» نشان ایشان دوشیزگان یافت «لَمْ يَطْمِثْهُنَّ اِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَ لا جانٌّ» در شأن ایشان.

چنان آمیخت باایشان دل ریش / که پنداری دویی برخاست از پیش

از آن معانقه و ازدواج و مخالطه و امتزاج چندان نتایج لطایف و دقایق و معارف و حقایق استنتاج کرده شد که زبان خامهٔ بیان از ادای آن قاصر است و بنان خامهٔ زبان از استقصای آن متقاصر.

و اسکت عما فیه کیف و لا یفی
ببعض معانٍ فیه کل کلامی

به وصف آن چه نویسم که قاصر آمد و عاجز
ز درک معنی آن فهم و وهم عارف و عامی

اضعاف مضاعفهٔ آن ملاطفه و معاطفه تحیاتی بری از تکلّفات منشیان سخنور و عبودیاتی مصون از مبالغات شاعران نظم‌گستر بلکه دعایی چون سرّ سینهٔ صوفیان نتیجهٔ کشف و الهام و ثنایی چون زادهٔ خاطر عارفان قرینهٔ جمعیت و حضور تام، مقرون به انواع نیاز و شکستگی و مشحون به اصناف تعلّق و دلبستگی، به موقف عرض مطلع انوار آن لطایف و منبع اسرار آن معارف، اعنی محیط الفضل و الافضال و محطّ رحل قوافل الآمال،

ذا مکرمات صار صیت جلاله / فی سایر الامصار کالا مثاله

دریادلی که بر دل دریا چو بگذرد / یاد نوال او شود از تاب خجلت آب
هرچند گشت این فلک آبگون نیافت / در جنب بحر همت او رتبهٔ حباب
زینسان که فیض او همه آفاق را گرفت / می‌شاید ار خطاب کند چرخش آفتاب
آید فزون ز دفتر ایام اگر کنم / فصلی ز روزنامهٔ احسانش انتخاب
گویم دعای او که ز آمین قدسیان / می‌دانم این دعا شود البته مستجاب

لازال فی خلود دولته و شمول نعمته غوثاً للاسلام و المسلمین و عوناً لاصحاب الصدق و ارباب الیقین رسانیده می‌شود تسکین نوایر اشواق و لواعج درد اشتیاق که در

مجمر سینهٔ محبّان افروخته‌اند و برای دفع عین‌الکمال از آن جمال حَبّ حُب اغیار را سپندوار بر آن سوخته، به ترکیب حروف و کلمات که از عوارض و لواحق انفاس انسانی است و به ترتیب اقلام و اوراق که شاخ و برگ اشجار ریاض سخن است بمنزلهٔ اطفای طوفان نیران به ارسال نفس و بمثابهٔ اخفای آتش سوزان است به القای خاشاک و خس، هیهات هیهات،

بالا گرفت آتش ما کی توان نشاند ور خود به فرض ساده‌دلی دردمد نفس
در خرمنی که صاعقه بارد ز آسمان باشد محال شعله نهفتن به خار و خس

لاجرم خامهٔ شکسته زبان با محبرهٔ بسته دهان از آن مقوله رمزی در میان نمی‌آرد و حرفی بر لوح بیان نمی‌انگارد.

چو نیست حد زبان شرح حال دل دادن زبان چرا رانم از خامه در دهان دوات

بعده اشارت دلپذیر که در باب توجه این فقیر به زبان خامهٔ لطایف صریر گذشته بود شهباز جان از آن تفقّد در پرواز آمد و طاووس جنان از آن تودّد در اهتزاز، اما نمی‌دانم به وسیلت کدام فضیلت روی فراغت و ابتهال در آن قبلهٔ اقبال توان آورد و به ذریعهٔ کدام منقبت احرام حریم جلال آن کعبهٔ امانی و آمال توان بست.

گر رسد حکم که چون خامه ز سر ساز قدم
مخلصان را نبود چاره ز فرمان بردن
لیکن این خرده که از فضل و هنر من دارم
نتوان جانب آن معدن احسان بردن[1]

مع هذا بارها در خاطر می‌گردد که لاابالی‌وار اندیشهٔ قلّت بضاعت و ملاحظهٔ عدم استطاعت ناکرده، قدم صدق در بیدای این آرزو نهم و عاشق کردار از تراکم انواع محن و تلاطم امواج فتن باک نداشته، کشتی شوق در دریای این جستجو افکنم، اما چه چاره چون ریاح تقدیر زورق تدبیر را به صوب مقصود نمی‌راند و سلاح توفیق سفینهٔ امید را به ساحل مراد نمی‌رساند.

---

۱. در T بعد از این چنین بیت آمده است:

دأب دانا نبود قطره به بحر آوردن کار زیرک نبوده زیره به کرمان بردن

هر دم به دست جهد کشم بادبان سعی　　بر کشتی امید در این لُجّهٔ کهن
تا ره به ساحل کرمت آورم ولی　　جَرْيِ الرياح ليس كما تشتهي السفن

و حالا همگی همت و تمامی نهمت متوجه آن است که عن‌قریب در زمرهٔ مخاطبین به امر أَتِمّوا الحج و العمرة لله به نیت اداء مناسک عمره و حج، که وجههٔ قاصدان يَأتين[1] مِن كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ می‌باشد، احرام زیارت بیت الله الحرام که رکن اسلام و حج جمهور خواص و عوام است بسته شود و قیام به وظیفهٔ طواف سُدّهٔ سِدره‌مقام آن زبدهٔ کرام که عمرهٔ اکابر انام و مفاخر ایام است نموده آید.

از حج بودم عمرهٔ وصل تو توقّع　　ناکرده قران با تو خود از حج چه تمتّع

امیدواری به عموم کرم و شمول نعم حضرت باری[2] آن است که حصول این امل قبل قضاءالاجل دست دهد و وصول بهذه الأُمنيّة قبل حلول المنيّة روی نماید.

پیش ازان دم که اجل جیب حیاتم بدرد　　دارم امید که دامان وصالت گیرم

هرچند ذرهٔ حقیر از آن نازلتر است که زبان به مخاطبهٔ آفتاب گشاید و مورچهٔ ضعیف از آن خاملتر که با سلیمان در معرض سوال و جواب درآید. اما چون ابتداء این معامله و انتشاء این مقاوله از آن جانب بود، رجا واثق است و امید صادق که این جرئت مفضی به غرامت نشود و این گستاخی منتهی به سآمت نگردد.

مرا با تو لطف تو گستاخ سازد　　که کلک من این طرز معنی طرازد
وگر نه چو من ذرّه‌ای را چه یارا　　که با قرص خور مُهرهٔ مهر بازد

و چون مخدّرات معانی شوق و غرام را حجله نشینان خاطر مستهام اندر روی و موی از روی‌پوش مرصّع صور کلامی و گیسوبند معنبر ارقام کتابی جلوهٔ نمایش یافت و مساق سخن بدان انجامید که ساق اختتامشان از خلخال دعای استجابت مآل سمت آرایش پذیرد.

تا نهد دست قضا از پرچم رایات ملک
شاهد اقبال را بر چهره زلف مشکفام

---

۱. در متن: و یاتون.　　۲. در T بعد از این «عز شانه» افزوده شده است.

بــاد پـــرواز هــمای هــمّتت بــرتر ازان
کز شکنج زلف آن شاهد فتد در بند و دام
بلک باد آن زلف جاروب رهت تا پی بری
بی غـباری جـانب مـقصود کـلی والسّلام

بر عنوان نوشته شده بود:

یـا کـتابی اذا وصـلت الیـهم		فــبحق الوداد قَبِّل یـدیهم
و اذا مــا رأیت ثـمّ فـؤادی		قل له دم علی العکوف لدیهم

۳۸۸
جواب مکتوب دیگر

چون تخلف از مقتضای «انا و اتقیاء امتی براء من التکلّف» شیمهٔ مقتبسان انوار نبوی و شیوهٔ مقتفیان آثار مصطفوی نیست، تحیتی بی دعوی سخنوری و عبودیتی بی رعونت مدح گستری لا بل:

دعایی کـه نـبود بـه داعـی مـضاف		ز عجب و ریا بل کز اخلاص صاف
چـو فـانی بـود بـنده‌ای در دعا		نـه اخـلاص گـنجد در آن نـی ریا
بـود خـواهشی از شـوایب سـلیم		در او تـــافته از قـــدیر عـــلیم

نثار ساحت جاه و جلال و عرصهٔ عِزّ و اقبال دولتمندی که هرچه عـقل دوراندیش از شمایل صوری و معنوی و فضایل دینی و دنیوی که بنای ثنای مدحت گذاران و اساس محمدت‌شعاران بر آن است اندیشه می‌گمارد به مساعی جمیله و عـوارف جـزیلهٔ آن حضرت اضعاف مضاعفهٔ آن در اطراف و اکناف جهان صورت انتشار یافته است و سمت اشتهار گرفته، لاجرم آن را از قبیل توضیح واضحات داشته و از مقولهٔ تبیین مبیّنات انگاشته به لسان اعتذار و زبان عجز و انکسار می‌گوید:

چـــه گـویم در اوصـــاف صـاحبدلی		کـــه مـــدحش بـود نـقل هـر مـحفلی
بـه هـر وصـف لایـق کـه روی آورم		کـــه راه مـــدیحش بـــه آن بسـپرم
بـه آن وصـف مشـهور بـاشد چـنان		کـــه داننـد خُـرد و بـزرگ جـهان

کنم صرف از اثبات آن وصف روی — که بی صرفه باشد در آن گفت و گوی
ز بی‌دانشی آید اندر حساب — که گوید کسی روشن است آفتاب
نگوید زبان‌آور هوشمند — که گردون رفیع است و کیوان بلند
و إذ کان ینسَدُّ باب الثّنا — فلابد من فتح باب الدّعا
وقاه الذی ملکه لایبور — مدیٰ عمره من صروف الدّهور
و ابقاه بالطَّول و الإمتنان — علی مسند العزّ طول الزمان
و رقّاه مرقاً عزیز المنال — به صار مغبوط اهل الکمال

رقعةٌ اُخریٰ

۳۸۹

مرائی مشاعر حسی جسمانی و مجالی مدارک عقلی روحانی چنان از فروغ طوالع انوار جمال و عکوس لوامع اسرار کمال آن حضرت مالامال است که نزدیک است که توهّم دویی و تکلّف منی و تویی از میان برخیزد، لاجرم اظهار شوق و غرام و تعطّش و هوام را که منافی عینیت و مقتضی اثنینیّت است از صوب صواب دور می‌دارد و از طریق تحقیق بعید می‌شمارد.

ز بس صورت آن جمال و کمال — کنم گاه و بیگاه با خود خیال
دل و دیده زان پُر برآمد چنان — که برخاست وهم دویی از میان
رمیدم ز نام وصال و فراق — رهیدم ز شرح غم اشتیاق
نگوید خردمند با خویشتن — که می‌سوزم ای من من از شوق من

و مع هذا چون دوری صوری واقع است و آن کمال اتصال و اتحاد را علی الدوام همگی همت به آن مصروف می‌باشد و تمامی خاطر به آن مشعوف که حضرت حق سبحانه و تعالی از مکمن غیب لطیفه‌ای به ظهور رساند که صورت را به آن معنی مطابق و ظاهر را با باطن موافق گرداند تا چنانکه دل مخزن جواهر اسرار کمال اوست دیده مطرح لوامع انوار جمال او شود و چنانکه زبان مظهر صنوف مناقب و فنون مآثر اوست گوش مستقرّ رموز غرایب و نکات نوادر او گردد.

خوش آن‌دم که با معنی جان و دل شود متحد صورت آب و گل
به رنگ بصیرت برآید بصر ز دیدار جانان شود بهره‌ور
چو باشد زبان طوطی شکّرش شود گوش همحُقّهٔ گوهرش

و چون در این ولا خواجه فقیر رود ده که از جوانمردی به پیری نام برآورد، لوای ولای آن حضرت بر دوش و حمایل شرح شمایل آن جناب در آغوش با مکتوبی مرغوب متضمّن هر مقصود و مطلوب خورشیدوار پرتو اقبال بر ویرانهٔ مسکینان انداخت و به نور حضور خود کاشانهٔ تاریک‌نشینان را منوّر ساخت آن دغدغه متأکّد گشت و آن داعیه متأیّد شد، مناسب بلکه واجب چنان می‌نمود که به هرچه اشارت عالیه نفاذ یافته بود بی جرأت و گستاخی تأنّی و تراخی کمر مطاوعت بر میان و بارگی مسارعت زیر ران طریق انقیاد سپردی و طریقهٔ حسن اعتقاد پیش بردی، اما چون بال همت به رشتهٔ علایق بسته بود و پای عزیمت در سنگلاخ عوایق شکسته، آن نیّت در حیّز توقف ماند و آن اُمنیّت در معرض تعلّل و تسوّف افتاد.

دریغا که در دست من نیست کار که آرم به کف حلقهٔ زلف یار
مقدِّر که پرداخت کار جهان ز من داشت سرّ قضا را نهان
چو گیرم پی کاخ دولت کمند قضا افکند زان کمندم به بند
چو بر شاخ سنگ افکنم میوه‌جوی نه بر میوه بلک آیدم بر سبوی

ملتمس آنکه، چون خواجهٔ مشار الیه به شرف پایبوس مشرّف شود و مهمّات آنجایی به حسن اهتمام ملازمان کفایت نماید، اشارت رود که زودتر مراجعت فرماید، باشد که به عون عنایت و فضل بی‌غایت حضرت حق سبحانه در مرافقت و موافقت ایشان سفر مبارک میسّر گردد و خضرت مهیمن منّان به محض فضل و امتنان اولیاء آن حضرت را حسب الامکان از مکارِه مصون و از مکاید مأمون در مقرّ دولت و مستقرّ جاه و حشمت بداراد، بالنبی و آله الامجاد.

بر عنوان نوشته شده بود :

ای بسته لب از شرح غم تنهایی بر خود شده پیچان ز دل سودایی
خوش آنکه رسی به یار و لب بگشایی سرّ دل خویش یک به یک بنمایی

۳۹۰
جواب مکتوب دیگر

این همایون نامه آمد تازه باغی از بهشت
در وی از کافور رسته سبزهٔ عنبر سرشت
یا خود از نو بر بیاض صفحهٔ نور وجود
چند حرفی کلک صنع از ظلمت هجران نوشت

رشحات سحاب برّ و نوال و قطرات غمام فضل و افضال از نایرهٔ کلک مشکبار و قلم گوهرنثار فیضان کرده مزرع رجای لب‌تشنگان وادی فراق و کشتزار[1] جگر خستگان بوادی اشتیاق را تازه و تر ساخت، و نفحات بساتین نطق و بیان و فتوحات ریاحین علم و عرفان از مهبّ سطور عنبر نسیم و خطوط عبهر شمیم وزیدن گرفته دماغ نزدیکان دور و مشام جنان واصلان مهجور را معطّر گردانید.

رشح قلم تو چشمهٔ آب بقاست و انفاس خوش تو نفحهٔ باغ وفاست
این رشحه و نفحه را ز من باز مگیر زیرا که دلم زنده به این آب و هواست

به امداد آن رشحات و اعداد آن نفحات نی ابرسان بلک ابر نیسان خامه مواد جواهر تحیت و دعا و لآلی محمدت و ثنا نثار بحر مکرمت و دریای جود و موهبت می‌گرداند. امید است که صدف سمع قبول به آن منفتح گشته هر یک را قدر دُرّ سامی و قیمت گوهر گرامی ارزانی دارد.

سخنم قطره بود سمع قبول تو صدف
قطره را دولت دُردانه شدن از صدف است

دل مستهام و خاطر بی آرام می‌خواست که فیض خانهٔ محبره را در گشوده و از مادهٔ مداد استمداد نموده حرفی چند در شرح شعله‌های حرقت فراق خامه را به زبان دهد و سطری چند در بیان گریه‌های محنت و اشتیاق با نامه در میان نهد، اما خامه با آن‌همه تیززبانی از اقدام بر آن صورت کشیده[2] و نامه با این‌همه تُنُک‌رویی از قبول این معنی بر

---

۱. در T بعد از این کلمه «امید» آمده است. ۲. M این کلمه را ندارد، از T گرفته شده است.

خود پیچید. آری آری،

نی نیست مرد آتش و کاغذ حریف آب

علی الدّوام خاطر فاتر به واسطهٔ سابقهٔ تعارف روحانی آرزومند رابطهٔ تألّف جسمانی می‌باشد، اما چون هر امری در این نشیمن حکمت منوط به وجود اسباب است و «مربوط به تحقیق شرایط از همه باب» و آن هنوز در مکمن قوّت آرمیده است و به ظهور در موطن فعل نیانجامیده، لاجرم جمال آن مطلوب به حجاب عزّت محتجب می‌نماید و چهرهٔ آن مقصود به نقاب امتناع منتقب.

یار رخسار نهفته‌ست پس پردهٔ ناز آه اگر باد صبا پرده‌گشایی بکند

قافله سالار همت شداید بوادی کوشش گذرانیده و خود را به ساحل دریا و کشش رسانیده، می‌خواست که در کشتی بی‌اختیاری لنگر اندازد و بادبان فروتنی و افتادگی برافرازد و در اسرع مدتی و اقرب فرصتی متاع فقر و فنا و کالای محبّت و وِلا را که رهروان شوارع نیاز و افتقار و سالکان قوارع عجز و انکسار از آن سرمایه‌ای عزیزتر ندیده‌اند و از آن معانیی نفیس‌تر نشنیده به آن عَتَبَهٔ رفیع مرتبه که مصبّ ینابیع فضیلت و کمال و مقرّ سفاین امانی و آمال است برساند، اما چه سود چون ملّاح تقدیر مساعدت ننموده و شرط توفیق موافقت نفرموده،

فقیر ممتحن از بَرّ به راه بحر شتافت که بر وصال تو بی رنج پای یابد دست

العقد لیالی و ایام نکته پردازان مسامع انس خواهد بود.

کتاب کعقد الدّرّ جودة نظمه تکون لسلک النطق واسطة العقد
فلمافککت الختم عنه وجدته خطوط ریاحین علی صفحة الورد
علی الکتب وقعاً حیث صار موقعاً بتوقیع فرد فی العطیة و الرّفد

زان گرامی نامه هر سطری چو عقد گوهریست
سُبحه کرده قدسیان از عقدهای گوهرش
شاهد غیب است معنیهای مستورش که بست
ناطقه مشّاطه‌وار از دُرّ و گوهر زیورش

نوعروس حَجلهٔ فکر است هر حرفی ازو
کرده خامه جامه‌یی از شعر مشکین در برش
چون رخ خوبان که افزاید جمال او ز خط
داده توقیع خداوندی جمال دیگرش

اعنی حضرة من خصّه الله تعالی بین الاکارم بزینة الملکیّة و رقّاه بحسن المکارم الی رتبة الملکیّة الّذی مهج اولی الکرم من نوایر أشواقه تحترق و قلوب ذوی الهمم من تواتر اشفاقه تحت رِقّ. خداوندگار نوع انسان، خدایگان عوالم فضل و احسان.

کریم وحید شاع بالبرّ امره — و بالوجود کالسُّحب الممطر بالجود
فکم سائل یُخزِیهِ ضیق مَعیشةٍ — یعیش بما یولیه فی عیشة رغد

متاع خود به لب بحر ناکشیده هنوز — شکست کشتی و ملّاح مُرد و باد نشست

سخن دراز کشید و ابرام از حد ایجاز درگذشت. لایزال مجاری احوال بر نهج استقامت واقع باد و دراری عِزّ و اقبال از مطلع سعادت و کرامت لامع.

بر عنوان نوشته شده بود:

ای نامه که خامه راز این دلخسته — گفته‌ست فرو به گوش تو آهسته
زنهار چو بر دیار جانان گذری — آن را برسان به سوی او سربسته

۳۹۱

مکتوب دیگر

سلامٌ قولاً من ربٍّ رحیم — و تحیّةٌ فضلاً من برٍّ کریم
علی مفضلٍ قد شاقنی بوصاله — و ان لم أفُز الّا بطیف خیاله
عشقتُ وَ ما اَبصرته غیر انّنی — سمعتُ من الحاکین وصف جماله

تا گهر وصف تو را شد صدف — سامعه بر باصره دارد شرف
دیده فشاند ز حسد خون که چند — از خبرت گوش بود بهره‌مند
شاه شناسد گهر شاهوار — صنعت دلّال نیاید به کار

خدمت خواجهٔ درویش‌مشرب در جوانی به پیری ملقّب مقدم شریف ارزانی داشته همواره به ذکر مکارم اخلاق و نشر مراسم اشفاق خادمان آستانه و ملازمان آن دولتخانه زبان تر دارند و مشام جان مشتاقان معطّر. آری،

خار که هم‌صحبتی گل کند غالیه در دامن سنبل کند
نافه چو با مشک شود رازدار جیب صبا گردد ازو مشکبار

زیادت ابرام شرط ادب نیست. توفیق رفیق باد و سعادت زیادت، و السّلام.

رقعهٌ أُخریٰ

۳۹۲

بعد از رفع نیازمندی و حقیری مرفوع آنکه، خدمت خواجه پیری که سفر منازل صوری را بهانه ساخته و آن را وسیلهٔ سیر مقامات معنوی شناخته مقصود وی از این جنبش جز آرام در کنف التفات و اهتمام کرام امری دیگر نیست و آن جز به انخراط در سلک خادمان آن آستانه و ملازمان آن دولتخانه میسّر نی. لاجرم عنان عزیمت از صوب وطن مألوف و مسکن مأنوس مصروف داشته است و تمامی همّت و نهمت بر فوز به حصول آن دولت گماشته. شک نیست که چون به حصول آن دولت فایز گردد مشمول عنایات شامله و عواطف کامله خواهد بود. حق ـ سبحانه و تعالی ـ همگنان را پیوند خاطر از هرچه گزیر است گسسته گرداناد و آنچه ناگزیر است پیوسته، بمنّه وجوده، والسّلام والاکرام.

رقعهٌ أُخریٰ

۳۹۳

کی بود آیا که شود بهره‌ور دیده ز دیدار چو گوش از خبر

شوق و آرزومندی به شرف دستبوس خداوندی که غایت همّت دولتمندان و نهایت دولت همّت‌بلندان بیش از آن است که به مددگاری دوات دهان‌بسته و دستیاری قلم زبان‌شکسته در طیّ صحایف نشر آن مقدور باشد و در طول طوامیر عرض آن میسور،

اما چون در این وَلا جناب زبدة العلما و عمدة الفضلا کاشف حقایق علوم و موضح طرایق الفهم ذوالملکات القدسیة و الکمالات الانسیة المولیٰ الأکرم الأمجد نور الملة و الدّین محمد که از آن وقت باز که متوطّن این دیارند به تودّد و تفقّد این فقیر اهتمام دارند عزیمت آن‌جانب کرده بودند و روی توجه به آن جهت آورده این رقعه مصحوب ورقی چند در شرح قصیدهٔ میمیّهٔ فارضیه، علی ناظمها الرضوان و التحیة اظهاراً لخلوص الاعتقاد و تاکیداً لرابطة المحبّة و الوداد مرقوم رقم اخلاص گشته تحفهٔ مجلس شریف و هدیهٔ موقف منیف می‌گردد، زهی سعادت و اقبال اگر قبول افتد. و چون شواهد فضل و کمال و استحقاق و استبهال مشار الیه از آن اجلیٰ است که به توصیف و تعریف احتیاج افتد و بواعث اکرام و اِفضال خدّام سُدّهٔ سدره مثال از آن اقویٰ که به تحریض و تحریص مفتقر باشد در آن باب شروع نمی‌رود.

۳۹۴

بعد از رفع اخلاص به لسان افتقار و اختصاص مرفوع آنکه، خدمت اخوی و جناب مولوی را ـ احسن الله عاقبته و ادام عافیته ـ که عزیمت آن کعبهٔ آمال کرده و روی توجّه بدان قبلهٔ اقبال آورده، از باریافتگان آن آستان که سرمنزل راستان است التماس تفقّدی و استدعای تودّدی می‌باشد، اما

چه حاجت که گویند با آفتاب / که بر فرق نزدیک یا دور تاب
چو خورشید تابان دهد فیض نور / نه نزدیک محروم ماند نه دور

توفیق رفیق باد، والسلام و الاکرام.

رقعةٌ أُخریٰ

۳۹۵

لازال اسمه الشریف علیّاً فی الدرجات المعالی و علو درجته جلیّاً بین الأشراف و الأعالی.

بس نامجو که جسته نقشی ز نام عالی / وز جهد چارکرده چشم اندرین حوالی

هرچند داعی را از دولت مشاهده و سعادت مجاورهٔ آن زبدهٔ انام بهره‌مندی نیست و جز به استماع نام و استمتاع به لطایف کلام آن مقبول خواص و عوام خرسندی نه، و از این مقدار نسبت و خصوصیت در قاعدهٔ عرف و عادت مرخصی گستاخی در مراسلات و مستدعی انبساط در مکاتبات نمی‌باشد، اما چون در این وَلا خدمت اخوی متحلّی به فضایل صوری و معنوی که از دیرباز درویشان را به شرف صحبت شریف مشرّف می‌داشت و همواره بر صفحهٔ ضمیر و صحیفهٔ خاطر ایشان رقم صفحات کامله و نقوش نعوت فاضلهٔ آن حضرت می‌نگاشت، تصمیم عزیمت معاودت به آن آستانه کرده بود و روی به بساط‌بوسی آن دولتخانه آورده، این چند کلمه فتح ابواب محبت و وِداد و خلوص عقیدت و اتحاد به خامهٔ اخلاص بر لوح اختصاص نوشته شد. امید است که به چشم رضا ملحوظ گردد و از حسن إصغا محظوظ، والدّعا معاد، والسّلام والاکرام.

۳۹۶

به قاضی[۱] روم نوشته شده

أ آروم بعدی من مليح الروم   و هواه حلّ بقلبی المهموم
لولا رجاء الوصل منه محقّقاً   لَاختلّ نظمُ وجودی الموهوم

شد از تو معدن حسن و جمال روم خوش آن
که در هوای تو رخت وفا به روم کشید
رسید پیش تو دانم حدیث گریهٔ من
ببین که دور ز رویت چها به روم رسید

بعد از تعرّض به عرض نجبات تحیات عرضهٔ عرصهٔ جلال حلّال اشکال غامضة النتایج خافیة المناهج علوم حقیقی و فتّاح معاقد قواعد عسیرة المدارک عویصة المسالک معارف تحقیقی الذی وفق لصرف همته نحو بیان المعانی ببدیع منطقه و فصیح کلامه و فاز لبذل جهده و طاقته بتمهید اصول الدین و بسط فروعه و احکامه ذی المیل

۱. در T «بقاضی زاده» نوشته شده است.

الطبیعی بالتأیید الالهی الی ریاضة نفسه الرضیة لاکتساب الکمالات الحکمیة العلمیة العملیة.

شمس الذکا طود العُلیٰ زین الهدی — کهف الوریٰ بمکارم و رسوم
جلّت فرائد مدحه اَن تنطوی — فی طیّ منثورٍ و لا منظوم
لازال فی حلّ الامور و عقدها — متأیّد بالواحد القیّوم
و حباه فیّاض العلوم بفضله — علماً یؤدّیه الی المعلوم

می‌گردد که چون مفاوضهٔ فضیلت انتما اَلَذُّ من المآء الزلال علی الظلمات بر لب‌تشنگان وادی فراق و جگرخستگان بوادی اشتیاق صورت ورود یافت دل غمدیده را صفای آن مشرب صافی به صفو سیرت وافی رسانید و جان ستم‌رسیده را عذوبت آن مورد عذب از مرارت عذاب هر مخالف و منافی رهانید،

فقبّلتها ثم قابلتها — بصحف الامانی بلا زَیْغِ طرفٍ
فکانت کما شِئتُ لفظاً بلفظٍ — و جاءت کما رُمت حرفاً بحرفٍ

از مضمون آن چنان مفهوم شد که حکایتی که این فقیر گاه گاه بر سبیل تمنّی بر زبان گذرانیده بود و به مسامع شریفهٔ بعضی از مخادیم رسانیده در مجلس سامی ـ لا زال سامیاً ـ مذکور شده و به امضای آن مأمور گشته لاجرم، تأکیداً لرابطة المحبة و الاعتقاد بالانقیاد لامره الواجب الانقیاد، با وجود قلّت بضاعت و عدم استطاعت و تفرّق بال و تشتّت احوال و فقدان جمعیت اسباب و وجدان اسباب تفرقه از هر باب عجالة الوقت را ورقی چند فراهم آورده و چون زنبیل درویشان دریوزه کرده از هر گوشه‌ای توشه‌ای و از هر خرمنی خوشه‌ای سمت ارسال یافت، و چون فرصت بغایت تنگ بود و قاصد بی‌درنگ، آنچه در نیت بود به اتمام نرسید و آنچه آغاز کرده شده بود به انجام نینجامید. رجا واثق است و امید صادق که عن‌قریب قریبٌ مجیب ـ عزّ شأنه ـ توفیق ترتیب و تلفیق آن رفیق گرداند و مخزون خاطر محزون را به ظهور آورده به مجلس به انواع فضایل مشحون برساند. بمنّه وجوده، والسّلام و الاکرام.

رقعةٌ اُخریٰ

۳۹۷

الی بعض الأصدقاء

صحیفهٔ شریفهٔ منطوی بر عبارات و اشارات لطیفه در اطیب اوقات رسید و قحطرسیدگان خشکسال هجران را طیب اقوات رسانید و جان را خرسندی داد و تن را نیرومندی، اتقوّیٰ به کالغذاء الذی تتقوّیٰ به مهجة المغتذی. در آنجا از کلیات امور این فقیر استخبار نموده بودند و از جزئیات احوال استفسار فرموده. وقت حاضر در جریان امور بر نهج سابق است و زمان حال در تحوّل احوال با ماضی موافق و چون آن سالها مشاهد بوده بر ضمیر منیر روشن خواهد بود و بر خاطر عاطر مبیّن.

ای کرده حدیث عاشقان دیر پذیر　　　بر پرسش بیدلان گشته دلیر
بر عاشق از جان و جهان آمده سیر　　　امروز بود چو دی و دی همچو پریر

حق سبحانه همگنان را از گرفتاری به خود برهاند و به گرفتاری به خود گرفتار نگرداند، بمنّه و جوده.

۳۹۸

الی بعض الأحبّاء المتوطّنین بجرون، اعنی هرموز

شمس تنوّرت و اضاءت بها جرون　　　ما اسعد الذین الیها یهاجرون

زینسان که ز ابر دیده باران بارم　　　روزی فکنند به موج دریابارم
چون یار گرفته جا به دریابار است　　　خواهم بَرَد این سیل به دریابارم

مرفوع آنکه، احوال اینجایی به موجب دلخواه است و دیدهٔ انتظار به مقتضای وعدهٔ خدمتش بر راه. دولت و سعادت مستدام، والسّلام.

۳۹۹

به قاضی مجدالدین حسن یزدی نوشته شده

وردت علیّ صحیفة من فاضل　　　فی الفضل فاق افاضل الآفاق

لا زال مجداً للأنام مجسّداً　　حسن الشّمائل طيّب الأخلاق

نی کلکش بنات فکرت را　　به نبات حسن بپرورده
غُرّهٔ صبح را ز طُرّهٔ شام　　رشک رخسار نوخطان کرده
قصّه کوته شب دراز مرا　　پاره پاره به روز آورده

نامهٔ چون غنچهٔ شکفتهٔ توی بر توی مشکبیز و عبیر بوی که در بهار حد اعتدال از شاخسار لطف و جمال دمیده و از هر توی آن نسیم وفا و شمیم مودّت و اِخا به مشام جان و دماغ جنان رسیده، در اطیب اوقات وردیة الفوحات انّ لربکم فی ایام دهرکم نفحات از ریاض فضل و کمال و حدایق اکرام و افضال خدمت مولوی اقضوی اعلمی اکرمی افضلی نزهت‌بخش ویرانهٔ رنجوران فراق و عطرافشان کاشانهٔ مهجوران مشتاق گشت.

غنچهٔ امید بشکفت از نسیم لطف او
باغ دل را غنچه خندان گلشن جان تازه شد

اضعاف مضاعفهٔ آن معاطفه و ملاطفه که از فحوای آن مطالعه عجز و شکستگی و تعلّق و دلبستگی به موقف عرض رسانیده می‌شود، و چون تکلّف در شرح آرزومندی و اشتیاق موهم است به مبالغه و اغراق و آن دأب منشیان و دبیران است نه شیوهٔ شکستگان و فقیران از آن اعراض نموده بر دعا اقتصار می‌رود. لایزال ظل فضایل بر مفارق افاضل ممدود باد، والسّلام.

۴۰۰

به بعضی از مشایخ مهنه برکنارهٔ مکتوب دیگری شکایت‌گونه نوشته بودند

مرا چه زهره که این آرزو به دل گذرانم
که بهر من ثمر از نخل کلک خویش فشانی
بس این کرم که ز کاغذ چو بر طبق کنی آن را
طفیلی دگرانم بر آن کناره نشانی

شکر خامهٔ لطایف نگار که بر حواشی نامهٔ نامدار این مهجور برکران مانده از مجلس حضور را از روی دل درکنار نهاده و این رنجور ناتوان افتاده بر بستر عجز و قصور را

نسخهٔ شفای عاجل فرستاده به زبان شکسته ادا نتوان کرد و به سخنان بر هم بسته استقصا نتوان نمود، لاجرم طی بساط شکر کرده و روی به بسیط عذر آورده می‌گوید:

گر ز هر برگ گیاهی دهدم دهر زبان　　　شرح یک رشحه ز ابر کرمت نتوانم
ور ز هر شاخ درختی کندم چرخ قلم　　　شکر یک نقطه ز نوک قلمت نتوانم

التفات خاطر خطیر که حالیا این فقیر از معاتبه دلپذیر تقصیر توجه از نواحی مرو و ماخان به مواقع اشراق آن آفتاب خاوران در می‌یابد. اگر آن زمان دریافتی، هر آیینه از سر قدم ساخته و آن را سر همه سعادتها شناخته به خدمت شتافتی، اما چه سود چون آفتاب این عنایت آن روز پرتو نینداخت و سر مفاخرت نیازمندان را به اوج عزت و ذروهٔ کرامت نیفراخت.

یکچند به خاک مروم افتاد نزول　　　مروی خبری از تو نیاورد رسول
تا یافتمی ازان خبر بوی قبول　　　برداشتمی به سوی تو راه وصول

مع هذا این حکایت نه اظهار خطا و خاطر ماندگیست و شکایت بلکه تکلّفی است در عذر تقصیر و تمحّلی در دفع خجالت و تشویر، و الّا ذرهٔ حقیر را با آفتاب خاوری چه مجال این نوع زبان آوری و یارای این گونه حجت و داوری.

از روی تو زآفتاب خاور انور　　　خاری به مثل کز تو دمد در بستر
آن خارم اگر ز گل نیاید خوشتر　　　خاک همه دشت خاورانم بر سر

سخنت دراز گشت و گشتاخی از حد ایجاز درگذشت. ظل عالی و سایهٔ مکارم و معالی بر مفارق ادانی و اعالی مدی الایام و اللیالی ممدود، باد بالنبی و آله الکرام علیه التحیة و السلام.

۴۰۱

در جواب مکتوب بعضی از صدور که استدعای جواب کرده‌اند

وردت علیّ صحیفة من مفضل　　　حظی الانام بفضله و نواله
مُمِدّاً علی کل الوری　　　فی مسند الاقبال ظلّ جلاله

به نام رهی نامه‌ای نامزد شد　　　ز عالی‌جناب صدارت پناهی

مگو نامه منشور لطفی که باشم به تشریف آن تا قیامت مباهی

شکر نامهٔ مشکین‌طراز و عذر خامهٔ مسکین‌نواز ملازمان آستان رفیع ـ لا زال ملاذاً لکُلِ شریفٍ و وضیع ـ میسور قلم مکسور اللسان و مقدور زبان قاصرالبیان نبود، لاجرم تقاعد از ادای آن واجب نمود.

اگر عهدها عذر این لطف خواهم برون ناید از عهدهٔ آن کماهی

همان بِه که از معذرت لب ببندم که لطفش هم از خود کند عذرخواهی

و چون شرح معنی نیازمندی و اخلاص از توهّم تکلّف و ریا عاری نیست و اظهار صورت افتقار جز بر قاعدهٔ ظاهر بینان خودنما جاری نه، سدّ آن باب نیز کرده شد.

ز شوق نهانی عبارت چه حاجت چو بر سرّ دل می‌دهد دل گواهی

داعی کمینه را جرئت این کلام و گستاخی این ابرام نبود، اما به حکم المأمور معذور مصدّع گشت.

ز درویش صادق در این ره چه لایق دعای شب و همّت صبحگاهی

ایزد تعالی ذات ملکی صفات را در مقرّ عزّت و مستقرّ دولت بداراد.

به آنسان که خواهی نصیب تو بادا بقای مصون ز احتمال تناهی

والسّلام

۴۰۲

جواب مکتوب شیخ سید معین‌الدین محمد ولد شیخ صفی‌الدین امچی[۱]

ریح الصّبا اَهدَت اِلَیَّ نعیماً من بلدةٍ فیها الحبیب مقیماً

اِنّي اَظُنّ نسیمها مِن طیبه و هبوبها من عنده تسلیماً

صبحدم نکهت گیسوی تو آورد نسیم تازه شد عشق تو را با دل من عهد قدیم

رشحهٔ خامهٔ مسکین‌نواز که بر صفحهٔ نامهٔ مشکین‌طراز مرغان اُولی اجنحه را دام نهاده است، چون سواد دیدهٔ ارباب بینش همه نور و چون سرّ سینهٔ اصحاب دانش

---

۱. در T بجای این کلمه «ولد عبدالرحمان» آمده است.

سراسر سرور، فی أیمن وقت و اکرم ساعة بدین ذلیل قلیل البضاعت رسید.

فـذکّرنی عـهداً لکـم مـا نسیته و هـیّج أحْزانَ الفؤاد و شوّقا

ألمّ بـقلبی مـنه شـوق مـبرّح و أضرم فی الاحشاء ناراً فأفلقا

از هر حرفی فرحی روی داد و در هر لفظی لطفی مشاهده افتاد.

کام دل ازو به بوسه حاصل کردم بر چشم ترش ز شوق منزل کردم

وانگه پی یادگار آن کـلک و بنان در گردن جان و دل حمایل کردم

هرچند حصول این مراد از حوصلهٔ این بی‌حاصل بیرون بود و وصول بدین مرام از مرتبهٔ این شکسته‌دل افزون، اما

چون لطف تو عام است از اینها چه عجب

آری اگر آفتاب عالمتاب بر خرقهٔ تردامنی تابد نور پاکش را از آن چه باک و اگر بـاران نوبهاران بر کشتزار سوخته خرمنی بارد فیض عامش را از آن چه زیان.

تویی زاحسان و فضل آن ابر نیسان که بـارد بـر بـلند و پست یکسـان

چو آیـد فـیض‌بخش از بـحر زخّار نـه گـل مـاند ازو مـحروم نـی خـار

اضعاف انواع الطاف و اصناف اعطاف که از فحاوی نامهٔ میمون و مطاوی صـحیفهٔ همایون به ذایقهٔ ذوق و جاذبهٔ شوق چشیده و کشیده شد، عجز و شکستگی به موقف عرض رسانیده می‌شود.

چو گل به خنده درآید لب اهل نشاط اگر ز گلشن لطفت وزد نسیم قبول

قصهٔ غصهٔ فراق و حکایت شکایت اشواق قیاساً علی مفاوضات از باب العادات مظنّهٔ مبالغه و متوهَّم اغراق است، لاجرم بدین دو بیت اقتصار کرده می‌آید:

لو ان اللـیالی عـذبت بـفراقـنا محاد مع عین اللیل نور الکواکب

و لو جـرع الایـام مُـرَّ اشـتیاقنا لَاَصْبَحتِ الایام شـهب الذوایب

ملتمس آنکه، این فقیر را بالکلیه از گوشهٔ ضمیر منیر فرو نگذارند و گاه گاهی التفات خاطر خطیر شامل حال او دارند،

باشد که بدین سبب برآید کاری

و اگر چنانچه عند انتهاز الفرصة بی‌آنکه وجود این کمینه در میان باشد از روایح انفاس

متبرّکهٔ حضرت ارشادمآبی ولایت‌پناهی ـ ادام الله تعالی ظلّ ولایتهم علی مفارق الغایبین و الحاضرین ابد الآبدین و دهر الداهرین ـ استشمام رایحه‌ای یعنی دریوزهٔ همتی و التماس فاتحه‌ای نماید، عنایت بنده پروری و کمال مرحمت گستری خواهد بود.

ای به بزم وصل حاضر غایبان را دست گیر
زانکه دست حاضران از غایبان کوتاه نیست

داعی کمینه را جرئت این مقاوله و گستاخی این مراسله نبود، اما چون خدمت صاحب اعظم مجمع مکارم الاخلاق و الشّیَم خواجه فلان را ـ لازال فی کنف الاله مکرّماً ـ عزم مراجعت جزم شد واجب نمود خود را بر خاطر خادمان آن آستانه که قبله‌گاه راستان است گردانیدن و بر فتراک ملازمان آن دولتخانه بستن. ابرام از حد گذشت. سلام الله و تحیاته و برکاته علیکم اولاً و آخراً و باطناً و ظاهراً.

رقعهٔ اُخریٰ

۴۰۳

بـقیت بـبقاء لایـزال فـاِنّما بـقاؤك حسن للزمان و طیب
و لا کان للمکروه نحوک مذهب و لا لصروف الدهر فیک نصیب

شـد نـی خـامه دلم را تـرجـمان بشنو از نی چون حکایت می‌کند
بـا زبـان تـیز و چشم اشکریز از جـدایـیها شکـایت مـی‌کند

محنت تمادی ایام فراق و شدت توالی آلام اشتیاق زیادت از آن است که به امداد کاغذ و مداد و اعمال ادوات قلم و دوات تصدّی و تفصّی از عهدهٔ ادای آن توان نمود. مصراع:

به صد طومار و صد دفتر نشاید شرح مشتاقی

اما چون خدمت برادر حقیقی و دوست تحقیقی ـ وفّقه الله لما یحبّه و یرضاه ـ به بهانهٔ آب و گل روی در کعبهٔ ارباب دل کرده متوجه آن صوب بود و خود را بر خاطر مجاوران آن آستان که قبله‌گاه راستان است گذرانید و بر فتراک ملازمان درگاه که پناه هوشمندان آگاه است بست.

نگویم نسبتی دارم به نزدیکان درگاهت
که خود را بر تو می‌بندم به سالوسی و زرّاقی

هرچند سلام قطره به دریا عجب است و پیغام ذره به خورشید والا خلاف ادب، اما چه توان کرد؟

نبض عاشق بی ادب بر می‌جهد خویش را در کفّهٔ شه می‌نهد

خیر الکلام ما قلّ و دلّ. اگرچه این کلمات پریشان از دلالت عاریست بحمدالله که قلت اختیاریست. سایهٔ عالی بر مفارق ادانی و اعالی مدی الایام و اللیالی ممدود باد، بالنبی و آله الامجاد، والسّلام والاکرام.

رقعةٌ أُخریٰ

۴۰۴

ای مرغ اگر شوی سوی تبریز تیز پر از حال ما ببر بر تبریزیان خبر
کامشب شده‌ست خرقهٔ ارباب فقر را دامان و جیب و خشتک و تیریز تر

معروض آنکه، جمعی فقرا و مساکین آدم‌وار بین الماء والطین در قریهٔ نعمت آباد که از زوال نعمت ایمن باد دست از خود شسته‌اند و مشغول به دعاگویی و خیرخواهی در انتظار نوشتهٔ شاهی نشسته.

چه خوش باشد که از فضل الهی گدایان را رسد منشور شاهی

دولت دو جهانی و سعادت جاودانی محصّل باد، والسلام.

۴۰۵

مکتوب یعزّي فیه ابن عمه

هو الحی، انّا لله و انّا الیه راجعون.

کدام دوحهٔ اقبال سر به چرخ کشید که صرصر اجلش عاقبت ز بیخ نکند
که ریخت تخم امانی به کشتزار جهان که برق حادثه آتش به خرمنش نفکند

چه گویم از اخبار واقعهٔ دشوار پدر بزرگوار ـ حشره الله الملک الغفار فی زمرة الابرار

و الاخیار ـ بدین جگرخستگان دل‌فگار چه رسید و چه نویسم که از کشیدن بار مصیبت مشکل و حادثهٔ هایل آن قدوهٔ اماثل ـ تغمّده الله بفضله الکامل و عفوه الشامل ـ این از دست رفتگان پای در گل را چه افتاد! هذا غمٌّ عمّ تفاصیل الاجزاء و اَلمٌ اَلَمَّ بتباعیض الاعضاء.

جان ریش و جگر پاره و دل پر خون است
از دیدهٔ غمدیده چه گویم چون است

اما چه توان کرد که هیچ پدر به در وجود درنیامد که رخت به دروازهٔ عدم نکشید و هیچ پسر به سر خوان حیات ننشست که شربت ممات نچشید.

گهی یعقوب زآسیب غم یوسف همی‌میرد
گهی یوسف به داغ فرقت یعقوب می‌سوزد

بر ضمیر منیر آن برادر روشن است که چون طایر روح مقبلی از مضیق ورطهٔ حس در هوای فضای قدس پر و بال گشاید اهل بصیرت را جزع و فزع نشاید، و چون طوطی جان صاحبدلان از تنگنای نشیمن تقیید روی در فسحت‌سرای موطن اطلاق آورد از ارباب دانش جز رضا به قضا نیاید.

مرغی ز حرم در قفس تنگ نشست — آمد ز کرم بر قفس تنگ شکست
ما نعره زنان کز قفس تنگ بجست — او جلوه کنان کز قفس تنگ برست

هرچند این برادر در این واقعهٔ جانگداز انباز بود و در این مصیبت ناملایم مساهم، می‌خواست که بهر تسلیت خاطر آن برادر و سایر اعزّه ـ ابقاهم الله تعالی بالسعادة و العزّة ـ فی اسرع وقت و اقرب ساعة به آن جانب متوجه شود، اما به سبب وفور علایق و هجوم عوایق در توقّف ماند.

کهن درخت برومند اگر ز پای فتاد — نهال نوبر از آسیب دهر ایمن باد

والسّلام

۴۰۶

سفارش نامه لبعض الاصدقاء

بعد رفع سلام و سوق کلام در بیان کمال شوق و غرام، معروض اکابر عظام و مفاخر کرام آنکه، خواجهٔ درویش مشرب در جوانی به پیری ملقّب که گمان این فقیر آن است که مقصود وی از مهاجرت اوطان و مفارقت اخدان زیارت درویشان و تقرّب به ملازمت ایشان است نه حصول آمال و امانی و وصول به مزخرفات فانی. چه بر هیچ عاقل پوشیده نماند،

که کام این جهان چندان نیرزد　　　که گامی بهر او برداری از جای

متوقع از مکارم اخلاق و مراسم اشفاق ایشان آنکه مقدم شریف او را مغتنم شمرده و شرایط اکرام و احترام او بجای آورده، در مهمی که رجوع کند اهتمام نمایند، و در مصلحتی که به عرض رساند التفات فرمایند که بی شک امداد هر که از این طایفه دمی زده است و اعانت هرکه در این طریق قدمی نهاده وسیلهٔ نجات و واسطهٔ رفع درجات خواهد بود. حق ـ سبحانه و تعالی ـ همگنان را توفیق سفر از خود و در خود که سرمایهٔ دولت ابد و سعادت سرمد است رفیق گرداناد، والسّلام.

۴۰۷

رقعة

خدمت فضایل‌مآب لطایف اکتساب مولانا سیفی که در لطف غزل و حسن مقال عدیم‌المثال‌اند و در حدّت ذهن و دقّت خیال مشرف بر مرتبهٔ کمال و در صناعت تعمیه نامداران را نام گمنام کرده‌اند و در حل معمّیات به مشکل گشایی نام برآورده، میدان قافیه‌سنجان در مقام مقاولهٔ ایشان تنگ است و میزان عروضیان در معرض معاوضهٔ ایشان بی‌سنگ، مدتی مدید پرتو التفات بر کلبهٔ تاریک‌نشینان انداخته‌اند و مشام ذوقشان به روایح انفاس خود معطّر ساخته، مأمول از مکارم اخلاق ایشان آنکه، در غیبت و حضور رعایت حقوق صحبت و شرایط محبت لازم دارند و در سفر و حضر اقامت وظایف دعای خیر واجب شمارند. حق ـ سبحانه و تعالی ـ همگنان را از ظلمت گرفتاری به خود

برهاناد و بر آشنایی به خود برساناد، بالنبی و آله الکرام علیه و علیهم الصلٰوة والسّلام.

۴۰۸

سفارش نامهٔ دیگر

﴿ باسمه سبحانه ﴾

صاحب فضل جلی مولانا درویش علی که در صنعت کتابت انگشت‌نماست و در صناعت نظم غزل فرد و بی‌همتا، میان اصحاب قلم به خوشنویسی مشهور است و بر زبان بیان ارباب به ویسی مذکور.

آن که پاک و لطیف می‌گوید — گر قصیده و گر غزل ویسی‌ست
در حساب هنر اگر دگران — بیست باشند فی‌المثل وی سی‌ست

دیرگاه است که گوشهٔ خاطری به جانب این فقیر می‌دارد و از زمرهٔ محبّان و مخلصان می‌شمارد. ملتمس از مکارم اخلاق و مراسم اشفاق مخادیم آنکه، هرجا تشریف حضور ارزانی فرمایند مقدم شریف او را مغتنم دانند و شرایط تعظیم و توقیر به‌تقدیم رسانند، هرچند با ظهور فضایل و شمایل او مشغولی به این سفارش فضولی می‌نماید، چون آن را بنا بر الحاح و اقتراح او بوده باشد هرکه داند بی شبهه معذور فرماید. حق تعالی همگنان را از خود رهایی و با خود آشنایی کرامت کناد، بالنبی و آله الامجاد.

۴۰۹

رقعهٔ مشعر به وصول آنچه پادشاه روم فرستاده بود

عارفه‌ای که ملازمان حضرت پادشاه دین‌پناه و شهریار معدلت‌شعار بی‌وسیلهٔ سببی و واسطهٔ طلبی از بلاد روم نامزد فقراء از شرف ملاقات محروم به خراسان فرستاده بودند رسید و از آن حضرت بشارت اقبال بر درویشان و قبول طریقت ایشان رسانید.

عطاهایی که شاه معدلت‌کیش — فرستد سوی درویشان دل‌ریش
دلیل رأفت و احسان شاهند — بر اقبال و قبول او گواهند
خصوصاً این گواهاتی که پیداست — فروغ صدق از ایشان بی کم و کاست

درخشان رویشان چون برق لامع ز قرآن وصفشان صفراء فاقع
سرور انگیز دلهای پریشان تَسُرُّ النّاظرین در شأن ایشان
فرنگی اصل لیکن شاه دیندار رهانیده‌ستشان از دست کفار
گرفته پیش همراه کریمان سیاحت در دیار اهل ایمان
ز کثرت گرچه بیرون از شمارند چو بخششهای شه حدّی ندارند
چو گیری از شمار آغاز و انجام رسد حالی شمار آن به اتمام
الا تا آفتاب عالم‌افروز زر افشاند ز جیب صبح هر روز
کف شه همچو خورشید دُرافشان به فرق خاکیان بادا زرافشان

۴۱۰

معما به اسم عثمان چلبی هم از نظم بیرون می آید و هم از نثر

آورد به عین کعبه دل حج درست لیکن چو حساب کرد ازان رکن نخست
لبیک زد از حد بدر و روی نهاد در کعبهٔ آمال که خاک در توست

این معمای نامدار صدفی است شامل دُرّ شاهوار، اعنی نام خجسته فرجام دریاکفی که یک گوهر از آثار جود او از هرچه در عُمّان است بر سر آمده و جیب آمال و امانی با سمت بی پایانی از مبادی لطف و بِرّ او بر بر آمده.

۴۱۱

کلام منثور و منظوم

عشق به زور و زر نیست به زاریست
هرکه بی زاریست در خور بیزاریست
چهرهٔ زرد باید نه بدرهٔ زر
طریقه همین است ازین مگذر
ما نه سیم سره نه زر داریم
زان لب خشک و روی زرد آریم

عـــاشقان را کـــجا دهـــد زر دست
وجـــه ایشـــان هـــمین رخ زرد است
کـــرده از اشک آســـتین پـــرسیم
قـــیمت دُرّ وصـــل مـــی‌پرسیم
در ایـن راه نـام نـیک موجب ننگ است
ناموس به یک طرف نه که وقت تنگ است
ورق ورع و زهـــد در پـــیچ
جـــریده روکـــه راهـیست پیچ در پـیچ

۱۱

در خرابات عاشقان زنـهار / از سـر عـفّت و ورع نـایی
زانکه با یکدگر نیاید راست / دعـوی عـاشقی و رعنایی

۴۱۲

به سلطان جهانشاه که حقیقی تخلّص می‌کرد و دیوان خود فرستاده بود نوشته شده

بـده سـاقی آن جـام گـیتی نـمای / که هستی ربای است و مستی فزای
بـــه مســتی ز هســتی رهـاییم دِه / بـــه مســتان عشــق آشـنااییم دِه
بـزن مـطرب آن نـغمهٔ دلنـواز / کـــه در پـردهٔ دل بـود پـرده سـاز
به شکـرانـه کـز پردهٔ گفت و گوی / عــروسان مـعنی نـمودند روی
ز گـــلزار فـــردوس آمـــد گـــلی / بـــه نـــزهتگه بـینوا بـلبلی
ز بـــاران جـــود و ســحاب کـرم / زلال بـــقا یـــافت خـــاک درم
ز دریـــای اســـرار فـــیض جـدید / بـــه لب‌تشـنگان سـواحـل رسـید
ســـخن کـــوته از زادهٔ طـبع شـاه / کـــه دانش‌مآب است و عـرفان‌پناه
هـــمایون کـتابی چـو دُرجـی ز دُر / رســـید از گـــهرهای تـحقیق پُـر
در او هـم غـزل درج و هـم مثنوی / هـم اسـرار صـوری و هـم معنوی

شده طالع از مطلع هر غزل — فروغ تباشیر صبح ازل
ز مقطع چه گویم که هر مقطعی — که فیض ابد را بود منبعی
به صورت پرستان کوی مجاز — ز شاه حقیقی نشان داده باز
چو در مثنوی داده داد سخن — نوی یافته رازهای کهن
در ادراک اسرار اُمّ الکتاب — ز هر مصرعش عقل را فتح باب
زهی نامهٔ دلکش دلگشای — که شد جان عطّار ازو عطرسای
بود مثنوی لیک آن مثنوی — که شد فایض از خاطر مولوی
ز بس گل که از راز در وی شگفت — همی شایدش گلشن راز گفت
بود پایهٔ آن سخن بس بلند — کی آنجا رسد وصف ما را کمند
سخنهای شه کز دل پاک خاست — به پاکان که شاه سخنهای ماست
بر این نکته باشد دلیل تمام — کلام الملوک ملوک الکلام
من از وصف گفتار شه قاصرم — به مدحش چه‌سان ره برد خاطرم
چو خفّاش را نیست نور بصر — که بیند به روی زمین عکس خور
کجا آورد هرگزش دیده تاب — که بیند بر اوج فلک آفتاب
فروبند جامی زبان مقال — که تنگ اینجا سخن را مجال
چو رسمیست در این که ختم سخن — بود بر دعا بر دعا ختم کن
الا تا قوابل ز فیّاض جود — پذیرند همواره فیض وجود
دل پاک شه قابل راز باد — در فیض بر خاطرش باز باد
سپهرش به فرمان جهانش به کام — دعاگوی او انس و جان والسّلام

۴۱۳

به سلطان محمد رومی نوشته شده

طاب ریّاک ای نسیم شمال — قُم و سِر نحو قبلة الآمال
نفس از بوی صدق مشکین کن — راه اخلاص رفتن آیین کن
از خراسان ببند بار نیاز — راه بر دار ملک روم انداز

چون رسیدی ز راه راه بپرس   بارگاه جلال و جاه بپرس
چهره بر خاک پای دربان سای   به اجابت زمین ببوس و درآی
پیش شاه مجاهد غازی   بگشا لب به نکته‌پردازی
کای تو را ذروهٔ علا مسند   ملک میراث تو اباً عَنْ جَد
اصل تو تا به آدم ار شمرند   همه مسندنشین و تاجوَرند
خاست زیشان جهات فخر نخست   لیک امروز فخر جمله به توست
کم کسی بر سریر جاه و جلال   چو تو کرد اکتساب فضل و کمال
مشکل حکمت از کلام تو حل   منطق تو بیان هر مجمل
راه مشّائیان ز تو واضح   نور اشراقیان ز تو لایح
طبع پاک تو راکه وقّاد است   فهم حکمت طبیعی افتاده‌ست
بر دلت حکمت الٰهی تافت   که رخ از ظلمت ملاهی تافت
فکر تو زد سوی ریاضی رای   شد ریاضی ریاض خلد آرای
هست پشت شریعت نبوی   به نوی از مساعی تو قوی
محتد کفر و معبد اصنام   شد ز جهد تو قبّة الاسلام
حسن تدبیر تو به حرب و قتال   کرده قلع قلاع کفر و ضلال
مقبلی بر مراسم اشفاق   معرضی از ذمایم اخلاق
جمع در ذات تو به رغم حسود   حکمت و عفت و شجاعت و جود
بحر و کانی به بخشش پیوست   بلک بردی ز بحر و کان هم دست
کان ز دست تو شد به سنگ نهان   وز کفت بحر کف به روی زنان
تا بود دورهٔ فلک ممکن   تا بود نقطهٔ زمین ساکن
رَوِشِ آن به وفق رای تو باد   شرف این به خاک پای تو باد
ای معنبر نسیم نافه گشا   چون بپردازی از ثنا و دعا
ورقی چند نظمهای غریب   لایق فهم هوشمند لبیب
با تو همراه می‌کنم زنهار   زان غریبان به بزم شه یاد آر
عرضه کن در حریم مجلس او   این محقّر هدیّه را و بگو

ارسل النمل من خلوص وداد / لسلیمان تصف رِجل جراد
قائلاً ذاک منتهی جهدی / والهدایا بقدر من یهدی
ثم اوجز مخافة الابرام / واختتم بالسّلام و الاکرام

۴۱۴

به ملک التجار[۱] به هند نوشته شده

بعد رفع سلام و سوق کلام / در بیان کمال شوق و غرام
می‌کند عرضه با هزار نیاز / بنده جامی در این جریدهٔ راز
نکته‌ای چند از حقایق دین / وز مواجید اهل کشف و یقین
همه مستنبط از حدیث و کتاب / همه سنجیدهٔ اُولُوا الالباب
معرفت‌بخش اهل علم و عمل / وحشت‌انگیز اهل زرق و حیل
گرچه دور است ازان نصاب هنوز / که به ختمش شود خرد فیروز
کردم اندک نمونه‌ای ارسال / سوی گنجور گنج فضل و کمال
گر فتد نزدش این نمونه پسند / برگشایم ز گنج خاطر بند
ور نیفتد نشینم آسوده / فارغ از گفت و گوی بیهوده
بلک شویم ز صفحهٔ تقدیر / آنچه شد گفته از خوی تشویر
تا بود در صحیفهٔ ایّام / باقی از اهل دین و دولت نام
باد بر فرقشان به بخشش و جود / سایهٔ خواجهٔ جهان ممدود

۴۱۵

به بعضی مخادیم که کتابت مثنوی این فقیر کرده بودند نوشته شده

طیّب الله وقتک ای ز کرم / کرده آب بقا ز رشح قلم
داده نظم مرا به بزم امید / شربت زندگانی جاوید

---

۱. در T بجای این تعبیر «خواجه جهان» ذکر یافته است.

تا سخن در دل است جا کرده — هست سرّ نهفته در پرده
نه ازو گوش بهره‌ور نه زبان — نه ازو نام دیده کس نه نشان
چون ز دل بر لبش گذار افتاد — گره بسته یابیش بر باد
گرهی آنچنان که یابی پُر — بهر اهل خرد ز گوهر و دُر
لیک جز حاضران ازان گوهر — می نبندند گوش را زیور
چون کند کاتب رقم پیوند — به مسلسل خط خود آن را بند
یابد آنجا به قدر فهم نصیب — غایب و حاضر و بعید و قریب
ماند از وی پی خواص و عوام — رقمی بر جریدهٔ ایّام
هرکه خواند به خیرش آرد یاد — کِش خدا در دو کون خیر دهاد

ابیات متفرقه که در مکتوبات نوشته شده بود

من ناصیة الوصال هبّت نفحات — فارتاح فؤادنا بشمّ الفوحات
در وادی هجر تشنه لب می‌مردیم — آمد ز سحاب لطف جانان رشحات

کتاب اتی من سماء العُلیٰ — الی مستهامٍ حزینٍ کئیب
فالفاه مستجمعاً للمُنیٰ — کوصل الحبیب و فقد الرقیب

اتتنی بعد ما طال اشتیاقی — صحیفة حکمة من ارض یونان
خطابی ناشی از محض تلطّف — کتابی منبعث از فرط احسان
شمیم الفتش فایح ز مضمون — فروغ دولتش لایح ز عنوان

سلامٌ علی من ساقنی بوصاله — و ان لم افز الّا بطیف خیاله
عَشِقتُ و ما ابصرتُهُ غیر اننی — سَمِعتُ من الحاکین وصف جماله[1]

---

۱. در T بعد از این بیت زیرین افزوده شده است:

«وَرَدت علی صحیفة من مکرم — ما زرته الا بطیف خیاله»

ز بس وصف حسن تو بشنیده‌ام به جان مهر روی تو ورزیده‌ام
چنان در دل و دیده جا کرده‌ای که گویی تو را سالها دیده‌ام

صبا تفقّد احوال دردمندان کرد دهان تنگدلان را چو غنچه خندان کرد
به یاد وصل تو صد ذوق داشتیم و سرور به یک سلام تو آن را هزار چندان کرد

سقیاً لایّامٍ مضت مع رفْقةٍ کانت مراحلنا بهم اوطانا
رجعوا الی اوطانهم فتبدّلت افراحنا بفراقهم اشجانا

یاد روزی که در منازل قرب با تو همراه و همسفر بودیم
در مقام وصال گام‌زنان دست در دست یکدگر بودیم

این نامه چه نامه‌ست که چون طُرّهٔ خوبان
صد جلوهٔ خوبیست به هر پیچ و خم او
وین تازه رقم از قلم کیست که بادا
صد جان گرانمایه فدای قلم او

آمد نسیم سلسلهٔ مشکبویی دوست زنجیر می‌درد دل دیوانه سوی دوست

ولَه

این نامه نه نامه مایه هر طربیست
تحصیل نشاط و عیش را خوش سببیست
زینسان که بود مختصر و پر معنی
گویی ز جوامع الکلم منتخبیست

چه یارای آن دارد افتاده موری که پیغام سوی سلیمان فرستد
همین بس که بهر بقایش دعایی بر این بر شده چرخ گردان فرستد
چو آنم منزلت نبود که آیم میان مخلصان اندر شماره

دعایی می‌نویسم بر حواشی　　　سلامی می‌فرستم از کناره

کردم روانه سوی تو این فکر بکر را　　　از کسوت جمال و لباس کمال عور
یار آر حسب حال من افسانه‌ای که ماند　　　ز اعرابی و خلیفه و آن مشک آب شور

وله

آن قبلهٔ جان که نامهٔ اقبالش　　　آورد به من قاصد فرّخ فالش
فرسوده تنم قوت رفتار نداشت　　　کردم دل و جان روان به استقبالش

شوق چون غالب شود گیرم ز مردم گوشه‌ای
خامه از مژگان دوات از دیدهٔ پر خون کنم
حسب حال خود نگارم بر بیاض روی زرد
تا بدینصورت غم هجران ز دل بیرون کنم

خوش آنکه ره وصال می‌پیمودم　　　وز دولت دیدار تو می‌آسودم
نامه به تو می‌فرستم و می‌گویم　　　ای کاش به جای نامه من می‌بودم

توفیق ازل بدرقهٔ راه تو باد　　　اقبال ابد نامزد جاه تو باد
فتحی که نصیب نیکخواهان تو شد　　　مقلوب شده روزی بدخواه تو باد

تمّت

نامه‌های عبدالرحمان جامی که در نسخه‌های مختلفهٔ خطی ثبت یافته‌اند

۴۱۶

مولانا جامی به خواجه عبیدالله نوشته

هر دیده که روزی به جمالت نگریست　　　چون از تو جدا ماند چرا خون نگریست
هرچند که بی تو زیستم حیرانم　　　زان کس که رخ تو دید و دور از تو بزیست

از آن وقت که باز این بی دست و پا را ارادت[1] پابوس شریف دست داده بعده به دستبُرد فراق از پای درافتاده، همگی همّت متوجه آن است که به هر وجه که توان، سحباً علی الوجه او مشیاً علی الرأس، روی افتقار به خاک آن آستان ساید و سر افتخار بر آسمان. اما آن نه کیمیاییست که در روی هر روی اندودی[2] نشیند و نه توتیایی که چشم هر خواب‌آلودی بیند. نظم

آن خاکِ در که سرمهٔ اهل بصیرت است حاشا که کحل دیدهٔ هر بی‌بصر شود

و مع هذا به شمول کرم بی انتها امّید[3] آن است که شاهد آن اُمنیت عن‌قریب قناع عزّت و امتناع بگشاید و از ورای تُتُق غیب علی احسن الوجوه جمال نماید. بیت

گر شاخ صبوری به بر آید چه عجب
ور محنت دوری به سر آید چه عجب
چون دل که خلاصهٔ وجود است آنجاست
تن نیز اگر بر اثر آید چه عجب

اطناب از حد می‌گذرد، ظلّ عالی بر مفارق ادانی و اعالی ابد الآباد ممدود باد[4].

۴۱۷

مولانا جامی به سلطان حسین میرزا نوشته

فیّاض کرم ز فیض بی اندازه انداخت ز مقدمت به شهر آوازه
شد باغ امید[5] نامرادان خرّم شد شاخ امید ناامیدان تازه[6]

مرادات صوری و معنوی متضمن سعادات دینی و دنیوی میسر باد.

۱. در ۲۲۷۸ به جای کلمهٔ «ارادت» کلمهٔ «دولت» ثبت یافته است.
۲. در ۲۲۷۸ به جای این تعبیر عبارت «وجه هر روی اندودی» مرقوم گشته است.
۳. در ۲۲۷۸ به جای کلمهٔ «امید» عبارهٔ «من یَبتد بالنّعم قبل استحقاقها» نوشته شده است.
۴. این نامه و هفت مکتوب بعدینه از ۲۹۶ به این جای انتقال داده شدند.
۵. در A به جای «امید» کلمه «مراد» آورده شده است.
۶. این دو بیتی در A در ترکیب نامهٔ دیگری ثبت یافته که آن نامه در نشر کنونی زیر شماره ۴۵ آمده است.

۴۱۸

و ایضاً منه به سلطان المذکور

آمد خبری که می‌رسد محمل دوست   بر سوختگان بسوخت گویی دل دوست
هرگز نبود آرزوی خسته‌دلان   زان پیش که نزدیک رسد[۱] منزل دوست

شوق و غرام مشتاقان مستهام به خاک‌بوسی سُدّهٔ جاه و جلال و عَتَبَهٔ عزّ و اقبال آن حضرت نه در آن درجه است که به رشح خامه شرح توان داد و در طی نامه نشر توان کرد، لاجرم سدّ آن باب کرده به مراسم دولتخواهی و وظایف دعاگویی قیام می‌نماید.

رباعی

بر تاجوران شاه جهان سر بادا   بر فرق زمانه سایه‌گستر بادا
آوازهٔ بندگی و شاهی تا هست   ما بنده و شاه بنده‌پرور بادا

۴۱۹

و منه فی سفارش محمود التایبادی[۲]

محمود که سوده است عمری چو ایاز   بر خاک درت به بندگی روی نیاز
رفته ز درت ز بیرهی راه دراز   زان بیرهی اکنون پی عذر آمده باز

التماس[۳] دارد که، معذرت وی قبول نموده و جرم وی عفو فرموده به نظر عنایت ملحوظ گردد و از حسن رعایت محظوظ. دولت مستدام و سعادت علی الدّوام.

۴۲۰

و ایضاً منه

ای باد چو آمدی ز سرمنزل یار   آمد به دلم زآمدنت صبر و قرار

---

۱. در ۲۲۷۸ به جای «رسد» کلمه «شود» آمده است.

۲. در ۲۲۷۸ سرلوحه بشکل «مولانا جامی به امیر علیشیر نوشته در سفارش خواجه محمود تایبادی» آمده است.

۳. در ۲۲۷۸ «التماس آن» نوشته شده است.

نامد به قرار زینقدر جان زنهار　　این بار بیا چنانکه دانی بسیار[1]

اگر نه به هر چند روزی رشحهٔ قلمی از مجاوران آن آستان رسیدی و نفحهٔ کرمی از انفاس آن راستان وزیدی، بر دورماندگان به داغ مهجوری گرفتار زندگانی صعب بودی و کامرانی دشوار نمودی. امیدوار چنان است که این طریقه فی مرور اللیالی و الایام استقرار گیرد و این قاعده علی مرّ الشهور و الاعوام استمرار پذیرد. نظم

شادم ز نی کلکت وز نفحهٔ انفاست　　گر زندگیی دارم زین باد و هوا دارم

دولت و سعادت مستدام باد، والسّلام و الاکرام.

۴۲۱

مولانا جامی به خواجه مجدالدین محمد نوشته

آنی که پناه اهل رازت کردند　　بیچاره‌نواز و چاره‌سازت کردند

می‌دار سری به خاکساران زنهار　　شکرانهٔ آنکه سرفرازت کردند

ارتفاع عزّت و جاه و[2] سایهٔ پادشاهان دین‌پناه پیرایهٔ اکتساب دولت ابدی و سرمایهٔ استحصال سعادت سرمدی است. خردمند آن است که آن پیرایه را معطّل ندارد و این سرمایه را مهمل نگذارد. به آن در دستگیری از پای افتادگان کوشش فرمایند[3] و به این در پایمردی سررشته از دست دادگان جنبش نماید. بیت

برآور حاجت امیدواران　　که فردا مایهٔ امیدت این است

نشان در سینه مهر سینه‌ریشان　　که تخم دولت جاویدت این است

ایزد تعالی همگنان را بر مراضی خود صبور داراد و از مساخط نفور، والسّلام والاکرام.

---

۱. این مصرع در X بشکل «او را بیر و به آنکه دانی بسیار» آمده است.

۲. در ۲۲۷۸ به جای «و»، «در» آمده است.　　۳. در ۲۲۷۸ «فرماید» نوشته شده است.

۴۲۲

مولانا جامی به پادشاه سعید یعقوب بیک نوشته

بعد از تعرّض به عرض تضرع و رفع تخشّع[۱] تخشّع عرضه داشت عاکفان عَتَبهٔ علیه ـ لا زالت ملجأً لعامّة الخلیقة و کافّة البریة ـ آنکه[۲] این فقیر را که به گمنامی سزاست و به فراموشی احق و اجزیٰ به نامه‌ای نام برند و پیوسته یاد آورند، دل وی نقطه‌وار محیط تحیر را مرکز گردد و دایرهٔ تفکر را مدار. اگر لب گستاخی گشاید و به معرض جواب درآید از آن جانب هیبت جاه و جلال و دهشت حشمت و اقبال تیغ سیاست کشد. نظم

چو گردد جلوه‌گر خورشید انور　　　که باشد ذره کاید در برابر

و اگر شیوهٔ تیزگوشی و تیزهوشی سپارد و زبان عجز به کام خاموشی درآرد از این جانب دواعی اخلاص و جواذب محبت و اختصاص گریبان جانش گیرد که[۳]

ابر چون فیض رساند نه خوش است از سوسن　　　که نگردد پی آزادی او جمله زبان

لاجرم ملاحظهٔ جانبین نموده و طریق بین بین نموده، نظم

نه خامش نه گویا چو کوه از صدا　　　کند دایم این خیرخواهی ادا
که توفیق و تأیید حق بر دوام　　　قرین باد با جانشان والسّلام

۴۲۳

مولانا جامی به شرف خوان پادشاه هند نوشته

هرکه یک بار گشاید به سر کوی تو بار　　　نیست دیگر به دیار خودش امکان قرار

عرضه داشت آنکه، جناب سیادت مآبی امانت انتسابی فضیلت اکتسابی ـ ادام الله فضائله ـ بنابر سابقهٔ محبتی و رابطهٔ مودتی که وی را در سابق ایام با خدّام سُدّهٔ سِدره مقام[۴] استحکام یافته بود پیوند الفت از وطن مألوف و مسکن مأنوس نگسسته[۵] است و

---

۱. در ۲۲۷۸ «تخضع و» آمده است.　　۲. در ۲۲۷۸ بعد «آنکه» کلمه «هرگاه» افزوده شده است.

۳. نسخهٔ ۲۹۶ این تعبیرات را ندارد، از ۲۲۷۸ به این جای انتقال داده شد.

۴. در ۲۲۷۸ بعد «مقام» کلمهٔ «صورت» افزوده شده است.

۵. در ۲۲۷۸ این کلمه به صورت «بگسسته» آمده است.

اِحرام انتظام در سلک ملازمان بسته. شک نیست که بعد از مساعدت توفیق چون بدین سعادت استسعاد یابد بی‌فضولی التماس فقیران مشمول عواطف گرانمایه[1] و عنایات بی‌علت[2] بهانه خواهد بود. بیت

مشرق و مغرب چو بگرفته‌ست نور آفتاب
چون کسی گوید که بر بام و در درویش تاب

ساحت مجلس عزّ و جلال به نظرات مهیمن متعال محفوف باد و آفت عین الکمال از جلوهٔ آن جاه و جلال مصروف باد.

۴۲۴

جواب عبدالرحمان جامی به نامهٔ سلطان بایزید ثانی

دعایی که ورد ساکنان عالم ملکوت و ثنایی که ذکر مسبّحان صوامع جبروت بوده باشد به انواع خلوص درویشانه و اصناف خشوع فقیرانه نثار مجلس علی اعلیٰ حضرت سلطانی خداوندگاری اسلام پناهی ـ خلّد ظلّه السّامی ـ گردانیده، همواره گوشه‌نشینان کنج قناع و متوطّنان زوایای بقاع را دعاگوی جانی و ثناخوان جنانی امور دینی و دنیوی عالی‌شأنی شناسند. امید که لطف باری یاری کرده مقبول درگاه حضرتِ عزت عَزّت اسمائه بحق حقه و نبیه و ذویه و از تشریف تضعیف احسان بی‌کران و تبلیغ یرلیغ مکرمت عنوان سعادت فزود و گفت:

جامی کجا عطای شه روم از کجا
کین لطف غیب می‌رسدش از ره عموم
هرچند بود سخت گریزان دلش ز نقد
نرمش نمود کیسهٔ زر و مهر شه چو موم
[از زهد] جو فروشی او کاست لاجرم
گندم نمای گشت به آفاق از این رسوم

---

۱. در ۲۲۷۸ به جای این کلمه «کریمانه» ضبط شده است.

۲. در ۲۲۷۸ «بی‌علت و» نوشته شده است.

زین تنگه‌های سرخ شد آخر چنان غنی
ترسم که حُبّ مال کند در دلش هجوم
تعداد آن نمی‌رسد اگر گویمش
بشمار هست کم ز تیه(؟) محصول ملک روم

و چون دارندگان رقعهٔ نیاز درویش محمد بدخشی ـ زید تقواه ـ با جمعی از فقراء عزم حجاز کرده بودند و شاید که در ذهاب و ایاب عبور ایشان به آن طرف واقع شود و به شرف دعاگوی مستسعد شوند. در آنکه نظر عنایت مصروف احوال و جمعیت اطوار آن جمع پریشان حال خواهد گشت شبهه‌ای نیست بعنایة الله و حسن توفیقه. فلا غرو من الملک ان یفوح و من البدر ان یلوح و الامر اعلی[1].

۴۲۵

مولانا جامی در جواب مکتوب ملک التجار به هندوستان نوشته

قد جائنی کتابٌ مستجمعُ الفضائل ‌‌‌‌‌‌‌‌ من مرجع الأهالی، بل مجمع الأفاضل
نظم بدیع و نثرش هر کس بدید گفتا ‌‌‌‌ لله خیرَ ناظم لله دَرُّ قائل

شکر نامهٔ شریف که شرف‌نامهٔ این ضعیف است چگونه گزارم، و شرح لطایفی که در طی آن منطوی است چه‌سان عرضه دارم؟ اگر پیچیده است تعویذ دل رمیده است، و اگر گشاده نزهتگاه چشم رمد دیده. عنوانش عنفوان جوانی و مضمونش متضمّن آمال و امانی، سوادش حامل نور و بیاضش مطلع صبح سرور. فاتحه‌اش مشیر به فتوحات ابدی و خاتمه‌اش مبشّر ختم بر سعادت سرمدی. عرضش از عرض نیاز عاشق بر معشوق دلنواز خوشتر و طولش از طول زندگانی در عشرت و کامرانی دلکش‌تر. رباعی

القصه بطولها اگر عمر دراز ‌‌‌‌ در ملک سخنوری روم شیب و فراز
نا کرده به وصف آن ز یک منزل[2] طی ‌‌‌‌ آخر به قرارگاه عجز آیم باز

---

۱. این نامه از A M به این جای انتقال داده شد؛ نامه‌های بعدینه در ۲۹۶ (۲۲۷۸) ثبت و ضبط یافته‌اند.

۲. به جای «زیکمنزل» در ۲۲۷۸ «یکی منزل» آمده است.

و همچنان در[1] لطایف آن صحیفه و دقایق آن ملطّفهٔ شریفه که از قانون تقریر و تحریر بیرون است، همچنین شوق و نزاع و تعطش و التیاع به دریافت آن منبع لطایف و سرچشمهٔ آن[2] حقایق و معارف بر همین قانون است.

آن تشنه لب که راهش زد لطف نیم قطره
چون آرزو نباشد سرچشمهٔ زلالش
بر ذره عکس خورشید آن را که گرم سازد
نبود عجب که سازد[3] خورشید بی زوالش

لاجرم عنان بیان از اطناب در آن معنی مصروف است و زمام کلام به صوب اختصار بر بعضی از آن معطوف. بیت

چو نبود غایت کاری پدیدار تقاعد مصلحت باشد در آن کار

تا آنکه فقیر را سنین عمر از سِتّین گذشته و بر حدود سبعین مشرف گشته، نه متخیّله را قوت تخیل مانده و نه متفکّره را تحمل تأمل. قافیه تنگ شده است و ساز سنج از آهنگ افتاده. طبع نفور است و نفس در کشاکش امور ناصبور. نه با هیچ کسم کاری و نه با هیچ کارم قراری. دامن هرچه می‌گیرم گذاشتنی و پیرامن هرچه می‌گردم دست‌داشتنی است. از آنچه ناگزیر من است می‌گریزم و در آنچه از آن گزیر است می‌آویزم. مقصود داخل سینه و درون دیده و من از نابینایی چون دیده به هر گوشه‌ای گردیده و مطلوب در کنار دل و میان جان و من در هر کنار و میان سرگردان. نظم

یار در جان و دلم در طلبش سرگردان
سیر مجنون سوی هر وادی و لیلی در حی

به جلال ذوالجلال که یکساعت از وجود مجازی خود رستن و به مقصود حقیقی پیوستن از حصول همهٔ مرادات دنیوی شریفتر است و از وصول به همهٔ سعادات اخروی لطیفتر. بیت

---

۱. به جای «در» در ۲۲۷۸ «که» ضبط شده است.

۲. به جای «سرچشمهٔ آن» در ۲۲۷۸ «آن سرچشمه» قید گردیده است.

۳. در ۲۲۷۸ به جای این «سوزد» آورده شده است.

ای مانده درین رنجکده بند به هیچ بگسسته ز یار و کرده پیوند به هیچ[1]

ابوعلی ثقفی در اثنای مجلس خود بسیار گفتی: ای همه را به هیچ بفروخته و هیچ را به همه خریده.

از شبلی سؤال کردند. محققانه جوابی گفت. گفتند: شیخا با این‌همه تحقیق چرا سد باب افاده کرده‌ای؟ گفت: و الله اگر خروس چشم خود بگرداند دل من به حضرت حق سبحانه حاضر باشد. مصرع:

از علوم اولین و آخرین بهتر مرا

و دیگر از اکابر گفته است: لان ترسمک الی الله ساعةً خیرٌ لک مما طلعت علیه الشمس. و مراد از ما طلعت علیه الشمس هرچه آفتاب وجود بر آن تافته است خواهد بود، و اگر نه این خاک‌تودهٔ به انواع آلایش آلوده را پیش رتبهٔ حضور به آن حضرت[2] چه قدر تواند بود. مقصود از عرض این کلمات اظهار تأسّف و تلهّف بر احوال خود است، و الّا:

حاجت تنبیه نیست عارف آگاه را

مجموعهٔ مسمیٰ به نفحات الانس من حضرات القدس از مقامات و حالات درویشان و معارف و مقالات ایشان جمع کرده شده بود تحفهٔ آن مجمع مکارم و مجتمع به مکارم می‌گردد، و امیدواری چنان است که مواظبت بر مطالعهٔ آن سخنان و تأمّل شافی در آن خاصیت دولت صحبت ایشان دهد و جمعیت تمام حاصل آید. علی النبی و آله الصّلوة و السّلام. بیت

هرچند دلم طناب تدبیر تند بر خاک درت خیمهٔ امّید زند

بادی بجهد طناب تدبیر مرا از هم بدرد خیمه به‌هم درشکند

نزدیک بود و دور نمی‌نمود که دوران را دولت پابوس نزدیکان دست دهد، اما چه توان کرد، بیت

فرشته‌ایست بر این بام لاجورد اندود که پیش آرزوی عاشقان کشد دیوار

---

۱. بعدِ این بیت در ۲۲۷۸ بیت زیرین آمده است

خورسند به هیچ اندرین عالم دون تا کی باشی از همه خورسند به هیچ

۲. نسخهٔ ۲۹۶ این تعبیرات را ندارد؛ از ۲۲۷۸ انتقال داده شده است.

رجا به کرم الهی و فضل نامتناهی واثق است که وصول بهذا الأُمنیة قبل دخول[۱] المَنیّة میسر گردد. بیت

مـــی‌رود بـنـدهٔ درمـــانده ولی تـــا نـبرد[۲]
نیست امکان که در این راه به جایی برسد

حق تعالی نزدیکان را از محنت مفارقت دوران دور دارد و دوران را از دولت نزدیکان مسرور، و السّلام[۳].

۴۲۶

مولانا جامی در جواب مکتوب قاضی عیسی عراقی نوشته

کلکت که به کام دوستان کـام نـهاد / بـر غـرّهٔ صبح طـرّهٔ شـام نـهاد
نی‌نی که ز جعد حور بر صفحهٔ نور / مـرغان اُولی اجـنِحه را دام نـهاد

مکتوب مرغوب مبنی بر قواعد اخلاص و محبت و مُنبی از شـواهـد اخـتصاص و مودّت، فی آیمن حال و اکرم ساعة، بدین ذلیل قلیل البضاعه رسید. هر سطری به شطری از مواجب حرمت و تعظیم و هر حرفی به طرفی از مراسم عبودیت و تسلیم مقابل گشت. چون تکلف در مراسلات دأب منشیان[۴] است نه شیوهٔ شکستگان و فقیران، از آن اعراض نموده می‌گوید:

خدا یار بادت که تـا مـی‌توانـی / به نیک و بد خلق نیکی رسانی

والسّلام والاکرام.

۴۲۷

مولانا جامی در جواب مکتوب شیخ نجم به عراق نوشته

نوازش نامه‌ای که فروغ نجم سعادت از عنوان آن طالع و شعاع نیّر عنایت از مضمون آن ساطع نصیب تاریک‌نشینان زاویهٔ فقر و فنا شد و نامزد روشن‌ضمیران انجمن صدق و

---

۱. به جای «دخول»، در ۲۲۷۸ «حلول» ثبت شده است.

۲. در ۲۲۷۸ «نبرد» بشکل «نبرند» آمده است.

۳. این نامه و نامه‌های دیگر تنها در (۲۲۷۸) ۲۹۶ ثبت‌اند.

۴. در ۲۲۷۸ بعد این تعبیرِ «و دبیران» علاوه شده است.

صفا آمد. از بیان حسن ترتیبش زبان ناطقه قاصر است و از ادراک لطف ترکیبش قوت عاقله عاجز. بیت

ز کلکش یافتم جانبخش فیضی که با جانم چو شیر و شکّر[۱] آمیخت
خوشا نخلی که از وی این رطب خاست خوشا شاخی که از وی این ثمر ریخت

خامه را در مقابلهٔ آن از مقام عجز مجال جنبیدن نیست و نامه را در معارضهٔ آن جز وظیفهٔ دعا پیچیدن نی. حق ـ سبحانه و تعالی ـ قرب خدمتش را در حضرت پادشاه صاحب شوکت انجاح مطالب هر حاجتمند گرداناد و به وسیلهٔ انس به درجات بلند و مقامات ارجمند رساناد، والسّلام.

۴۲۸
مولانا جامی به شیخ نجم زرگر عراقی[۲] نوشته

من جامیم و یار عراقی باشد زان اشعارم جمله فراقی باشد
آن به که به راه وصل او صرف کنم آن مایه‌ام از عمر که باقی باشد

قرب پادشاه مفضل عادل چنانچه بر هوشمندان روشندل ظاهر است بهترین وسیله‌ایست در تحصیل مرادات دینی و دنیوی و تکمیل سعادات صوری و معنوی. دستگیری از پای افتادگان به آن میسّر است و پایمردی عنان از دست‌دادگان به آن مقرّر. چنان استماع می‌افتد که خدمت ایشان در آن باب اهتمام تمام دارند. امیدواری چنان است که آن معنی روز به روز در تزاید باشد و ساعت فساعت در ترقی و به آن سبب به منتهای امید و دولتهای جاوید برسند، بمنّه و جوده، والسّلام والاکرام.

۴۲۹
مولانا جامی به یکی از دوستان که در مکه مجاور بود نوشته

خدمت برادر حقیقی و دوست تحقیقی را بر بیت الله الحرام مجاور روضة النبی ـ علیه السّلام ـ مقیم مقام ابراهیم، محرم حرم کعبه و حطیم، الساعی بین المروة و الصفا الراعی

---

۱. به جای «شیر و شکر» در ۲۲۷۸ «شکر و شیر» آمده است.
۲. به جای «زرگر عراقی» در ۲۲۷۸ «به عراق» نوشته شده است.

حق المروة و الوفا، نورالدین حاجی محمد ـ وفّقه الله تعالی للموقف[۱] بعرفات معرفته و ادخله فی زمرة ولایته الخاصة ـ به کمال رأفت تحیّات طیبات و دعوات زاکیات منبعث از فرط شوق و غرام و کمال جد و اهتمام مطالعه نموده اشتیاق به شرف ملاقات و دولت مقالات متجاوز الحد و الغایات تصور فرمایند، هرچند آن زمین پاک خلاصهٔ عالم آب و خاک است و اقامت در آن مقام شیوهٔ سلّاک چالاک، اما حُب اوطان از لوازم ایمان است و صِلهٔ ارحام از واجبات اسلام. مصرع :

جانا به غریبستان چندین بنماند کس

آنچه توجه قبلهٔ[۲] ارباب دل است همه وقت در همه جا حاصل است. مصرع:

همه جا خانهٔ عشق است چه مسجد چه کنشت

لا تقل دارُها بشرقیّ نجدٍ کلّ نجدٍ للعامریّة دارٌ
و لها منزلٌ علیٰ کلّ ماءٍ و علیٰ کلّ دمنةٍ آثارٌ

می‌باید که من بَعد بُعد صوری را از میانه بردارند و از یاران و دوستداران کناره کردن مستحسن نشمارند. مصرع:

بیا بیا و ز دلدادگان کناره مکن

دیگر التماس آنکه، چون در آن مواضع مبارک و محاج[۳] متبرک که مَوطئ اقدام انبیا و موطن اعلام اولیاست، دست نیاز به دعا بردارد و فراموشان را فرایاد آرد، باشد که بر هدف اجابت کارگر آید[۴]. مصرع:

جانا به دعا ز ما فراموش مکن

همهٔ عزیزان در کنف صحت و سلامت و فراغت‌اند و منتظر قدوم شریف می‌باشند. باری تعالی همگنان را از ضلالت وادی طبیعت رهاناد و به سعادت وصول کعبهٔ حقیقت رساناد، و ملطّفه و کرمه این صحیفهٔ غم و نامهٔ همّ واسط شهرالله الاصم از فاخرهٔ هرات

---

۱. در ۲۲۷۸ «للموقوف» نوشته شده است.

۲. بجای «توجه قبله» در ۲۲۷۸ «قبله توجه» آورده شده است.

۳. در ۲۲۷۸ بجای این کلمه «محامع» ضبط شده است.

۴. بعد این در ۲۲۷۸ تعبیرات «و کار افتاده‌یی را کار بر آید» افزوده شده است.

حفّت بالزهرات تحریر یافت. والسلام.

۴۳۰

مولانا جامی در تعزیت یکی از مشایخ مهنه نوشته

اِنا لله و انّا الیه راجعون

در ماتم آن ماه چو گردون گرید　　هر شام و سحر اشک شفق‌گون گرید
چون چشمهٔ خور ز خاور آید بیرون　　بر خاک زمین خاوران خون گرید

چون خبر واقعهٔ هایل و مصیبت شامل که نزدیک و دور در تأثیر آن برابرند و واصل و مهجور در تألم به آن مساوی یکدیگر بدین فقیر ممتحن رسید، « چگونه شرح دهم کز فراق او چه کشید ». خاطر بر آن آورد که به رسم دبیران و فقیران و بر قاعدهٔ اصحاب عادت نه ارباب ارادت به نوک خامهٔ فکرت رشته‌ای چند به‌هم ریسد و به نوک قلم اندیشه کلمه‌ای چند درهم نویسد، اما[1] دقت کرد و سیاهی غلظت نمود. خامه جز بدین حرف سر در نیاورد و دوات جز بدین نکته دهان نگشود. بیت:

کامروز بجز گریه و ماتم نتوان کرد　　وز مویه‌گری یکسر مو کم نتوان کرد
از قافیه و سجع فروبند لب خویش　　کاینها بجز از خاطرم خرّم نتوان کرد

ایزد تعالی جان پاک رفتهٔ پیشین گرفته را به رحمت و مغفرت جاودانی محفوف داراد و طبع درّاک غمدیدگان ماتم رسیده را از میل[2] نیل مزخرفات فانی مصروف. والسّلام والاکرام.

۴۳۱

مولانا جامی به یکی از احباب نوشته

ای بی‌سببی عهد و وفا کرده دگر　　پیش تو وفا به عهد عیب است مگر
گریان ز قفای تو دوصد خسته جگر　　از بهر خدا تند مرو بازنگر

اعتقاد این ضعیف به لطافت مزاج شریف آن است که هرجا باشند از تفرقهٔ خاطر

---

۱. بعد «اما» در ۲۲۷۸ «ورق» افزوده شده است.　　۲. در ۲۲۷۸ بعد این «به» آمده است.

عزیزانی که محروم و مهجور مانده‌اند متأثر خواهند بود و هیچ جا جمعیتی چنانچه باید نخواهد نمود، و اگر چنانچه بر آن عزیزان ترحّم کرده و فقیران اینجایی را به تشریف قدوم[1] سرافراز گردانند تا آنچه مصلحت وقت باشد مقرّر گردد، از مکارم اخلاق ایشان بدیع نمی‌نماید. مجاری احوال بر وجهی که متضمّن مصالح دینی و دنیوی باشد واقع باد، بالنبی و آله الامجاد، والسّلام.

۴۳۲

مولانا جامی به یکی از دوستان نوشته

رفتی و بهانه آنکه بازآیم زود   شد زود تو دیر و دیر هم رو ننمود

منتظران را دیده بر راه بود و شکسته‌خاطران را سینه پر آه. اما چه توان کرد و غصهٔ این قصه با که توان خورد. بیت

هجری که بود مراد دلبر   از وصل هزار بار خوشتر

مرادات محصّل باد و تفرقه‌ها به جمعیت مبدّل، والسّلام.

۴۳۳

مولانا جامی به یکی از یاران نوشته

بیت

در دیده ز تو ابر بهاری دارم   بر چهره شکفته لاله‌زاری دارم

لطفی بنما و برقع از طلعت خویش   بگشا که عظیم انتظاری دارم

مدت دوری دیر کشید و محنت مهجوری به نهایت نرسید. بیش ازین فقیران را تحمل انتظار نیست و زیاده از این مهجوران را صبر و قرار نه.

ای خوانده به عزم رفتن افسون همه   بگرفته غمت درون و بیرون همه

ما زنده به آنیم که بازآیی زود   گر دیر آیی به گردنت خون همه

اسباب تبدیل غیبت به حضور مهیا و میسور باد، بالنّبی و آله.

---

۱. به «قدوم» در ۲۲۷۸ «شریف» افزوده شده است.

ضمیمه

نامه‌هایی که به عنوان عبدالرحمان جامی نوشته شده‌اند

۱

امیر علی‌شیر در جواب نامهٔ[۱] مولانا جامی نوشته

ای باد چو آمدی ز سرمنزل یار | جان را ببر و به جای او ساز نثار
وانگه قدری ز خاک پایش زنهار | بهر عوض جان من دلشده آر

بعد از[۲] عبودیت معروض رای شریف بندگان[۳] قدسی آشیان آنکه احوال فقیر به خیر گذران است و بجز مفارقت از ملازمت ملازمان که موجب دولت دنیوی است و سعادت اخروی[۴] تشویشی نیست. امید آنکه آن نیز به احسن وجوه میسر گردد. دیگر التماس از بنده‌پروری بندگان آن است که گاهی به رقعه‌ای که حیات جاودانی بلکه سرمایهٔ زندگانی می‌توان گفت مبتهج و مسرور سازند و به دعا[۵] یاد آرند. زیادت گستاخی حد خود نمی‌داند. ظلّ عاطفت و هدایت مخلّد و مستدام.[۶]

---

۱. به جای «نامه» در ۲۲۷۸ «رقعه» نوشته شده است.

۲. در ۲۲۷۸ بعد از این کلمهٔ «عرض» آمده است.

۳. در ۲۲۷۸ «بندگان آستان» ثبت یافته است.

۴. در ۲۲۷۸ پس از این کلمهٔ «هیچ» افزوده شده است.

۵. در ۲۲۷۸ «دعای خیر» مرقوم گشته است.

۶. این نامه و نامه‌های بعدِ آن در ۲۹۶ (۲۲۷۸) ثبت یافته است.

۲

امیر علی‌شیر به مولانا جامی نوشته

زآسمان فیض چون سوی زمین آید خطاب
خاکیان را جز دعاگویی چه یارای جواب

از ورود کتاب مشکین‌طراز و هبوط خطاب مستطاب مسکین‌نواز که از اوج سپهر جاه و جلال و فراز مدارج معارج شرف و اقبال نامزد کمترین ساکنان زاویهٔ عجز و نیاز مرقوم رقم قلم سحرطراز گشته بود سر مفاخرت و مباهات این ذرّهٔ بی‌مقدار را به اوج فلک دوّار رسانید. اضعاف الطاف در طریق دعاگویی و ثناخوانی عذب‌اللسان و رطب البیان است به عزّ اجابت و شرف استجابت مقرون باد.

۳

مکتوب سلطان حسین به مولانا عبدالرحمان جامی در باب تألیف[۱] بهارستان

رشحات سحاب فضل و افضال و قطرات غمام بلاغت و کمال که ریاض بهارستان الفاظ و معانی و گلزار نگارستان آمال و امانی را سرسبز و سیراب گردانیده بود، اعنی نگاشتهٔ خامهٔ سحر پرداز و رقم‌زدهٔ کلک مشکین‌طراز عالی‌جناب هدایت‌مآب ولایت‌ایاب عرفان‌ایثار حقایق‌آثار، مظهر الطاف ربانی و مظهر آیات سبحانی، کاشف اسرار الطریقة مهبط انوار الحقیقة المختص بعنایة الملک المنّان، مولانا نور الحق و الدنیا و الدین عبدالرحمان ـ ابقاه الله تعالی علی مفارق المخلصین و المعتقدین ـ موسوم به اسم بهارستان گشته سمت ارسال یافته بود معتمد خاص خواجه مجدالدین محمد که همیشه دم صدق از ولای آن آستان قدس‌آشیان می‌زند به مجلس همایون آورده، و با وجود آنکه از جهت قوت ضعف و ضعف . . ـ ‌طبیعت از اصغاء الفاظ و اقبال معانی غافل و عاطل بود مضطرب‌وار بلکه بی‌اختیـ . ـمد خاص مشار الیه را به اداء بعضی از روضات و لطایف و غرایب آن امر فرمودیم و استماع آن موجب صحت دماغ و جمعیت و فراغ

۱. در ۲۹۶ بجای «در باب تألیف» تعبیر «جهت ارسال» نوشته شده است.

گشت، و چون اکنون به همم عالیه بساط بیماری به نشاط و کامگاری مبدل گشته، مقرر چنان است که خواجهٔ مشار الیه من اوّله الی آخر به حسن ادا در مجلس خاص به دفعات به عرض رساند، یقین که موجب زیادتی بهجت و مسرّت خواهد گشت.ارشاد پناها در این وَلا از افواه چنان می رسد که عزیمت فرموده‌اند که دیگر باره فسحت اقامت را طی کرده مسافت راه حجاز سپرند، بنابر آنکه مبادا که این تردّد در خاطر شریف بوده باشد احباب را خاطر در تردّدی است. التماس آنکه، بزودی کیفیت را اعلام فرمایند و پیوسته به همت عالی امداد فرموده از حاشیهٔ ضمیر انور محو نفرمایند. ظلّ هدایت و ارشاد بر مفارق اهل اعتقاد ممدود باد.[1]

۴

سواد مکتوبی که سلطان حسین میرزای بایقرا به مولانا جامی نوشته

چون تحفهٔ دعایی که لایق موقف مقدس آن حضرت عالی‌رتبت تواند بود از قوت و استطاعت این قلیل البضاعت به لسان لا احصی ثناء علیک تعبیر نمی گردد. دواعی شوق و نیاز گریبان جان مستنشقان روائح انی اجد نفس الرحمٰن گرفته به جانب بیت المعمور علم و عرفان می کشد.رجاء واثق و امید صادق است که من حیث لا یحتسب بدان سعادت عظمیٰ فایز گردد. التماس چنان است که در اوقات طیّبات از حاشیهٔ ضمیر دریا مقاطر منسی نباشد که انتاج مقاصد دارَین در ضمن آن اندراج دارد، والسّلام[2].

۵

ایضاً به مشار الیه نوشته[3] است

به عالی‌جناب ولایت‌مآب هدایت‌ایاب حقایق‌انتساب، سیاح مضمار الحقیقة بـاَزِمّة التحقیق، غوّاص بحار الطریقة باعانة التوفیق، جامع الشرایع و الحقایق بعلو الهمة، کاشف

---

۱. این نامه در W (۲۸۶ / I I) مضبوط است. ۲. این نامه در A M ثبت و ضبط است.

۳. مطابق نامهٔ قبلاً در W (II / ۲۸۶) رقم یافته سرلوحهٔ این نامه هم چنین باید باشد « پادشاه سلطان حسین میرزا به مولانا عبدالرحمان جامی نوشته».

السرایر و الدقایق بسُمُوّ الرتبة، المزیّن صحایف الدهر باسمه السّامی مولانا و شیخنا نور الحق و الحقیقة و الدنیا و الدین عبدالرحمان الجامی ـ رفع الله تعالی اعلام الدین فی ظلال برکاته مخلّداً ـ را مجدداً نفحات عطرسای صدق و صفا و فرحات مشک‌آسای عقیدت و وفا با نکهت ریاض اخلاص آمیخته از فسحت فزای اختصاص انگیخته اتحاف و ابلاغ می‌گرداند و پیوسته اسباب جمعیت باطن حقایق مواطن را از مرصد غیب و مکمن لاریب مسئلت می‌نماید، انّه قریبٌ مجیبٌ. بعد هذا مرفوع آستان قدسی‌آشیان آنکه در این اوقات که مباعدت صوری و مهاجرت ضروری سبب حرمان از مواید فواید مجلس عالی گشته به ملاحظهٔ تقویت بدن شرف نزول به گرمابهٔ چشمهٔ گریان دست داد و به یمن توفیقات ایزدی آن معالجه نافع افتاد و بعنایة الله تعالی اخبار و احوال جوانب و اطراف موافق خیر و صلاح امانی و امال است و از هیچ ممرّ و رهگذر خاطر عاطر را دغدغه و ضمیر منیر را تفرقه نیست، و امید چنان است که بعد از قضای ربانی در این زودی عنان عزیمت بدانجانب انعطاف یابد. التماس آن است و استدعا چنان که در وقت نفیسهٔ شریفه نفایس ادعیه را به جانب مخلصان صافی العقیده منصرف دارند که هرآیینه نتایج آن به روزگار همگنان و جهان و جهانیان خواهد رسید. شجرهٔ اسلام به رشحات جویبار هدایت بارور و سایه گستر باد، بالنبی و آله الامجاد، آمین[1].

۶

سلطان حسین میرزا به مولانا جامی نوشته

طیّب الله صحننا بطیب بقائِه		کما طاب طیبه بطیب لقائه

نورالحق و الحقیقة و الدنیا و الدین دعوات مشتاقانه و تحیّات نیازمندانه معروض داشته، متجاوز الغایات و النهایات آرزومند سعادت مساس اکمام و اقبال سرانجام می‌باشد، حصول[2] موهب کبری از مکمن عواطف حضرت عزّت[3] بر حسب ارادت مهیا باد. مقصود از عرض این صحیفه آن است که به توجه خاطر سعادت‌مآثر و التفات ضمیر

---

۱. این نامه از W (II/ ۲۸۶) به این جای انتقال داده شد.

۲. در ۲۲۷۸ «حصول آن» آمده است.

۳. در ۲۲۷۸ «عزت تعالی» ضبط شده است.

کیمیا تأثیر[1] امداد و اسعاد فرموده به مفاوضات عظیمة البرکات مبتهج و مسرور گردانند و به مهمات معتکفان آستان کرامت‌آشیان رجوع فرمایند. به زیادت اطناب مضیّع اوقات فرخنده ساعات نمی‌گردد. ظلال حقایق و کرامت ممدود باد[2].

۷
و ایضاً پادشاه مذکور[3] به مولانا مشارالیه[4] نوشته

زیّن الله تعالی مسند الولایة و الهدایة بمیامن وجودِ الشریفة نوراً للاسلام و المسلمین. معتقد مخلص وظایف نیازمندی و دعاء مشتمل بر کمال آرزومندی و وِلا موظّف داشته به التفات خاطر کیمیامآثر مستوثق و مستظهر می‌باشد. توفیق سعادت مجلس گرامی عالی‌جناب ملاذ الانامی بر وفق ارادت میسّر باد، بالنبی و آله الامجاد.

بعده تصویر ضمیر منیر که مشکل‌گشای عالم کبیر[5] است آنکه حکم شده که بنابر امور مصلحت ملکی شجاع‌الدین مغول جاندار متوجه این‌جانب شود، و فرزند اعزّ امجد ارشد سعادت‌یار معین‌الدین بدیع الزمان بهادر ـ طوّل الله تعالی فی خلود السلطنة عمره ـ با ملازمان خود متعاقب به هرات می‌رسند. متوقع آن و ملتمس چنان است که همم عالیه مصروف داشته به فاتحهٔ فایحه مدد فرمایند و از حالات شهر و بلوکات واقف بوده شرایط امداد و اسعاد مسلوک فرمایند و پیوسته به مکاتبات علیّه مفتخر گردانیده از خاطر عاطر دریامقاطر محو و منسی نگردانند[6]. ظلال هدایت و ارشاد مبسوط و ممدود باد، بحق لا نبی بعدی.

---

۱. در ۲۲۷۸ «مأثر» تحریر شده است.

۲. این نامه و یازده نامهٔ بعدی در ۲۹۶ (۲۲۷۸) ضبط و ثبت شده‌اند.

۳. به جای «مزبور» در ۲۲۷۸ «غازی» آمده است.

۴. در ۲۲۷۸ به جای «مشار الیه» تنها «جامی» ثبت یافته است.

۵. به جای کبیر در ۲۲۷۸ «خبیر» آورده شده است.

۶. در ۲۲۷۸ بجای «نگردانند» کلمهٔ «نفرمایند» آورده شده است.

۸

سلطان حسین میرزا به مولانا عبدالرحمان جامی نوشته

به موقف مقدس اعلیٰ جناب ولایت پناه ـ ادام الله تعالی ظلال برکات انفاسه الشریفة ـ نور الحق و الحقیقة و الدنیا و الدین مخلص نیازمند وظایف خدمت و دعا و رواتب مدحت و ثنا مُنبی از کمال اخلاص و ارادت و مبنی بر وفور خلوص عقیدت موظّف و مرتّب داشته، علی الدوام مستدعی حصول اسباب سعادت و وصول به شرف حضور فایض السرور می‌باشد. حق سبحانه لطیفه‌ای[1] که متضمّن آن مقصود تواند بود از مکمن الطاف غیبی منکشف گرداناد و اِنَّهُ قریبٌ مُجیبٌ.

بعده معروض رای مشکل‌گشای آنکه بنابر وفور رفاهیت حال مسلمانان و دفع منع مخالفان در نواحی بلخ توقف نموده، عمدة الملک صادق الاخلاص ناصرالدین عبدالخالق کوکلتاش را فرستاده شد که اوراق[2] متوجه گردد. متوقع آن و ملتمس چنان است که همت عالی‌نهمت مصروف داشته پیوسته به فاتحهٔ فایحه مدد فرمایند و در مهمات شهر و بلوکات طریقهٔ التفات سلوک داشته به مکاتبات علیّه مفتخر سازند و از گوشهٔ خاطر عاطر دریامقاطر کیمیاآثر محو و منسی نفرمایند، برکات انفاس نفیسه مخلّد و مستدام باد.

۹

سلطان حسین میرزا به مولانا جامی نوشته

ابّد الله تعالی مآثر برکاته و میامن اوقاته بمصباح الحقایق و العرفان نوراً. مراسم دعوات اعتقاد آثار و لوازم تحیات ارادت دثار مشتمل بر وفور افتقار و نیاز و محتوی بر صنوف اکرام و اعزاز مُتحَف و مُهدیٰ گردانید شرف حضور فایض السرور را مستدعی می‌باشد.

بعد هذا به موقف اِنها می‌رساند که چون میامن تأییدات الٰهی و برکات همم عالیهٔ

---

۱. در ۲۲۷۸ «لطیفه‌یی صنعی» ذکر یافته است. ۲. در ۲۲۷۸ «اورق» آمده است.

نامتناهی ممدّ حال همایون و متوجه ازدیاد دولت روزافزون است روز به روز مخدّرهٔ مقصود از پس پردهٔ غیب روی می‌نماید و محبوب مراد از وراء حجاب احتجاب چهره می‌گشاید. بیت

تا دولت و ارادت آن در شعار ماست　　　　فتح و ظفر ملازم و اقبال یار ماست

مصدوقهٔ این حال آنکه یوم السّبت ثامن ربیع الثانی که تاریخ فتح سال هم از ماه روشن است بر جماعت مخالفان در مقام چناران ظفر و استیلای تمام دست داد و مجموع پایمال صولت بهادران لشکر فیروز اثر گشته، بعضی اسیر و بعضی[1] طعمهٔ شمشیر و تیز شدند و معدودی چند که مَن نجا برأسه فقد ربح را حسب الحال خود تصور کرده فرار نمودند، مترقب است که بِأسرهم گرفتار شده مشمل متفرق ایشان در سلک سایر اسارئ ملتئم و منتظم گردد. التماس آنکه، در اوقات طیبات خصوصاً در مکان اجابت دعوات به توجه کیمیا خاصیت امداد و اعانت دریغ ندارند و تا زمان شرف البقاء شریف به شرایف صحایف مفتخر فرموده در استحصال مقاصد و مناجح مظلومان و ملهوفان اعلام ارزانی دارند تا بر طبق آن امثلهٔ علیّه صدور یابد. زیادت إطناب ننموده، و عتبهٔ هدایت مرتبت مرجع ارباب حال و ملجأ اصحاب فضل و کمال باد، بحق من لا ظل لَهُ.

۱۰

پادشاه غازی سلطان حسین میرزا بخدمت مولانا عبدالرحمان نوشته

جناب ولایت‌مآبی هدایت‌ایابی، طریقت شعار حقیقت‌دثار کرامت‌آثار، حلّال مشکلات الدقایق، کشّاف معضلات الحقایق، مظهر انوار الهی، مهبط انوار نامتناهی، الذی نوّر بولایته ریاض الجنان، مولانا و شیخنا نور الحق و الحقیقة و الدین عبدالرحمان ـ ابّد الله تعالی ظلال برکاته علی مفارق العالمین المرشدین ـ را مجدداً شواهد تسیماتی[2] که از چمن قدس چهره گشاید و صور تحیّاتی که از گلشن انس رخ نماید اتحاف و ابلاغ

۱. به «بعضی» در ۲۲۷۸ «دیگر» افزوده شده است.　　۲. در ۲۲۷۸ «تسنیماتی» نوشته شده است.

نموده، پیوسته دماغ جان و هوای باغ جنان از نکهت انفاس عیسوی قیاس که از جانب لاٰ تَیْئَسُوا مِنْ رَوْحِ الله وارد است معطّر گردد. رجا واثق و امل صادق که در اوقات با برکات و احوال خجسته‌مآل به همم علیّه امداد فرمایند و از حواشی ضمیر منیر مرآت تأثیر محو نفرمایند. چون در این وَلا از قشلاق مرو عزیمت جانب سرخس تصمیم یافته بود به‌ارسال خدمات و اعلام حالات مصدّع گشته التماس فاتحهٔ فایحه می‌نماید. ظلّ هدایت ممدود و مستدام باد، بالنبی و آله الکرام.

۱۱

حضرت پادشاه غازی مذکور به مولانا نورالدین عبدالرحمان جامی نوشته

فاتحهٔ فایحه دفین وفا و صفا و نفحهٔ نفخهٔ روحپرور روح گستر مسیح آسا که کنایت از کتاب جناب جنت‌آستان کرامت‌آشیان کعبهٔ رتبت حقایق زینت ملاذ الانام امام الانام، مُحرم حرم لی مع الله، محرم پیشگاه ولا تعبُدوا الاّ ایّاه لا زالَت مقاعد الحقایق مُتَحلّیاً بتجلّیات فضله و جوده و بتجلّیات صفوة ذاته و جودة جوده نوراً باشد از ایرا و بشیرُ مُبَشّر آمال و امانی و مفتح ابواب سرور و شادمانی، اعنی پیک نیک مخبر مقرب الحضرت السلطانی شرف ورود ارزانی فرموده با نقوش نفوس مکنونات صحایف بر صفایح مکنونات مکرنات سمتِ اربعاش و صفت انتقاش یافته هیچ منتقش و منتقش جنان نقش ندیده ندیدهٔ چشم جان را بصارتی و جنان جان را نضارتی حاصل آمد و کواکب سعادت اتصال از خصایص عُسرت و وبال خصایص عشرت و اقبال صعود نمود. نظم

حَمْداً لفضِلِه که به تأیید فال سعد بنمود باز کوکب سعد اتصال سعد

و لله الشکر و المنة که بعد از وصول سعادت و من دخلهُ کان آمِناً آمَنّا و صدّقنا و زیارت طینهٔ طنیّه و طواف مقام کریم مألوف را به سعادت معاودت فایض البرکات صفت جنّةٍ عَرضُها السّمٰوات ارزانی داشتند، چون در ضمن هر عرضی غَرضی مذکور است، از ارقام این مرقوع مرفوع غرض عرض نثار نیاز و التماس توجه خاطر دریامقاطر است همواره حضرت فردوس خضرت به تجلی جمال و منحلی کمال محلی و محلی باد، بمحمد و آله الامجاد.

۱۲

حضرت پادشاه مذکور به مولوی مذکور نوشته

اللّهم حجاج بیتک الحرام و زوّار قبر نبیّک محمد ـ علیه الصلوٰة و السلام ـ رُدّهم الینا سالمین، بحقّ محمد خاتم النبیّین و قائد الغرّ المحجّلین، آمین. نظم:

آن سفر کرده که صد قافله جان همره اوست
هر کجا هست خدایا به سلامت دارش

مخلص نیازمند که نور باصرهٔ مرادات از تراب طریق آن قافلهٔ هدایت مرتبت می‌بیند و ذرّه‌وار از دید سعادات از غبار فایض الانوار آن راحلهٔ ولایت منزلت می‌داند و قوافل نیاز و افتقار و رواحل ضراعت و انکسار رفیق طریق درویشان عالی‌شان و رفیق شفیق قافله‌سالاران کاروان گردانید، همواره از افاضهٔ خاطر دریامقاطر افادهٔ باطن کیمیاآثر استمداد حصول آمال دُنیی و قصوی و استعداد قبول اقبال صوری و معنوی می‌نماید و به انجاح آن مطلوب متوثق است، اِنّه علیٰ ما یشاءُ قدیر. بر ضمیر منیر که مرآت عکس پذیر مکنونات عالم غیب است پوشیده نماند که از السنهٔ ثقات ثقات به کرّات و مرّات مسموع شده بود که حصول مناجح دارَین و وصول به مقاصد منزلَین که در ضمن عریضهٔ ذریعه که معروض مجاوران قبّه و بارگاه محقق و متیحن است بنابر وفور اخلاص و ارادتی که این نیازمند را از بدو بامداد فطرت و غرّهٔ صباح خلقت مرکوز عناصر جبلّت است به اعتقاد صادق و اعتقاد واثق به عرض کلمه‌ای چند گستاخی نموده در صحبت مصحوب دارنده فرستاده شد که مؤتمنان مجلس فیض‌آثار محفوظ داشته و روز باران روضهٔ قدس مانند چنانچه دأب و قاعدهٔ آن است بدان آستانه رسانند و از محل که موقع و مطرح است و آن جناب شفقت ایاب در آن روضهٔ بهشت نزهت تمهید معذرت جسارت این بی‌بضاعت فرمایند. مصرع:

تا بر مراد بر سر گردون نهیم پای

زیادت اطالت مقتضی ملال است، ظل ظلیل ممدود باد.

۱۳

پادشاه شیروان به مولانا جامی نوشته

نظم:

سلام کریح الورد غازلة الصبا | و باکرة عندالصباح غمام
سلامٌ کنسیم الجنان عُذوبةً | یزول بهِ عن ذيالاوام اوام[1]
فمستغرق في الحال طول نهارهِ | و في اللیل لیس العین منه تنام

اعنی مولی الانام الاعظم[2] صاحب الکشف و التحقیق کانّه ینظر الی الغیب من وراء ستر رقیق، اکمل المشایخ و المحققین عون کافة المسلمین شیخ الاسلام الاعظم الاعلم الافخم ملکی شمایل و نبوی الشیم امام الهدی بالیقین قطب الله فی الارضین، ترجمان ارباب الموحدین[3]، لسان اصحاب التفرید و التوحید شمس الحجیج و الحرم بدر البطحاء و الزمزم، قدوة العرفاء الواصلین قطب الطریقة فی الدنیا و الدین وارث علوم سید المرسلین سالک مسالک البیّنة و الانتباه، الممیز فی معارج لی مع الله، المستغرق فی لجاء عظمة الملک المستعان، مولانا نور الملة و الدین عبدالرحمان الجامی لا زالت اعلام الهدی بدلالة الساطعة الواضحة و نجوم الصّدق عن اقواله طالعة. چون نفایس انفاس نفوس نفیسة حضور بخش و فرح‌فزا و مدحت لطایف لطیفه یاری بخش و غم‌زدا معطوف گردانیده، در قصهٔ نزاع و اِلتیاع که بدان سُدّهٔ ولایت‌مآلی دارد بر طریق ارباب ترسّل که در شرح و قصص آن به استیعاب عبارات و افانین استعارات توسّل نمایند خوض نمی‌کند و به تفرّس ضمیر منیر که مشکات اسرار خبایای زوایای معتقدان است اکتفا می‌کند. لایزال رخسار مرآت دل از غبار محبت غیر خالی داراد و باطن از ظاهر به حلیهٔ ارادت و

---

۱. بعد این در ۲۲۷۸ دو بیت و جملهٔ زیر افزوده شده است:

«علی ذی کمال لایکون لغیره | کمال یُری في نقصه و تمام
ذاک خلاصة ابهام صور محله | کأبراج ذات الشهب لیس یرام»

۲. در ۲۲۷۸ «مولی الامام الاعظم» آورده شده است.

۳. در ۲۲۷۸ بجای این کلمه «المواجید» نوشته شده است.

اخلاص[۱] و به مسامع شریفهٔ معتکفان مجلس شیخ‌الاسلامی که حظیرة القدس و روضة الانس عبارت از آن است می‌رساند که چون قبل از این در ساعت لطیف و زمان شریف عامل این صحیفه[۲] از آستانهٔ آن حضرت رسید و کلیات منشآت مولوی اعظمی ـ زاده تعظیماً ـ رابدین متعطش رسانید[۳] فی کلّ صحیفةٍ لطیفةٌ و فی کُلِّ صفحةٍ فرحةٌ و فی کل عبارةٍ بشارةٌ[۴] دیدهٔ دل را از مطالعهٔ آن کنوز معانی قرة عین حاصل شد. بیت

جان چشم دل از کتاب تو برنگرفت　　　حرفیش به سر نشد که از سر نگرفت

و در این مدت عقل درّاک به حکم نهمت همت می‌خواست که به یاوری قلم تحریک سلسلهٔ محبت و اخلاص کند و سنن مراسلت را تأیید و تمهید لازم داند، به سبب کثرت انواع موانع صورت نمی‌بست تا آنکه حامل مذکور اعنی جناب فضایل‌مآب مولانای اعظم افتخار الحفاظ و المجوّدین قدوة القرّاء و المستعدین مولانا شمس‌الدین محمد ـ دام فضله ـ از جانب دارالسلطنهٔ تبریز به مجلس همایون رسید و به حکم « حُب الوطن من الایمان » چون متوجه خدمت بود واجب نمود مصحوب جناب مشار الیه تجدید مبانی مودت و تشیید قواعد خلّت را بدین ضراعت که ذهاب اخلاص آن ریاض حسن العهد را نضارت و طراوت دهد و صفای اختصاص او با زمزم و کوثر دم مساوات و برابری زند، منتصف شهر ذی‌الحجه[۵] از دارالسلام شیروان تبلیغ کردن و خود را مرّةً بعد اُخریٰ بازیاد خاطر فیاض آن معدن معانی آوردن تا خال خیال نسیان بر چهرهٔ اخلاص محبّان نکشند و احیاناً به رشحات اقلام مقدّسه مفتخر گردانند و از انشاء نظم و نثر که به

---

۱. در ۲۲۷۸ بعد از این جملات، بیت زیرین ثبت گردیده است:

«تا ورق شوق تو مطالعه کردم　　　هرچه نه ذکر تو بود رفت ز یادم»

۲. در ۲۲۷۸ «صحیفة المودة» ذکر یافته است.

۳. در ۲۲۷۸ بعد از این چنین جمله آمده است «مشتمل علی انواع الاصطناع بل هو نظم و نثر علی اصناف الامتناع».

۴. در ۲۲۷۸ بعد از این بیت زیرین ثبت شده است.

«فقبلة الفا و قلتُ لناظری　　　تمتع به فالیوم صابحک الدهر»

۵. در ۲۲۷۸ بعد از این تعبیر «عمت میامنها» آورده شده است.

تجدید در این ایام از انفاس شریفه و قریحهٔ خاطر عاطر از مکمن غیب شرف ظهور یافته باشد در ارسال آن التفات دریغ نفرمایند و در اوقات صلوات که[۱] اجابت دعوات است که آن زمان نبود در ره دعا پرده به همم عالیه مدد دهند تا موجب ازدیاد مواد اخلاص و اعتقاد گردد. چون تطویل موجب تملیل بود زیادت مباسطت ننمود، والحمد لله رب العالمین، ظلال ارشاد بر کافهٔ انام ممدود باد.

۱۴

یعقوب بیک[۲] به مولانا جامی نوشته

همواره جام جهان‌نمای خاطر افاضت‌شعار و لوح ضمیر منیر حقایق‌نگار حضرت افادت‌پناه افادت‌دستگاه هدایت منقبت ولایت مرتبت قدسی‌سمات ملکی‌ملکات، عارف مواقف الطرق الی الله، واقف معارف[۳] لی مع الله، بحر الحقایق و المعانی و هو ان عبّره البیان بالجامی لازال حبایه النامی[۴] وجهه لتحیتی و سلامتی، مطرح انوار ملهمات غیبی و مطمح انظار اشارات لاریبی باد. هذا مصور ضمیر آینه‌سمات آنکه، جناب سیادت‌مآب معالی‌ایاب فضایل‌انتساب، عمدة الافاضل و الاهالی، بدر الاکابر[۵] و الاعالی، حاوی فنون الفضایل و المعانی سید کمال الدین[۶] حسین الابیوردی ـ ادام الله فضله و زاد بین الافاضل میله ـ در درگاه اعالی[۷] به لواحظ انظار التفات[۸] خسروانه و عواطف و اشفاق پادشاهانه از جمیع فضلا مزید اختصاص داشت. چون در این اوقات کتاب هدایت‌آیات آن حضرت که به جناب مشار الیه مرسل شده بود، چنان مستفاد شد که او را به ادراک صلة الارحام که از شعار اسلام است ترغیب فرموده‌اند، و سید مومی الیه امتثال اوامر و اشارات آن حضرت را استجازهٔ توجه آن‌جانب نمود. ایجاب ملتمس او را در این باب

---

۱. در ۲۲۷۸ «که مظان» ثبت یافته است.

۲. در ۲۲۷۸ «حضرت پادشاه مرحوم یعقوب بیگ» آمده است.

۳. در ۲۲۷۸ «معارف اوقات» نوشته شده است.

۴. به جای النامی در ۲۲۷۸ «السامی» قید یافته است.

۵. در ۲۲۷۸ «زبدةالاکابر» ثبت یافته است.

۶. در ۲۲۷۸ «کمال سیادة و الدین» ضبط شده است.

۷. در ۲۲۷۸ «اعالی پناه» آمده است.

۸. در ۲۲۷۸ «التفات و اعتناء» آورده شده است.

بنابر سبق اشارات آن حضرت از لوازم حسن اخلاص دانسته رخصت همایون به توجه آن جناب شد. ترقّب آنکه چون تربیت و التفات آن حضرت نسبت به سید مشار الیه معهود است، بعد از ادراک عزّ صحبت قدس‌منزلت به توجه خاطر شریف او مزید التفات محظوظ[1] دارند و همیشه منتظر نظر اعتقاد و مرصد عیون استرشاد، و آنکه همواره به تبلیغ نصایح و تنبّهات و اهدای هدایای مآثر هدایت و ارشاد عنان اقلام حقایق‌انتظام مصروف دارند و در آوان توجه به مبادی علیّهٔ عالیه ارباب اخلاص را به دعوات مستجابات مذکور فرمایند. همواره ظل[2] افاضت و ارشاد بر طالبان ممدود باد المعتقد المعتصم بعنایة الملک الولی یعقوب بن حسن بن علی.

۱۵
سلطان مرحوم یعقوب پادشاه به مولانا جامی نوشته

همیشه تا جام جهان‌نمای قلوب ابرار و احرار را از آفتاب جهانتاب روح محمدی فیض و فتوح رسد[3] و رازداران حریم حضرت قدس تشریف «فَاذْکُرُونِی اَذْکُرْکُم» رسانند منطق فصیح و کلام بلیغ عالی‌جناب حقیقت‌مآبی طریقت‌ایابی شریعت‌قبابی لسان الغیبی مولانای اعظم[4] شیخ الاسلام مسلم افتخار اهل الکلام ما بلغ النظام، محیی رقاب المعارف بالانفاس العیسویة المتجلی من طور الولایة بالانوار الموسویة، مفتاح مفاتح الغیب فتّاح خزاین لاریب ـ ابقی الله تعالی آثار کرامتِهِ و هدایتِهِ و اجبی ریاض قلوب المریدین برشحات بحار ولایته[5] و هدایته ـ نورالملة و الطریقة و الحقیقة و الدّین کنز رموز و گلشن راز اهل شوق و نیاز و حدیقهٔ نوباوه‌های عالم مثال و مخزن اسرار حضرت ذوالجلال باد. بالنبی الذی نزل فی شأنه: «و ما یَنطِقُ عَنِ الهَوىٰ اِنْ هُوَ اِلّا وَحْیٌ یُوحىٰ»

---

۱. در ۲۲۷۸ این تعبیرات بع شکل «ملحوظ و بمزید التفات و اعتناء» آورده شده است.

۲. در ۲۲۷۸ برکات ظل آمده است.

۳. بعد از این در ۲۲۷۸ چنین تعبیرات افزوده شده است «لسان اهل معانی و اصحاب بیان را از ملهمان خطایر انس».

۴. در ۲۲۷۸ «اعظم اعلم» آمده است.

۵. در ۲۲۷۸ بشکل «دلالته» نوشته شده‌اند.

ـ صلّی الله علیه وَ آلِه ـ و من تبعهم فی الدین و الدنیا.

بعد به عزّ اِنها و شرف اصغا می‌رساند که چون بر ضمیر استفاضه‌دثار استفاده‌آثار چنان تقریر یافت که اقتدا به سنن سَنیّهٔ والد بزرگوار خلافت‌شعار خاقانی مغفرت‌مکانی فردوس‌آشیانی ـ انار الله تعالی برهانه ـ و اتّباع اخلاق حمیده‌اش به نوعی نصب العین بصیرت فطریه و پیشنهاد همت علیّه باشد که مزیدی بر آن متصوّر نتواند بود، و پوشیده نیست که صحبت آن کسانی که «اولیائی تحت قبابی» قبایی است بر قامت مناقب ایشان، و فرمودهٔ «اُولٰئِکَ کَتَبَ فی قلوبهم الایمان» طغرایی است بر نشان مراتب و مناصب ایشان، مخمر طینهٔ طیّبهٔ حضرتش بوده و از این حیث با آن عالی‌جناب ولایت‌مآب طریقهٔ محبت و صفا و قاعدهٔ مودّت و وفا مسلوک می‌داشتند. بنابر آن این محب بی اشتباه خود را بر ضمیر منیر که مرآت حقایق و معارف است جلوه داده استمداد در ترقیات دنیویه می‌نماید[1] که سبب اِدّخار اخلاق حمیده و وسیلهٔ تمسّک به اذیال عنایات الٰهیه و ارتقا به مراتب علیّه فی الدنیا و الآخره خواهد بود، و اگر چنانچه به‌تجدید از مخدّرات عالم معالی صورتی به مجلای مقال تجلّی نموده باشد همچنان اتحاف فرمایند آن را فوز عظیم خواهیم دانست. برکات ذات شریف و عنصر لطیف شایع و ذایع باد.

محبه و معتقده و مخلصه المعتصم بعنایة الله الولی، یعقوب بن حسن بن علی.

۱۶

پادشاه مرحوم یعقوب بیک به حضرت مولانا جامی نوشته

چون نظم وجود از مطلع ازل به وفاق اهل دل و اصحاب دول انشا یافته است و نور شهود ابد از افق انفاق ارباب ظاهر و باطن بر همه آفاق تافته است، هر آیینه خاطر رحمت انتما که جامیست جهان‌نما همواره چهرهٔ سعادت را در مرآت ارادت حضرت ولایت‌مرتبت هدایت‌منقبت ارشادپناه افاضت‌دستگاه، مطلع لمعات فیوض ربّانی، مهبّ نفحات انفاس رحمانی، نغمه سرای گلشن توحید، خلوت‌نشین انجمن تفرید[2]، صاحب

---

۱. در ۲۲۷۸ بعد از این کلمهٔ «یقین» افزوده شده است.

۲. در ۲۲۷۸ بعد از این کلمه «هوشیار» آمده است.

دم و گام گذار ثابت‌قدم المتجلّی بالتجلّیات اللّاهوتیة المتخلّی عن رذائل الملکات الناسوتیة الفائز من الله العزیز السامی [۱] مولانا و بالهدایة اولانا نور الحق و الحقیقة و الدین عبدالرحمان الجامی،

سقیٰ الله جاماً فاحَ رَیّاً مدامه	و اَبقیٰ مُداماً لاح انوار جامه

مشاهده می‌نماید سیّما گاهی که سما نتایج کلک الهام شعار در شاهراه گوش بر گذار است هرچند از شاهد عیوب این حال بر آن مقتدای اهل کمال روشن و به تشاهد قلوب این مدعی مبرهن خواهد بود، فامّا آن را از مکنونات غیبی رسم سلف و اظهار مستورات مکامن خفاء معهود از عهد «فاحببتُ اَن اُعرف» است، و لهذا مجدداً تجدید اظهار اعتقاد و تأکید مراسم استمداد نموده امداد ظلال هدایت و ارشاد الی یوم التّناد و مخلّد و مستدام باد. و صلّی الله علی محمدٍ و آله و صحبه و سلّم و الختم بالصلٰوة علی محمد، المعتصم بعنایة الملک العلیّ، یعقوب بن حسن بن علی.

۱۷

ایضاً حضرت یعقوب پادشاه به حضرت مولانا جامی نوشته

بعد از ارسال تحیّات صافیات که جاری مجاری خلوص اعتقاد و اهدای هدایای اخلاص و وِلا که ساری از مواطن خواطر عقیدت آثار باشد به صحبت روضهٔ آیین مرشد اصحاب تمکین اعنی حضرت قدوسی‌منزلت هدایت‌پناه ولایت‌منقبت افاضت‌دستگاه، مقتدای قاطبهٔ اهل الله، هادی مناهج الطریق الی الله. بیت

راهبری کز سر صدق و صفا	رفته قدم بر قدم مصطفی

ـ صلّی الله علیه و آله و سلّم ـ و هو مولانا و بالهدایه اولانا نور الحق و الحقیقة و الهدایة و الطریقة و الدّین عبدالرحمان الجامی اذاقنا الله [۲] رحیق تحقیق افادته این رساله را وسیلهٔ ضمیر منیر آن حضرت که جام جهان‌نمای صور غیبیه و مرآت پیکر اسرار لاریبیه است

۱. این کلمه در ۲۲۷۸ «بالعز السامی» نوشته شده است.

۲. در ۲۲۷۸ بعد از این چنین تعبیرات ذکر شده‌اند:

«جرعته من جامات افاضته وادار علینا کوس».

می‌گرداند، و همواره مرسوم صحیفهٔ خاطر محبت‌سمات و مرقوم ضمیر ارادت‌صفات صورت اخلاص و اعتقاد است که باعث به ارسال رسایل تحیت و سلام و مستدعی ابلاغ صنوف بلاغ و پیام به آن عالی‌مقام مفارق انتظام گردد. بیت

به هر رقم که گشایم نظر ز صفحهٔ خاطر همه سلام تو بینم همه پیام تو یابم

هر آیینه شمیم نسیم و ارادت باطن فیض‌موطن ایشان که وارد «إنَّ لربّکُمْ فی ایام دهرکم نفحات» شمه‌ای از نسایم آن روضهٔ قدسی است همیشه مشام جان و دماغ جنان را استنشاق می‌باشد، و لهذا بواعث سلسلهٔ شوق داعی گشت[۱] اعظم عمدة الحفّاظ المجوّدین زبدة القراء المسبعین حافظ شمس‌الدین محمد که دایم خود را خادم آن آستان ولایت‌ارکان می‌دارد متوجه طواف حریم حرم وفااند و عازم مروهٔ مروّت و صفا تجدید شیمهٔ قدیمهٔ اخلاص نموده از همت عالی استمدادی و از نصایح فوایح استرشادی رفت. امید که جاذبهٔ اشواق موجب ابتهاج به نور حضور و حصور نور گردد و پیکر این مقصود که ورای تُتُق غیب مصون است در جلوه‌گاه شهادت مشهور شود. بیت

می‌برد پرسش و پیغام منت باد صبا
ای خوش آن روز که بی پیک و پیامت بینم

والختم بالسّلام علی سیدنا محمد سید المرسلین و آله و التابعین. المعتقد المعتصم بعنایة الملک الولی، یعقوب بن حسن بن علی.

۱۸

این مکتوب را نیز یعقوب پادشاه به مولانا جامی نوشته

مجدداً از مرآت باطن فیض‌بخش نورموطن و مشکات‌خاطر حقایق نشیمن آن جام جهان‌نمای تحقیق و هادی سالکان بوادی طلب توفیق، مخزن الاسرار معارف الهی و گلشن زاهر الانوار عوارف غیر نامتناهی، ساقی لب‌تشنگان بادیهٔ شوق، شافی اسقام سودازدگان طریق ذوق، معدن جواهر معانی، مهبط فیوض سبحانی، هادی الانامی، عالی

۱. در ۲۲۷۸ بعد از این چنین آمده است دهر آنکه در این ولا که حامل صحیفة المولا مولانا.

المقامی، نورالاسلامی، مخدوم الامامی، المدعوّ بین سکاریٰ کؤوس المعارف بالجامی ـافاض الله علی مشارب الطالبین جامات کماله ـاستفاضهٔ انوار غیبی و استفادهٔ فیوض بلا ریبی می‌رود و در تمامی مقصود صوری و معنوی و مطالب دینی و دنیوی از پرتو تأثر توجه ضمیر منیر آن عالی‌جناب هدایت‌نصاب استشهاد می‌نماید. هذا مصور آیینهٔ خاطر آفتاب اشراق آنکه قبل از این اوقات مجموعة الفواید ارقام وحی انتظام خود از رسایل و مصنفات و کتب و مؤلفات که هر یک اصحاب اشارت را تجاتی و هر کدام دیدهٔ ارباب بصیرت را مرآتی است بدین‌جوانب فرستاده بودند و به واسطهٔ بعضی عوایق مطالعهٔ طلعت آن مجموعه میسّر نگشته واصل نشده بود؛ بعد از آن‌کرتی دیگر به رسالهٔ ما حری همان مجموعه را ارسال داشته بودند اتفاقاً هر دو بر سبیل تعاقب چون الهامات غیبیه واحد بعد واحد و وارد بعد وارد متوارد شد و از فراید فواید آن رسایل انواع فتوحات عاید گشت، و همواره مترقب نظر محبت و اعتقاد آنکه به ابلاغ نصایح هدایت‌آیات و ایراد بشارات اشارات و تنبهات این‌جوانب را مذکور دارند و در آوان توجه به مبادی قدسیه و مراقبهٔ کمال نفسیه گوشهٔ خاطری به جانب ذکر صوالح دعوات معطوف دارند. ظلال ارشاد و حقایق و معارف لایزالی باد، محبه المعتصم بعنایة الملک الولی، یعقوب بن حسن بن علی[1].

۱۹

نامهٔ سلطان بایزید خان ثانی به مولانا عبدالرحمان جامی

پرتو انوار معارف قدسیه که از حجت شبستان حروف عالیهٔ عالی کتاب هدایت‌انتساب اعلیٰ‌جناب کرامت‌پناهی ارشاددستگاهی عواطف‌مآبی عوارف‌منابی معارف و حقایق‌قبابی شمساً لسماء الحقایق و المعارف، لازال شمس معارفه علی المخلصین لامعة و انوار عواطفه علی عیون المتخصصین ساطعة درخشیده بود نوربخش دیدهٔ این مراقب ملهمات غیبی و فروغ افزای بصر بصیرت این مراصد واردات قدسی

۱. این نامه تنها در نسخهٔ ۲۲۷۸ ضبط می‌باشد.

شد.

گفتم اینک فیض قدس از وادی ایمن رسید
تا ز سِدره طائر دولت به نام من رسید

فقلت له اهلاً و سهلاً و مرحبا
بخیر بلاغٍ جاء من خیر کاتب

هر آیینه در قبال مزاولت پیام و معاودت رسول کلام به‌ذریعهٔ تحیتی که از ملابس رسوم عادی عاری بود و به وسیلهٔ خالص دعایی که از عیون ظاهربین متواری باشد مخطور خاطر حقایق‌نما و مصحوب صحبت قدس إنتما شدن لازم نمود.

علیک مجاری سلامی و انّما حقیقة منی الیک تحیّتی

امید که سلسله‌جنبان طرهٔ مشکفام اقلام معارف ارقام گردد. همواره سایهٔ ارشاد مستظلّ مفارق طالبان رشاد باد.

چون نظم وجود از مطلع ازل به وفاق اهل دل و ارباب نشاط یافته است و نور شهود از افق اتفاق اهل ظاهر و باطن بر آفاق تافته، هر آیینه خاطر رحمت إنتما جامی است جهان‌نما. همواره چهرهٔ سعادت را در مرآت ارادت حضرت ولایت‌مرتبت هدایت‌منقبت ارشادپناه افاضت‌دستگاه، مطلع لمعات فیوض ربانی، مهبط نفحات انفاس رحمانی، نغمه‌سرای گلشن توحید، خلوت‌نشین انجمن تقریر، هوشیار صاحب کارگزار ثابت‌قدم المتجلّی بالتجلّیات اللّاهوتیة المتخلّی عن رذائل الملکات الناسوتیة، الفائز من الله العزیز السامی، نور الحق و الحقیقة عبدالرحمان جامی،

سقی الله جاماً فاح رَیّاً مدامه وابقی مداماً لاح انوار جامه

مشاهده می‌نماید و نقشبند اعتقاد هر لمحه این معنی را در لوح ضمیر به اَلطَف وجهی صورت می‌گشاید، سیّما گاهی که سیمای نتایج کلک الهام اشعار در نظر هوش جلوه‌گر و صدای موزون کلام وحی شعار در شاهراه گوش برگذر است هرچند از مشاهده غیوب این حال بر آن مقتدای اهل کمال روشن و به تشاهد قلوب مدّعی مبرهن خواهد بود، فاما ابراز مکنونات غیبی رسم سلف و اظهار مستورات مکامن خفا معهود از عهد «فَاَحببتُ

اَن اُعرف » است، لهذا مجدداً تجدید اظهار اعتقاد و تأکید مراسم استمداد نموده شد. ظل هدایت و ارشاد الی یوم التّناد مخلّد و مستدام باد[۱].

۲۰
قیصر روم به مولانا جامی نوشته

چون به میامن توفیقات سبحانی و محاسن تأییدات آسمانی بر ضمیر منیر که مرآت مغیبات و مشکات اشعهٔ لمعات الهامات است، محقّق و مبرهن است که دوام ایام دولت و کامگاری و ثبات اعوام سلطنت و تاجداری به یمن هِمَم عالیه و حسن هِمَم از خواطر سامیهٔ ارباب کشف و کرامات و اصحاب وجد و حالات که « رِجالٌ لاٰ تُلْهِیهِمْ تِجارَةٌ وَ لاٰ بَیْعٌ عَنْ ذِکْرِ الله » وصف حال ایشان است منوط و مربوط است، و هر دولتمند سعادت‌شعار و خردمند بختیار که دست اعتصام به عروة الوثقیٰ و حبل المتین محبت این گروه با شکوه زده همهٔ اسباب عزّت او را میسّر و مهیّا و هر روز به فتوحات بی‌اندازه میسّر و مهیّاست. والحمد لله علی التوالی[۲] که این مقال مصدوقه حال فرخنده‌مآل فرخ‌فال ماست که کسوت والای خلافت و خلعت مطرّای سلطنت به طراز اِکرام و اِعزاز از این فرقهٔ ناجیه مطرّز گردانیده‌ایم و خلوص نیّت با این جمع که از آلایش منفرد و به هر خصال حمیده و ستایش منفرداند بتخصیص عالی‌جناب ولایت‌مآب هدایت‌پناه ارشاددستگاه، قدوهٔ ذوی الفضل و الکمال زبدهٔ اولی الکشف و الحال، المقتبس من انوار فیضه اهل الزمان، مولانا نورالدین عبدالرحمان ـ ادام الله تعالی برکات انفاسه الشریفة فائلانا النیران ـ در مرتبهٔ اعلیٰ و درجهٔ اقصیٰ است و روز به روز سمت تضاعف و صفت تزاید می‌پذیرد خصوصاً در این ایام فرح انجام که از روایح انفاس متبرّکه و نتایج ابکار افکار مبارکه کلیات جامع الکمالات که ابیات آن در احکام[۳] نظم و قلاید حور بی‌قصور و

---

۱. این نامه در AM ضبط و ثبت یافته است.

۲. در ۲۲۷۸ بعد از این تعبیر زیرین آمده است: «آلائه و تتالی نعمائه».

۳. در ۲۲۷۸ بعداً عبارات ذیل ذکر یافته است: «بمثابه قواعد بیت المعمور و زواهر جواهر عقود منظومهٔ آن بمتانت».

درر غُرر معانی در آن کاللّؤلؤ المنثور و به تأیید ملهم توفیق از عالم غیب و نزاهت به ترجمان زبان بلاغت به واسطهٔ خامهٔ عنبر عمامه به خطّ حظ آمد. بارک الله خامهٔ دُربار او. بیت

بر دلش نور تجلی تافته بهره از علم لَدُنّی یافته

روانهٔ پایهٔ سریر خلافت مصیر ساخته رسید و به عزّ مطالعهٔ شریفه مخصوص شده نصایح و مواعظ که در آن مندرج بود به سمع رضا شنید، بسی مفید و مستحسن بود. بیت

چنان داد سخن داده‌ست جامی که زان شد تازه ارواح نظامی

موجب مزید حسن اعتقاد گشت از فیضان زلال نوال پادشاهی مبلغ یکهزار فلوزی که نقد وقار و تمامی عیار و سکهٔ اعتبار از نام نامی و اسم سامی یافته فرستاده شد تا کمال عاطفت خسروانی دربارهٔ خود مشاهده فرمایند و به دعای دوام دولت جاودانی قیام نمایند. والسلام. تحریر فی شعبان سنة خمس و سبعین و ثمانمائه[1].

۲۱

قلی‌بیک به مولانا جامی نوشته

داغ دل سوخته از فراق در اثنای علم اشتیاق روشنتر از آن است که در شرح و بیان آن به کاغذ دو روی و خامهٔ دو زبان احتیاج افتد. لاجرم طی آن بساط نموده و زبان انبساط گشوده اِنها می‌رود که چون در این وَلا هرچند بر تارک تخت‌نشینان آستان فقرش تاج الفقر لایحتاج است و به تاجداران ملک بی‌نیازی او صاحبان تخت کبریا محتاج، در بارگاه استغنا که زمزمهٔ تمدیح قدسیان های و هوی باشد ثنای دعاگوی را چه منزلت و در جناب رفیعی که غلغلهٔ ثنای فرشتگان علوی می‌نماید دعای ثناجوی را چه قربت. فامّا طلب به قرب مطلوب رسمی است معهود و توسّل محبت محبٍّ به حضرت محبوب عادتی است معهود.

بیت

۱. این نامه و سه نامهٔ بعدِ آن در ۲۹۶ (۲۲۷۸) ثبت‌اند.

بی یاد تو دل دمی تحمّل نکند   در دادن جان هیچ تعلّل نکند
دانم که نیمَ اهل ثنای تو ولی   بلبل چه کند که مدحت گل نکند

نیازمندی[۱] که سالهاست که اسیر سلسلهٔ هوای آن یگانه و مست جامی از آن خمخانه است نیاز و مستمندی خویش معروض می‌گرداند و به همت عالی که به جای فضای ملکوت و طایر شاخسار جبروت است استظلال می‌جوید. ظلال ارشاد که ظلال اعیان را به خورشید عیان رهنمای است بر مفارق طالبان مخلد باد. بندهٔ خاکسار قلی.

۲۲

قاضی عیسی عراقی به مولانا جامی نوشته

دعایی همچون صفای خلوت اصحاب حال ذوق‌آمیز و ثنایی همچون هوای صحبت ارباب کمال شوق انگیز معروض مجلس عالی[۲] مطرح اشعهٔ انوار الٰهی اعنی حضرت من طَلَع مدام اوصافه علی جام الالهام و جلّ نعوت کمالِهِ عن حیطة العقول والاوهام ـ ادام الله تعالی فی العالمین برکات ایامه و افاض علی الطالبین رشحات جامه ـ گردانیده، پیوسته از برکات فیض عمیم خاطر کریم و نفحات انفاس جانفزای «یُحْیِی العِظامَ وَ هِیَ رَمِیمٌ» استمداد می‌نماید، ارقام دُرر انتظام که هر حرف گوهریست درةالتاج تخت‌نشینان ممالک حقایق ربّانی و هر کلمه دانه‌ایست دستاویز سبحه طرازان انجمن معارف سبحانی همچون آیت رحمت الٰهی نازل شده، همین التماس که دیدهٔ جان معتقدان نیازمند را به اقتباس انوار هدایت و ارشاد از مشکات خاطر انور همگی منوّر فرمایند به زاویهٔ اِطناب اِملال نمی‌نماید ظلال افاضل پناه ابداً مخلّد و مستدام باد، بالنّبی و آله.

---

۱. بجای «نیازمندی» در ۲۲۷۸ «لهذا این نیازمنده قید شده است.

۲. در ۲۲۷۸ «عالی قدسیان پناهی» نوشته شده است.

۲۳

شیخ نجم عراقی خواهر زادهٔ قاضی عیسی به مولانا جامی نوشته

جلی علی من انوار اجلاها مبینات من الاسرار اجلیها

علیک یا منبع الانوار قاطبة من التحیة ازکاها و اصفاها

شکر نعمت راکه مذکور خاطر خطیر گشته بدین دعا قیام و اقدام نمود. التماس آنکه، به دعایی یاد آورده این خاکسار راه را به اکسیر التفات ضمیر منیر تربیت فرمایند

من خاک رهم عنایتت اکسیر است　　سویم بنگر که کار من زر گردد

برکات وفور عالی لایزالی باد، بحق محمد و آله الامجاد.

۲۴

بعد از رفع نیاز مرفوع، آنکه این فقیر در آن وقت که به مرو رسیده بودم در زمانی که احتیاج به مدد بود از خواجه عبدالخالق مدد بسیار یافته شرمنده شده بودم، مکافات آن نیکی از این فقیر تا غایت نیامده بود. این زمان که حق سبحانه به محض عنایت به سبب بندگان خود حضرت شما را مقرر کرد مکافات آن نیکی که به نسبت هواخواهان از او واقع شد از خدمت شما التماس کرده او را به عنایت بی‌نهایت حضرت شما سپارش می‌کنم. یقین که آنچه خیر دارَین اوست به موجب عنایت و کرم مرحمت به نسبت او ارزانی خواهند داشت. امید از الطاف بی‌نهایت حضرت حق سبحانه آنکه مزید قدرت بر اعداء صوری و معنوی به توفیق ترویج و تعظیم شریعت محمد رسول الله ـ صلّی الله علیه و آله و سلّم ـ ارزانی دارد تا به بعد دیده شود آنچه هیچ کس ندیده است از الطاف صوریه و معنویه. والسّلام[1].

الفقیر عبیدالله[2]

۱. این نامه در A مضبوط است.

۲. این نامه مضموناً به عنوان عبدالرحمان جامی نوشته شده است و با رقعهٔ جامی که در این مجموعه زیر شماره ۲۳۳ آمده است رابطه دارد، از A انتقال داده شد.

۲۵

بعد از عرض نیاز مرفوع آنکه، التماس از خدمت شما آنکه گاهی خود را به شرف ملازمت خدمت مولانا علی شیر ـ مدّ ظل عاطفته ـ رسانیده این فقیر را به خاطر شریف ایشان با یاد آورده التماس کنید که خالصاً لوجهه سبحانه هیچ دغدغه و فکری نکنند در رسانیدن آنچه می‌باید رسانند پیش حضرت سلطنت‌شعاری، چه فایده رسانیدن آنچه خیر مسلمین است به حقیقت خیر دارَین آن حضرت است. والسّلام[1].

الفقیر عبیدالله

۲۶

بعد از رفع نیاز عرضه‌داشت این فقیر آنکه، این فقیر را آرزوی آنکه به شرف ملاقات یک کرت مشرّف شوم بسیار است؛ نمی‌دانم که این سعادت چگونه و کی میسر شود. شنیده می‌شود که خدمت شما را به سبب عوارض وقایع گاهی از ملازمت آن حضرت ملالت می‌شود. التماس آنکه، برای آنکه مسلمین را مددی کنید خاطر شریف دربار ملازمت دارند. امید آن است که به سبب آنکه خاطر فقیری از باری نجات یابد و فرحی به دل او رسد، گشادی در دل چنان ظاهر شود که در عین تفرقه صوری ذوق و شهود و حضور به حق سبحانه زیاده شود. غم مسلمین خوردن در این وقت که کسی را غم ایشان نیست بهترین اعمال می‌نماید. والسّلام[2].

الفقیر عبیدالله

---

۱. این نامه در A ثبت یافته است و مضموناً به عنوان عبدالرحمان جامی نوشته شده است و با رقعهٔ جامی که در این نشر زیر شماره ۳۵ آمده است رابطه دارد.

۲. این نامه نیز در A مضبوط بوده، مضموناً به عنوان علیشیر نوایی نوشته شده است و با نامهٔ عبدالرحمان جامی زیر شماره ۳۵ رابطه دارد.

«مقامات مولوی جامی» عبدالواسع نظامی
(پارچه‌ها)

بعد از زوال دولت سلطان سعید گروهی از خواص درگاه او شکسته ریخته به هرات رسیدند و دولت سلطانی همه را از فواضل انعام خود بهره‌ور ساخته به مراسم ترتیب سرافراز فرموده، اما معدودی چند از مشاهیر سپاه سمرقند کوچ و بنهٔ خود را در هرات گذاشته بی نفاذ حکم سلطانی به جاذبهٔ حب الوطن متوجه مقام مألوف گشتند، و از حضرت ولایت‌پناه خواجه ناصرالدین عبیدالله التماس سفارش بدان حضرت در اجازت نقل بازماندگان خود واجب دیدند تا به وسیلهٔ التفات آن حضرت همه را رخصت انصراف به مأوای قدیم ارزانی داشتند، و از لطایف زمان که در آن وَلا سانح گشت این صورت غریب بود که چون آن حضرت جهت رعایت رسم تشفّع به مرغزار پل سالار از دو منزل طرف غربی هرات که مضرب خیام اردوی سلطانی بود توجه فرمود و امراً دولت مراسم تعظیم و استقبال تقدیم کرده، مقارن آن از قرین وقت چنین معلوم شد که صحبت خاص سلطانی به اسباب معاشرت آراسته است، و آن حضرت از طریق تنبیه منصرف گشته کفایت آن مهم را به عهدهٔ اهتمام امرای عظام بازگذاشت و در تمهید مقدمات ترک ملاقات این غزل مطبوع مرفوع داشت که : نظم

نه زهد آمد مرا مانع ز بزم عشرت‌اندیشان
غم خود دور می‌دارم ز بزم عشرت ایشان
به جایی کاطلس شاهان نشاید فرش ره حاشا
که راه قرب یابد دلق گردآلود درویشان
مباش آن شوخ گو شرمنده زآیین جفا کوشی
که نبود شیوهٔ آزار در دین وفا کیشان
نیندیشم دعایی غیر ازین کان شاه خوبان را
مبادا هیچگه آسیبی از کید بد اندیشان
مرا پیوند خویشی بود با صبر و خرد لیکن
دلم تا آشنای عشق شد بگسستم از خویشان

ز راه دل رسد اشک جگرگون دیدهٔ ما را
بلی این خانه را می‌آید آب تیره از پیشان
چو آید دور جامی جام گلگون دیگران را ده
بود خونابهٔ دل بس می لعل جگر ریشان

و حضرت سلطانی روز دیگر در ایجاب مسئول انگشت ارادت بر دیدهٔ قبول نهاد و در جواب آن شعر غزل ناسخ غزلیات دیوان بدایع از تصرفات طبع فیّاض خود به موقف شریف آن حضرت فرستاد که: نظم

نشاید مجمعی را گفت بزم عشرت‌اندیشان
که نبود پرتو رویت به بزم عشرت ایشان
به جز تشویش نبود تخت و جاه اطلس شاهی
خوشا کنج فراغ و دلق گردآلود درویشان
نباشد چون ره و رسم وفا کوشان جفا کیشی
وگر باشد بود هم سهل در کیش وفاکیشان
کسی کِش خندق حصن است آب چشم اهل دل
کیَش اندیشه باشد زآتش کید بد اندیشان
به کوی عشق تا بگسستم ای دل خویشی از مردم
غم و درد نگار خویش را دانستم از خویشان
چو بگشایم دهن آه آیدم از دل برون گرچه
شود دُربار میل دود باشد جانب پیشان
حسینی وار از پیر مغان جویم قدح تا شد
ز دُرد جام جامی بادهٔ لعل جگر ریشان

... پیوسته آن حضرت را مطمح نظر خواهش و آرزو همان بود که هرچند زودتر به احرام بیت‌الله الحرام و زیارت روضهٔ شریفهٔ رسول ـ علیه التحیة و السّلام ـ سرافراز گردد تا در شهور سنه به ترتیب اسباب عزیمت اشتغال فرمودند، و در آن وَلا سکنهٔ خراسان التماس فسخ عزیمت نموده به زبان درماندگی می‌گفتند که روز به روز به وسیلهٔ التفات

آن حضرت مهمّات درویشان سرانجام می‌یابد و آن زیاده از حج پیاده است، و ایشان جواب درویشان چنین فرمودند که از بسیاری حج پیاده که گذارده‌ایم بدانسان کوفته و درمانده‌ایم [که] بعد از این همت داریم که حج سواره بگذاریم، و چون حل و عقد تمامت امور و مهمّات آن حضرت وابسته به حسن شفقت و یمن اهتمام سعادت‌فرجام عالی‌جناب مملکت‌پناهی مکرمت‌دستگاهی بود و در اثناء محاورات معهود به جانب ایشان اشارت فرمودند که حواله موجهات مواضع ملکی ما را بعد از استخراج مواجب عشری موقوف گذشته، آنچه تعلق به مجاری احوال همین سال می‌دارد خود بتمامه گذشت و الماضی لا یُذکر و آنچه متعلق به خصوص سنوات آینده است به اصحاب دیوان اعلا اشارت فرمایند تا به زمان معاودت که بعد قضاء الله سبحانه دو سال دیگر را در حساب وقوع است موقوف گذارند. و آن عالی جناب به زبان انبساط در مقام جواب چنین فرمودند که بعد از تیسیر اسباب مراجعت تمادی مدّت آن و سال نیز حکم الماضی لا یُذکر خواهد گرفت؛ و علی الجمله به وسیلهٔ اهتمام ایشان فرمان همایون بر این وجه در انشاء این فقیر سمت تکمیل و تیسیر یافت که ع ابوالغازی سلطان حسین بهادر سوز و میز امرا و دیوانیان دارالسلطنهٔ هرات و عمّال و مباشران و محصلان بلوکات بدانند که از فحوای حدیث قدسی حَیثُ وَرَدَ: «کُنتُ کنزاً مخفیاً فَاَحبَبتُ اَن اُعرَف فَخَلَقتُ الخَلقَ لاُعرَف» مستفاد می‌گردد که حکمت در فتح باب ایجاد معرفت آفریدگار است تعالی و تقدس و لا محاله حظ اَوفیٰ لاستحصال معرفة الله از خواص انسان را کرامت گشته که به ارشاد ملهم توفیق سعی بلیغ نموده‌اند و هرچه از این قبیل است آن را به غایت کمال و به نهایت تمامی رسانیده چنانکه اعلا موقف حقایق‌مآب معارف ایاب، مولانا و شیخنا الکامل العارف قدوة ارباب المشاهدة و الایقان، صفوة صنادید الولایة و العرفان الکلمة الجامعة التی فی شأنها یغنی عن الاکثار انه لن یسمح بمثله الادوار ما دار الفلک الدّوار، نورالحق و الحقیقة و الدین عبدالرحمان الجامی ـ اعلیٰ الله تعالی فی ارتقاء مدارج التکمیل شأنه و اوضح علی سالکي مسالک النجاة و الدرجات العُلیٰ برزمانه ـ که به شهادت نظر دقیق و اشارت ارباب حق و تحقیق اعتضاد یافته که نفس نفیسشان به زیور کمال دانش و آگاهی مزیّن است و مرآت ضمیر نقش پذیرشان به صیقل توفیق و هدایت

روشن. هر آیینه رابطهٔ اعتقاد و ارادت ایشان نشان سعادات دو جهانی و وسیلهٔ حصول نعیم و لذّات جاودانی خواهد بود. بناءً علی هذا در باطن فیّاض سلطانی که به حکم «ارباب الدول ملهمون» مورد لطایف اسرار ربّانی است، داعیهٔ مزید اسباب فراغت خاطر و جمعیت باطن و ظاهر خادمان آن سُدّهٔ سعادت نشان که قبلهٔ علم و عرفان است حرکت یافت بر این جمله که تمامت املاک و اسباب که اسباب حصول وجوه معاش ایشان است از مئونت حوالهٔ مال دیوان معاف و مسلّم بوده واجب آن در مواجب ایثار فدای اوقات قدس آثار ایشان گردد. بعد از مطارحه و استکشاف حال صورت ترخانی سیورغال و معاف بودن عشر و مال به قول خاطر فیض‌بخش ایشان اقتران نیافت، و چون اعتبار تسعیر دیوانی و تحمیل وجوه خارجی مخالف مقتضیات شرع شریف است، مقرّر شد که از ابتداء توشقان ئیل بعد از آنکه در بلوکات دار الملک هرات از تمامی اسباب و مزروعات خود وقف و ملک خاصّه و خالصه مال دیوان از قرار واقع به جنس نقل انبار کرده قبض وصول بستانند؛ به علت اسعار خصوصاً تسعیر قوس مزاحم نشوند، و صاحب جمع به هیچ وجهی برات ننویسد و در جمیع توجهات خارجی و تمامت عوارضات دیوانی حکمی و غیر حکمی رسد ایشان را از اصل وضع کرده معاف و مسلّم و مستثنیٰ و مرفوع القلم دارند، چنانچه بر سر رعایا قسمت نیابد و زمرهٔ وکلا و بر دیگران ایشان را استمالت داده به جهت بیگار و سرشمار متعرض نشوند. و از چهار پایان خاصّهٔ ایشان به هیچ سبیل الاغ نگیرند و ضابطانه و صاحب‌جمعانه و میرابانه و داروغانه و محصّلانه به هیچ بهانه حواله ندارند و نستانند، و این قاعدهٔ ممهّد در مؤکّد را امری مستمر تصور کرده سنة بعد سنة نشان مجدّد نطلبند، محصلان بر این موجب مقرر داشته از مضمون حکم همایون درنگذرند و شکر و شکایت ایشان را مثمر و مؤثّر شناسند.

خمسة المتحیرین علی‌شیر نوایی

(مقالت دوم)

اینکچی مقالت اول حضرت بیله بو فقیرا را سیدا او تگان رقعه لار بابید اکیم اول رقعه لار حالا آلارنینگ کلیاتیندا مذکور دور و منشآت لاریدا مسطور که بو فقیر جواب بیتیب

مین یا عکس بو رقعه نی فقیر مرو دین عرضه داشت قلیب ایردیم اختصار جهتی دین آندابتیلگان رباعی بیله اختصار قیلینور، رباعی

تا دور فتاده سرم ار خاک درت   هر روز دهم به نامه‌ای درد سرت
بیخود گردم چو نامه آید ز برت   من بی‌خبر از نامه چه دانم خبرت

آلار بو رقعه فی بیتیب ایردیلار کیم

زاندم که فتاد اتفاق سفرت   تا بو که کنم گهی به خاطر گذرت
گر مرغ پرد سوی تو یا باد وزد   خواهم که دهم به نامه‌ای درد سرت

چون قلم برداشتم و اندیشه گماشتم جز اعتذار رقعه‌های متتابع که در این چند روز واقع شده معنیی در دل نگشت و صورتی به خاطر نگذشت، اگرچه این نیز خالی از دغدغهٔ تصدیعی نیست و اوقات شریف را بی شائبهٔ تضییعی نه. فرد

گر بنالم پیش تو آن ناله درد سر بود   ور بخواهم عذر آن درد سر دیگر بود

نیچه کوندین سو نگره هم بو رقعه آلار حضرتیدین کیلدی کیم

تحیاتی که چون از دل برآید   همه روحانیان را جان فزاید
شمیم آن در این فیروزه منظر   دماغ قدسیان دارد معطّر

رقعه نینگ آخریدا بو ایکی بیت نی بیتیب ایردیلار کیم

جز این کارت مبادت گاه و بیگاه   که در ظلّ ظلیل دولت شاه
خط حظّ خود از دل برتراشی   برای حق پناه خلق باشی

والسلام

فقیر جوابی داو آلارنینگ رقعه سی تعریفیدا بو رقعه نی عرض قیلیب ایردیم کیم رقعه

سلامی کش چو مرغ جان سراید   چو روح الله روان‌بخشی نماید
همه انفاسش از عین مواسا   چو نطق احمد مرسل دلاسا

سو نگیغی ایکی بیت جوابیدا بو ایکی بیت قیلیب ایردیلار کیم بیت

امیدم آنکه از ارشاد مخدوم   به روی نامه گردد هرچه مرقوم
ز امرش چون قلم سر برنتابم   به توفیق وقوعش بهره یابم

پادشاه مرو قشلاقیدا ایرکاندا استاد حسن نایی نینگ فوتی نینگ خبری عراق دین کیلدی

فقیر حضرت مولوی مثنوی سی نینگ اولغی بیتی نی مناسب جهتی دین تضمین قیلیب ایردیم بو نوع کیم قطعه

شرح هجر شاه استادان حسن بشنو از نی چون حکایت می‌کند
بند بند او جدا گشته ز غم از جدائیها شکایت می‌کند

بیتیب شهر داحضرت مخدوم خدمت لاریغه ییباریلیب ایردی آلارهم کیلورکشی دین بو بیت نی تضمین قیلیب بو رقعه نی ییباریب ایردیلار قطعه

شد نی خامه دلم را ترجمان بشنو از نی چون حکایت می‌کند
با زبان تیز و چشم اشکبار از جدائیها شکایت می‌کند

حکایت تمادی ایام فراق و شکایت توالی آلام لیالی اشتیاق بیش از آن است که به مددگاری دوات دهان بسته و به دستیاری خامهٔ زبان شکسته در طول این نامه عرض آن مقدور باشد و در طی این صحیفه نشر آن منشور. لاجرم سد آن باب کرد و التماس می‌رود که:

در آن ساعت که بی تشویش اغیار در آن فرخنده حضرت باشدت بار
زمین بوسی به تعظیمی که دانی زمین‌بوس دعاگویان رسانی

دولتی از انتها مصون و سعادتی از انقطاع مأمون باد، بالنبی و آله الامجاد. ممول یورو شدا فقیر بو رقعه نی بیتیب ییباریب ایردیم کیم بیت

نی کلکت شکر معنی را کرده چون نی‌شکر از جوف برون
خط او را خط مشکین صورت در ته خط رخ زیبا مضمون
بلکه هر دانه از نقطهٔ او تاج معنی را دُر مکنون

رقعه‌ای از روی التفات فرستاده بودند بلکه گوهری که از بحر طبع عمان صفات بیرون آمده رسید. بر هر تقدیر بر تاج تارک دوخته شد و خانهٔ چشم دل بدان افروخته گشت. آفتاب ارشاد بر سر طالبان ربع مسکون و بر سر وقت قابلان جوف گردون تابنده باد.

اول حضرت بو رقعه نی جواب بیتیب ایردیلارکیم قطعه

نی کلک تو طفل معنی را به نباتات حسن پرورده

غـرّهٔ صـبح را ز طـرّهٔ شـام رشک رخسار نوخطان کـرده
قـصه کـوتاه شب دراز مـرا پـاره پـاره بـه روز آورده

صحیفهٔ شریفهٔ مشحون به معانی و عبارات لطیفه مملو از نکات و خرده‌دانی نزدیکان دور و دوران نزدیک به حضور را مشرّف ساخت؛ در صورت هر خطی حظی روی نمود و از عکس هر حرفی فرحی پرتو انداخت، از شوکت شکوه غنچه‌های شکر و ثنا دمانید و از خارگله گلهای محمدت و دعا شکفانید. فرد

گر لطف تو بگذرد به خارستانها خـارستانها شـود بـهارستانها

حکایت گله و شکایت بنابر آن واقع شد که ایشان از رقعهٔ این فقیر تصور کرده‌اند و در تحت تقریر و تحریر آورده‌اند، و الا، مثنوی

نـاید از تـو چـنان مـعامله‌ای که کسی را رسد در آن گله‌ای
نیست از تو بجز گـله گـله‌مند زانکه لطف تو‌اش ز بیخ بکند

حق سبحانه همیشه در نظر رأفت خودشان دارد و به آفت نظر به خودشان نگذارد، والسلام.

بر کون اول حضرت خدمتیدا ایردیم و هر نوع نظم دین سوز اوتار ایردی سوز اثناسیدا امیر خسرو علیه‌الرحمه نینگ دریای ابرار اتلیق قصیده سی مذکور بولدی بو فقیر گوئیا آنینگ تعریفندا مبالغه قیلدیم و محق ایردیم نی اوچون کیم امیر خسرو دیک کیشی دین مونداق مشهور دورکیم دیمیش بولغانی کیم اگر افلاک حوادثی دین و روزگار نوایبی دین منیک بارچه نظمیم زمانه صحیفه سیدین محو بولسه بو قصیدم قالسه منگابس دور نی او چون کیم هر کیشی آنی اوقو سابیلور کیم نظم ملکید امنینگ تصرف و اقتداریم نی مرتبه دا ایرکان دور امانیچه داغی مونداق بولسه بو فقیر دین اول حضرت مجلسی دا تعریف دا افراط مناسب ایرماس ایردی اول حضرت هیچ فیمه دیما دیلار تا مجلس تارقادی همول اوجوردا پادشاه مرو قشلاغی غه عازم ایردیلار اتفاقاً نیچه کوندن سونگره عـزیمت بولدی فقیر اول حضرت دین اجازت تیلای خدمتلاریغه باردیم استجازه دین سو نگره فاتحه اوقوب رخصت بیردیلارداغی قویونلاری دین بیر جز چتقاریب فـقیرغه عـنایت قیلدیلار آلیب آچتیم دریای ابرار جوابی لجة الاسرار ایردی کیم همول کونلاردا آتیب

ایردیلار هر کشی اوقو سایبلور کیم دریای ابرار دین یکدست راق و رنگین راق واقع بولوب دور نیازمندلیق قیلیب قولاق توتوب ایلانیب منزل غه توجه قیلدیم و منزل توقوز رباط ایرادی آت اوستیدا قصیده نی اوقوب خوشحال لیق بیلان بارور دا خیال غه تحفة الافکار قصیده سی مطلعی کیلدی منزل گاتوشگاندین سونگره بیتیب بربیکدین اول حضرت خدمت لاریغه ییباریلدی کیم توگاتورغه لایق بولسه و اشارت بولسه مشغول لوق قیلایین یوق ایرسه خیر اول حضرت رقعه لاریدا تعریف لارقیلیب مبالغه لار بیتیب ایردیلارکیم البته توگاتسو نلاردیب فقیر مروغه بارغونچه انی اول حضرت آتیغه توگاتیم و مرودین اول حضرت خدمتلاریغه بیتیب ییباریلدی دریای ابرار نینگ مطلعی بو دورکیم

کوس شه خالی و بانگ غلغلش درد سر است
هر که قانع شد به خشک و تر شه بحر و بر است

لجهٔ اسرار نینگ مطلعی بو دورکیم

کنگر ایوان شه کز کاخ کیوان برتر است
رخنه‌ها دان کش به دیوار حصار دین در است

تحفةالافکار نینگ مطلعی بو دورکیم

آتشین لعلی که تاج خسروان را زیور است
اخگری بهر خیال خام پختن بر سر است

بود یوم جامع شهر رجب تاریخ آن
طرفه‌تر کین روز و ماه اتمام آن را مظهر است

بو تاریخ داغرایب بارکیم تاریخ نینگ آی و کونی نینگ ذکری دین بیلی حساب جمل قاعده سی بیله حاصل بولور اول حضرت بو رقعه نی بیتیب بیباریب ایردیلارکیم.

بعد از ادای وظایف دعای مقرون به اجابت سمع الله لمن دعا مرفوع آنکه به تازگی قاصدی رسید و قصیدهٔ تازه‌ای رسانید. نظم

چو حرفی چند خواندم زان قصیده — دل خاصانش اندر قید دیدم
در آن اثنا چو شد چشم بصیرت — گشاده جمله دلها صید دیدم

هرچند از مطلع تا مقطع در هر بیتی و مصراع خاطر به سرعت نقودی مباهی به هر حرفی فرو شد چون سیاهی هیچ نقصانی جز آنکه دفع عین‌الکمال را در حسن کلام و لطف مقال کوشیده بودند و از هیچ چیزی ساختهٔ این ناقص را لباس اوصاف کمال پوشیده به نظر [اندیشه] درنیامد. آری، نظم

مشّاطه چو چهرهٔ بتان آراید از نیل خطی کشد پی دفع گزند

از فحوای آن چنان معلوم شد که خدمت ایشان را ارادت اقبال بر قبلهٔ مقصود و اعراض از نمودهای بی بود متأکّد شد. الحمدلله علی آلائه. اما اگر چنانچه در تغییرات امور صوری و ترک اشتغال غیر ضروری چون ملایم مزاج شریف عزیزان نیست مبالغه نرود دور نمی‌نماید، هیچ جا نیست که مقصود ظاهر نیست و جمال ظهورش را جز کمال ظهور ساتر نی. مثنوی

گر نه هر جایی جمال خود نمود «هُوَ مَعَکُم اَیْنَما کُنتُم» چه بود
ماهی اندر آب جوی است آب‌جوی می‌زند بر چشم و گوشش آب جوی
گر شود از آب آگه هم به آب وارهد جانش ز پندارِ حجاب

حق سبحانه همگنان را از حقیقت قرب به مقصود آگاه گرداند و دست همت از نمودارهای بی‌بود کوتاه. والسّلام.

و رقعه نینگ حاشیه سیدا قصیده صله سی بر بورک بیله سرافراز قیلیب بر رویمال کیم موجب آبروی قیلیب ایردیلار مونداق بیتیب ایردیلار کیم «طاقیه فرق تاج تکلف کرده را و پارهٔ کرباس نشف رطوبت [دست] از جهان شسته را فرستاده شد» چون تحفة‌الافکار قصیده سی شهرت توتتی پادشاه حضرت لاریغه یتشتی چون امیر خسرو و آلار بلکه هر کشی کیم ایتیب تور سلطنت طریقی نینگ نفی واقع بولوب تور فقیر چون عزیز لارغه تتبع قیلیب ایردیم همول طریق مرعی بولوب ایردی پادشاه چون اوقوب تحسین قیلدیلار پادشاه نینگ کمال وسعت مشرب و نهایت حسن خلق لاریدین بو فقیر محجوب بولوب خیالیغه کیلدی کیم بو قصیده غه ینابیر تتبع قیلیب درویش لار مداح لیغی نی قیلیب اما حکومت طور نی تعیین قیلمای پادشاه نینگ مبارک آتیغه توگانیلگای بو مطلع خاطر یمغه کیلیب ایردی کیم نظم

خرقهٔ پر بخیه کاهل فقر را اندر بر است　　　بر فراز عالم معنی سپهر و اختر است
چون برونغی مطلع آیتیلغاندا آلار حضرتیغه ییباریب نیاز یوزیندین عرض قیلیب تتبع قیلورغه استجازه قیلیب ایردیم و اشارت بولغاندین سونگره ایتیلیب ایردی بو مطلع نی داغی مرودین بیتیب شهرغه آلار خدمتی غه ییبار یلدی مونینگ داغی تعریفی دارنگین رقعه بتیب استحسانلار کورگوزوب ییباریب ایردیلار بو ایکی بیت اول رقعه دین دور کیم بیت

زهی کرده از شوق شهباز طبعت　　　همایان قدسی هوای تذروی
ز مروم فرستاده یک مطلع خوش　　　کز اهل سخن مثل او نیست مروی

فقیر اول وقت کیم ملازمت غه مشغول ایردیم دایم حضرت غه تخلیصیم بابیدا التماسلار قیلور ایردیم بیر نوع سوربیله تسکین بیرور ایردیلار بیر کن مرغاب نواحی سیدا ایرکاندا ملازمت مشقتی و اشتغال کثرتیدین اضطرار یوزلاگاندا آلار خدمتی غه بیر کشی ییباریب بو رباعی نی رقعه ده عرض قیلدیم کیم رباعی

تا کی چو صبا هر طرفم جلوه‌گری　　　خواهم سوی سرو خود کنم پی‌سپری
فریاد کنان و خاک بر سر فکنان　　　گویم که خلاصم کن ازین دربدری

آلار نصیحت یوزیدین موعظه آمیز رقعه بیتیب بو رباعی نی ایتیب ایردیلار کیم رباعی

از دیدهٔ جان اگر به جانان نگری　　　از تفرقهٔ جهان کجا غصّه خوری
این تفرقه هرگز چو نگردد سپری　　　با تفرقه جمع باش تا بهره بری

آلار مکه سفریغه بارغاندا بغداد دین بغایت رنگین نامه بیتیب ایردیلار اول نامه دا بیر غزل [بار] ایردی کیم مطلعی بودور

بر کنار دجله دور از یار و مهجور از دیار
دارم از اشک شفق گون دجلهٔ خون بر کنار

بارور کشی دین اول غزل غه تتبع قیلیب نامه ییباریب ایردیم مطلعی بو دور کیم

شام هجران کو به مغرب شد نهان خورشیدوار
یارب‌اش صبح وصال از جانب مشرق برآر

اما رقعه نینگ آخریدا بو رباعی بیتیب ایردی کیم رباعی

این نامه نه نامه دافع درد من است آرام درون رنـج پـرورد مـن است
تسکین دل گرم و دم سرد من است یعنی خبر از ماه جهانگرد من است

آلار مکه قایتغاندا حلب دین بورقعه غه جواب بیتیب ایردیلار و بو رباعی اندا ایردی کیم

رباعی

این رقعه نه رقعه مایهٔ هر طربیست تحصیل نشاط و عیش را خوش سببیست
زینسان که بود مختصر و پر معنی گویا ز جوامع الکلم منتخبیست

آلار مکه سفریدین کیلگاندا پادشاه بلخ دا ایردیلار فقیر بر قاصد آلارنینگ سلامت لیق خبری نی کیلتورسون دیب شهر غه ییباردیم تهنیت آمیز رقعه هم بیتیب ایردیم بو رباعی مسطور ایریدی کیم رباعی

انـصاف بـده ای فـلک مـینافام تـا زیـن دو کـدام خـوبتر کـرد خـرام
خورشید جهانتاب تو از جانب صبح یا ماه جـهانگرد مـن از جـانب شـام

آلار بو رقعه مقابله سیدا بغایت رنگین رقعه بیتیب ییباریب ایردیلار و بو رباعی جوابی غه بو رباعی نی بیتیب ایردیلار کیم رباعی

با کلک تو گفت نامه کـای گـاه خـرام صد تحفهٔ خوش به روم آری از شام
گـر پـای تـو در مـیان نـباشد نـرسد مـهجوران را ز جـانب دوست پـیام

اول وقت داکیم شاهزادهٔ بی‌همتا کیچیک میرزا طاب ثراه غه خیال مُضلٌ خطاکوش دیوانهٔ سیه‌روی سیه‌پوش یولو قمایدور ایردی بدعت لار طریقی غه ناسخ و اهل سنت و جماعت قاعده سیغه راسخ ایردی تواضع و نیاز نهجیغه خرسند و فقر و فنا اهلی غه مخلص و نیازمند ایردی فقیر نینگ تحفة‌الافکار قصیدم دین کیم آلارنینگ آتیغه ایتیلیب تورور و یوقاری مذکور بولدی اول محلیدین کیم آلاردین نظر قبول استدعاسی قیلیب عرض نیاز اظهاری بولوب ایدی بو بیت نی کیم بیت

یک نـظر فـرما کـه مـستثنی شـوم زابـنای جنس
سگ که شد منظور نجم‌الدین سگان را سرور است

بیتیب همول استدعاییله سمرقند غه حضرت ملاذ اهل الله ناصرالدین خواجه عبیدالله قدّس سرّه خدمتیغه ییباریب ایردی اهل ایل کیچیک میرزا دین مستحسن بولوب آنی

دعا قیلور ایردی اول طایفه دین بعضی بو بیت نی هم تعریف قیلور لار ایردی کیم بو مضمونَدا یخشی واقع بولوب تور میر سر برهنه کیم زمان اهلی نینگ خوش طبع و ظریفی ایردی فقیر نی مخاطب قیلیب بو بیت غه اعتراض قیلدی کیم اگرچه سین بو بیت دا اظهار کسر نفس قیلیب سین و اوزونگ نینگ آتیغه نسبت بیریب سین اما ابنای جنس غه داغی او شبو نسبت واقع بولو بتور شاید که ابنای جنس بو نسبت دین عار توتوب قبول قیلماغای لار تشبیهی کیم کشی نینگ اوز کسر نفس جهتی دین بر جماعت غه اهانت ییتگای یخشی بولماگای فقیر ایتیم کیم اوزومنی ایت‌گا تشبیه کیم قیلیب مین کسر نفس جهتی دین ایماس بلکه نفسانیت طغیانیدین بیان واقع دور و ابنای جنس کیم دیب مین سرنی دیمایمین سایرایت لارنی دیب مین کیم کوی و کوچه دایورور لار میر مذکور بوسوزوم دین متأثر بولوب کوز یاشی بیله دعا و تحصین قیلدی و میر نینگ بوسوال و فقیر نینگ جوابی شهرت توتتی آلارنینگ داغی مبارک سمغیغه یتگاندا استحسان قیلیب دیب دولار کیم اول بیتی خود یخشی بت دور اما بو جوابی اول بیت دین یخشی راق واقع بولو بتوردیب بو فقیر نی غائبانه فاتحه بیله بهره‌مند و ارجمند قیلیب دور لار فقیرغه ایشتگاچ موجب نشاط و خوشحال لیق و باعث انبساط و فارغ بال لیق بولدی فقیر استراباد یولیدا تخت سلیمان دهنه سیدین آلار خدمتی دا بو رباعی نی بیتیب ایردیم کیم

رباعی

ای باد دلم بشد دگر جانب یار — جان هم ببر و به پای او ساز نثار
وانگه قدری ز خاک پایش بردار — بهر عوض جان من دلشده آر

آلار جوابیدا بورباعی نی بیتیب ایردیلارکیم رباعی

ای باد چو آمدی ز سرمنزل یار — آمد به دلم زآمدنت صبر و قرار
نامد به قرار ازینقدر جان زنهار — او را ببر و به آن که دانی بسپار

جیجکتو حدّیدا آلاردین بو رقعه قیلیب ایردی کیم رقعه

سلامی کرده از سین تیز دندان — گشاده عقده‌ها از رشتهٔ جان
سلامی از کمند طرّهٔ لام — دل صاحبدلان آورده در دام
سلامی خوشتر از فردوس اعلیٰ — الف در وی کشیده قد چو طوبیٰ

به زیر آن الف از چشمهٔ میم عیان در پای طوبیٰ عین تسنیم

تحفهٔ صحبت شریف و هدیهٔ محفل منیف گردانیده، معروض آنکه، چون خدمت مولوی را شرف رکاب‌بوسی عنانگیر شده خود را بر فتراک او بستن واجب نمود، لاجرم این رقعه مصحوب رساله‌ای که به تجدید به تحریر پیوسته به حضور فرستاده شد؛ اگر مصلحت دانند به عرض همایون رسانند، و الّا،

هرچه نه مقبول دل پاک توست بایدش از صفحهٔ ادراک شست

دولت عاجل مفضی به سعادت آجل بر وجه اکمل میسّر باد، والسّلام.

بو رقعه لاری کیلگان وقت دا آلار نینگ مزاج لاریغه عارضه‌ای واقع بولوب نیچه کون بی حضور بولوب ینا صحت لاری خبری کیلدی فقیر بو رقعه نی بیتیب ییباریب ایردیم کیم رقعه

نیازی که از سجدهٔ از حد افزون شده جبهه‌اش داغ از نقطهٔ «نون»

پس آنگه ز «یا» از پی شوق دیدار ز روی رقم آه دل کرده اظهار

وگر از «الف» در وفا بوده یکتا چو سرو چمن آمده پای بر جا

ز «زا» تا کند شام غم را منوّر عیان ساخته ماه بالایش اختر

بعد از عرض چنین نیازی که مرقوم گشت معروض رای بندگان قدسی آشیان آنکه، چنین استماع افتاد که ده پانزده روزی عارضه‌ای دست داده بوده و ماه تمام سپهر معنی رو به ضعف نهاده بوده. مخلصان را از این خبر سپهرآسا سرگردانی و ذره کردار پریشانی دست داد. بحمد الله و المنّة که بعد دو هفته همان پیکر علوی اجرام رو به برج صحت و جمال آورده و میل به اوج قوت وکمال کرده سجدات شکر بجای آورده فلان را به جهت تحقیق این حال و تصدیق این مقال فرستاده شد. ملتمس آنکه، بزودی بازگردانند و فقیران را از خوشی آن خبر به خوشحالی تمام رسانند. کیفیت رسالهٔ از نکات مملو و مشحون وگذشتن آن در مجلس همایون بزودی معروض مجلس عالی خواهد شد. سایهٔ ارشاد بر سر بنده و آزاد مؤیّد باد، والسّلام.

پادشاه قندز ولایتی عزیمتی غه چریک تار تغاندا آلارنینگ و هیچکیم نینگ اول یورورش دلخواهی ایرماس ایردی فقیر غه دیب ایردیلار کیم اول چه ممکن باربو یورش

منعی غه سعی قیلغای سین و اول [مطلوب] صورت باغلا ماغای عزیمت جزم بولسه بزگابیتیب ییبارگای سین اولچه مقدر و ممکن ایردی سعی قیلندی چون حق سبحانه و تعالی تقدیری بارورغه ایکاندور تخت [خاتون] دیگان یروین عزیمت مصمّم بولدی فقیر آلار خدمتی غه بو کیفیت نی بیتیب رقعه ییباردیم بو رباعی اول رقعه نینگ اولیدا ایردی کیم رباعی

گفتم فلکم به هر طرف رانده‌ست	سرگشتگی آرنده و گریاننده‌ست
نی نی داند هر آن که او داننده‌ست	کو نیز اسیر دست گرداننده‌ست

آلار رقعه غه جواب بیتیب رباعی غه بو نوع جواب التفات قیلیب ایردیلار کیم رباعی

ایزد که به حرف ما قلم رانده‌ست	بر ما و تو اسرار قِدَم خوانده‌ست
با او دل ما به آن پری مانده‌ست	کش باد به پشت روی گرداننده‌ست

شبرغان نواحی سیدا آلاردین بو رقعه کلیدی کیم رقعه

خوانده به صریر کلک تو دوران را	در داده صلای وصل مهجوران را
قانون شفا نوشته رنجوران را	بنشانده به آن آتش محرومان را

چون ورود آن رقعهٔ شریف از حدود آن بقعهٔ منیف بر مخلصان صدق انتماکدود الماء علي الضمایر به ظهور انجامید هر یک از دیدهٔ رمد دیده رسیده و سینه کمر کشیده از قلق حدت مرارت فراق و اضطراب و شدت حرارت اشتیاق به موطن الفت و نشیمن زلفت بیارامید نظم

به راحت قرین باد آن دست و پنجه	که خود را بدین مکرمت ساخت رنجه

فقیر بو رقعه جوابیدا آلارغه عرضه داشت قیلیب ایردیم رقعه

نزدیک شد از دولت دیدار تو دور	کز هم گسلند جان و جسم رنجور
گو از غیب برسد بدین هر دو فتور	تا من شوم از حضور وصلت مسرور

رقعه‌ای که نظمش جان و دل ایشان را در سلک انتظام کشید و نثرش گوهر و درّ دیدهٔ اشک افشان را بر روی گهرفام پاشید در این وَلا به مخلصان دور و دوران از دولت وصال مهجور رسید؛ بی تسکین اضطراب جان و دل غم اندوز بر سینه‌اش نهادم و به جهت آرام گریه‌های جانسوز بالای چشم گریانش جا دادم. امیدواری آنکه سوختگان فراق را گاهی

به همین سیاق به یاد آرند و دل افروختگان آتش اشتیاق را به نوازش رقعه شاد دارند.
آلار خدمتیدین اندخود نواحی سیدا بو رقعه قیلیب ایردی کیم دعایی بدایت آن مضموم مع الشوق و الغرام و نهایت آن ممدود الی یوم القیام و العین مفتوح الی الاجابة الملک العلاّم به صورت نیاز نثار بساط جرئت و انبساط می‌گردد. میل و شعف به نیل و شرف ملاقات بیش از آن است که به صرف عشیّات و غُدُوّات در اعمال ادوات قلم و دوات ادای شمه‌ای از آن کرد. لاجرم عنان قصد و نیت از صوب آن اُمنیت معطوف داشته به این دو بیت مصروف می‌گردد. بیت

زیرک آن کس که در خرابهٔ دهر — در گنجینه‌های راز زند
جاه کوتاه زیر پای نهد — دست در دولت دراز زند

لایزال دولت امید برومند باد و شاخ دوحهٔ سعادت جاویدان به آن پیوند، والسّلام.
فقیر جوابیدا بو رقعه نی عرض قیلدیم کیم رقعه
نامه‌ای که از حرف اول روی نیاز ظاهر کرده باشد و از دوم شعلهٔ آتش شوق از دل برآورده، و از روی دیگر غم دل نموده و از پیچ صفحه نَوَرْدش همان طریق [پیموده] به موقف عرض رسانیده معروض می‌گرداند که در این ولا رقعهٔ شریف آمد. بیت

بوسیده به چشم خود نهادم — بالای سرش مقام دادم
هم باعث نور چشم من گشت — هم فرق سرم ز چرخ بگذشت

قاصد که به سخنهای زبانی بنواخت به ارسال کتاب محبت نامه و شراب صندل مشرف ساخت هر دو را به خدمتش داده شد و او را به شرف خدمت فرستاده آمد. امید آنکه، صورت محنت فراق از مطالعه تصور نمایند و درد و رنج اشتیاق را از شربت وصال معالجه فرمایند. ظل عالی بر مفارق اهل ارادت لایزال باد، والسّلام.
فقیر نی پادشاه بعضی مصلحت لار او چون مرغاب دین تعجیل بیله مشهدغه ییباریب ایردیلار و حکم انداق ایردی کیم شهرغه ییتمای اوتگای مین اتفاقا شهر نواحی سیغه ییتگان محلدا تواچی نشان کیلتوروب اوردو ساری قایتا ردی بو سبب آلار خدمتی غه مشرف بولماق میسر بولمادی آلار بو رقعه نی بیتیب ییباریب ایردیلار کیم رقعه

بنمود ابری ز جانب دشت و برفت — از تشنه‌لبان ز دور بگذشت و برفت

برگشت امید ما جگرسوختگان ناریخته نم ز راه برگشت و برفت

هرچند امید ناامیدان به حصول نرسیده و مراد نامرادان به جایی نه انجامیده، امید است که هرچه مصلحت دینی و دنیوی خادمان آن آستانه به آن منوط باشد و سعادت صوری و معنوی ملازمان آن دولتخانه به آن مربوط بر وجه احسن و طریق اکمل میسر گردد. بمنّه و جوده، والسّلام.

فقیر جواب لاری را بو رقعه نی بیباریب ایردیم کیم

دل چون علم دولت وصلت افراشت جان نیز خیال خود بدان عزم گماشت

هر یک چو بدین مراد نزدیک رسید گردون به مراد نامرادان نگذاشت

عرضه داشت آنکه، اختر طالع اگرچه از مطلع اقبال لامع شد، اما چه سود که از گردش فلک حسود به برج شرف نارسیده راجع گشت. یارانی که پا به راه نهاده احرام دولت ملازمت بستند و به سلک دولتمندانی که در ملازمت‌اند پیوسته و دیدهٔ محرومی بر کف پایشان مالیده جانب او زود معاودت نمودند، «ذٰلِكَ فَضْلُ اللهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشاءُ».

نظم

گرچه خورشید بود طالع روزافزونم نرسانید به مسیحا نفسی گردونم

اگر خاطر انور به آن آرند و همت عالی بدان گمارند که رایات همایون میل شهر نمایند و ارکان دولت روزافزون به همراهی عزیمت فرمایند، شاید که به طفیل عزیزان این خوار اشکریزان نیز بدان سعادت و اقبال یعنی به شرف دولت وصال مشرّف و مستسعد تواند شد، والسّلام.

فهـارس

فهارس مقدمه

فهارس متن

فهارس مقدمه

اعلام

جایها

کتابها

فهارس متن

آیات

اعلام

جایها

کتابها

فهرست آثار منتشر شدهٔ مرکز نشر میراث مکتوب

۱. **آثار احمدی** (تاریخ زندگانی پیامبر اسلام و ائمهٔ اطهار علیهم‌السلام) (فارسی) / احمد بن تاج‌الدین استرابادی (قرن ۱۰ ق.)؛ به کوشش میرهاشم محدّث .ـ تهران: قبله، ۱۳۷۴ .ـ ۵۵۹ ص. بها: ۱۶۰۰۰ ریال

۲. **احیای حکمت** (فارسی) / علیقلی بن قرچغای خان (قرن ۱۱ ق.)؛ تصحیح و تحقیق فاطمه فنا؛ با مقدمهٔ دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی .ـ تهران: احیاء کتاب، ۱۳۷۶ .ـ ۲ ج. بهای دوره: ۵۵۰۰۰ ریال

۳. **انوارالبلاغه** (فارسی) / محمد هادی مازندرانی، مشهور به مترجم (قرن ۱۲ ق.)؛ تصحیح محمدعلی غلامی‌نژاد .ـ تهران: قبله، ۱۳۷۶ .ـ ۴۲۴ ص. بها: ۱۷۰۰۰ ریال

۴. **بخشی از تفسیری کهن به پارسی** / از مؤلفی ناشناخته (حدود قرن چهارم هجری)؛ تصحیح و تحقیق دکتر سید مرتضی آیةالله زاده شیرازی .ـ تهران: قبله، ۱۳۷۵ .ـ ۴۷۰ ص. بها: ۱۷۰۰۰ ریال

۵. **البلابل و القلاقل**، (فارسی) / ابوالمکارم حسنی (قرن ۷ ق.)؛ تصحیح محمد حسین صفاخواه .ـ تهران: احیاء کتاب، ۱۳۷۶. (۴ ج). بها: ۷۸۰۰۰ ریال.

۶. **تاریخ آل سلجوق در آناطولی** (فارسی) / ناشناخته (قرن ۸ ق.)؛ تصحیح نادره جلالی .ـ تهران: آینهٔ میراث، ۱۳۷۷. (۱۶۰ ص.). بها: ۷۰۰۰ ریال

۷. **تاج‌التراجم فی تفسیرالقرآن للأعاجم** (فارسی) / ابوالمظفّر اسفراینی (قرن ۵ ق.)؛ تصحیح نجیب مایل هروی و علی اکبر الهی خراسانی .ـ تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴. ۳ ج. (۱۴۳۶ ص.). بهای سه جلد: ۴۶۵۰۰ ریال.

۸. **تائیهٔ عبدالرحمان جامی** [ترجمهٔ تائیهٔ ابن فارض، به انضمام شرح قیصری بر تائیهٔ ابن فارض] (قرن ۹ ق.)؛ (عربی ـ فارسی)؛ مقدمه، تصحیح و تحقیق دکتر صادق خورشا .ـ تهران: نقطه، ۱۳۷۶ .ـ ۳۴۶ ص. بها: ۱۷۰۰۰ ریال

۹. **تاریخ بخارا، خوقند و کاشغر** / میرزا شمس بخارایی؛ مقدمه تصحیح و تحقیق محمد اکبر عشیق .ـ تهران: دفتر نشر میراث مکتوب، آینهٔ میراث، ۱۳۷۷ .ـ ۳۴۰ ص. بها: ۱۲۰۰۰ ریال

۱۰. **تحفة‌الأبرار فی مناقب الائمة‌الأطهار** / عمادالدین حسن بن علی مازندرانی طبری (زنده در ۷۰۱ هـ. ق)؛ تصحیح و تحقیق مهدی جهرمی .ـ تهران: دفتر نشر میراث مکتوب، آینهٔ میراث، ۱۳۷۶ .ـ ۳۲۳ ص. بها: ۱۲۰۰۰ ریال

۱۱. **تحفة‌الأزهار و زلال الأنهار فی نسب أبناء الأئمة الأطهار** (عربی) / ضامن بن شدقم الحسینی المدنی؛ تصحیح کامل سلمان الجبوری.ـ تهران: آینهٔ میراث، ۱۳۷۸.ـ (۴ج). بهای دوره چهار جلدی : ۱۲۰۰۰۰ ریال.

۱۲. **تحفة‌المحبّین** (فارسی) / یعقوب بن حسن سراج شیرازی (قرن ۱۰ ق.)؛ به‌اشراف محمد تقی دانش پژوه؛ به‌کوشش کرامت رعنا حسینی و ایرج افشار .ـ تهران: نقطه، ۱۳۷۶ .ـ ۳۷۰ ص. بها: ۱۹۰۰۰ ریال

۱۳. **تذکرة‌الشعراء** (فارسی) / سلطان محمد مطربی سمرقندی (قرن ۱۰ ـ ۱۱ ق.)؛ به کوشش اصغر جانفدا، مقدمه و تعلیقات علی رفیعی علامرودشتی .ـ تهران: آینهٔ میراث، ۱۳۷۷ .ـ ۸۰۲ ص. بها: ۳۰۰۰۰ ریال.

۱۴. **تذکرة المعاصرین** (فارسی) / محمدعلی‌بن أبی‌طالب حزین لاهیجی (قرن ۱۲ ق.)؛ مقدمه تصحیح و تعلیقات معصومه سالک ـ تهران: سایه، ۱۳۷۵، ـ ۴۳۲ ص. بها: ۱۵۰۰۰ ریال

۱۵. **ترجمهٔ المدخل الیٰ علم احکام‌النجوم** (فارسی) / ابونصر قمی (قرن ۴ ق.)؛ از مترجمی ناشناخته؛ تصحیح جلیل اخوان زنجانی ـ تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴ ـ صد و هشت، ۲۸۲ص. بها: ۱۱۵۰۰ ریال

۱۶. **ترجمهٔ اناجیل اربعه** (فارسی) / ترجمه تعلیقات و توضیحات میرمحمد باقر خاتون‌آبادی (۱۰۷۰ ـ ۱۱۲۷ ق.)؛ تصحیح رسول جعفریان ـ تهران: نقطه، ۱۳۷۵ ـ ۳۵۲ ص. بهای شمیز: ۱۱۰۰۰ ریال. گالینگور: ۱۳۵۰۰ ریال

۱۷. **ترجمهٔ تقویم‌التواریخ** (سالشمار رویدادهای مهم جهان از آغاز آفرینش تا سال ۱۰۸۵ هجری قمری) / حاجی خلیفه (قرن ۱۱ ق.)؛ از مترجمی ناشناخته؛ تصحیح میرهاشم محدّث ـ تهران: احیاء کتاب، ۱۳۷۵ ـ ۵۲۴ ص. بها: ۲۲۰۰۰ ریال

۱۸. **تسلیة العباد در ترجمهٔ مسکّن الفؤاد شهید ثانی** (فارسی) / ترجمهٔ مجدالأدباء خراسانی (قرن ۱۳ ق.)؛ به کوشش محمدرضا انصاری ـ قم: هجرت، ۱۳۷۴ ـ ۱۹۳ ص. بها: ۴۸۰۰ ریال

۱۹. **التصریف لمن عجز عن‌التألیف** (بخش جراحی و ابزارهای آن) (فارسی) / ابوالقاسم خلف بن عباس زهراوی / ترجمه احمد آرام ـ مهدی محقق ـ تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی، ۱۳۷۴ ـ ۲۷۸ ص.

۲۰. **التعریف بطبقات الامم** (عربی) / قاضی صاعد اندلسی (قرن ۵ق.)؛ مقدمه، تصحیح و تحقیق دکتر غلامرضا جمشید نژاد اوّل ـ قم: هجرت، ۱۳۷۶ ـ ۳۳۶ ص. بها: ۱۳۰۰۰ ریال

۲۱. **تفسیر الشهرستانی المسمی مفاتیح‌الاسرار و مصابیح‌الابرار** (عربی) / الامام محمد بن عبدالکریم الشهرستانی (قرن ۶ ق.)؛ تصحیح دکتر محمدعلی آذرشب ـ تهران: احیاء کتاب، ۱۳۷۵ (ج. ۱). بها: ۱۲۰۰۰ ریال

۲۲. **تقویم الایمان** (عربی) / المیر محمد باقر الداماد و شرحه کشف الحقائق سید احمد علوی مع تعلیقات ملا علی نوری، حققه و قدم له علی اوجبی ـ تهران: مؤسسهٔ مطالعات اسلامی دانشگاه تهران، ۱۳۷۶ ـ ۸۴۹ ص. بها: ۳۰۰۰۰ ریال

۲۳. **جغرافیای حافظ ابرو** «مشتمل بر جغرافیای تاریخی دیار عرب، مغرب، اندلس مصر و شام» (فارسی) / شهاب الدین عبدالله خوافی مشهور به حافظ ابرو (قرن ۹ ق.)؛ تصحیح صادق سجادی ـ تهران: بنیان، ۱۳۷۵ (ج. ۱). بها: ۱۲۰۰۰ ریال

۲۴. **جغرافیای حافظ ابرو** «مشتمل بر جغرافیای تاریخی مدیترانه، ارمنستان، فرنگستان، جزیره، عراق، خوزستان و فارس» (فارسی) / شهاب الدین عبدالله خوافی مشهور به حافظ ابرو (قرن ۹ ق.)؛ تصحیح صادق سجادی ـ تهران: آینهٔ میراث، ۱۳۷۸ (ج. ۲). ـ ۳۷۳ ص. بها: ۱۸۰۰۰ ریال

۲۵. **جغرافیای حافظ ابرو** «مشتمل بر جغرافیای تاریخی کرمان و هرموز» (فارسی) / شهاب الدین عبدالله خوافی مشهور به حافظ ابرو (قرن ۹ ق.)؛ تصحیح صادق سجادی ـ تهران: آینهٔ میراث، ۱۳۷۸ (ج. ۳). ـ ۳۲۴ ص. بها: ۱۶۰۰۰ ریال

۲۶. **جغرافیای نیمروز** (فارسی) / ذوالفقار کرمانی (قرن ۱۳ ق.)؛ به کوشش عزیزالله عطاردی .ـ تهران: عطارد، ۱۳۷۴ .ـ ۲۳۰ ص. بها: ۶۰۰۰ ریال

۲۷. **الجماهر فی الجواهر** (عربی) / ابوریحان البیرونی (قرن ۵ ق.)؛ تحقیق یوسف الهادی .ـ تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴ .ـ هفت، ۵۶۲ ص. بها: ۱۱۵۰۰ ریال

۲۸. **حکمت خاقانیه** / فاضل هندی؛ با مقدمهٔ دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی، تصحیح دفتر نشر میراث مکتوب .ـ تهران: دفتر نشر میراث مکتوب، ۱۳۷۷ .ـ ۱۸۷ ص. بها: ۷۰۰۰ ریال

۲۹. **خریدةالقصر و جریدةالعصر** فی ذکر فضلاء اهل اصفهان (عربی) / عمادالدین الاصفهانی (قرن ۶ ق.)؛ تقدیم و تحقیق الدکتور عدنان محمد آل طعمه .ـ تهران: آینهٔ میراث، ۱۳۷۷.ـ (ج. ۱)، ۳۶۵ ص. بها: ۱۸۰۰۰ ریال.

۳۰. **خریدةالقصر و جریدةالعصر** فی ذکر فضلاء اهل خراسان و هراة (عربی) / عمادالدین الاصفهانی (قرن ۶ ق.)؛ تقدیم و تحقیق الدکتور عدنان محمد آل طعمه .ـ تهران: آینهٔ میراث، ۱۳۷۸.ـ (ج. ۲)، ۴۰۶ ص. بها: ۲۰۰۰۰ ریال.

۳۱. **خریدةالقصر و جریدةالعصر** فی ذکر فضلاء اهل فارس (عربی) / عمادالدین الاصفهانی (قرن ۶ ق.)؛ تقدیم و تحقیق الدکتور عدنان محمد آل طعمه .ـ تهران: آینهٔ میراث، ۱۳۷۸.ـ (ج. ۳)، ۳۹۲ ص. بها: ۲۰۰۰۰ ریال.

۳۲. **خرابات** (فارسی) / فقیر شیرازی (قرن ۱۳ ق.)؛ تصحیح منوچهر دانش‌پژوه .ـ تهران: آینهٔ میراث، ۱۳۷۷، (۴۵۸ ص.). بها: ۱۸۰۰۰ ریال

۳۳. **دیوان ابی‌بکر الخوارزمی** (عربی) / ابوبکر الخوارزمی (قرن ۴ ق.)؛ تصحیح دکتر حامد صدقی .ـ تهران: آینهٔ میراث، ۱۳۷۶ .ـ ۴۵۰ ص. بها: ۱۵۰۰۰ ریال

۳۴. **دیوان جامی** (فارسی) / نورالدین عبدالرحمان بن احمد جامی (۸۱۷ـ ۸۹۷ هـ. ق.)؛ تصحیح اعلاخان افصح‌زاد .ـ تهران: مرکز مطالعات ایرانی، ۱۳۷۸ .ـ ۲ ج. ۱۶۵۷ ص. بهای دوره: ۷۰۰۰۰ ریال

۳۵. **دیوان حزین لاهیجی** (فارسی) / حزین لاهیجی (قرن ۱۲ ق.)؛ تصحیح ذبیح‌الله صاحبکار .ـ تهران: نشر سایه، ۱۳۷۴ .ـ ۸۷۲ ص. بها: ۲۰۰۰۰ ریال

۳۶. **دیوان غالب دهلوی** / اسدالله غالب دهلوی (قرن ۱۳ ق.)؛ تصحیح و تحقیق دکتر محمدحسن حائری .ـ تهران: احیاء کتاب، ۱۳۷۷ .ـ ۵۱۵ ص. بها: ۲۰۰۰۰ ریال

۳۷. **راحةالارواح و مونس الاشباح** (در شرح زندگانی، فضایل و معجزات رسول اکرم، فاطمهٔ زهرا و ائمهٔ اطهار علیهم‌السّلام) (فارسی) / حسن شیعی سبزواری (قرن ۸ ق.)؛ به کوشش محمد سپهری .ـ تهران: اهل‌قلم، ۱۳۷۵ .ـ ۲۹۸ ص. بها: ۷۵۰۰ ریال

۳۸. **رسائل حزین لاهیجی** / حزین لاهیجی (قرن ۱۲ ق.)؛ تصحیح علی اوجبی، ناصر باقری بید هندی، اسکندر اسفندیاری و عبدالحسین مهدوی .ـ تهران: نشر آینهٔ میراث ۱۳۷۷ .ـ ۳۴۰ ص. بها: ۱۲۰۰۰ ریال

۳۹. **رسائل دهدار** / محمد بن محمود دهدار شیرازی (قرن ۱۰ ق.)؛ به کوشش محمد حسین اکبری ساوی .ـ تهران: نشر نقطه، ۱۳۷۵ .ـ ۳۶۳ ص. بها: ۱۳۵۰۰ ریال

۴۰. **رسائل فارسی** / حسن بن عبدالرزاق لاهیجی (قرن ۱۱ ق.)؛ تصحیح علی صدرائی خوئی .ـ تهران: قبله، ۱۳۷۵ .ـ ۳۴۱ ص. بها: ۱۰۰۰۰ ریال

۴۱. **رسائل فارسی جرجانی** / ضیاءالدین‌بن سدیدالدین جرجانی؛ تصحیح‌و تحقیق دکتر معصومه نور محمدی.ـ تهران: اهل قلم، ۱۳۷۵ .ـ ۲۵۲ ص. بها: ۹۰۰۰ ریال

۴۲. **روضة‌الأنوار عباسی** / ملامحمّد باقر سبزواری؛ مقدمه، تصحیح و تحقیق اسماعیل چنگیزی اردهایی .ـ تهران: دفتر نشر میراث مکتوب، ۱۳۷۷ .ـ ۹۰۹ ص. بها: ۳۰۰۰۰ ریال

۴۳. **شرح دعای صباح** (فارسی) / مصطفی بن محمد هادی خوئی؛ به کوشش اکبر ایرانی قمی .ـ تهران: آینهٔ میراث، ۱۳۷۶ .ـ ۲۳۲ ص. بها: ۹۰۰۰ ریال

۴۴. **شرح ثمرهٔ بطلمیوس** «در احکام نجوم» (فارسی) / خواجه نصیرالدین طوسی؛ مصحح جلیل اخوان زنجانی .ـ تهران: آینهٔ میراث، ۱۳۷۸.ـ ۲۰۱ ص. بها: ۱۰۰۰۰ ریال.

۴۵. **شرح القبسات** (عربی) میر سید احمد علوی؛ تحقیق حامد ناجی اصفهانی؛ [با مقدمهٔ فارسی و انگلیسی دکتر مهدی محقق] .ـ تهران: مؤسسهٔ مطالعات اسلامی دانشگاه تهران، ۱۳۷۵ .ـ ۷۴۷ ص. بهای شمیز: ۳۰۰۰۰ ریال

۴۶. **شرح منهاج الکرامه فی اثبات الامامه** علامهٔ حلّی (عربی) / تألیف علیّ الحسینی المیلانی .ـ تهران: هجرت، ۱۳۷۶ .ـ (ج. ۱) بها: ۲۳۰۰۰ ریال

۴۷. **طب الفقراء و المساکین** (عربی) / ابوجعفر احمد بن ابراهیم بن ابی خالد بن الجزار (قرن ۴ ق.) / تحقیق وجیهة کاظم آل طعمة ـ تهران: مؤسسهٔ مطالعات اسلامی دانشگاه تهران، ۱۱۳۷۵ .ـ ۲۳۹ ص. بها: ۷۰۰۰ ریال.

۴۸. **ظفرنامهٔ خسروی** (فارسی) / ناشناخته (قرن ۱۳ ق.)؛ تصحیح دکتر منوچهر ستوده .ـ تهران: آینهٔ میراث، ۱۳۷۷. (۲۶۳ ص.). بها: ۱۰۰۰۰ ریال

۴۹. **عقل و عشق، یا، مناظرات خمس** (فارسی) / صائن الدین علی بن محمّد تُرکهٔ اصفهانی (۷۷۰ ـ ۸۳۵ ق.)؛ تصحیح اکرم جودی نعمتی .ـ تهران: اهل قلم، ۱۳۷۵ .ـ ۲۱۸ ص. بها: ۸۰۰۰ ریال

۵۰. **عیار دانش** (مشتمل بر طبیعیات و الهیات) / علینقی بن احمد بهبهانی؛ به کوشش دکتر سید علی موسوی بهبهانی .ـ تهران: بنیان، ۱۳۷۶ .ـ ۴۶۱ ص. بها: ۱۶۵۰۰ ریال

۵۱. **عین‌الحکمه** / میر قوام‌الدین محمّد رازی تهرانی (قرن ۱۱ ق.)؛ تصحیح علی اوجبی .ـ تهران: انتشارات اهل قلم، ۱۳۷۴ .ـ ۱۷۸ ص. بها: ۵۲۰۰ ریال

۵۲. **فتح‌السبل** (فارسی) / حزین لاهیجی (قرن ۱۲ ق.)؛ به کوشش ناصر باقری بیدهندی .ـ تهران: قبله، ۱۳۷۵ .ـ ۲۱۵ ص. بها: ۵۰۰۰ ریال

۵۳. **فرائد الفوائد در احوال مدارس و مساجد** (فارسی) / محمد زمان بن کلبعلی تبریزی؛ به کوشش رسول جعفریان .ـ تهران: احیاء کتاب، ۱۳۷۳ .ـ ۳۶۲ ص. بها: ۹۸۰۰ ریال

۵۴. **فواید راه آهن** (فارسی) / محمّد کاشف (قرن ۱۳ ق.)؛ به کوشش محمّد جواد صاحبی .ـ تهران: نقطه، ۱۳۷۳ .ـ ۱۲۲ ص. بها: ۳۴۰۰ ریال

۵۵. **فهرست نسخه‌های خطّی مدرسهٔ خاتم‌الانبیاء (صدر) بابل** / به کوشش علی صدرائی خوئی، محمود طیّار مراغی، ابوالفضل حافظیان بابلی .ـ تهران: آینهٔ میراث، ۱۳۷۶ .ـ ۲۸۰ ص. بها: ۷۰۰۰ ریال

۵۶. **فهرست نسخه‌های خطّی مدرسهٔ علمیّهٔ نمازی خوی** / به کوشش علی صدرائی خوئی، تهران: آینهٔ میراث، ۱۳۷۶ .ـ ۵۳۹ ص. بها: ۱۲۰۰۰ ریال

۵۷. **فیض الدموع** (شرح زندگانی و شهادت امام حسین علیه‌السلام با نثر فارسی فصیح و بلیغ) / محمد ابراهیم نوّاب بدایع نگار (قرن ۱۳ ق.)؛ تصحیح اکبر ایرانی قمی .ـ قم: هجرت، ۱۳۷۴ .ـ ۲۹۶ ص. بها: ۷۰۰۰ریال

۵۸. **قاموس البحرین** (متن کلامی فارسی تألیف به سال ۸۱۴ ق.) / محمّد ابوالفضل محمّد (مشهور به حمید مفتی)؛ تصحیح علی اوجبی .ـ تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴ .ـ ۳۹۶ ص. بها: ۸۰۰۰ ریال

۵۹. **کلمات علیهٔ غرّا** «شرح منظوم کلمات امیر مؤمنان علی علیه السلام» (عربی) / مکتبی شیرازی؛ مصحح دکتر محمود عابدی .ـ تهران: آینهٔ میراث، ۱۳۷۸.ـ ۱۸۹ ص. بها: ۱۰۰۰۰ ریال.

۶۰. **القند فی ذکر علماء سمرقند** (عربی) / نجم الدین عمر بن محمد بن احمد النسفی؛ تحقیق: یوسف الهادی .ـ تهران: آینهٔ میراث، ۱۳۷۸ .ـ ۸۷۷ ص. بها: ۴۵۰۰۰ ریال.

۶۱. **کیمیای سعادت** :ترجمهٔ طهارةالأعراق ابو علی مسکویه رازی / میرزا ابوطالب زنجانی؛ تصحیح دکتر ابوالقاسم امامی .ـ تهران: نقطه، ۱۳۷۵ .ـ ۲۹۱ ص. بهای شمیز: ۹۰۰۰ ریال. گالینگور: ۱۱۵۰۰ ریال

۶۲. **لطایف الأمثال و طرایف الأقوال** (فارسی) / رشیدالدین وطواط؛ به کوشش حبیبه دانش‌آموز .ـ تهران: اهل قلم، ۱۳۷۶ .ـ ۲۸۸ ص. بها: ۱۱۰۰۰ ریال

۶۳. **مجمل رشوند** (فارسی) / محمد علی خان رشوند (قرن ۱۳ ق.)؛ تصبح دکتر منوچهر ستوده و عنایت الله مجیدی .ـ تهران: آینهٔ میراث، ۱۳۷۵ .ـ ۳۸۷ ص. بها: ۱۵۰۰۰ ریال

۶۴. **محبوب القلوب** (عربی) / قطب الدین محمد بن الشیخ علی الاشکوریّ الدیلمی اللاهیجی؛ تقدیم و تصحیح الدکتور ابراهیم الدیباجی ـ الدکتور حامد صدقی .ـ تهران: آینهٔ میراث، ۱۳۷۸ .ـ ۴۲۴ ص. بها: ۲۰۰۰۰ ریال

۶۵. **مرآت الأکوان** (تحریر شرح هدایهٔ ملّاصدرا شیرازی) / احمد بن محمد حسینی اردکانی (قرن ۱۳ ق.)؛ تصحیح عبدالله نورانی .ـ تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵ .ـ ۶۷۸ ص. بها: ۱۸۰۰۰ ریال

۶۶. **مصابیح‌القلوب** (شرح فارسی پنجاه و سه حدیث اخلاقی از پیامبر اکرم ـ ص) / حسن شیعی سبزواری (قرن ۸ ق.)؛ تصحیح محمد سپهری .ـ تهران: بنیان، ۱۳۷۴ .ـ ۶۴۶ ص. بها: ۱۸۰۰۰ ریال

۶۷. **مکارم الاخلاق** «شرح احوال و زندگانی امیرعلی شیرنوایی» (فارسی) / غیاث الدین بن همام الدین خواندمیر؛ مصحح محمد اکبر عشیق.ـ تهران: آینهٔ میراث، ۱۳۷۸.ـ ۲۹۵ ص. بها: ۱۵۰۰۰ ریال.

۶۸. **منشآت میبدی** (فارسی) / قاضی حسین بن معین‌الدین میبدی؛ به کوشش نصرت الله فروهر .ـ تهران: نقطه، ۱۳۷۶ .ـ ۳۲۶ ص. بها: ۱۶۵۰۰ ریال

۶۹. **مثنوی هفت اورنگ** / نورالدین عبدالرحمان جامی (۸۱۷-۸۹۸ هـ. ق.)؛ تصحیح و تحقیق جابلقا دادعلیشاه، اصغر جانفدا، ظاهر احراری، حسین احمد تربیت و اعلاخان افصح‌زاد .ـ تهران: مرکز مطالعات ایرانی، ۱۳۷۸ .ـ ۲ ج. ۱۶۲۲ ص. بهای دوره دو جلدی: ۷۰۰۰۰ ریال

۷۰. **منهاج الولایة فی شرح نهج‌البلاغة** (فارسی) / ملّا عبدالباقی صوفی تبریزی (ملقب به دانشمند) (قرن ۱۱ ق.)؛ تصحیح حبیب الله عظیمی .ـ تهران: آینهٔ میراث، ۱۳۷۸ .ـ (۲ ج)، ۱۲۹۶ ص. بها: ۶۰۰۰۰ ریال

۷۱. **نبراس الضیاء و تسواء السواء فی شرح باب البداء و اثبات جدوی الدعاء** (عربی) / المعلم الثالث المیر محمد باقر الداماد (المتوفی ۱۰۴۱ ق.)؛ مع تعلیقات الحکیم الالهی الملّا علی النوری (المتوفی ۱۲۴۶ق.)؛ تحقیق حامد ناجی اصفهانی .ـ قم: هجرت، ۱۳۷۴ .ـ نود و هفت، ۱۵۲ ص. بها: ۵۶۰۰ ریال

۷۲. **نزهةالزاهد** (ادعیهٔ مأثور از امامان معصوم ـ علیهم‌السلام ـ با توضیحات فارسی از سدهٔ ششم) / از مؤلفی ناشناخته؛ تصحیح رسول جعفریان .ـ تهران: اهل قلم، ۱۳۷۵ .ـ ۳۶۳ ص. بها: ۱۴۰۰۰ ریال

۷۳. **النظامیّة فی مذهب الامامیّة** (متن کلامی فارسی قرن دهم هـ. ق.) / محمد بن احمد خواجگی شیرازی؛ تصحیح و تحقیق علی اوجبی .ـ تهران: قبله، ۱۳۷۵ .ـ ۲۳۹ ص. بها: ۹۵۰۰ ریال

۷۴. **نقد و بررسی آثار و شرح احوال جامی** (فارسی) / تألیف اعلاخان افصح‌زاد .ـ تهران: مرکز مطالعات ایرانی، ۱۳۷۸ .ـ ۷۷۳ ص. بها: ۳۰۰۰۰ ریال

آدرس: تهران، خیابان انقلاب اسلامی ـ بین خیابان دانشگاه و ابوریحان
ساختمان فروردین، شماره ۱۳۰۴، طبقهٔ دوم، واحد ۹
صندوق پستی: ۵۶۹ ـ ۱۳۱۸۵، تلفن: ۱۳ ـ ۶۴۹۰۶۱۲، دورنگار: ۶۴۰۸۷۵۵
MirasMaktoob@apadana.com
http://www.apadana.com/MirasMaktoob

In the Name of God, the Compassionate, the Merciful

Like a very large sea, the rich Islamic culture of Iran has produced countless waves of handwritten works. In truth these manuscripts are the records of scholars and great minds, and the hallmark of us Iranians. Each generation has the duty to protect this valuable heritage, and to strive for its revival and restoration, so that our own historical, cultural, literary, and scientific background be better known and understood.

Despite all the efforts in recent years for recognition of this country's written treasures, the research and study done, and the hundreds of valuable books and treatises that have been published, there is still much work to do. Libraries inside and outside the country preserve thousands of books and treatises in manuscript form which have been neither identified nor published. Moreover, many texts, even though they have been printed many times, have not been edited in accordance with scientific methods and are in need of more research and critical editions.

Responsibility of the revival and publication of manuscripts is a researchers and cultural institutions. The Written Heritage Publication Centre, in pursuing its cultural goals, has sponsored these goals through the efforts of researchers and editors and with the participation of publishers, it may have a share in the publication of this written heritage, presenting a valuable collection of texts and sources to the friends of Islamic Iranian culture and society.

The Written Heritage Publication Centre

NĀMEHĀ VA MONŠA'ĀT-E ǦĀMI

Nur al-Din 'Abd al-Raḥmān ibn Aḥmad Ǧāmi

Edited by

'Eṣām al-Din Urunbāyef & Asrār Raḥmānof

Under the supervision of

The Written Heritage Publication Centre

Āyene-ye Mirāṯ
Tehran, 1999